



کلام امیر علیہ السلام
ترجمہ و شرح نہج البلاغہ
جلد ۲

دکتر محمد شریفانی
عضو هیئت علمی دانشگاه
علامہ طباطبائی

سرشناسه:	شریفانی، محمد، ۱۳۴۰ - ...
عنوان و نام پدیدآور:	کلام امیر (علیه السلام) / محمد شریفانی.
مشخصات نشر:	قم: نشر حبیب، ۱۴۰۱-
مشخصات ظاهری:	۵۱۴ صفحه
شابک:	دوره ۹-۲۶-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸ ج. ۲- ۳-۲۸-۵۷۱۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
یادداشت:	کتابنامه.
موضوع:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه‌ها علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱۵
رده بندی کنگره:	BP ۳۹/۵
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۱۷۵۶۹

عنوان کتاب: کلام امیر جلد ۲

مؤلف: محمد شریفانی

ویراستار: سمیه بازیار

صفحه آرا و طراح جلد: سمیه بازیار

ناشر: نشر حبیب

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: عترت

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک جلد: ۳ - ۲۸ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک دوره: ۹ - ۲۶ - ۵۷۱۰ - ۶۲۲ - ۹۷۸

فهرست

خطبه ۳۱	۳۱
۱. با طلحه ملاقات نکن!	۳۲
۲. سوار بر مرکب هوا و هوس	۳۳
۳. صفت نرم خویی زبیر	۳۳
۴. پیام امام به زبیر	۳۳
خطبه ۳۲	۳۵
۱. اوضاع نابسامانِ زمانِ امام	۳۶
۲. نشانه‌های عصر امام <small>علیه السلام</small>	۳۷
۱. ۲. خوب شمردن بدان	۳۷
۲. ۲. تشویق به ستمگری	۳۸
۲. ۳. بی‌بهرگی از دانش	۳۸
۲. ۴. بدون وحشت از عواقب حوادث	۳۸
۳. اقسام مردم	۳۸
۳. ۱. دوری از فساد به دلیل ضعف و ناتوانی	۳۸
۳. ۲. فاسدان آشکار	۳۹
۳. ۳. فاسدان دین‌تباه	۴۰
۳. ۴. هدف فاسدان	۴۰
۳. ۵. نتیجه کار انسان فاسد	۴۱
۳. ۶. دنیا طلبانی در لباس آخرت	۴۲
۴. ویژگی‌های دنیا طلبان در لباس آخرت	۴۳
۴. ۱. تواضع‌گرایی	۴۳
۴. ۲. آهسته راه رفتن	۴۳
۴. ۳. دامن حفظ کردن	۴۴
۴. ۴. امانت‌دار جلوه دادن	۴۴
۴. ۵. پوشش الهی	۴۴
۴. ۶. زاهدان دروغین	۴۴
۴. ۷. آراسته به زیور قناعت	۴۵
۴. ۸. مردان خدا	۴۵

۴۶	۵. سرنوشت مردان خدا در جامعه
۴۶	۵. ۱. رانده شدگان
۴۶	۵. ۲. خائنان
۴۷	۵. ۳. ساکتان
۴۷	۵. ۴. مخلصان
۴۸	۵. ۵. دردمندان
۴۸	۶. بیان اوصاف مردان خدا
۴۸	۶. ۱. فراموش شدگان
۴۸	۶. ۲. افتادگان
۴۸	۶. ۳. گرفتاران
۴۹	۶. ۴. دهانشان بسته
۴۹	۶. ۵. دل‌هایشان مجروح
۴۹	۶. ۶. اهل موعظه
۴۹	۶. ۷. تحت فشار
۵۰	۶. ۸. کمی نفرات
۵۰	۶. ۹. بی‌ارزشی دنیا
۵۱	۶. ۱۰. پندگیری از پیشینیان
۵۱	۶. ۱۱. بی‌وفایی دنیا
۵۳	خطبه ۳۳
۵۵	۱. شرایط عصر جاهلی
۵۶	۲. اقدامات پیامبر
۵۶	۲. ۱. بستر سعادت
۵۷	۲. ۲. پایگاهی محکم
۵۸	۲. ۳. به عقب نشانیدن دشمن
۵۸	۳. توانمندی امام در انجام وظایف
۵۹	۴. هدف‌گرایی امام
۵۹	۵. شکافنده باطل
۶۰	۶. جنگ با اهل باطل
۶۱	۷. معرفی شناخت و مروت خود
۶۱	۸. راز اصلی کینه‌توزی قریش

۹. اشاره به شعر شاعر عرب ۶۲

خطبه ۳۴ ۶۵

۱. خستگی امام از عتاب مردم کوفه ۶۶

۲. انتخاب زندگی پست دنیا به جای آخرت ۶۷

۳. ترس از جهاد ۶۸

۴. وحشت از مرگ ۶۹

۵. از دست دادن عقل ۷۰

۶. بی‌اعتمادی امام ۷۰

۷. پشتوانه نبودن کوفیان ۷۱

۸. نیازها را برطرف نمی‌کنید ۷۱

۹. سرزنش‌های امام علیه السلام به مردم کوفه ۷۲

۹. ۱. بی‌ارادگی ۷۲

۹. ۲. وسیله جنگ افروزی ۷۲

۹. ۳. بی‌برنامگی ۷۳

۹. ۴. غیرت وطن ندارید ۷۴

۹. ۵. غافل و بی‌خبر ۷۴

۹. ۶. حتمی بودن شکست شما ۷۴

۹. ۷. جدایی امام علیه السلام و امت ۷۵

۱۰. عجز و ناتوانی عامل تسلط دشمن ۷۶

۱۱. شجاعت امام علیه السلام ۷۷

۱۲. حق امت بر امام ۷۹

۱۲. ۱. نصیحت امام بر امت ۷۹

۱۲. ۲. استفاده صحیح از بیت المال ۷۹

۱۲. ۳. تعلیم مردم ۷۹

۱۲. ۴. تربیت مردم ۷۹

۱۳. حق امام بر امت ۸۰

۱۳. ۱. وفای به عهد ۸۰

۱۳. ۲. خیرخواهی در حق امام ۸۱

۱۳. ۳. اجابت دعوت ۸۱

۱۳. ۴. اطاعت از امام ۸۱

خطبة ۳۵ ۸۳

۱. حمد خدا ۸۵
۲. شهادتین ۸۵
۳. پشیمانی ثمره معصیت ناصح ۸۶
۴. گفتم آنچه شرط بلاغت بود ۸۶
۵. امتناع از سخن امام علیه السلام ۸۸
۶. رویگردانی از نصیحت امام ۸۹
۷. مثال زدن به قبیله هوازن ۸۹

خطبة ۳۶ ۹۱

۱. هشدار امام از کار بی دلیل ۹۳
۲. دنیاپرستی و افکار سست ۹۴
۳. نهی صریح امام علیه السلام از حکمیت ۹۵
۴. اوصاف خوارج ۹۵
۴. ۱. کوتاه نگر ۹۵
۴. ۲. نادان ۹۶

خطبة ۳۷ ۹۷

۱. مدافع اسلام در عصر سستی ۹۸
۲. آشکارا دفاع کردن از اسلام ۹۹
۳. تبلیغ برای اسلام ۹۹
۴. بی صدا ولی پیش گام ۱۰۰
۵. برنده جایزه ۱۰۱
۶. مانند کوه استوار ۱۰۲
۷. بی عیبی امام ۱۰۲
۸. ضعیف بودن زورمندان ستمگر نزد امام ۱۰۳
۹. رضایت در برابر فرمان خدا ۱۰۴
۱۰. من نخستین مسلمانم ۱۰۴
۱۱. اطاعت از فرمان ۱۰۵

خطبة ۳۸ ۱۰۷

۱. وجه تسمیه شبهه ۱۰۸

۲. اولیاء الله و شبهات ۱۰۹
۳. دشمنان خدا و شبهات ۱۱۰
۴. یهودگي ترس از مرگ ۱۱۱
۵. نرسیدن به بقا ۱۱۱

خطبة ۳۹ ۱۱۳

۱. گرفتاری امام ۱۱۴
۲. سرزنش مردم ۱۱۴
۳. نه دین دارید، نه آزادگی ۱۱۵
۴. فریاد امام ۱۱۶
۵. ناامیدی از کمک یاران ۱۱۷
۶. ضعف یاران امام ۱۱۷
۷. این گروه ضعیف چه می توانند بکنند؟ ۱۱۸

خطبة ۴۰ ۱۲۱

۱. سوءاستفاده از شعائر ۱۲۳
۲. حکمرانی بر مردم مخصوص خداوند ۱۲۴
۳. ضرورت وجود حاکم ۱۲۵
۴. فواید حکومت ۱۲۵
۴. ۱. بهره‌مندی مؤمن از حکومت ۱۲۵
۴. ۲. بهره‌مندی کافر از حکومت ۱۲۶
۴. ۳. رسیدن مردم به سلامت نسبی ۱۲۶
۴. ۴. حفظ بیت‌المال ۱۲۶
۴. ۵. مبارزه با دشمن ۱۲۶
۴. ۶. حفظ امنیت ۱۲۷
۴. ۷. حفظ حقوق ضعیفان ۱۲۷
۴. ۸. رفاه نیکان ۱۲۷
۵. بهره‌گیری‌ها از حکومت ۱۲۷

خطبة ۴۱ ۱۲۹

۱. دعوت به صدق و وفا ۱۳۰
۲. وفا، سپری محکم ۱۳۱

۳. اعتقاد به قیامت مانع پیمان شکنی ۱۳۲
۴. حيله گرى ۱۳۳
۵. فرمانبرى از خداوند مانع حيله گرى ۱۳۴
۶. فرصت طلبى ۱۳۵

خطبة ۴۲ ۱۳۷

۱. دو خطر بزرگ ۱۳۸
۲. پىروى از هواى نفس ۱۳۹
۳. آرزوهاى دراز ۱۳۹
۴. زودگذر بودن دنيا ۱۴۰
۵. كم بودن باقى مانده عمر دنيا ۱۴۱
۶. اقبال آخرت ۱۴۱
۷. توصيه امام به آخرت گرایی ۱۴۲
۹. تفاوت دنيا و آخرت ۱۴۳

خطبة ۴۳ ۱۴۵

۱. مصلحت اندیشى در انتخاب صلح يا جنگ ۱۴۶
۲. فرصت دادن به افراد ۱۴۷
۳. امر به مدارا ۱۴۷
۴. توجه به جنگ در مقام ضرورت ۱۴۸
۵. جنگ با شامیان ۱۴۸
۶. اشاره به رفتارهاى عثمان ۱۴۹

خطبة ۴۴ ۱۵۱

۱. فرار مصقله ۱۵۳
۲. در حيرت كار مصقله ۱۵۳
۳. اشتباه مصقله ۱۵۴

خطبة ۴۵ ۱۵۵

۱. رحمت بى پايان خدا ۱۵۶
۱. ۱. حمد خداى رحيم ۱۵۶
۲. ۱. حمد خداى منعم ۱۵۷
۳. ۱. حمد خداى غفار ۱۵۷

۱۵۸	۴. ۱. حمد خدای معبود.....
۱۵۹	۵. ۱. رحمت جاودانه الهی.....
۱۶۰	۲. ویژگی‌های دنیا.....
۱۶۰	۲. ۱. فناپذیری.....
۱۶۰	۲. ۲. مرگ حتمی اهل دنیا.....
۱۶۱	۲. ۳. ظاهر فریبنده دنیا.....
۱۶۱	۲. ۴. سرعت نفوذ دنیا در دل‌ها.....
۱۶۱	۲. ۵. برگرفتن توشه از دنیا.....
۱۶۲	۲. ۶. بهره برداری از دنیا به قدر کفاف.....
۱۶۳	خطبة ۴۶.....
۱۶۴	۱. نگرانی‌های مسافر.....
۱۶۴	۱. ۱. پناه بردن به خدا در مشکلات.....
۱۶۴	۱. ۲. چگونگی بازگشت از سفر.....
۱۶۵	۱. ۳. نگرانی‌های مربوط به خانواده.....
۱۶۵	۱. ۴. خداوند، همراه مسافر و جانشین او در خانواده.....
۱۶۶	۱. ۵. جمع بین صاحب و خلیفه در سفر از انحصارات خداوند.....
۱۶۷	خطبة ۴۷.....
۱۶۸	۱. پیشگویی از آینده کوفه.....
۱۶۹	۲. لگد مال شدن کوفه.....
۱۷۰	۳. گرفتاری ستمگران.....
۱۷۱	خطبة ۴۸.....
۱۷۲	۱. ستایش خداوند.....
۱۷۳	۲. حمد بر نعمت‌های بی‌پایان.....
۱۷۴	۳. بخشش جبران‌ناپذیر خداوند.....
۱۷۴	۴. فرمان امام برای حرکت به سوی جنگ صفین.....
۱۷۵	۵. جمع نیرو برای مبارزه با دشمن.....
۱۷۷	خطبة ۴۹.....
۱۷۸	۱. اوصاف خداوند.....
۱۷۸	۱. ۱. ذات پاک الهی.....

۱. ۲. دلالت نشانه‌ها بر خدا ۱۷۸
۱. ۳. نادیدنی با چشم سر ۱۷۹
۱. ۴. علو مقام الهی ۱۸۰
۱. ۵. توصیف بلندای مقامش ۱۸۰
۱. ۶. فراتر از درک عقل ۱۸۰
۱. ۷. نشانه‌های جهان بر وجود خداوند ۱۸۰
۱. ۸. تشبیه بودن خداوند ۱۸۱

خطبه ۵۰ ۱۸۳

۱. ریشه فتنه‌ها ۱۸۴
۱. ۱. پیروی از هوای نفس ۱۸۴
۱. ۲. احکام دروغین خود ساخته ۱۸۵
۱. ۳. مخالفت با کتاب خدا ۱۸۵
۲. حامیان فتنه ۱۸۵
۳. راه نجات از فتنه‌ها ۱۸۶
۳. ۱. جدا کردن حق و باطل ۱۸۶
۳. ۲. پاک و خالص کردن حق از باطل ۱۸۶
۳. ۳. چگونگی شکل‌گیری فتنه‌ها ۱۸۶

خطبه ۵۱ ۱۸۹

۱. جنگ طلبی لشکر معاویه ۱۹۰
۲. ذلت‌پذیری ۱۹۱
۳. آزاد کردن آب فرات ۱۹۱
۴. رمز عزت و سربلندی ۱۹۱
۵. نیرنگ معاویه و ساده‌لوحی گروهی از شامیان ۱۹۲

خطبه ۵۲ ۱۹۵

۱. اوصاف دنیا ۱۹۶
۱. ۱. پایان یافتن عمر ۱۹۶
۱. ۲. سطحی بودن زیبایی‌های دنیا ۱۹۷
۱. ۳. زودگذری دنیا ۱۹۷
۱. ۴. آهنگ دنیا ۱۹۷

۱۹۹	۵. ۱. شیرینی‌های تلخ.....
۱۹۹	۶. ۱. بی‌اعتباری دنیا.....
۲۰۰	۲. تصمیم بر کوچ کردن از دنیا.....
۲۰۱	۳. زوال و نیستی اهل دنیا.....
۲۰۱	۴. جلوگیری از چیرگی آرزوها.....
۲۰۱	۵. طولانی نبودن عُمر.....
۲۰۲	۶. ناله و زاری.....
۲۰۳	۷. نوحه‌گری.....
۲۰۳	۸. راهبان تارک دنیا.....
۲۰۴	۹. تلاش در راه قُرب به خدا.....
۲۰۴	۱۰. عظیم بودن ثواب و عقاب خداوند.....
۲۰۵	۱۱. نامحدود بودن نعمت‌های الهی.....

خطبة ۵۳..... ۲۰۷

۲۰۸	۱. کامل بودن قربانی.....
۲۰۸	۲. موارد مضر برای قربانی.....

خطبة ۵۴..... ۲۱۱

۲۱۲	۱. پیکار با گروه ستمگر.....
۲۱۴	۲. مطالعه و بررسی در مورد جنگ با شامیان.....

خطبة ۵۵..... ۲۱۷

۲۱۸	۱. بی‌باکی امام از مرگ.....
۲۱۹	۲. حکمت تأخیر جنگ.....
۲۲۰	۳. جنگ آخرین طریق درمان.....

خطبة ۵۶..... ۲۲۱

۲۲۲	۱. فداکاری‌های مخلصانه امام در عصر رسول الله.....
۲۲۳	۲. برکات ایثار.....
۲۲۳	۱. ۲. افزایش ایمان و تسلیم.....
۲۲۳	۲. ۲. حرکت در راه راست.....
۲۲۳	۳. ۲. صبر و استقامت.....
۲۲۳	۴. ۲. استواری در جهاد.....

۲۲۳ ۳. نبرد با دشمن
۲۲۴ ۴. تلاش برای شکست یکدیگر
۲۲۴ ۵. چرخش پیروزی و شکست بین اصحاب و دشمن
۲۲۴ ۶. صداقت و اخلاص رمز پیروزی
۲۲۴ ۷. گسترش اسلام
۲۲۵ ۸. پرهیز از نفاق و اختلاف
۲۲۶ ۹. پشیمانی، ارمغان نفاق و اختلاف
۲۲۹ خطبه ۵۷
۲۳۱ ۱. ویژگی شکم‌بارگی معاویه
۲۳۲ ۲. دستور قتل معاویه
۲۳۲ ۳. اخباری از آینده در کلام امام علی (ع)
۲۳۳ ۴. معجز سبّ در حال تقیه
۲۳۳ ۵. ادله منع برائت
۲۳۳ ۵. ۱. فطرت پاک
۲۳۳ ۵. ۲. سبقت در ایمان
۲۳۳ ۵. ۳. هجرت به خاطر اسلام
۲۳۵ خطبه ۵۸
۲۳۶ ۱. مظلومیت امام
۲۳۷ ۲. نفرین امام
۲۳۷ ۳. آینده‌نگری امام
۲۳۹ خطبه ۵۹
۲۴۱ ۱. دو خبر غیبی
۲۴۱ ۱. ۱. جایگاه قتل خوارج
۲۴۲ ۱. ۲. خبر از قتل خوارج
۲۴۳ خطبه ۶۰
۲۴۴ ۱. سه پیشگویی در مورد خوارج
۲۴۴ ۱. ۱. خوارج در نطفه‌ها
۲۴۴ ۱. ۲. شیطنت و شرارت خوارج
۲۴۵ ۱. ۳. دزد و غارتگر

خطبه ۶۱ ۲۴۷

۱. نهی از مبارزه با خوارج ۲۴۸

۲. دلیل مبارزه نکردن ۲۴۸

خطبه ۶۲ ۲۵۱

۱. وحشتی از مرگ ندارم ۲۵۲

۲. فرارسیدن اجل ۲۵۳

۳. تسلیم مرگ شدن ۲۵۴

۴. سرآمد عمر انسان ۲۵۵

خطبه ۶۳ ۲۵۷

۱. شاخصه‌های دنیا ۲۵۸

۱. ۱. جست‌وجوی سلامت در دنیا ۲۵۸

۱. ۲. هدف بودن دنیا، موجب هلاکت ۲۵۹

۱. ۳. دنیا ابزار آزمایش ۲۵۹

۱. ۴. عدم غفلت از حساب محصول دنیا ۲۶۰

۱. ۵. مفید بودن محصول دنیا برای آخرت ۲۶۰

۲. تشبیه دنیا به سایه ۲۶۱

خطبه ۶۴ ۲۶۳

۱. دعوت به تقوی ۲۶۴

۲. ضرورت انجام عمل صالح ۲۶۵

۳. ضرورت تهیه توشه برای قیامت ۲۶۶

۴. توجه به کوچ از دنیا ۲۶۷

۵. ضرورت آمادگی برای مرگ ۲۶۸

۶. توجه به اینکه دنیا سرای ابدی نیست ۲۶۹

۷. توجه به هدف‌دار بودن آفرینش ۲۷۰

۸. توجه به فاصله نزدیک تا بهشت یا جهنم ۲۷۱

۹. توجه به کوتاهی مقصد ۲۷۱

۱۰. توجه به سرعت رسیدن اجل ۲۷۲

۱۱. ضرورت تهیه بهترین توشه ۲۷۳

۱۲. ضرورت برگرفتن توشه ۲۷۳

۲۷۴	۱۳. مصادیق توشه.....
۲۷۴	۱۳. ۱. لزوم تقوا.....
۲۷۴	۱۳. ۲. نصیحت به خود.....
۲۷۴	۱۳. ۳. توبه.....
۲۷۵	۱۳. ۴. غلبه بر شهوات.....
۲۷۵	۱۴. دلایل ضرورت توشه‌برداری.....
۲۷۵	۱۴. ۱. پنهان بودن مرگ.....
۲۷۵	۱۴. ۲. فریب آرزوها.....
۲۷۶	۱۵. تزئین کردن شیطان.....
۲۷۷	۱۶. حسرت بر غفلت‌ها.....
۲۷۷	۱۷. حسرت بر شقاوت‌های پیش رو.....
۲۷۸	۱۸. دعای امام برای رهایی از سه چیز.....
۲۷۸	۱۸. ۱. نگران غرور و مستی در نعمت‌ها.....
۲۷۸	۱۸. ۲. نگران قصور در طاعت الهی.....
۲۷۸	۱۸. ۳. نگران پشیمانی و اندوه پس از مرگ.....
۲۷۹	خطبه ۶۵.....
۲۸۰	۱. حمد و ستایش پروردگار.....
۲۸۰	۲. ازلی و ابدی بودن خداوند.....
۲۸۱	۳. اوصاف خداوند.....
۲۸۱	۳. ۱. وحدت الهی.....
۲۸۱	۳. ۲. عزت الهی.....
۲۸۲	۳. ۳. قوت الهی.....
۲۸۲	۳. ۴. مالکیت الهی.....
۲۸۳	۳. ۵. علم الهی.....
۲۸۳	۳. ۶. قدرت الهی.....
۲۸۴	۳. ۷. سمیع.....
۲۸۴	۳. ۸. بصیر.....
۲۸۴	۳. ۹. ظاهر و باطن، خداست.....
۲۸۵	۴. جلوه‌های جلال و جمال پروردگار.....
۲۸۵	۴. ۱. قدرت نمایی.....

۲۸۵	۲.۴. بیم از آینده
۲۸۵	۳.۴. کمک جستن
۲۸۶	۴.۴. فخر و مباهات
۲۸۶	۵.۴. تضاد با مخالفان
۲۸۶	۵. اهداف صحیح خلقت
۲۸۶	۱.۵. خلقت به هدف رشد و تربیت
۲۸۷	۲.۵. خداوند محصور در چیزی نیست
۲۸۷	۳.۵. قرب به موجودات
۲۸۸	۴.۵. عدم سنگینی آفرینش برای خداوند
۲۸۸	۶. عاجز نبودن از تدبیر امور
۲۸۹	۷. عاجز نبودن از آفرینش
۲۸۹	۸. فرمانش متین و محکم
۲۸۹	۹. همه به خداوند امیدوار

خطبه ۶۶ ۲۹۱

۲۹۲	۱. فنون جنگی
۲۹۲	۱.۱. از خدا و احساس مسئولیت
۲۹۳	۲.۱. حفظ آرامش و خونسردی
۲۹۴	۳.۱. استوار و محکم
۲۹۴	۴.۱. کامل کردن زره
۲۹۵	۵.۱. تکان دادن شمشیرها
۲۹۵	۶.۱. بی‌اعتنایی به دشمن
۲۹۶	۷.۱. داشتن حملات پی‌درپی
۲۹۶	۸.۱. حمله کردن با فاصله نزدیک
۲۹۷	۹.۱. رساندن شمشیر به دشمن
۲۹۷	۲. قرار داشتن در حضور خداوند در میدان نبرد
۲۹۷	۳. قرار داشتن در حضور رسول خدا
۲۹۸	۴. حمله پی‌درپی بر دشمن
۲۹۸	۵. فرار نکردن
۲۹۸	۱.۵. شرم از فرار
۲۹۸	۲.۵. فرار باعث ننگ

۲۹۸ ۵. ۳. فرار از جنگ موجب عذاب آخرت
۲۹۹ ۵. ۴. استقبال از شهادت
۳۰۰ ۶. حمله به قلب دشمن
۳۰۰ ۷. عقب‌نشینی شیطان
۳۰۱ ۸. دستور به مقاومت
۳۰۳ خطبه ۶۷
۳۰۵ ۱. استدلال به حدیث پیامبر در مورد انصار
۳۰۶ ۲. بیان دلیل
۳۰۶ ۳. سؤال امام درباره سقیفه
۳۰۷ ۴. ضایع کردن حق امام
۳۰۹ خطبه ۶۸
۳۱۱ ۱. اشاره به قدرت «هاشم بن عتبّه» برای زمامداری مصر
۳۱۲ ۲. نگاه امام <small>علیه السلام</small> به محمد بن ابی بکر
۳۱۳ خطبه ۶۹
۳۱۴ ۱. تشبیهات امام از دوستان سست‌عنصر
۳۱۴ ۱. ۱. تشبیه به شتران تازه‌کار
۳۱۵ ۱. ۲. تشبیه به جامه کهنه
۳۱۵ ۱. ۳. تشبیه یاران به سوسمار
۳۱۷ ۱. ۴. تشبیه یاران به کفتار
۳۱۷ ۱. ۵. تشبیه یاران به تیر، بدون پیکان رها کردن
۳۱۸ ۲. ویژگی سست‌عنصران
۳۱۹ ۳. راضی نبودن به تباهی خود
۳۱۹ ۴. نفرین امام در حق این مردم
۳۲۱ خطبه ۷۰
۳۲۲ ۱. رسول خدا را در خواب دیدم!
۳۲۲ ۲. محتوای خواب
۳۲۳ ۳. نفرینشان کن
۳۲۴ ۴. نفرین امام

خطبة ۷۱ ۳۲۵

۱. تشبیه اهل عراق به زن باردار ۳۲۶
۲. اضطرار، عامل حرکت امام به کوفه ۳۲۸
۳. پاسخ امام به تهمت‌های به خود ۳۲۹
۴. دفاع امام از کلام خود ۳۳۰
۵. نفرین امام در حق تهمت‌زنندگان ۳۳۰

خطبة ۷۲ ۳۳۳

۱. صفات خداوند ۳۳۴
۱. ۱. گستراننده زمین ۳۳۴
۱. ۲. حافظ آسمان‌ها ۳۳۵
۱. ۳. عطاکننده فطرت‌ها ۳۳۶
۲. شأن پیامبر در کلام علی ۳۳۷
۳. اوصاف پیامبر ۳۳۸
۳. ۱. خاتم انبیا ۳۳۸
۳. ۲. گشاینده ابواب علوم ۳۳۸
۳. ۳. آشکارکننده حق با براهین و أدله و معجزات حق ۳۳۸
۳. ۴. دفع‌کننده غوغای باطل ۳۳۹
۳. ۵. رفع‌کننده گمراهی از مردم ۳۳۹
۳. ۶. حامل بار سنگین رسالت ۳۴۰
۳. ۷. قیام‌کننده به امر پروردگار ۳۴۰
۳. ۸. حرکت در مسیر رضایت خدا ۳۴۱
۳. ۹. عدم شک و تردید در انجام تکلیف ۳۴۱
۳. ۱۰. صاحب عزم و اراده ۳۴۱
۳. ۱۱. گیرنده وحی ۳۴۲
۳. ۱۲. حافظ عهد خداوند ۳۴۲
۳. ۱۳. حرکت کردن با قدرت و جدیت ۳۴۲
۳. ۱۴. روشن ساختن حق ۳۴۳
۳. ۱۵. هدایتگر عالم ۳۴۴
۳. ۱۶. برپاکننده احکام اسلام ۳۴۴

۳۴۴ ۱۷. ۳. امین
۳۴۵ ۱۸. ۳. گنجینه‌دار دانش
۳۴۵ ۱۹. ۳. شاهد روز رستاخیز
۳۴۶ ۲۰. ۳. میعوث شدن برای بیان حق
۳۴۶ ۲۱. ۳. رسول به‌سوی مردم
۳۴۷ ۴. ادعیه در حق پیامبر
۳۴۷ ۱. ۴. خداوندا به او وسعت بده!
۳۴۷ ۲. ۴. فضل مضاعف به او بده!
۳۴۷ ۳. ۴. برتری به او بده!
۳۴۸ ۴. ۴. مقامش را گرامی بدار!
۳۴۸ ۵. ۴. نورش را تمام مکن!
۳۴۹ ۶. ۴. شهادت و شفاعتش را بپذیر!
۳۴۹ ۷. ۴. منطق عادلانه
۳۵۰ ۸. ۴. دعا برای خود و دوستان

خطبة ۷۳ ۳۵۳

۳۵۵ ۱. شفاعت حسنین درباره مروان
۳۵۵ ۲. بی‌نیاز امام از بیعت مروان
۳۵۶ ۳. کوتاهی حکومت
۳۵۷ ۵. خبر از روز خونین

خطبة ۷۴ ۳۵۹

۳۶۰ ۱. اطلاع از شایستگی امام
۳۶۰ ۲. شرط سکوت
۳۶۱ ۳. دلایل سکوت امام
۳۶۱ ۱. ۳. از باب اجر و مصلحت
۳۶۱ ۲. ۳. از باب زهد

خطبة ۷۵ ۳۶۳

۳۶۴ ۱. آشنایی بنی‌امیه با روحیات امام
۳۶۴ ۲. سابقه امام در اسلام
۳۶۵ ۳. توجه به نصایح قرآن

۴. موضع امام در برابر مارقین، ناکشین و مرتابین ۳۶۵

۴. ۱. مراجعه به قرآن، حلال مشکلات ۳۶۶

خطبة ۷۶ ۳۶۷

۱. اوصاف راهیان قرب و سالکان طریق ۳۶۸

۱. ۱. گوش شنوا داشتن ۳۶۸

۲. پذیرش هدایت داشتن ۳۶۹

۳. دنبال هادی و مرشد بودن ۳۶۹

۴. مراقب خود بودن ۳۶۹

۵. ترس از گناه داشتن ۳۷۰

۶. عمل خالص داشتن ۳۷۰

۷. کار نیک انجام دادن ۳۷۱

۸. توشه آخرت کسب کردن ۳۷۱

۹. پرهیز از گناه داشتن ۳۷۱

۱۰. هدف دار بودن ۳۷۲

۱۱. در طلب آخرت بودن ۳۷۲

۱۲. جنگیدن با هواهای نفسانی ۳۷۲

۱۳. رها کردن آرزوها ۳۷۳

۱۴. مرکبش صبر ۳۷۴

۱۵. تقوا، ابزار کار ۳۷۴

۱۶. ورود در مسیر روشن ۳۷۵

۱۷. ملازم حق ۳۷۵

۱۸. بهره‌گیری از غنیمت دنیا ۳۷۵

۱۹. آمادگی برای مرگ ۳۷۶

۲۰. توشه‌گیری از اعمال نیک ۳۷۶

خطبة ۷۷ ۳۷۷

۱. نمونه‌ای از جنایات بنی‌امیه ۳۷۸

۱. ۱. پایمال کردن حق امام ۳۷۸

۲. دور کردن بنی‌امیه از حکومت ۳۷۹

خطبة ۷۸ ۳۸۱

۱. دعاهای آموزنده امام ۳۸۲
- ۱.۱. طلب بخشش از مطلق گناهان ۳۸۲
- ۲.۱. طلب بخشش به خاطر عهد و پیمان‌های وفان شده ۳۸۳
- ۳.۱. طلب بخشش از ریا ۳۸۳
- ۴.۱. طلب بخشش از چهار گناه ویژه ۳۸۴

خطبه ۷۹ ۳۸۷

۱. خطاهای منجمان ۳۸۸
۲. پیامد تصدیق کلام منجمان ۳۸۸
- ۲.۱. تکذیب قرآن ۳۸۸
- ۲.۲. تکذیب کردن یاوری خداوند ۳۸۹
- ۲.۳. با این تصدیق، دیگری ستایش می‌شود نه پروردگار ۳۹۰
۳. پرهیز از پیشگویی‌های منجمان ۳۹۰
۴. دلیل نهی امام ۳۹۱

خطبه ۸۰ ۳۹۳

۱. کاهش بهره اقتصادی و عقلانی زنان ۳۹۵
۲. دلایل سه‌گانه ۳۹۵
- ۲.۱. علت نقص ایمان ۳۹۵
- ۲.۲. علت نقصان عقل ۳۹۶
- ۲.۳. علت کاستی اقتصادی ۳۹۶
۳. برحذر بودن از زنان فاسد ۳۹۷
۴. تسلیم بی‌قید و شرط نشدن ۳۹۷

خطبه ۸۱ ۳۹۹

۱. حقیقت زهد ۴۰۰
- ۱.۱. کوتاهی آرزو ۴۰۰
- ۲.۱. شکر نعمت ۴۰۱
- ۳.۱. پارسایی ۴۰۱
۲. زهدمداری ۴۰۲
۳. تمام‌بودن حجت بر همگان ۴۰۲

خطبه ۸۲ ۴۰۵

۴۰۶	۱. اوصاف دنیا
۴۰۶	۱. ۱. خانه رنج
۴۰۶	۲. ۱. خانه فنا
۴۰۷	۳. ۱. پیامدهای حلال و حرام
۴۰۷	۴. ۱. آزمایش ثروتمند
۴۰۸	۵. ۱. فقیر محزون
۴۰۸	۶. ۱. دنیا به ساعیانش نمی‌رسد
۴۰۹	۷. ۱. رهایی دنیا
۴۰۹	۸. ۱. نگاه ابزاری به دنیا
۴۱۰	۹. ۱. نگاه هدفی به دنیا
۴۱۱	خطبه ۸۳
۴۱۲	۱. اوصاف خداوند
۴۱۲	۱. ۱. برتری
۴۱۲	۲. ۱. قرب به بندگان
۴۱۳	۳. ۱. بخشنده فضل
۴۱۴	۴. ۱. دافع بلا یا
۴۱۴	۵. ۱. نعمت‌های فراوان
۴۱۴	۶. ۱. میدا هستی
۴۱۵	۷. ۱. راهنما
۴۱۵	۸. ۱. توانا
۴۱۵	۹. ۱. ناصر و یاور
۴۱۶	۲. شهادت بر رسالت پیامبر
۴۱۶	۳. وظایف نبوت
۴۱۶	۳. ۱. دعوت مردم به سوی ایمان
۴۱۷	۳. ۲. اتمام‌کننده حجت خدا
۴۱۷	۳. ۳. بیم دادن مردم از قیامت
۴۱۸	۴. سفارش به تقوا
۴۱۸	۵. بیان تمثیلات
۴۱۸	۶. تعیین اجل
۴۱۹	۷. پوشاننده لباس زیبا به بشر

۴۱۹	۸. گسترش دهنده روزی
۴۲۰	۹. حسابگر اعمال
۴۲۰	۱۰. مراقب کيفر و پاداش
۴۲۱	۱۱. گسترش دهنده نعمت ها
۴۲۱	۱۲. بخشش وسيع خداوند
۴۲۲	۱۳. انذار با دلايل روشن
۴۲۲	۱۴. شمارشگري خداوند
۴۲۳	۱۵. مقرر کردن مدت عمر
۴۲۴	۱۶. حسابرسی بر اساس آزمایش های دنیا
۴۲۵	۱۷. اوصاف دنیا.
۴۲۵	۱. ۱۷. همچون آبی گل آلود
۴۲۶	۲. ۱۷. ظاهری فریبنده
۴۲۷	۳. ۱۷. باطنی خطرناک و مهلک
۴۲۷	۴. ۱۷. فریبندهی دنیا
۴۲۸	۵. ۱۷. درخشش دنیا
۴۲۸	۶. ۱۷. سایه ای آرام بخش
۴۲۸	۷. ۱۷. تکیه گاهی نااستوار
۴۲۹	۸. ۱۷. دل بستگی منکران به دنیا
۴۲۹	۹. ۱۷. دنیا همچون اسب چموش
۴۲۹	۱۰. ۱۷. شکارگری دنیا.
۴۳۰	۱۱. ۱۷. زدن تیر مرگ.
۴۳۰	۱۲. ۱۷. مرگ فرجام دنیا
۴۳۱	۱۳. ۱۷. وحشتناکی قبر
۴۳۱	۱۴. ۱۷. مشاهده کردن نتیجه اعمال در قبر
۴۳۱	۱۵. ۱۷. برخورد دنیا با آیندگان و گذشتگان
۴۳۲	۱۸. مرگ و زندگی
۴۳۳	۱۹. قرار گرفتن در مسیر فنا
۴۳۴	۲۰. رستاخیز، صحنه ای هولناک.
۴۳۴	۱. ۲۰. فانی همه چیز
۴۳۴	۲. ۲۰. گذشت زمان

۴۳۴ ۳. ۲۰. نزدیکی رستاخیز
۴۳۵ ۴. ۲۰. شروع رستاخیز موجودات از درون قبرها
۴۳۶ ۵. ۲۰. مراحل تشکیل دادگاه الهی
۴۳۶ ۱. ۵. ۲۰. حرکت سریع به سوی پروردگار
۴۳۶ ۲. ۵. ۲۰. ایستادن در صف
۴۳۷ ۳. ۵. ۲۰. دیده شدن به وسیله چشم
۴۳۷ ۴. ۵. ۲۰. شنیدن صدای پروردگار
۴۳۸ ۶. ۲۰. ترسیمی از وضع خلائق در محشر
۴۳۸ ۱. ۶. ۲۰. ذلت و خواری
۴۳۸ ۲. ۶. ۲۰. کارساز نبودن چاره
۴۳۹ ۳. ۶. ۲۰. قطع شدن آرزوها
۴۳۹ ۴. ۶. ۲۰. از کار افتادن دل ها
۴۳۹ ۵. ۶. ۲۰. مخفی شدن صداها
۴۴۰ ۶. ۶. ۲۰. نهایت گرفتاری
۴۴۰ ۷. ۶. ۲۰. عظمت ترس از گناه
۴۴۰ ۷. ۲۰. دعوت به حسابرسی اعمال در قیامت
۴۴۰ ۱. ۷. ۲۰. مجازات یا کیفر الهی
۴۴۲ ۲۱. مراحل آفرینش تا برانگیخته شدن انسان ها
۴۴۲ ۱. ۲۱. آفریده شدن انسان ها
۴۴۲ ۲. ۲۱. پرورش یافتن انسان ها
۴۴۲ ۳. ۲۱. قبض روح انسان ها
۴۴۳ ۴. ۲۱. سپردن به قبرها
۴۴۳ ۵. ۲۱. تبدیل شدن به استخوان های پوسیده
۴۴۳ ۶. ۲۱. رستاخیز انسان ها
۴۴۳ ۱. ۶. ۲۱. تنها برانگیخته شدن
۴۴۴ ۲. ۶. ۲۱. جزای اعمال
۴۴۴ ۳. ۶. ۲۱. جدا بودن حساب هر فرد
۴۴۵ ۲۲. فرصت های الهی
۴۴۶ ۱. ۲۲. ارائه راه رسیدن به سعادت
۴۴۶ ۲. ۲۲. فرصت جلب رضایت خداوند

۴۴۶ ۳. ۲۲. کنار رفتن پرده تردید
۴۴۶ ۴. ۲۲. رفتن به سوی خیرات
۴۴۷ ۵. ۲۲. دنیا محل تلاش برای رسیدن به حقیقت
۴۴۹ ۲۳. مواظظ نکان دهنده!
۴۵۰ ۲۴. توصیه به تقوا.
۴۵۱ ۱. ۲۴. اعتراف به گناه
۴۵۱ ۲. ۲۴. خضوع و خشوع
۴۵۲ ۳. ۲۴. خوف الهی
۴۵۲ ۴. ۲۴. رسیدن به مقام یقین
۴۵۲ ۵. ۲۴. عبرت گیری از حوادث
۴۵۳ ۶. ۲۴. پرهیز از اعمال خلاف
۴۵۳ ۷. ۲۴. گوش به امر و نهی الهی
۴۵۳ ۸. ۲۴. اجابت دعوت حق
۴۵۴ ۹. ۲۴. توبه از گناه
۴۵۴ ۱۰. ۲۴. پیروی از رهبران الهی
۴۵۴ ۱۱. ۲۴. دیدن حقایق
۴۵۴ ۲۵. آثار حرکت سریع در مسیر حق
۴۵۴ ۱. ۲۵. کسب ذخیره
۴۵۵ ۲. ۲۵. پاکیزگی باطن
۴۵۵ ۳. ۲۵. آبادی قیامت
۴۵۵ ۴. ۲۵. پیش فرستادن توشه برای قیامت
۴۵۶ ۲۶. توصیه های مجدد به تقوا
۴۵۶ ۱. ۲۶. تقوا در راستای هدف
۴۵۶ ۲. ۲۶. هشدار از نافرمانی پروردگار
۴۵۷ ۳. ۲۶. قطعی بودن وعده پروردگار
۴۵۹ ۲۷. توجه به نعمت های الهی
۴۵۹ ۱. ۲۷. نعمت گوش
۴۶۰ ۲. ۲۷. نعمت چشم
۴۶۱ ۳. ۲۷. نعمت بدن و اعضا هماهنگش
۴۶۱ ۴. ۲۷. نعمت بدن با امکاناتش

۴۶۲ ۱. ۴. ۲۷. نعمت دل
۴۶۲ ۲. ۴. ۲۷. غرق در نعمت‌های بزرگ
۴۶۳ ۲۸. شاکر نعمت
۴۶۳ ۱. ۲۸. نعمت عمر
۴۶۴ ۲. ۲۸. نعمت عبرت‌های تاریخ
۴۶۵ ۳. ۲۸. نعمت فراخی عمر پیش از فرا رسیدن مرگ
۴۶۵ ۴. ۲۸. لزوم توجه به فرا رسیدن اجل
۴۶۵ ۵. ۲۸. نعمت سلامت بدن و لزوم توشه‌گیری از آن
۴۶۶ ۶. ۲۸. عبرت نگرفتن در جوانی
۴۶۶ ۲۹. زوال نعمت‌ها
۴۶۶ ۱. ۲۹. زوال نعمت جوانی
۴۶۷ ۲. ۲۹. زوال نعمت سلامتی
۴۶۷ ۳. ۲۹. زوال نعمت بقا
۴۶۷ ۴. ۲۹. ناپایداری مواهب و نعمت‌ها
۴۶۸ ۵. ۲۹. قادر نبودن برای دفع مرگ
۴۶۹ ۳۰. سرنوشت جسم و روح انسان پس از مرگ
۴۶۹ ۱. ۳۰. شکافته شدن پوست تن
۴۶۹ ۲. ۳۰. پوسیده شدن بدن
۴۷۰ ۳. ۳۰. نابودی آثار به‌وسیله تندباد
۴۷۰ ۴. ۳۰. از بین رفتن نشانه‌ها
۴۷۱ ۵. ۳۰. دگرگونی بدن‌ها
۴۷۱ ۶. ۳۰. متلاشی شدن استخوان‌ها
۴۷۱ ۷. ۳۰. ارواح مسئول اعمال
۴۷۱ ۸. ۳۰. رسیدن به یقین
۴۷۲ ۹. ۳۰. نیفزودن بر اعمال صالح
۴۷۲ ۱۰. ۳۰. توبه نکردن
۴۷۲ ۱۱. ۳۰. همه در برابر مرگ یکسان‌اند
۴۷۲ ۱۲. ۳۰. دنباله‌روی از روش گذشتگان
۴۷۳ ۱۳. ۳۰. پندناپذیری مردم
۴۷۴ ۳۱. گذرگاه‌های هولناک قیامت

۴۷۶	۳۲. توصیه به تقوا و جلوه‌های آن
۴۷۶	۳۲. ۱. تقوای فکری
۴۷۷	۳۲. ۲. خوف از خداوند
۴۷۷	۳۲. ۳. شب‌زنده‌داری
۴۷۸	۳۲. ۴. امید به رحمت خداوند
۴۷۸	۳۲. ۵. زهد در دنیا
۴۷۹	۳۲. ۶. ذکر الهی
۴۷۹	۳۲. ۷. خوف از آخرت
۴۸۰	۳۲. ۸. کناره‌گیری از اندیشه‌های باطل
۴۸۰	۳۲. ۹. حرکت در صراط مستقیم
۴۸۱	۳۲. ۱۰. پرهیز از غرور
۴۸۱	۳۲. ۱۱. پرهیز از شبهات
۴۸۱	۳۲. ۱۲. با مژده به بهشت توشه برای آخرت فرستاده
۴۸۲	۳۲. ۱۳. نگرش به آینده و پابندی به لوازم آن
۴۸۳	۳۲. ۱۴. نتیجه تقوا، رسیدن به بهشت
۴۸۳	۳۲. ۱۵. آتش دوزخ، کیفر بدکاران
۴۸۴	۳۲. ۱۶. خداوند منتقم و ناظر بندگان
۴۸۴	۳۲. ۱۷. حجت آور بودن قرآن
۴۸۵	۳۳. سفارش به تقوا
۴۸۵	۳۳. ۱. بسته‌بودن راه عذر
۴۸۵	۳۳. ۲. خطرات شیطان و راهکارهای او
۴۸۵	۳۳. ۱. ۲. نفوذ در دل‌ها
۴۸۶	۳۳. ۲. ۲. نفوذ در گوش
۴۸۶	۳۳. ۲. ۳. گمراه‌کننده
۴۸۶	۳۳. ۲. ۴. وعده و آرزو دهنده
۴۸۷	۳۳. ۲. ۵. زینت‌دهنده
۴۸۷	۳۳. ۲. ۶. آسان‌کننده خطرات
۴۸۷	۳۳. ۲. ۷. فریبکاریِ تدریجی شیطان
۴۸۸	۳۳. ۲. ۸. انکار وعده‌های قبل
۴۸۸	۳۳. ۲. ۹. بزرگ شمردن کوچک‌ها

۴۸۸ ۳۳. ۲. ۱۰. ترساندن از چیزی که ایمن داده.
۴۸۹ ۳۴. غفلت از مرگ.
۴۸۹ ۳۴. ۱. آغاز و انجام زندگی انسان
۴۹۱ ۳۵. ابزار خدادادی در اختیار انسان
۴۹۱ ۳۵. ۱. عقل
۴۹۲ ۳۵. ۲. زبان
۴۹۲ ۳۵. ۳. چشم
۴۹۲ ۳۵. ۴. قوه درک
۴۹۲ ۳۵. ۵. دوران اعتدال انسان
۴۹۳ ۳۶. آسیب‌های انسان
۴۹۳ ۳۶. ۱. کبر و غرور
۴۹۴ ۳۶. ۲. پیروی از هوس‌ها
۴۹۴ ۳۶. ۳. دنیا طلبی مُجَدَّانه
۴۹۵ ۳۷. بی‌توجهی به مصائب دنیا
۴۹۵ ۳۷. ۱. پروا نکردن از گناه
۴۹۵ ۳۷. ۲. فریب خوردگی
۴۹۶ ۳۷. ۳. سپری کردن عمر در لغزش‌ها
۴۹۶ ۳۷. ۴. منفعت نبردن از نعمت‌ها
۴۹۶ ۳۷. ۵. انجام ندادن واجبات
۴۹۶ ۳۷. ۶. ناگهانی بودن مرگ
۴۹۷ ۳۷. ۷. درگیری با بیماری‌های گوناگون
۴۹۷ ۳۷. ۸. شدت ناراحتی اطرافیان از مرگ انسان
۴۹۸ ۳۷. ۹. سكرات مرگ
۴۹۹ ۳۸. حوادث بعد از مرگ
۴۹۹ ۳۸. ۱. یأس از زندگی
۵۰۰ ۳۸. ۲. تسلیم مرگ شدن
۵۰۰ ۳۸. ۳. گذاشتن در تابوت
۵۰۱ ۳۸. ۴. رهسپار شدن به گور
۵۰۱ ۳۸. ۵. فرو رفتن در تنهایی
۵۰۱ ۳۹. برگشت تشییع کنندگان

۵۰۱	۳۹. ۱. ترس از سؤالات قبر
۵۰۲	۳۹. ۲. قبر، باغی از بهشت یا حفره‌ای از دوزخ
۵۰۳	۴۰. گرفتاری‌های قیامت
۵۰۳	۴۰. ۱. نداشتن آرامش
۵۰۴	۴۰. ۲. نداشتن قدرت
۵۰۴	۴۰. ۳. نداشتن آسایش
۵۰۴	۴۰. ۴. گرفتار کیفرها
۵۰۵	۴۱. هشدارها به بندگان
۵۰۵	۴۱. ۱. برخوردار از نعمت و بی‌بهره از آن
۵۰۵	۴۱. ۲. برخوردار از تعلیم
۵۰۵	۴۱. ۳. غفلت و سرگرمی
۵۰۶	۴۱. ۴. فراموش کردن سلامتی
۵۰۶	۴۱. ۵. مهلت زندگی کردن در دنیا
۵۰۶	۴۱. ۶. ترس از عذاب
۵۰۶	۴۱. ۷. وعده خداوند
۵۰۷	۴۱. ۸. ترس از گناهان
۵۰۷	۴۱. ۹. ترس از عیوب
۵۰۷	۴۲. هشدار نسبت به نعمت‌های خاص
۵۰۷	۴۲. ۱. چشم‌پینا و گوش‌شنوا
۵۰۸	۴۲. ۲. نداشتن راه فرار
۵۰۸	۴۲. ۳. غرور برای چه
۵۰۹	۴۲. ۴. لزوم غنیمت شمردن فرصت زندگی



خطبه ۳۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در ذی قار؛ سال ۳۶ هجری

مخاطب: عبدالله بن عباس

موضوع: سیاسی، اخلاقی

ویژگی: بداهت فضایل علی علیه السلام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۱.

پیشگفتار خطبه

طلحه و زبیر به همراه عایشه آتش جنگ جمل را برافروختند و سرانجام کارشان به شکست منتهی شد و از هم متلاشی شدند. آتش افروزان اصلی، طلحه و زبیر، کشته شدند. امام علی علیه السلام اصرار فراوان داشت که در میان مسلمانان درگیری پیدا نشود و به هر قیمتی که ممکن است آتش جنگ خاموش گردد. به همین دلیل امام علیه السلام عبدالله بن عباس را به نزد زبیر فرستاد تا او را به اطاعتی که پیش از جنگ جمل با امیرالمؤمنین علیه السلام تعهد کرده بود برگرداند.



لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّهْ تَجِدْهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ
وَيَقُولُ هُوَ الدَّلُولُ، وَلَكِنْ لَقِيَ الزُّبَيْرُ فَإِنَّهُ أَلَيْنُ عَرِيكَهَ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ ابْنُ
خَالِكَ عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا؟!

۱. با طلحه ملاقات نکن!

«لَا تَلْقَيْنَ طَلْحَةَ فَإِنَّكَ إِنْ تَلَقَّهْ تَجِدْهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصًا قَرْنَهُ»^۱

با طلحه ملاقات نکن! که اگر با او روبه‌رو شوی او را مانند گاوی خواهی دید که شاخ‌هایش در اطراف گوش‌هایش پیچ خورده باشد.

نکته

- گاه انسان به نقطه‌ای می‌رسد که راه نفوذ حقیقت را بر خود می‌بندد؛ طلحه از آن افراد بود که جاه‌طلبی و شدت علاقه‌اش به ریاست، با همه سوابق نیک و شناخت کاملش از علی ابن ابیطالب علیه السلام، او را واداشت تا غائله جنگ جمل را برپا کند.

تشبیه

مَشَبَّه: طلحه

مَشَبَّه به: گاوی که شاخش پیچ خورده است

وجه شبیه: شاخ پیچ خورده حکایت از طغیان و چموشی گاو دارد؛ امام علیه السلام طلحه را به خاطر طغیان و سرکشی که داشت به چنین گاوی تشبیه می‌کند.

۱. کَالثَّوْرِ: مانند گاو؛ «ک» به معنای مثل است و حال برای ضمیر مفعولی در «تَجِدْهُ» است.

عَاقِصًا قَرْنَهُ: شاخ‌هایش تابیده و پیچ در پیچ است؛ «عَاقِصًا» از ماده «عَقَصَ» به معنای پیچیدگی شاخ در اطراف شاخ‌ها که کنایه از خشم و تکبر اوست؛ عَاقِصًا مفعول دوم برای تَجِدْهُ است؛ الثَّوْرُ قرنه بالفتح متعَدَّ و عَقَصَ بالكسر لازم و الأعْقَصَ من التَّيُوسِ ما التوى قرناه على اذنيه من خلفه و المعقاص الشاة المعوجة القرن.



۲. سوار بر مرکب هوا و هوس

«يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ: هُوَ الدَّلُولُ!»^۱

او (طلحه) همواره به امور دشوار روی می آورد و می گوید: سهل و آسان است.

۳. صفت نرم خویی زبیر

«وَلَكِنْ أَلِقَ الرَّبِيرَ فَإِنَّهُ أَلَيْنُ عَرِيكَةً»^۲

ولی زبیر را ملاقات کن! چراکه او نرمخوتر است.

نکته

● «أَلَيْنُ عَرِيكَةً» اشاره به این دارد که زبیر در برابر گفتار حق، شنوایی بیشتری دارد و روح تسلیم در برابر واقعیت ها بر او غالب است، بر خلاف طلحه که مردی خودخواه و لجوج بود.^۳

● حضرت علیه السلام در گفت و گو با زبیر از نظر روانی روی یک مسئله عاطفی که خویشاوندی است، تکیه می کند تا تأثیر کلامشان بیشتر باشد. نمی گوید امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می گوید بلکه می فرماید پسردایی تو چنین می گوید.

۴. پیام امام به زبیر

«فَقُلْ لَهُ: يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ: عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَانْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا؟»^۴

۱. الصَّعْبُ: حیوانی که برای سواری رام نشده و چموش است. اسْتَصْعَبَ، اسْتَصْعَبًا: آن چیز سخت و مشکل شد. تَصَاعَبَ، تَصَاعَبًا: سخت گرفت. المَصْعَبُ: اسبی که بر آن سوار نشده باشند؛ خلاف السَّهْل، نقیض الدلول و هی المنقادة من الدواب.

الدَّلُولُ: رام و مطیع.

۲. أَلَيْنُ: نرم تر؛ از ماده «لین» به معنای نرم. اسْتَلَانَ، اسْتِلَانَةً الشَّيْءُ: آن چیز را نرم یافت یا نرم شمرد. أَلَانٌ، إِلَانَةٌ: نرم کرد؛ صَدَّ الحَشُونَةُ.

عَرِيكَةً: طبع، خو؛ در اصل از ماده «عَرَك» به معنای مشت و مال دادن چیزی است و میدان جنگ را از این جهت معركة گویند که افراد به هم حمله می کنند. «عریکه» به معنای «سجیه و نفس آدمی» آمده است که محل تغییر و تحول است؛ الطبیعة يقال فلان لَین العریكة إذا كان سلسا.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۴۷.

۴. فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا: چه چیز منصرف ساخت و برگرداند از آنچه برای تو ظاهر و آشکار شد؛ فاعل آن ضمیر مستتر است که به «ما» برمی گردد و «من» در «مما» به احتمال ارجح به معنای «عن» می باشد و «بدا» از ماده «بدو» به معنای ظاهر شدن است. چه چیز نظر او را عوض کرد نسبت به موضوعی که برایش آشکار بود؛ عداه: عن الأمر عدوا و عدوانا صرفه و شغله، و عدا الأمر دعتة جاوزه و (بدا) ظهر.



به او بگو، پسردایی ات می گوید: در حجاز، مرا شناختی و در عراق مرا نمی شناسی؟ چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟

نکته ها

- این جمله اشاره به سوابق درخشان امام علی (ع) دارد که در عصر پیامبر و پس از آن، همه از آن آگاه بودند. زیر هم که از اصحاب پیامبر (ص) بود به خوبی این مطالب را می دانست.^۱
- تعبیر به «ابن خالک» پسردایی تو، تعبیری عاطفی است که امام علی (ع) برای برانگیختن عواطف زیر به کار برد! این تعبیر از اینجا سرچشمه می گیرد که زیر فرزند صفیه خواهر ابوطالب است؛ بنابراین زیر پسر عمه علی (ع) بود و آن حضرت پسردایی زیر محسوب می شد.^۲
- جمله «فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا؟» اشاره به این دارد که چه چیز سبب شد حقیقتی را که بر تو آشکار شده بود، به دست فراموشی بسپاری و چشم دل را به روی واقعیت ها ببندی و آگاهانه از راه حق بازگردی و در طریق باطل قدم نهی؟^۳
- در بعضی از روایات آمده است که ابن عباس می گوید: وقتی پیام امام را به زیر رساندم، در جواب پاسخ داد به علی بگو: «إِنِّي أُرِيدُ مَا تُرِيدُ»^۴ من همان را می خواهم که تو می خواهی. منظور زیر آن است که تو به دنبال حکومت بر مردم هستی، چرا من نباشم؟ گویی جاه طلبی آن چنان چشم و دل او را کور کرده بود که می پنداشت علی (ع) به خاطر جاه و مقام قیام کرده است.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۲۷.

۴. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۷۶.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۵۰.



خطبه ۳۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در مسجد کوفه،

سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی

ویژگی: کالبدشکافی رفتاری مردم^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۸.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) در این خطبه شیوع جور و جفا در زمان خود را توصیف می کند و مردم را به پنج گروه تقسیم می نماید:

۱. گروهی که چون قدرت ندارند، دست به فساد نمی آیند.
 ۲. گروهی که قدرت دارند و از قدرتشان برای ایجاد فساد و رسیدن به مال و مقام دنیا بهره می گیرند.
 ۳. گروهی که به ظاهر، اعمال الهی و اخروی انجام می دهند، ولی در حقیقت با این عمل دنیا را می طلبند، نه آخرت را.
 ۴. گروه دیگری که چون دستشان به قدرت نمی رسد، خود را به زهد و قناعت می زنند، در صورتی که نه زاهدند و نه اهل قناعت.
 ۵. مردان شریف و پاک طینتی که به خدا دل بسته اند و در راه او گام برمی دارند.
- امام در پایان خطبه مردم را به زهد و بی اعتنایی به دنیا دعوت می کند.



أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَرَمَنٍ [شَدِيدٍ] كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ
 الْمُحْسِنُ مُسِيئًا وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُودًا. لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلَّمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا
 جَهَلْنَا وَلَا تَتَخَوُّ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا وَالنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ
 مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادُ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةً نَفْسِهِ وَكَلَالَةً حَدِّهِ وَنَضِيضٌ وَفَرِهِ.
 وَمِنْهُمْ الْمُضِلُّ لِسَيْفِهِ وَالْمُعِلُّ بِشَرِّهِ وَالْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ قَدْ أَشْرَطَ
 نَفْسَهُ وَأَوْتَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ يَنْتَهِرُهُ أَوْ مِقْتَبٍ يَقُودُهُ أَوْ مَنَبَرٍ يَفْرَعُهُ وَلَيْسَ
 الْمُنْجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوَاضًا وَمِنْهُمْ مَنْ
 يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ
 وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ وَزَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ وَاتَّخَذَ سِتْرَ
 اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ. وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنِ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤْلُهُ نَفْسِهِ
 وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ
 أَهْلِ الرِّهَادَةِ وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَّاحٍ وَلَا مَعْدَى وَبَقِيَ رَجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ
 ذِكْرَ الْمَرْجِعِ وَأَرَأَقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍ وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ
 وَسَاكِتٍ مَكْعُومٍ وَدَاعٍ مُخْلِصٍ وَتَكْلَانٍ مُوجِعٍ قَدْ أَخْمَلَتْهُمْ التَّقِيَّةَ وَشَمِلَتْهُمْ
 الدَّلَّةُ فَهُمْ فِي بَحْرِ أَجَاجٍ أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ قَرَحَةٌ قَدْ وَعْطُوا حَتَّى مَلُّوا
 وَفُهِرُوا حَتَّى دَلُّوا وَفُتِلُوا حَتَّى قَلُّوا فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ خُتَالَةٍ
 الْقَرْطِ وَفَرَّاصَةِ الْجَلَمِ وَاتَّعْظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ وَ
 ارْضَوْهَا دَمِيمَةً فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

۱. اوضاع نابسامانِ زمانِ امام

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَرَمَنٍ [شَدِيدٍ] كَنُودٍ»^۱

ای مردم! ما در زمانی کینه‌توز و روزگاری پر از کفران به سر می‌بریم.

۱. عَنُودٍ: منحرف، سرکش، ستمگر؛ از ریشه «عَنَدَ، يَعْنُدُ» به معنای از راه راست کناره گرفت؛ عنود: جمع عُنْد، کسی که از راه راست منحرف شده است و در عرف به معنای سرکش است؛ عَانَدٌ، يَعَانُدُ: پیوسته به انجام آن چیز پرداخت؛ علی وزن صبور من عند القصد عنودا من باب قعد مال، و فی بعض النسخ بدل الشدید. کَنُودٍ: ناسپاس؛ از ریشه «کَنَدَ، یَکْنُدُ» به معنای کفران نعمت کرد؛ کَنَادَ: کفران نعمت‌کننده؛ الذی یأکل وحده و یمنع رفته و یضرب عبده.



نکته‌ها

- منظور از روزگار، مردمان روزگار است زیرا زمان، خود به تنهایی نه بد است و نه خوب. در واقع، انتساب عناد و ناسپاسی به روزگار، نسبت دادن این دو خصیصه به مردم آن زمان است که به چنین اخلاق ناپسندی خو گرفته‌اند.^۱
- بدکاران به دلیل کسالت و سستی، در انجام فرامین خداوند کوتاهی می‌کنند؛ بخشش نیکوکار را معلول ریاکاری یا تظاهر یا ترس و یا طمع برای چیزی به حساب می‌آورند؛ و دیگر فضیلت‌ها و رذیلت‌ها نیز به همین حساب گذاشته می‌شود. تمام این امور را از جهت بدخواهی و حسد انجام می‌دهند، شاید بتوانند نیکوکاران را از قماش خود به حساب آورند و آن‌ها را در بدکاری، به خود وابسته سازند.^۲

مشابه

◇ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾^۳ انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است.

۲. نشانه‌های عصر امام علیه السلام

۱.۲. خوب شمردن بدان

﴿يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسَنُ مُسِيئًا﴾

زمانی است که نیکوکار، بدکار و گنهکار شمرده می‌شود.

مشابه

◇ ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾^۴
پس پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند: «خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آن‌ها مردمی هستند که به پاکی تظاهر می‌نمایند.»

◇ ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا تَبَشِّرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِآدَائِنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾^۵ پس، سران قومش که کافر بودند، گفتند: «ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم، و جز فرومایگان ما، و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغ‌گو می‌دانیم.»

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۱۴.

۳. عادیات، ۶.

۴. نمل، ۵۶.

۵. هود، ۲۷.



۲.۲. تشویق به ستمگری

«وَيُزَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُوًّا»^۱

(زمانه‌ای که) طغیان ظالمان و ستمکاران افزون می‌گردد.

۳.۲. بی‌بهرگی از دانش

«لَا تَنْتَفِعُ بِمَا عَلَّمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا»

از آنچه می‌دانیم بهره‌ای نمی‌بریم و از آنچه نمی‌دانیم پرسش نمی‌کنیم.

نکته‌ها

- به این معنا که واقعیات حیات را می‌دانیم ولی سودی از آن‌ها نمی‌بریم و بر جهل خود رضایت داده و درصدد برطرف کردن آن بر نمی‌آییم.^۲
- بهره‌نگرفتن از دانش موجود در میدان عمل به اندازه‌ی نداشتن اشتیاق برای برطرف کردن جهل و نادانی خطرناک است.

۴.۲. بدون وحشت از عواقب حوادث

«وَلَا نَتَخَوُّ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا»^۳

(در این زمانه) از حوادث و فتنه‌های کوبنده وحشتی نداریم، مگر زمانی که بر سر ما فرود آیند.

۳. اقسام مردم

«وَالنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ»

مردم بر چهار گروه هستند.

۱.۳. دوری از فساد به دلیل ضعف و ناتوانی

«مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْتَنِعُهُ الْفُسَادُ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةً نَفْسِهِ وَ كَلَالَةً حَدِّهِ وَ نَضِيبُضٌ وَفَرِهِ»^۴

۱. عُنُوًّا: طغیان؛ تجاوزگری؛ «عنا، یعتو» به معنای طغیان، تجاوزگری، قساوت؛ عاتی: جمع عتا به معنای متجاوز و سرکش؛ عاتیه مؤنث عاتی؛ تمیزی است که در معنای فاعل جمله است؛ مصدر من عتا الزجل یعتو من باب قعد إذا استکبر و تجاوز عن الحد.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۸، ص ۲۶۳.

۳. قَارِعَةً: حادثه کوبنده؛ از ریشه «قَرَعَ» به معنای کوبیدن، مصیبت؛ جمع آن قوارع که منظور روز رستاخیز است زیرا با گرفتاری‌هایش مردم را می‌کوبد؛ الداهیه: تحل: وارد شود؛ نازل شود؛ محل اسم مکان از همین ماده است.

۴. مَهَانَةٌ: حقارت؛ ضعف نفس؛ مَهِين: حقیر و قلیل؛ اُمْتَهَنَ: اُمْتِهَانًا: کوچک و مبتذل شمرد؛ النفس بالفتح ذلها. کَلَالَةٌ: کُندی؛ لذا شمشیر کند را «کلول» می‌گویند؛ السیف کلا و کلاله لم یقطع.

حَدِّهِ: تیزی؛ برش؛ اسْتَحَدَّ، اسْتِحْدَادًا: تیغ خود را تیز کرد.

نَضِيبُضٌ: کم بودن، ته کشیدن؛ به آب‌های کم که گاه قطره قطره تراوش می‌کند نضیبض می‌گویند؛ ای قَلَّة ماله من نصّ



گروهی از آن‌ها کسانی هستند که اگر دست به فساد نمی‌زنند به خاطر این است که روحشان ناتوان و شمشیرشان کند و مالشان اندک است.

نکته‌ها

- گروه‌های چهارگانه‌ای که حضرت در اینجا معرفی کرده است، منحصر به عصر امام نیست، بلکه همیشه مصادیقی از آنان در همه جوامع و در هر عصری دیده می‌شود.
- آنچه حضرت درباره این گروه از مردم فرموده است بیانگر همان ضرب‌المثل مشهور است که «آب ندارند و الا شناگران خوبی هستند» این‌ها هم علاوه بر ضعف نفسانی، ابزار لازم نیز در اختیار ندارند.

مشابه

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾ کسانی از مردم هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو شود (در ظاهر اظهار محبت می‌کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می‌گیرند. این در حالی است که آنان سرسخت‌ترین دشمنانند. (نشانه آن این است که) وقتی که به قدرتی می‌رسند در فساد در زمین، می‌کوشند و زراعت‌ها و چهارپایان را نابود می‌سازند و خداوند فساد را دوست ندارد.

۲.۳. فاسدان آشکار

﴿وَمِنْهُمْ الْمُضِلُّ لِسَيْفِهِ وَ الْمُغْلِبُ بِسَرِّهِ وَ الْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ﴾^۱

گروه دیگر آنانند که شمشیر کشیده و فساد و شرارت خویش را آشکار ساخته و لشکر سواره و پیاده خود را [برای این منظور] گردآوری کرده‌اند.

ادامه از صفحه قبل:

الماء نصًّا و نضيضًا سال قليلا قليلا و خرج رشحا.

وَفَرَهُ: مال، ثروت؛ مال زیاد و کامل به او داد، وَفَّرَ الثَّوبَ: جامه را گشاد و کامل برید؛ وَفَّرَ الشَّيْءَ: آن چیز را زیاد و فراوان و بسیار کرد.

۱. بقره، ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲. الْمُضِلُّ: کسی که شمشیر خود را از غلاف کشیده؛ از ماده «صَلَّتْ» به معنای بروز و ظهور چیزی است (و سیف صلت) به معنای شمشیر کشیده و صیقل داده شده است؛ من أَصْلَتُ سَيْفَهُ إِذَا جَرَّدَهُ عَنْ غَمْدِهِ. الْمُجْلِبُ: جلب‌کننده؛ کشاننده؛ شخصی که برای انجام کاری افراد را جمع کند؛ از ریشه جَلَبَ، يَجْلِبُ به معنای آن قوم را جمع کرد و آورد؛ جَلِبُ: جمع شد، گرد آمد؛ اسم فاعل من أَجْلَبَ عَلَيْهِمُ أَعْمَالُهُمْ.

خَيْلُ: لشکر؛ سپاه.

رَجُلِهِ: پیاده‌نظامان؛ ج راجل.



نکته‌ها

- این عبارت از تفاوت طبقاتی در همه مظاهر آن به عنوان یکی از عوامل فساد در زمین یاد می‌کند. بنابراین اگر توانایی‌ها و امکانات به‌طور مساوی در بین افراد جامعه تقسیم شود دیگر انگیزه‌ای برای ارتکاب جرایم وجود نخواهد داشت.^۱
- عبارت «اصلات سیف» کنایه از چیرگی و دست درازی است. به این معنا که این گروه هر آنچه از رذایل اخلاقی دست یابند انجام می‌دهند تا بتوانند به پیروزی و غلبه برسند.^۲
- عبارت «الْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ» کنایه از فراهم آوردن تمام ابزار ظلم و ستم است برای چیرگی و تسلط بر دیگران.^۳

۳.۳. فاسدان دین تباه

«قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ وَ أَوْبَقَ دِينَهُ»^۴

آن‌ها (فاسدان) باطن خود را برای ظلم و فساد آماده ساخته و دین خود را تباه کرده‌اند.

نکته

- دنیاطلبی در همه افراد به‌گونه‌ای یکسان بروز نمی‌کند. گاه حرص جمع‌آوری مال و ثروت، زمانی تکیه زدن بر مسند قدرت و چه‌بسا رسیدن به مقام رهبری دینی و کسب شهرت و موقعیت اجتماعی و یا مسائلی از این قبیل، هدف است.

۴.۳. هدف فاسدان

«لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ أَوْ مِقْنَبٍ يَقُوذُهُ أَوْ مِنْبَرٍ يَقْرَعُهُ»^۵

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۱۷.

۳. همان.

۴. أَشْرَطَ نَفْسَهُ: خود را مهیا و آماده کرد؛ از ماده «شَرَطَ» به معنای علامت است و در عبارت بالا، بیانگر این حقیقت است که او خود را آماده برای فساد و هلاک کرده و گویی خود را برای این منظور علامت‌گذاری کرده است؛ نَفْسَهُ أَعَدَّهَا لِلْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.

أَوْبَقَ: هلاک کرد؛ ضایع و پایمال کرد؛ از ماده «وَبَقَ» به معنای هلاکت است.

۵. حُطَامٍ: مال دنیا، ثروت دنیا؛ چیزی که ریز و له شده؛ اموال دنیا را به خاطر بی‌ارزش بودن حطام دنیا می‌گویند؛ الدنیا متاعها و أصله ما تكسر من الییس.

يَنْتَهِزُهُ: غنیمت بشمرد؛ از ماده «نَهَزَ» به معنای حرکت برای انجام کاری است و به معنای حرکت برای به دست آوردن غنیمتی نیز آمده است؛ بِالزَّاءِ الْمُعْجَمَةِ الْاِغْتِنَامُ.

مِقْنَبٍ: دسته‌ای از سپاه؛ در اصل به معنای «گله‌ای از اسب» آمده و در اینجا به معنای گروهی از مردم است؛ شاید تعبیر به مقنب اشاره به ناآگاهی و بی‌خبری آن گروه است؛ بِالكَسْرِ مَا بَيْنَ الثَّلَاثِينَ وَالْأَرْبَعِينَ مِنَ الْخَيْلِ.

يَقْرَعُهُ: بالا می‌رود؛ از ماده «قَرَعَ» به معنای قسمت بالای هر چیزی است و در اینجا به معنای بالا رفتن از منبر و تکیه زدن



(فاسدان) برای رسیدن به اندکی از مال دنیا که غارت نمایند یا سپاهی که بر آن فرمان براند و بر منبری صعود کنند [دین خود را تباه ساخته‌اند].

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ حُطام

مُسْتَعَار منه: گیاه خشک

مُسْتَعَار له: مال دنیا

جامع: چنان که گیاه خشک در مقایسه با علف سبز و با طراوت و زیبایی و دارای میوه، سودی ندارد، مال دنیا هم نسبت به کارهای نیک آخرت که نفعش پایدار است بی ارزش به حساب می‌آید.

۳.۵. نتیجه کار انسان فاسد

«وَلَيْسَ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنَّا وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوَضًا»^۱

چه بد تجارتی است که دنیا را بهای خویشتن می‌بینی و آن را با پاداش‌هایی که نزد خداست و پروردگارت به تو وعده داده است معاوضه می‌کنی!

مشابه

◇ «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»^۲ همین کسان‌اند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه دادوستدشان سود [ی به بار] نیاورد؛ و هدایت یافته نبودند.

◇ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^۳ بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

◇ «إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ وَإِنْ أَغَشَّاهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ وَالْمَغْبُوءُ مَنْ غَبَنَ نَفْسَهُ»^۴ خیرخواه‌ترین مردم نسبت به خود کسی است که پروردگارش را بیشتر بندگی کند. و گول‌زننده‌ترین مردم نسبت به خویش کسی است که خدا را بیشتر معصیت کند.

بر محل ارشاد خلق است؛ فرع به معنای شاخه درخت به این دلیل است که از تنه درخت بالا می‌رود؛ الفرع من کل الشیء: اعلاه و یفرعه: یعلموه.

۱. الْمَتَجَرُّ: تجارت؛ مصدر است و فاعل بئس.

۲. بقره، ۱۶.

۳. بقره، ۲۰۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.



♦ «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَاتَتَّبِعُوها إِلَّا بِهَا»^۱ به یقین برای جان شما بهایی جز بهشت نیست، به کمتر از آنش نفروشید.

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ متجر

مُسْتَعَار منه: تجارت زیان بار

مُسْتَعَار له: دنیا طلبی

جامع: دنیا طلبی به هر صورت و از هر راه ممکن، انسان را در معرض نابودی و هلاکت اخروی قرار می دهد. چنین انسانی، به تاجری می ماند که دارایی خود را با یک چیز بی ارزش معاوضه می کند و تجارتی زیان بار دارد. انسان دنیا طلب نیز مانند چنین تاجری، متحمل ضرر زیادی می شود، لذا هر دو در خسارت دیدن مشترک هستند. به این دلیل امام علیه السلام لفظ «تجارت» را برای این دنیا استعاره آورده است.

۳.۶. دنیا طلبانی در لباس آخرت

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَ لَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا»

گروه دیگر از مردم کسانی هستند که دنیا را با کارهای آخرت طلب می کنند نه اینکه آخرت را با عمل دنیا طلب کنند.

نکته ها

- این گروه تکالیفی که مربوط به آخرت است را انجام می دهند تا اعتبارات دنیوی را به دست بیاورند. آن ها علاوه بر اینکه خود را می فروشند، ارزش تکالیف الهی و انسان ساز را هم تا حد تقابل با لذا یذ دنیوی پایین می آورند.^۲
- امام علیه السلام لفظ «كلالة حده» را کنایه از شخصی آورده است که در امور، صراحت لازم را ندارد و در انجام کارها ناتوان است.^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۸، ص ۲۷۱.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۱۹.



مشابه

﴿كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسَّيْرِ عَلَيْهِ وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ﴾^۱ چه کسانی که احسان غافلگیرشان کند، چه مردمان که از پرده پوشی [خدا] مغرور شوند، چه افراد که از تعریف این و آن به فتنه افتند. خداوند بنده را به هیچ چیز همانند هم آزمایش نکرده است.

۴. ویژگی های دنیا طلبان در لباس آخرت

۱.۴. تواضع گرایی

﴿قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ﴾^۲

[دنیا طلبان در لباس آخرت] خود را متواضع جلوه می دهند.

نکته

● منظور حضرت از جمله فوق، توضیح خضوع و تواضع دروغین و خود را باوقار نشان دادن است؛ مثل اینکه به هنگام راه رفتن، قدم ها را کوتاه برمی دارند و لباس هایشان را بالا می گیرند و ظاهر خود را آراسته می سازند. چراکه این طریقه، روش بندگان نیکوکار خداوند می باشد و ستر و پوششی است که پروردگار جهان پرهیزکاران را به وسیله آن از ورود به هلاکت و تباهی حفظ فرموده است.^۳

۲.۴. آهسته راه رفتن

﴿وَ قَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ﴾^۴

[دنیا طلبان در لباس آخرت] گام ها را کوتاه برمی دارند.

نکته

● کنایه از اینکه خود را باوقار و متین معرفی می کنند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۵.

۲. طَامَنَ: پایین آورد؛ خود را خم کرد؛ فروتنی نمود؛ اطمینان از همین ماده است و در اصل به معنای آرامش و سکون است؛ در اینجا اشاره به وقار و تواضع صوری و ظاهری است؛ ظهره حناه و خفضه. شَخْصٍ: اندام، تن.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۱۹.

۴. قَارَبَ: نزدیک به هم گذاشته. خَطْوُ: قدم پا؛ خُطْوَه به ضم اول: فاصله میان دو پا در راه رفتن است؛ ما بین القدمین.



۳.۴. دامن حفظ کردن

«وَسَمَّرَ مِنْ تَوْبِهِ»^۱

دامن خود را (از آلودگی به دنیا) جمع می‌کنند.

۴.۴. امانت دار جلوه دادن

«وَزَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ»^۲

خویشتن را به زیور امانت‌داران می‌آریند. [و خود را امانت‌دار مردم معرفی می‌کنند]

۵.۴. پوشش الهی

«وَاتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ»^۳

پوشش خدایی را، وسیله معصیت قرار می‌دهند.

نکته

● شاید منظور آن است که دنیا طلبان از ستار العیوب بودن خداوند سوء استفاده کرده، فکر می‌کنند ستار بودن مجوز معصیت است یا اینکه با تظاهر به ارزش‌های دینی مثل نماز و امثال آن، فکر می‌کنند مجاز به معصیت هستند.

۶.۴. زاهدان دروغین

«وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤْلَةُ نَفْسِهِ وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ»^۴

گروه دیگر کسانی هستند که حقارت و ناتوانی و نداشتن وسیله کافی، آنان را از رسیدن به جاه و مقام بازداشته و شرایط، او را بر این حال قرار داده است.

۱. سَمَّرَ: جمع کرد؛ بالا کشید؛ کوتاه کرد؛ از ماده «سَمَرَ» به معنای «جمع و جور کردن و مهیا شدن»؛ توبه قصره و رفعه.

۲. زَخَرَفَ: زینت داد؛ نقش و نگار کرد؛ آراست؛ فعل رباعی مجرد است؛ نفسه زینها.

۳. ذَرِيعَةً: وسیله.

۴. ضُؤْلَةُ: ضعف و حقارت؛ از ماده «ضُنُول» به معنای ضعف و ناتوانی است؛ خُرد و کوچک شد؛ النَّفْسُ بفتح الصاد حقارتها.

فَتَحَلَّى: خود را زینت داد.

مَرَاح: شامگاه یا محل استراحت شب؛ از ماده «رَوَح» به معنای زمان و یا مکان رفت و آمد شبانه است؛ پناهگاه شبانه چهارپایان؛ بضم المیم حیث تاوی الماشیة باللیل و المناخ و المأوی مثله؛ و فی بعض النسخ بفتح المیم و هو الموضع الذی یروح منه القوم او یرجعون الیه، یقال: ماترک فلان من ابیه مغدی و لا مراحا و مغداة و لا مراحة. مَغْدَى: صبحگاه یا محل استراحت صبح؛ از ماده «عَدُو» به معنای زمان و مکانی است که صبحگاهان چارپایان از آن بیرون می‌روند و مغدی به معنای مکان حیوانات در روز در مقابل مَرَاح که بستر شبانه آن‌هاست.



۷.۴. آراسته به زیور قناعت

«فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الرَّهَادَةِ وَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَّاحٍ وَلَا مَعْدَى»
 [زاهدان دروغین] خود را به زیور قناعت آراسته و به لباس زاهدان درآمده‌اند، در حالی که در هیچ زمان [نه شب و نه روز] در گروه پارسایان راستین نبوده‌اند.

نکته‌ها

- این ها گروهی هستند که احساس حقارت آن‌ها را به گوشه‌ای انداخته است و محدودیت‌هایی که دارند باعث شده است که در قالب کوچکی جای گیرند. این‌ها چیزی برای به رخ کشیدن مردم ندارند جز اینکه خود را مردمانی قانع و پارسا جلوه بدهند.^۱
- «وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَّاحٍ وَلَا مَعْدَى» کنایه است از اینکه کارهای تظاهرآمیز دنیاطلبان به هیچ وجه، قناعت و زهد به حساب نمی‌آید.^۲
- تفاوت این چهار گروه که از نظر تباهی درون و فساد عقیده و دل‌بستگی به دنیا و جاه و مقام، مشترک‌اند، در دام‌ها و در فراهم بودن و نبودن اسباب و مقدمات رسیدن به این مقصود است.^۳

مشابه

◇ «أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ»^۴ نیکوترین پارسایی پنهان داشتن آن است.

۸.۴. مردان خدا

«وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ ابْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ وَ أَرَأَقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفُ الْمُحْشَرِ»^۵
 گروهی باقی مانده‌اند که یاد قیامت چشم‌هایشان را فروافکنده و ترس از دادگاه محشر اشکشان را جاری ساخته است.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۸، ص ۲۷۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۷.

۵. غَضَّ ابْصَارَهُمْ: چشم آن‌ها را پایین انداخته؛ چشم طمع و انتظارشان را بسته است. اَرَأَقَ: ریخته است؛ از ماده «رَوَقَ» به معنای ریختن؛ أَرَأَقَ، إِرَاقَةُ الْمَاءِ: آب را ریخت.



نکته

- تعبیر به «عَصَّ أَبْصَارَهُمْ»، به معنای «فرو بستن چشم» نیست، بلکه «فرو افکندن و برگیری نگاه» است، حالتی که به هنگام دیدن پاره‌ای از مظاهر وحشتناک به انسان دست می‌دهد، به گونه‌ای که حاضر نیست به منظره خوفناک نگاه کند.^۱

مشابه

◇ ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۲ مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی‌دارد، و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیرورو می‌شود می‌هراسند.

◇ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۳ از بندگان خدا تنها دانایان اند که از او می‌ترسند.

۵. سرنوشت مردان خدا در جامعه

۱. ۵. رانده شدگان

﴿فَهُمْ بَيْنَ شَرِّينَ نَادٍ﴾^۴

برخی از اینان [مردان خدا] را مردم طرد کرده‌اند.

نکته

- مردان خدا به خاطر حق‌گویی و حق‌جویی از جامعه رانده و آواره شده‌اند و عموماً مردمی ناشناخته و گوشه‌نشین هستند.^۵

۲. ۵. خائنان

﴿وَ خَائِفٍ مَقْمُوعٍ﴾^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. نور، ۳۷.

۳. فاطر، ۲۸.

۴. شَرِّید: طرد شده؛ از ماده «شَرَدَ» در اصل به معنای فرار کردن شتر است و سپس به تمام کسانی که به هر دلیل، از جماعت مردم فرار کرده‌اند و روی به وحدت و انفراد آورده‌اند اطلاق شده است؛ من شرد البعیر اذا نفر. ناد: منفرد؛ گوشه‌گیر؛ از ماده «نَدَّ» به معنای راه افتادن و فرار کردن به تنهایی است؛ المنفرد الهارب من الجماعة الى الوحدة.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۷۹.

۶. مَقْمُوع: سرکوب شده؛ مغلوب شده؛ از ماده «قَمَعَ» به معنای مقهور و مغلوب است و گاه به معنای ریشه‌کن کردن نیز آمده است؛ المقهور و المغلوب.



[مردان خدا برخی شان] ترسان و سرکوب شده‌اند.

نکته

- اشاره به این است که دنیاپرستان حاکم، تنها به تهدید آنان قناعت نمی‌کنند، بلکه سعی دارند دائماً آن‌ها را در فشار قرار دهند یا ریشه‌کن کنند.^۱

۳.۵. ساکتان

«و سَاكِتٍ مَّكْعُومٍ»^۲

مُهر سکوت بر دهان زده‌اند.

نکته

- اشاره به این است که زورمداران ستمگر، هرگز قانع به خاموش بودن این گروه نیستند، بلکه سعی دارند دهان آن‌ها را ببندند و مُهر بر آن نهند.^۳

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ ساکت

مُسْتَعَار منه: سکوت

مُسْتَعَار له: تقیه

جامع: در سکوت، مقصود انسان به مخاطب انتقال نمی‌یابد و در تقیه هم اعتقادات انسان از دیگران مخفی می‌ماند و انتقال پیدا نمی‌کند؛ پس هر دو یک وجه اشتراک دارند.

نوع استعاره: تَبْعِیْه

۴.۵. مخلصان

«و ذَا عٍ مُّخْلِصٍ»

مخلصانه خدا را می‌خوانند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. مَّكْعُومٍ: دهان بسته شده؛ از ماده «كَعَم» در اصل به معنای بستن دهان شتر آمده سپس توسعه یافته و به هرکسی که دهانش را به دلیلی ببندند، مکعوم گفته‌اند؛ شخصی که قادر به سخن گفتن نیست گویا دهانش را با کُعام بسته‌اند. کُعام وسیله‌ای است که با آن دهان شتر را می‌بندند که گاز نگیرد وقتی که شتر در حال هیجان باشد؛ البعیر من باب منع فهو مکعوم و کعیم شد فاه لئلا يأکل أو یَقْصُ، و منه الکعام، و هو ما یجعل فی فم البعیر عند الهیاج.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۸۰.



نکته

- تعبیر به «دَاعُ مُخْلِصٍ» اشاره به این است که دعوت از مردم، به خاطر رسیدن به جاه و مقام و ثروت و قدرت نیست و انگیزه‌ای جز رضای خدا ندارند.^۱

۵.۵. دردمندان

«وَتَكْلَانِ مُوجِعٌ»^۲

با چشمی گریان می‌نگرند.

نکته

- تعبیر به «تَكْلَانِ مُوجِعٌ» با توجه به این که «تَكْلَانِ» به معنای انسان مصیبت‌زده و «مُوجِعٌ» به معنای صاحب درد است، اشاره به این است که آن‌ها تنها در ظاهر گریان نیستند، بلکه از درون می‌سوزند و درد می‌کشند.^۳

۶. بیان اوصاف مردان خدا

۱.۶. فراموش‌شدگان

«قَدْ اخْمَلْتَهُمُ التَّقِيَّةُ»^۴

تقیه از تبهکاران آنان (مردان خدا) را گمراه ساخته است.

۲.۶. افتادگان

«وَسَمِلَتْهُمْ الدَّلَّةُ»

خواری آنان (مردان خدا) را در برگرفته است.

۳.۶. گرفتاران

«فَهُمْ فِي بَحْرِ اجَاجٍ»^۵

در دریای نمک فرو رفته و گرفتار شده‌اند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. تَكْلَانِ: عزادار؛ مصیبت‌زده؛ از ماده «تَكَلَّ» در اصل به معنای از دست دادن عزیزان است و چون در چنین حالی انسان عزادار می‌شود، تَكْلَانِ به معنای شخص گریان و عزادار آمده است.

مُوجِعٌ: دردمند؛ از ماده «وَجَعَ» به معنای دردمند شد؛ تَوَجَّعَ: دردناک شد؛ اَوَّجَعَ: ایجاعاً: دردناک ساخت.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۸۰.

۴. اخْمَلْتَهُمْ: آن‌ها را گمنام کرده است؛ از ماده «خَمَلَ» به معنای ضعف و پنهان شدن و فراموش گشتن است؛ اخْمَلْ، اخْمَالاً: گمنام کرد.

التَّقِيَّةُ: پنهان‌کاری از روی ترس.

۵. اجَاجٍ: شور؛ نمک؛ از ماده «أَجَجَ» به معنای تلخ و شور شدن است.

**تشبیه**

مَشَبَّه: انسانی متعهد که در صحنه‌های تباهی است
مَشَبَّه به: انسانی که در آب شور گرفتار است
وجه شبّه: انسان‌های متعهد و متدین که پیوسته صحنه‌های تباهی و فساد را شاهدند و توان هیچ اقدامی را ندارند، همچون انسانی هستند که در آب تلخ و شوری گرفتار آمده، هرگونه تحرک آن‌ها مایه سوزش جسمانی و رنج روحی آنان می‌گردد.

۴.۶. دهانشان بسته

«أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ»^۱

دهانشان بسته است.

۵.۶. دل‌هایشان مجروح

«وَقُلُوبُهُمْ قَرِحةٌ»

قلوبشان مجروح است.

نکته

● مردان خدا به دلیل اینکه از لذت‌های دنیا بریده و با مردمان دنیاپرست، قطع رابطه کرده‌اند، دهانشان به سبب روزه گرفتن زیاد از چشیدن غذا دور مانده است، و دل‌هایشان به دلیل دیدن بدکاری‌های فراوان و عدم توان از پیشگیری منکرات، جریحه‌دار است.^۲

۶.۶. اهل موعظه

«قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا»^۳

آن‌ها در میدان نصیحت و اندرز آن قدر نصیحت کرده‌اند که خسته شده‌اند.

۷.۶. تحت فشار

«وَقُهِرُوا حَتَّى ذَلُّوا»

۱. ضَامِرَةٌ: خاموش، ساکت؛ از ماده «صَمَرَ» به معنای سکوت و خودداری کردن از کلام است؛ بالزاء المعجمة الساكنة.

قَرِحةٌ: جریحه‌دار، زخم خورده؛ از ماده «قَرَحَ» به معنای زخم. قَرَح به فتح اول جراحی است که از خارج رسد مثل زخم شمشیر و قَرَح به ضمّ اول جراحی است که از درون برسد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۲۵.

۳. مَلُّوا: خسته و ملول شده‌اند؛ اسْتَمَلَّ، اسْتَمَلَّالًا: از آن چیز خسته و دلگیر شد؛ المَلّ: خسته و دلتنگ. المَلال: خستگی و نومیدی.



آن قدر تحت فشار قرار گرفته‌اند که ناتوان گشته‌اند.

۸.۶. کمی نفرات

«وَقْتُلُوا حَتَّى قُلُّوا»

و از بس در راه خدا کشته داده‌اند جمعشان کم شده است.

نکته

- عبارت فوق بیانگر حالت گمنامی، گوشه‌گیری، خستگی و ملالت از فشارها و سختی‌های فراوان، و در نهایت شهادت مردان خداست.

۹.۶. بی‌ارزشی دنیا

«فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ خُثَالَةِ الْقَرْظِ، وَ قُرَاصَةَ الْجَلَمِ»^۱

پس باید دنیایی که [نیکان را این‌گونه کنار زده است] در نظر شما کوچک باشد، حتی کوچک‌تر از دورریز برگ‌های بی‌مصرف و خورده‌ریزی که از قیچی می‌ریزد.

نکته

- تحقیری که امام علیه‌السلام در مورد دنیا در جاهای بسیاری از نهج‌البلاغه بیان کرده است منافاتی با تعظیم دنیا ندارد؛ زیرا امام علیه‌السلام جهان هستی را که مظهر آیات الهی است تعظیم و مردم را تشویق به بهره‌برداری از آن نموده است و آنچه که امام از آن نهی می‌کند زندگی دنیاپرستانه است.^۲

مشابه

◇ «وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»^۳ و به زندگی دنیا دل‌خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، کسانی که از آیات ما غافل‌اند.

۱. خُثَالَةٌ: ریز و خرد شده؛ در اصل به معنای اشیای بد و بی‌ارزش آمده به همین دلیل به تفاله‌های روغن و مانند آن که بی‌ارزش و دورریختنی است، خثاله گفته می‌شود.

الْقَرْظُ: درختی است به نام سَلَم که از برگ آن برای دباغی استفاده می‌شود، فارسی آن کرت است؛ محرّكة ورق السَلَم یدبغ به.

قُرَاصَةٌ: ریزه‌هایی از پشم که از قیچی پشم‌چین می‌ریزد؛ از ماده «قَرَضَ» به معنای چیدن چیزی است و اطلاق مقراض بر قیچی نیز از همین جهت است؛ الجلم: بالتحريك ايضا المقصّ يجز به أوبار الإبل و قراضته ما يقع من قرصه وقطعه. الجلم: قیچی، انبر؛ اجْتَلَمَ: اجْتَلَمًا: آن چیز را برید؛ الجَلَامَةُ: آنچه از پشم که چیده یا بُریده شود؛ بالتحريك ايضا المقصّ يجزّه أو باراً لابل، و قراضته ما يقع من قرصه وقطعه

۲. ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه (علامه جعفری)، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳. یونس، ۷.



تشبیه

مَشَبَّه: دنیا

مَشَبَّه به: بقایای قیچی شده پشم حیوانات
وجه شَبَّه: دنیا در بی ارزشی به بقایای قیچی شده پشم حیوانات تشبیه شده که هیچ ارزش و استفاده‌ای ندارد.

۱۰.۶. پندگیری از پیشینیان

﴿وَ اتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنِ بَعْدَكُمْ﴾

از کسانی که پیش از شما می‌زیسته‌اند پند بگیرید، قبل از آن‌که آیندگان از شما پند گیرند.

مشابه

﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ﴾ وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴿
چه باغ‌ها و چشمه‌سارانی بر جای نهادند و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو و نعمتی که از آن برخوردار بودند. این چنین [بود] و آن‌ها را به مردمی دیگر میراث دادیم و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند.

﴿اَضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُنْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يُكَادُ فَقْرًا أَوْ غَنِيًّا بَدَلَ نِعْمَةٍ اللَّهِ كُفْرًا﴾^۲ به هر طرف که می‌خواهی به مردم نظر کن، آیا جز شخص نیازمندی که مشقت تهنی دستی بر دوش اوست، یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران می‌کند کسی را می‌بینی.

۱۱.۶. بی‌وفایی دنیا

﴿وَ ارْزُقُوهَا دَمِيمَةً فَإِنَّهَا قَدْ رَفِضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ﴾^۳

و دنیای نکوهیده را رها کنید، زیرا این دنیا کسانی را رها کرده که عاشق‌تر از شما به آن بودند.

نکته

- منظور این است که آنچه پست و ناچیز و بی‌مقدار است، ترک کنید. امام دلیل ترک دنیا را دائمی نبودن و بی‌ثباتی آن برای دوستدارانش دانسته است.^۴

۱. دخان، ۲۵ تا ۲۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

۳. ارْزُقُوا: رها کنید؛ از ماده «رَفَضَ»؛ يَرْفُضُ الشَّيْءَ به معنای آن چیز را دور انداخت و از آن دست برداشت. أَشْغَفَ: شیفته‌تر؛ در اصل از ماده «شَغَفَ» به معنای (گره بالای قلب یا پوست نازل روی قلب) است که به منزله غلافی تمام آن را در برگرفته. این ماده در مورد عشق‌های سوزانی که تمام قلب را در بر می‌گیرد و در اعماق آن نفوذ می‌کند به کار می‌رود.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۲۷.



خطبه ۳۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از جمل در ذی قار سال ۳۶ هجری

مخاطب: سپاهیان امام علیه السلام

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: بیان عقده‌های قریش^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۰.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام این خطبه را در شرایطی که یاران خود را برای خاموش کردن آتش فتنه طلحه و زبیر در بصره بسیج کرده بود ایراد کرده است و اشاره‌ای به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، بی‌ارزشی دنیا، زنده کردن ارزش‌های جاهلی و سرزنش گروهی از قریش که سردمداران جنگ جمل بودند دارد. «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ»^۱ عبدالله بن عباس گفت در ذی قار به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و او مشغول وصله

۱. ذی قار: نام آبی بوداست در میان واسط و کوفه نزدیک بصره که در آنجا پیش از اسلام جنگی میان عرب و ایران روی داد و ایرانیان شکست خوردند؛ موضع قرب البصرة، و هو المكان الذي كان فيه الحرب بين العرب و الفرس و نصرت العرب على الفرس و فيه عين يشبه لون مائه القير.
يَخْصِفُ نَعْلَهُ: کفشش را وصله می‌کرد؛ خرزها و هی مؤنثة سماعية.



کردن کفش خود بود. «فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ ﷺ وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ»^۱ به من فرمود این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم هیچ؛ فرمود: به خدا قسم این کفش کهنه را بیش از حکومت بر شما دوست دارم مگر آنکه حقی را به پا دارم؛ آنگاه امام بیرون آمد، سخنرانی کرده و فرمود: ...

۱. إِمْرَتِكُمْ: امارت؛ حکومت؛ بر وزن فعله.



قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ (عليه السلام) وَاللَّهِ لَيْهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَذْفَعَ بَاطِلًا ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ [سُبْحَانَهُ] بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةَ فَسَاقِ النَّاسِ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَبَلَّغَهُمْ مِنْجَاتَهُمْ فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَأُطْمَأْنِنَتْ صَفَاتُهُمْ. أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِيرِهَا مَا أَضَعُفْتُ [عَجَزْتُ] وَلَا جُنْتُ وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا فَلَا تُقْبِنَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ مَا لِي وَلِقَرَيْشٍ، وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ وَلَا قَاتِلَتُهُمْ مَفْثُونِينَ وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ وَاللَّهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قَرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي حِيزِنَا فَكَانُوا كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ:

أَدَمْتُ لَعْمَرِي شُرْبَكَ الْمَخْضَ صَاحِبًا وَ أَكَلَكِ بِالرُّبْدِ الْمُقَشَّرَةَ النَّبْجَا
وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَلَمْ تَكُنْ عَلِيًّا وَحُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَالسُّمْرَا

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ (عليه السلام) وَاللَّهِ لَيْهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَذْفَعَ بَاطِلًا ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: هنگامی که برای نبرد با مردم بصره عزیمت می کرد عبد الله بن عباس گفت: در ذی قار خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسیدم، و او مشغول وصله کردن کفش خود بود. به من فرمود: این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم: هیچ.

فرمود: به خدا قسم این کفش کهنه را بیش از حکومت بر شما دوست دارم، مگر آنکه حق را بپا دارم، و باطلی را بردارم. آنگاه امام بیرون آمد و برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

۱. شرایط عصر جاهلی

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً»

خداوند محمد را هنگامی مبعوث کرد که هیچ کس از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوتی نداشت.



نکته

- منظور از کتاب، کتاب آسمانی تحریف نشده است. عرب پیش از بعثت پیامبر ﷺ در جهالت مطلق و گمراهی شدید به سر می بردند و کتاب آسمانی و سنت پیامبری در اختیار نداشتند تا از آن هدایت بگیرند^۱ و ممکن است به معنای ندانستن خواندن و نوشتن باشد.

مشابه

- ◇ ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲ اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.
- ◇ ﴿قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا﴾^۳ بگو: کتابی را که موسی برای روشنایی و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ آن را بر کاغذها نوشتید، پاره ای از آن را آشکار می سازید ولی بیشترین را پنهان می دارید.

۲. اقدامات پیامبر

۱.۲. بستر سعادت

«فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّاهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَبَلَّغَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ»^۴

او (پیامبر) مردم را تا سر منزل سعادتشان سوق داد و به محیط رستگاری و نجات رسانید.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴۳.

۲. جمعه، ۲.

۳. انعام، ۹۱.

۴. فَسَاقَ النَّاسَ: مردم را به سوی اسلام سوق داد و به پیش راند.

بَوَّاهُ: جای داد؛ از ماده «بَوَّءَ» در اصل به معنای صاف بودن مکان است، در مقابل «نبوه» که به معنای بلندی و ناهمواری است. در جمله مورد بحث، این کلمه به معنای صاف و منظم کردن محل استقرار است؛ المكان أَسْكَنَ فِيهِ. مَحَلَّتَهُمْ: منزلت و مقامی که اکنون دارند.

مَنْجَاتَهُمْ: به نجات برسانید؛ اسم مکان است از ماده «نجا، ينجو» به معنای خالص شدن؛ اسْتَنْجَى؛ اسْتِنْجَاءُ: رهایی یافت؛ أَنْجَى، إِنْجَاءُ: آن مرد را آزاد کرد؛ الْمُنْجَاةُ: وسیله نجات و رهایی؛ موضع التَّجَاة.



نکته‌ها

- معجزاتی که در اثبات نبوت به وسیله نزول قرآن و صدور سنت پیامبر ﷺ انجام شد موجب گردید که پیامبر ﷺ را تصدیق کردند و در نتیجه در راه خدا به شناخت حقیقی دست یافتند.^۱
- تعبیر به «مَحَلَّتُهُمْ» اشاره به جایگاه شایسته‌ای است که می‌باید انسان با فضیلت، به آن برسد و تعبیر به «مَنْجَاتُهُمْ» اشاره به نقطه نجاتی است که هیچ‌گونه جای خوف و وحشت در آن نیست و نجات و رستگاری را تضمین می‌کند.^۲
- به‌گونه‌ای جهل و فساد جامعه را فراگرفته بود که حتی زمینه ادعای نبوت نیز در آن سرزمین وجود نداشت.

۲.۲. پایگاهی محکم

«فَأَسْتَقَامَتْ قَنَاثُهُمْ وَأُطْمَأْنِنَتْ صَفَاتُهُمْ»^۳

نیزه‌های آن‌ها صاف و [در مسیر صحیح] پا بر جا و جای پای آن‌ها محکم شد.

نکته‌ها

- تعبیر به «أَسْتَقَامَتْ قَنَاثُهُمْ» با توجه به اینکه «أَسْتَقَامَتْ» به معنای راستی و پابرجایی و «قَنَاة» به معنای «نیزه» است، اشاره به قوت و قدرت و پیروزی و غلبه بر دشمنان است.^۴
- تعبیر به «أُطْمَأْنِنَتْ صَفَاتُهُمْ» با توجه به اینکه «صَفَات» به معنای سنگ صاف و بزرگ و محکم است، اشاره به این نکته دارد که در پرتو ظهور اسلام و قیام رسول‌الله ﷺ جایگاه آن‌ها محکم و مطمئن و جای پایشان در زندگی فردی و اجتماعی مستقر و ثابت گردید. در بیابان‌هایی که عرب رفت‌وآمد داشت، غالباً شن‌هایی نرم و متحرک بود و عبور از آن‌ها، حتی ایستادن روی آن‌ها، خالی از لغزش و اضطراب و اشکال نبود، ولی هنگامی که روی

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳. قَنَاثُهُمْ: نیزه، ستون فقرات کمر، مستقیم شدن نیزه یا ستون فقرات کنایه از قدرت است؛ از ماده «قَنَو» در اصل به معنای شاخه درخت است و نیزه را به خاطر شباهتش به شاخه درختان، قنات می‌گویند و نیز به کاریزهایی که برای استفاده از آب حفر می‌کنند، به خاطر مسیر صاف و مستقیمشان، قنات می‌گویند؛ الرَّمح و هو إذا كانت معوجاً لا يترتب عليه الأثر.

صَفَاتُهُمْ: سنگ صاف و بزرگ، محکم و گسترده؛ اشاره به سنگی است که هنگام خطابه یا اصدار فرمان روی آن می‌ایستاده‌اند؛ بفتح الصاد الحجر الصَّلبة الصَّخْم لا يثبت.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۹۸.



سنگ‌های بزرگ و محکم و صاف قرار می‌گرفتند، هم نشست و برخاستشان آسان بود و هم راه رفتشان.^۱

مشابه

◇ ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتُ﴾^۲ پس، همان‌گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن.

۳.۲. به عقب نشانیدن دشمن

«أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لِفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِيرِهَا»^۳

به خدا سوگند که من در میان این سپاه بودم که لشکر کفر و شرک همه تار و مار شدند.

نکته

● ضمیر «سَاقَتِهَا» و «تَوَلَّيْتُ بِحَذَائِيرِهَا» به مردمی بازمی‌گردد که پیامبر ﷺ آنان را به‌سوی عزت و کرامت رهنمون ساخت. امام در این بند در صدد اشاره به نقش خویش در این جریان است. امام علی علیه السلام در همهی صحنه‌های حق و باطل همواره در صف حق بوده و باطل‌گرایان را مغلوب ساخته و هرگز ناتوانی و ترس به خود راه نداده است. ایشان نقشی فعال در کنار پیامبر ﷺ داشته‌اند.^۴

۳. توانمندی امام در انجام وظایف

«مَا عَجَزْتُ وَلَا جَبُنْتُ»

من در انجام این وظیفه هرگز ناتوان نشدم و ترسی به خود راه ندادم.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲. هود، ۱۱۲.

۳. سَاقَتٍ: راننده؛ تعقیب‌کننده؛ از مادهٔ «سَوَقَ» جمع آن «سَائِقٌ» به‌معنای راننده و پیش‌برنده است؛ در اصل «سَوَقَهُ» بوده سپس بر اساس قواعد اعلال ساق شده است؛ جمع سائق کالحاكة و الحانك ثم استعملت للأخیر لأن السائق إنما يكون في آخر الركب أو الجیش.

تَوَلَّيْتُ: پشت کرد، از بین رفت؛ ولت بالواو و کلیهما بمعنی واحد ای أدبرت هاربا.

حَذَائِیرِ: طرف و کنار چیزی؛ جمع حُذُوف به‌معنای جانب؛ ضمیر در «سَاقَتِهَا» ظاهراً به جماعت مردم عصر جاهلیت بر می‌گردد که اسلام را برگزیدند و ضمیر در «تَوَلَّيْتُ» و «حَذَائِیرِهَا» ممکن است به دشمنان اسلام بازگردد که با پیروزی اسلام همگی پشت کردند و عقب نشستند و ممکن است به مردم عصر جاهلیت برگردد که به اسلام روی آوردند و نسبت به آنچه در گذشته داشتند روگردان شدند؛ جمع الحذ فار بكسر الحاء و هو الجانب و الشریف و الجمع الكثير يقال أخذه بحذافيره بأسره أو بجوانبه أو بأعاليه.

۴. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۸، ص ۲۹۳.



نکته

- کم نیستند افرادی که با اهداف عالی وارد کاری می‌شوند اما با گذشت زمان و برخورد با مشکلات دچار ضعف و ناتوانی و یا در مواقع خطر دچار ترس می‌شوند ولی امام علی علیه السلام از اندک افرادی بود که تا پایان زندگی نه دچار ضعف گردید و نه ترسی به دل او راه یافت.

۴. هدف گرایی امام

«وَإِنَّ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا»

هم اکنون مسیر من [در حرکت به سوی میدان جنگ جمل] نیز به سوی همان هدف است.

نکته‌ها

- ایستادگی امیر مؤمنان علیه السلام در برابر خواسته‌ها و توقعات سردمداران اصحاب جمل برای آن بود که خواسته آن‌ها ادامه ظلم و تبعیض و سوءاستفاده از بیت المال و جنایاتی از این قبیل بود و درحقیقت همان بازگشت به اخلاق دوران جاهلیت را خواستار بودند.
- امام علیه السلام اشاره می‌کند به اینکه امت اسلامی در آن زمان برگشت به سوی افکار و برنامه‌ها و سنن جاهلی را شروع کرده بود و هر روز از مسیر پیغمبر و اسلام و قرآن فاصله بیشتری می‌گرفت، یک نمونه آن حرکت ظالمانه آتش افروزان جنگ جمل برای کسب قدرت، همراه با شکستن بیعت و ریختن خون مسلمانان است.^۱

۵. شکافنده باطل

«فَلَاءَ تُقْبِنُ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ»^۲

(به خدا سوگند!) من باطل را می‌شکافم تا حق از پهلوی آن خارج گردد.

نکته

- «أَنْتُقِبْنَ» از ماده «نَقَب» به معنای «سوراخ کردن و شکافتن و گشودن چیزی» است، این تعبیر اشاره به این حقیقت دارد که تا پرده‌های باطل شکافته نشود، حق ظهور و بروز نمی‌کند. به تعبیر دیگر، باطل همیشه سعی دارد تا پوششی بر روی حق بيفکند و آن را

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. أَعْنُقِبْنَ: می‌شکافم؛ از ماده «نَقَب» به معنای سوراخ کردن و شکافتن و گشودن آمده است و «نَقَب» را به کانال‌های زیرزمینی اطلاق می‌کنند، به خاطر آن‌که زمین را می‌شکافند و پیش می‌روند. و بحث و تنقیب به سخنانی گفته می‌شود که مطالب را می‌شکافد و حقایق را آشکار می‌سازد و تنقیب به کسی می‌گویند که درباره گروهی بررسی می‌کند و از حال آن‌ها آگاه است و نقاب صورت را از این جهت نقاب می‌گویند که معمولاً در وسط آن، جایی برای دیدن باز بوده است؛ النقب: الثقب و فی بعض النسخ بدل لأَنْتُقِبْنَ لِأَنْتُقِرْنَ مِنَ الْبَقَرِ وَ هُوَ الشَّقُّ.



مخفی و مکتوم سازد. هنگامی که پرده‌های باطل شکافته شد، حق و جلوه واقعیت، برای همگان آشکار می‌گردد.^۱

تشبیه

مُشَبَّه: جدا شدن حق از باطل

مُشَبَّه به: بقره

وجه شبیه: لفظ بقره برای جدا شدن حق از باطل تشبیه شده است، بدین شرح که باطل حق را، در درون خود چنان مخفی می‌کند، که حق تشخیص داده نشود. مانند حیوانی که گوهر پرارزشی که از خود آن حیوان بیشتر ارزش داشته و مفیدتر باشد، فرو می‌برد، در اینجا ناگزیر باید شکم آن حیوان را برای در آوردن دانه قیمتی شکافت و آن دانه پربها را در آورد.

قریش از من چه می‌خواهد؟!

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به روابط خود با قریش در گذشته و حال می‌پردازد؛ زیرا این خطبه در آستانه جنگ جمل ایراد شده و می‌دانیم که آتش افروزان جنگ جمل طلحه، زبیر و افراد دیگری از کینه توزان قریش بودند که آشکارا یا در پشت صحنه حرکت این جنگ را اداره می‌کردند.

۶. جنگ با اهل باطل

«مَالِيَّ وَ لِقُرَيْشٍ؟ وَ اللّٰهُ لَقَدْ قَاتَلْتَهُمْ كَافِرِينَ وَ لَأَقَاتِلَنَّهُمْ مُّفْتُونِينَ»^۲

قریش از من چه می‌خواهد؟ به خدا سوگوند! هنگامی که کافر بودند با آن‌ها جنگیدم و اکنون که بعد از قبول اسلام منحرف شده‌اند باز با آن‌ها می‌جنگم تا به راه خدا برگردند.

نکته‌ها

- در روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، می‌خوانیم که آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي»^۳ جنگ با تو مانند جنگ با من است و صلح با تو مانند صلح با من است. مطابق این بیان کسانی که با آن حضرت در میدان‌های

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. مُفْتُونٍ: فریب خورده؛ عذاب و شکنجه و فریب و گمراهی؛ از ماده «فتنه» در اصل به معنای امتحان و ابتلاء است.

۳. تفسیر فرات کوفی، ۲۶۶.



جنگ جمل و صفین و نهروان به مقابله برخاستند از اسلام بیرون رفتند؛ زیرا بی شک کسانی که با پیامبر ﷺ به مقابله برخاستند کافر بودند.^۱

● دو واژه «کافرین و مفتونین» حالت و چگونگی وضع مخالفان را بیان می‌دارد، تا تذکری بر دلیل کارزار با آن‌ها باشد، یعنی علت جنگ، کفر کافران و فتنه آشوبگران است. با این بیان امام علی (ع) از یاران خود استقامت در راه دین، و بازگشت گمراهان از گمراهی به سوی حق و وادار کردن شنوندگان به پایداری در راه حق را می‌طلبند.^۲

مشابه

◇ ﴿مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۳ نور خود را کامل خواهد گردانید.

◇ ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۴ و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن‌ها را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.

۷. معرفی شناخت و مروت خود

«وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ الْيَوْمَ»

دیروز در مقابلشان بودم و امروز هم در مقابلشان می‌ایستم.

نکته

● منظور امام علی (ع) آن است که وی همچون زمان پیامبر ﷺ حق و اهل آن را یاری می‌کند و به جنگ باطل و پیروانش همت می‌گمارد چه از مشرکان باشند یا مارقان و ناکثان.^۵

۸. راز اصلی کینه توزی قریش

«وَاللَّهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قَرِيشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي حَيْرِنَا»^۶

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳۴.

۳. صف، ۸.

۴. حجرات، ۹.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴۸.

۶. مَا تَنْقِمُ: انتقام نمی‌گیرد.

اخْتَارَنَا: ما را برگزید.

حَيْرِنَا: کنار؛ همراه.



به خدا سوگند! قریش از ما انتقام نمی‌گیرد جز به خاطر اینکه خداوند ما را از میان آن‌ها برگزیده و ما آنان را در میان خود راه داده ایم.

مشابه

- ◇ «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱ خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.
- ◇ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغِيْكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِيْ وَأَصْعَوْا إِنَائِيْ وَصَغَّوْا عَظِيْمَ مَنْزِلَتِيْ وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِيْ»^۲ الهی! من بر قریش و آنان که یاریشان می‌دهند از تو کمک می‌جویم، زیرا آنان با من قطع رحم کردند، و منزلت والايم را کوچک شمردند، و در ستیز با من در برنامه‌ای که حق من بود با یکدیگر همدست شدند.
- ◇ «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۳ بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

۹. اشاره به شعر شاعر عرب

فَكَانُوا كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ:
 «أَدَمْتُ لَعْمَرِي شُرْبَكَ الْمَحْضَ صَابِحاً»^۴ وَ أَكَلْتُكَ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا»^۵
 «وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَلَمْ تَكُنْ عَلِيّاً»^۶ وَ حُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَالسَّمْرَا»^۶

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۳. نساء، ۵۴.

۴. مَحْضٌ: شیر خالص که هیچ‌گونه آب با آن مخلوط نشده باشد؛ به هر چیز خالص اطلاق شده است؛ اللبن الخالص.

۵. زُبْدُ: سر شیر و کره؛ از ماده «زبد» در اصل به معنای تولد یا خارج شدن چیزی از چیز دیگری است، به همین جهت به سرشیر و کره که از شیر گرفته می‌شود «زُبْد» اطلاق شد است.

الْمُقَشَّرَةُ: خرمایی که هسته آن را گرفته باشند؛ از ماده «قشر» به معنای پوست گرفته شده است؛ التمرة التى اخرج منها نواتها.

بُجْرٌ: پرخوری؛ از ماده «بجر» به معنای بیرون آمدن ناف است سپس به معنای پرخوری آمده است و أبجر به فرد شکم گنده و حریص گفته می‌شود؛ بِالضَّمّ الأمر العظيم والعجب ولعله هنا كناية عن الكثرة أو الحسن أو اللطافة، و يحتمل أن يكون مكان المفعول المطلق يقال بجر كفرح فهو بجر امتلاً بطنه من اللبن ولم يرو، و تبجر التبيذ ألح في شربه.

۶. جُرْدٌ: اسب‌های جوان و کم‌مو؛ از ماده «جرد» به معنای پوست گرفتن و مجرد ساختن است؛ بِالضَّمّ جمع الأجرد و هو الفرس الذى دقت شعرته وقصرت و هو مدح.

سَمْرًا: شب بیداری؛ از ماده «سمر» به معنای شب بیداری است و «سامر» به کسی می‌گویند که شب را برای شب‌نشینی یا پاسبانی و یا هدف دیگری بیدار می‌ماند؛ جمع الاسمر و هو الرّمح.



مثل قریش چنان است که شاعر گفته: به جان خودم سوگند که هر صبح شیر خالص نوشیدی
و سرشیر و خرمای بی هسته خوردی. ما این مقام بلند را به تو بخشیدیم در حالی که تو بلند
مرتبت نبودی ما بودیم که در اطراف تو اسبان کوتاه مو و نیزه‌ها را فراهم کردیم.



خطبه ۳۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان و قبل از حرکت

مجدد به سمت معاویه در نخیله کوفه به سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اخلاقی، حقوقی

ویژگی: نکوهش کوفیان و حقوق متقابل امام و امت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۰.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام این خطبه را برای بسیج مردم به سوی شامیان، بعد از پایان کار خوارج در نهروان [و خاموش شدن فتنه آنان] ایراد فرمود. وی در این خطبه از سستی مردم در امر جهاد اظهار ناراحتی می‌کند و در آخرین بخش آن از حقوق متقابل امام و امت سخن می‌گوید.



أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَيِّمْتُ عِتَابَكُمْ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوَضًا وَ
بِالدُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا. إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدَّوْكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ
الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَ مِنَ الدُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ. يُزَيِّجُ عَلَيْكُمْ جَوَارِي فَتَعْمَهُونَ وَ
كَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ. مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ اللَّيَالِي وَ مَا
أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ وَ لَا زَوَافِرٍ عَزٌّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ. مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَيْلٌ ضَلَّ رِعَاثُهَا
فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ لَيْئَسَ لَعَمْرُ اللَّهِ سَعْرُ نَارِ الْحَرْبِ
أَنْتُمْ، تُكَادُونَ وَ لَا تَكِيدُونَ وَ تُنْتَقِصُ أَطْرَافُكُمْ فَلَا تَمْتَعُضُونَ. لَا يُتَامُ عَنْكُمْ وَ
أَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ. غَلِبَ وَ اللَّهُ الْمُتَخَاذِلُونَ وَ أَيْمَ اللَّهُ إِنِّي لَاظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ
حَمَسَ الْوَعْيُ وَ اسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ.
وَ اللَّهُ إِنْ أَمْرًا يَمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرِقُ لَحْمَهُ وَ يَهْشِمُ عَظْمَهُ وَ يَفْرِى جِلْدَهُ
لِعَظِيمٍ عَجْزُهُ ضَعِيفٌ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ. أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ،
فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبٌ بِالْمُشْرِفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَ
تَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَ الْأَقْدَامُ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدِّ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ.
أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ؛ فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ
لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَنِيِّكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ
أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ
حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ.

۱. خستگی امام از عتاب مردم کوفه

«أَفْ لَكُمْ لَقَدْ سَيِّمْتُ عِتَابَكُمْ»^۱

نفرین بر شما! از بس شما را سرزنش کردم، خسته شدم!

۱. «أَفْ: آه از دست شما؛ در اصل به معنای هر چیز کثیف و آلوده است و به عنوان توهین و تحقیر نیز گفته می‌شود. مثلاً: «اففت بکذا» یعنی آن چیز را آلوده شمردم و از آن اظهار نفرت کردم. بعضی گفته‌اند که «اف» در اصل به معنای چرکی است که در زیر ناخن جمع می‌شود. معنای دیگر نیز برای «اف» گفته‌اند، از جمله اظهار ناراحتی، سرزنش و بوی بد. جمله «نفرین بر شما»، دلیل بر اظهار تنفر و ناراحتی و ملامت و سرزنش است؛ بالضم و التثدید و التَّنوین کلمة تَضَجَّر، و لغاتها أربعون.

سَيِّمْتُ: خسته و ملول شده‌ام؛ از ریشه سَمَم، يَسِمُ به معنای «از آن چیز دلگیر شد و به تنگ آمد»؛ آسَـمَ: او را به ستوه آورد، او را ملول و دلتنگ گردانید؛ السَّيَّءُ يسام كفرح ساما و سامة مل. عِتَاب: توبیخ، سرزنش؛ منظور توبیخ در مقام تحریک و بسیج است.



نکته

● امام هرگاه خبر یورش یا توطئه جدیدی از دشمن را می شنید بر منبر می رفت و خطابه می خواند و هشدار می داد. پیامبران نیز بارها و بارها از اقوام خود شکایت کرده و آنان را نفرین می کردند تا آن جا که یونس پیامبر خشمگین قوم خود را رها کرده، بدون مقصد از سرزمین خود خارج شد.^۱

مشابه

♦ ﴿أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲ اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می پرستید. مگر نمی اندیشید؟

۲. انتخاب زندگی پست دنیا به جای آخرت

﴿أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عِوَضًا وَ بِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا﴾

آیا شما زندگی پست دنیا را به جای حیات [سعادت بخش و جاویدان] آخرت پذیرفته اید؟ و در برابر عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را برگزیده اید؟

مشابه

♦ ﴿الْمُوتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ﴾^۳ مرگ، در زندگی توأم با شکست شما است و زندگی، در مرگ همراه با پیروزی.

♦ ﴿إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ﴾^۴ اگر شما دین ندارید و از حساب روز قیامت نمی ترسید، پس دست کم در دنیای خود آزادمرد باشید.

♦ ﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^۵ و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است، رها کن.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۵۲.

۲. مانند، ۲۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

۴. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰.

۵. انعام، ۷۰.



۳. ترس از جهاد

«إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ ذَارْتُمْ أَغْيَيْتُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ»^۱

هنگامی که شما را به سوی جهاد با دشمن فرا می خوانم، چشمانتان از ترس، بی اختیار در حدقه ها دور می زند.

مشابه

♦ ﴿تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسَّيَةِ جِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۲ چشمانشان در حدقه می گردد مثل کسی که از مرگ بیهوش شده باشد و چون وحشت از میان برود، از حرص غنایم با زبان تیز خود برنجانندتان. اینان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه کرده است و این کار بر خدا آسان بوده است.

♦ ﴿فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً مُحْكَمَةً وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾^۳ چون سوره ای از محکمات نازل شود که در آن سخن از جنگ رفته باشد، آنان را که در دلشان مرضی هست بینی که چون کسی که بیهوشی مرگ بر او چیره شده به تو می نگرند.

۱. ذَارْتُمْ: دور می زند.

غَمْرَةٍ: فرو رفتن در بیهوشی؛ در اصل به معنای پوشاندن و پنهان کردن چیزی است به طوری که هیچ اثری از آن باقی نماند و در مواردی که غفلت و وحشت و سرگردانی تمام فکر انسان را تحت تأثیر قرار می دهد این تعبیر به کار برده می شود و از آنجا که لشکر کوفه از ترس مرگ، چنین حالتی را داشتند این تعبیر را درباره آنان به کار برده است؛ الشَّدَّة، و غمرات الموت سكراته التي يغمر فيها العقل.

۲. احزاب، ۱۹.

۳. محمد، ۲۰.



۴. وحشت از مرگ

«وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ يُزْتَجُّ عَلَيْكُمْ خَوَارِي فَتَعْمَهُونَ»^۱

گویی وحشت از مرگ هوش را از سرتان برده و مانند مستانی از خود بی خود شده اید.

تشبیه

مُشَبَّه: حالت ترس کوفیان در مخالفت با دعوت امام به جنگ

مُشَبَّه بِهِ: بیهوشی هنگام مردن

وَجْهَ شَبَه: کوفیان به دلیل ترسشان، از مخالفت با دعوت حضرت یا اقدام بر مرگ، چشمانشان از حیرت و سرگردانی و تزلزل در کار به دَوْران می افتد؛ زیرا هم در تخلف از فرمان امام علیه السلام و هم در اقدام بر مردن، خطر بزرگی است. حضرت حالت آن ها را به حالت غش و بیهوشی در حین مردن تشبیه کرده است که شخص به دلیل وضعیت خاص، مرگ خود را فراموش می کند و به دردی که بدان دچار آمده سرگرم می گردد.

۱. الذُّهُول: غفلت، فراموشی؛ از ریشه «ذَهَلَ، يَذْهَلُ» به معنای دهشت زده و مات و مبهوت شد؛ مَذْهَل جمع مَذَاهِل:

جایی که انسان در آنجا دچار سراسیمگی شود یا چیزی را در آن فراموش کند یا تسلی خاطر در آن یابد.

سَكْرَة: مستی؛ بالفتح؛ ضد الصحو و الاسم بالضم و سكرة الموت شدته و غشیه.

يُزْتَجُّ: قفل و بسته می شود؛ از ماده «أَزْتَجَّ»؛ إِرْتَاَجاً الْبَاب: درب را محکم بست؛ اسْتَرْتَجَّ، اسْتَرْتَاَجاً: سخن بر او بسته شد؛ کفرح استغلق علیه الكلام کارتج علیه بالبناء للمفعول.

خَوَارِي: گفت و گو؛ محاوره؛ از ماده «خَوَّر» در اصل به معنای بازگشت است و لذا این تعبیر در مورد لقمه ای اطلاق می شود که هنگام فرو رفتن گلوگیر شود؛ به گفت و گوهایی که بین افراد جریان دارد و رفت و آمدی در آن است محاوره می گویند؛ در اینجا نیز به همین معنا به کار رفته است.

تَعْمَهُونَ: سرگشته و حیران می شوید؛ از ماده «عَمِه» به معنای حیرت و سرگردانی است؛ تَعَامَةً، تَعَامُهَاً: سرگشته و سرگردان شد؛ العامیه: ج عُمَة: آنکه در گمراهی قرار گرفته است؛ الْعَمَهَاء: مؤنث (الْعُمَه): آنکه سرگشته و سرگردان و دو دل باشد؛ عمه: الرجل كعلم إذا تحير في الضلال و تردد في المنازعة.



نکته‌ها

- جمله «يُزَيِّجُ عَلَيْكُمْ حَوَارِيَّ» با توجه به اینکه «حوار» به معنای «سخن گفتن مکرر» است و «يُزَيِّجُ» از ماده «ر ت ج» به معنای «بسته شدن» است به این معناست که گویی اصلاً آن را درک نمی‌کنید چراکه درهای فهم سخن به روی شما بسته شده است.^۱
- در این جمله، امام علیه السلام به کوفیان می‌گوید: چون از جهاد که برای شما حیات بخش است سخن به میان می‌آید، به اضطراب و نگرانی می‌افتید؛ در حالی که بیم و هراس از جنگ، حقارت و پستی به بار می‌آورد، موجب پیروزی دشمن بر شما می‌گردد و جان و مال و ناموستان را به بازی می‌گیرد، به گونه‌ای که نه زندگی آزادانه‌ای دارید و نه مرگ راحتی.^۲

۵. از دست دادن عقل

«وَكَاَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ فَاتَّخَذْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ»

گویا عقل‌های خود را از دست داده و درک نمی‌کنید.

تشبیه

مُشَبَّه: حالت مردم کوفه را به‌هنگام فراخوانی برای جهاد

مُشَبَّه به: کسی که آشفتگی عقلانی پیدا کرده است

وجه شبیه: امام علیه السلام حالت مردم کوفه را به‌هنگام فراخوانی برای جهاد، به حال کسی تشبیه کرده که آشفتگی عقلانی پیدا کرده است. بدین معنی که در لیبیک گویی به ندای حضرت، به سرگردانی و تردید دچار می‌شوند، همچون دیوانه‌ای که نداند چه جواب می‌دهد.

۶. بی‌اعتمادی امام

«مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ اللَّيَالِي»

من دیگر تا شب‌ها تاریک است به شما اعتماد ندارم (هیچ‌گاه به شما اطمینان ندارم).

نکته‌ها

- امام علیه السلام به کوفیان اعتماد نمی‌کند، چراکه نه در میان خود، اتحاد در خواسته‌ها و نظرات دارند، نه حقیقت رهبر را درک می‌کنند و نه راهی برای ورود سخنان رهبر در دل خود باز می‌گذارند.^۳

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۹.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۱۰.



● «سَجِيسَ اللَّيَالِي» به معنای «تاریکی شب‌ها» است، مفهوم جمله چنین می‌شود که تا شب‌ها تاریک اند، من به شما اعتماد نمی‌کنم و این کنایه از ابدیت و همیشگی است؛ چراکه هرگز ظلمت از شب جدا نمی‌شود.^۱

۷. پشتوانه نبودن کوفیان

«وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يَمَالُ بِكُمْ»

و شما را پشتوانه خود نمی‌پندارم.

نکته

● کوفیان استوانه استوار و محکمی نبوده‌اند، که رغبت حضرت را در جنگ با دشمن برانگیزند و تکیه‌گاه خوبی برای مقابله با دشمن باشند.^۲

۸. نیازها را برطرف نمی‌کنید

«وَلَا زَوَافُرٌ عَزَّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ»^۳

شما یاران شرافتمندی نیستید که نیازی را برآورید.

مشابه

◇ «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۴ دل‌هایی دارند که با آن دریافت نمی‌کنند، و

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. شرح ابن میثم، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳. مَالُوسَةً: مخلوط و قاتی شدن؛ از ماده «أَلَس» در اصل به معنای از دست دادن عقل است و به همین مناسبت خُدعه و فریب و نیرنگ که عقل طرف را می‌رباید به کار می‌رود؛ بسکون اللَّام الجنون و اختلاط العقل. سَجِيسَ اللَّيَالِي: مدت شب‌ها؛ از ماده «سَجَس» به معنای تغییر رنگ آب و کدورت آن است. به همین مناسبت به تاریکی شب «سَجِيسَ اللَّيَالِي» اطلاق شده و این تعبیر گاه کنایه از دوام و بقاست، مثل اینکه گفته شود: تا شب تاریک است و روز روشن، من به این کار ادامه می‌دهم؛ یعنی همیشه این کار را ادامه می‌دهم، و در اینجا نیز همین معنا را می‌رساند؛ ظرف زمان است؛ کلمه یقال للأبد تقول لا أفعله سَجِيسَ اللَّيَالِي آی أبدا و مثلها سَجِيسَ الْأَوْجَس و سَجِيسَ عَجِيس.

زَوَافُرٌ: دسته‌ای از لشکر و یاران شخص؛ جمع «زافره» در اصل از ماده «زَفَر» به معنای نفس زدن شدید توأم با صداست، و به صدای آتش نیز زفير گویند، زافره به معنای یاران و مددکاران و قوم و عشیره به کار می‌رود، به خاطر اینکه بار سنگین کمک را به دوش می‌کشند و گویی نفس‌زنان آن را به مقصد می‌رسانند؛ جمع زافرة و زافرة الرجل أنصاره و عشیره. يُفْتَقَرُ: اظهار فقر و احتیاج شود.

۴. اعراف، ۱۷۹.



چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. آن‌ها همان غافل‌ماندگان‌اند.

♦ «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَى زُكْنٍ شَدِيدٍ»^۱ گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم.

۹. سرزنش‌های امام علیه السلام به مردم کوفه

۹.۱. بی‌ارادگی

«مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَايِلٌ ضَلَّ رِعَائُهَا فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرٍ» شما به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هرگاه از یک طرف گردآوری شوند، از سوی دیگر پراکنده می‌گردند.

نکته

● اشاره به اینکه، شما اراده‌ای سست و افکاری مُشغلت و پراکنده دارید، مصالح خود را تشخیص نمی‌دهید و اتحاد نظر در آن ندارید.^۲

تشبیه

مشبّه: کوفیان

مشبّه به: شتران

وجه شبّه: امام علیه السلام لشکر کوفه را از نظر کوتاه‌فکری و عدم تشخیص مصالح خود به شتران تشبیه می‌کند.

۹.۲. وسیله جنگ افروزی

«لَيْتَسَ لَعَمْرُ اللَّهِ سَعْرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ»^۳

به خدا سوگند! شما (مردم کوفه) وسیله بدی برای افروختن آتش جنگ [بر ضد دشمنان] هستید.

۱. هود، ۸۰.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳. لَعَمْرُ اللَّهِ: سوگند به ذات خدا، مفهوم این کلمه در اصل سوگند خوردن به عمر و مدت زندگانی است، ولی از آن‌جا که عمر و مدت زندگی درباره خداوند معنا ندارد.

سَعْرُ: جنگ افروزی؛ از ماده «سعر» به معنای برافروختن آتش است؛ جمع ساعر؛ جمع ساعر و اسعار النار و سحرها ایقاده‌ها



نکته‌ها

- جنگ، زمانی که ضرورت قانونی پیدا می‌کند، تکلیف و وظیفه‌ای جدی است که تخلف از آن مبارزه با مشیت خداوندی است.^۱
- امام علیه السلام در اینجا اشاره به افروختن آتش جنگ می‌کند: به خاطر آن است که غارتگران شام، بارها به مرزهای کشور اسلام تجاوز کرده، خون‌هایی را ریخته، اموالی را به غارت برده بودند و اصولاً، با جانشین پیامبر که همه مردم با او بیعت کرده بودند سر ناسازگاری داشته، برای رسیدن به خواسته‌های نامشروعشان، راه جنگ را برگزیده بودند. از این رو جنگ گاهی درمان بعضی دردهاست.^۲ در این باره قرآن می‌فرماید: ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^۳ و ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۴

استعاره

مشبهه: هیجان و التهاب جنگ

مشبه به: نار

وجه شبهه: امام هیجان و التهاب جنگ را به دلیل سختی‌هایش به آتش تشبیه کرده است.

۳.۹. بی‌برنامگی

«تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ»

فریبتان می‌دهند و شما (مردم کوفه) چاره‌ای نمی‌اندیشید.

نکته‌ها

- امام علیه السلام مردم کوفه را سرزنش می‌کند که دشمن، نقشه‌های شوم و خطرناکی بر ضد شما می‌کشد، اما شما طرح و نقشه‌ای در برابر آن‌ها ندارید.^۵

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۱۶.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۲۹.

۳. حج، ۳۹.

۴. بقره، ۱۹۰.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۲۹.



● حيله گري منفی و مکرپردازی فقط در صورت اضطرار و ناچار بودن تجویز شده است. اصل حيله گري طبق آیات قران و روایات درست نیست ولی روایاتی وجود دارد که حيله گري را در جهاد تجویز می کند. البته باید به مقدار ضرورت و کیفیتی که ضرورت ایجاب می کند قناعت کرد.^۱

۴.۹. غیرت وطن ندارید

«وَتَنْتَقِصُ أَطْرَافُكُمْ فَلَا تَمْتَعْضُونَ»^۲

سرزمین هایتان را تصرف می کنند و خشمگین نمی شوید.

نکته

● دشمن همواره در هر زمان ممکن، بر پاره ای از سرزمین آن ها یورش می آورد و بعضی از بلاد را تصرف می کرد و کوفیان از خود تعصب و غیرتی نشان نمی دادند. این امر نشانه فرومایگی و سست عنصری آن ها در امورشان بود.^۳

۵.۹. غافل و بی خبر

«لَا يُتَأَمُّ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ»^۴

دشمن کاملاً متوجه شماست و شما در بی خبری به سر می برید.

۶.۹. حتمی بودن شکست شما

«غَلِبَ وَ اللَّهُ الْمُتَحَاذِلُونَ»^۵

به خدا سوگند! شکست برای کسانی که دست از یاری هم بردارند، حتمی است.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۱۶.

۲. فَلَا تَمْتَعْضُونَ: خشمگین نمی شوید؛ از ماده «مَعْض» به معنای ناگوار کردن و خشمگین کردن است؛ اَمْتَعْضَ، اِمْتَعْضًا مِنَ الْأَمْرِ: از آن چیز در خشم شد و بر او سخت گردید؛ اَمْتَعْضَ، اِمْتَعْضًا: او را خشمگین ساخت، او را دردمند کرد؛ الِامْتِعَاضِ: معض من الامر فرح: غضب؛ الغضب و الامتعاض.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۴۵.

۴. لَا يُتَأَمُّ عَنْكُمْ: به خواب نمی روند، به سبب اینکه هرچه شدیدتر با شما بجنگند. سَاهُونَ: غافل و بی توجه؛ جمع ساهی که اسم فاعل از ماده «سَهَو» است؛ السَّهْوُ: خطا از روی غفلت و نادانی؛ نِسْيَانُ الشَّيْءِ وَ الْغَفْلَةُ.

۵. الْمُتَحَاذِلُونَ: به یکدیگر یاری نکردن؛ حَذَلَ: رها کردن، یاری نکردن؛ تَحَاذَلْ، تَحَاذَلًا: یکدیگر را رها کردند و به هم یاری نکردند.



نکته

- این کلام بدین معناست که شکست خوردگی به دلیل ذلت‌پذیری و خفت و خواری است.^۱

۷.۹. جدایی امام (ع) و امت

«وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنِّي لِأَظُنُّ بِكُمْ أَنَّ لَوْ حِمَسَ الْوَعَى وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ»^۲

به خدا قسم! من گمان می‌کنم که اگر جنگ سختی درگیرد و حرارت و سوزش مرگ به شما نزدیک شود، از فرزند ابوطالب جدا می‌شوید، مانند جدا شدن سر [از بدن که التیامی در آن نیست].

نکته‌ها

- امام (ع) بیان می‌دارد که اتحاد شما با من یک اتحاد صوری و بی‌اساس است؛ چراکه اگر اتحادی واقعی بود، همان‌گونه که در روزگار خوشی با من هستید در هنگام ناگواری‌ها و سختی‌ها نیز از من جدا نمی‌گشتید. پس هدف زندگی شما نمی‌گذارد که با من متحد شوید.^۳

● عوامل ضعف و شکست:

۱. پراکندگی و تفرقه و نداشتن رهبری واحد
۲. نداشتن برنامه و نقشه صحیح در برابر نقشه‌های شوم دشمن
۳. ناچیز شمردن حوادث به ظاهر کوچک و در واقع بزرگ مثل گرفتن شهرها
۴. اینکه دشمن بیدار باشد و دوست در خواب
۵. ترس از مرگ و فرار از شهادت در راه خدا.^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. إِنَّمَا اللَّهُ: قسم به خدا؛ ایم از ماده یمین است.

حِمَس: شدید شود؛ از ماده «حَمَس» به معنای شدت یافتن است و حماسه و تحمس به معنای تشدید و تشدد مخصوصاً در جنگ‌ها آمده است و أَحَمَس به مرد شجاعی گفته می‌شود که در برابر دشمن، با شدت ایستادگی می‌کند؛ کفرح اشتد؛ فهو حمس و أحمس و هم حمس: اشتد و صلب فی الدین و القتال.
الْوَعَى: جنگ؛ سروصدای مخصوص جنگاوران در میدان نبرد است؛ گاه به خود جنگ نیز وَعَى گفته می‌شود و در اینجا، به همین معنا است؛ الصَّوْت و الجلبة و اطلق على الحرب لما فيها من الاصوات و الجلبة.
اسْتَحَرَّ: گرم و داغ و شعله‌ور شد؛ از ماده «حَرَزَ»؛ در اینجا به معنای داغ شدن و شدت گرفتن است و اشاره به این است که هنگامی که بازار شهادت داغ شود و جنگ به اوج خود برسد، افراد ضعیف و ناتوان، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند.
انْفَرَجْتُمْ: فاصله گرفتی، جدا شدید؛ باب انفعال از «فَرَج» به معنای شکاف.

انْفِرَاجَ الرَّأْسِ: جدایی سر از تن.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۱۹.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۵۷.



تسبیه

مشبّه: جدا شدن امام از کوفیان
 مشبّه به: جدا شدن سر از بدن
 وجه شبّه: امام (علیه السلام) موقعیت خود نسبت به مردم کوفه را مانند سر برای بدن می داند
 که اگر کوفیان از امام جدا می شدند انگار سرشان از بدنشان جدا شده است؛ زیرا
 سر مرکز هوش و عقل و چشم و گوش است که بدون این ها زندگی وجود ندارد.

۱۰. عجز و ناتوانی عامل تسلط دشمن

«وَاللّٰهُ اِنَّ اَمْرًا يُمَكِّنُ عَدُوَّهٖ مِنْ نَفْسِهٖ يَغْرِقُ لَحْمَهٗ وَيَهْشِمُ عَظْمَهٗ وَيَفْرِى جِلْدَهٗ لَعَظِيْمٌ
 عَجْزُهٗ ضَعِيْفٌ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهٖ»^۱

به خدا سوگند! کسی که دشمن را بر خویش مسلط کند تا گوشتش را بخورد و استخوانش را بشکند و پوستش را بشکافد، عجز و ناتوانیش بسیار بزرگ و آن چه در درون سینه دارد (قلب و اراده و تصمیمش) بسیار ضعیف و کوچک است.

نکته ها

● این تعبیر به خوبی نشان می دهد که لشکر کوفه، آن قدر از خودشان ضعیف نشان داده بودند که دشمن نسبت به آن ها کاملاً جسور شده بود و کاری بر سرشان می آورد که هم ردیف شکافتن پوست و جدا کردن گوشت و شکستن استخوانشان بود.^۲

۱. يُمَكِّنُ: امکان بدهد؛ مَكِّنُ: دارای مکان و منزلت؛ الْمَكَانَةُ: جمع مَكَائِنَات: منزلت و مقام و بزرگی؛ مَكَّنَ، تَمَكَّنَا هُ مِنْ الشَّيْءِ: او را بر چیزی قدرت و توانایی بخشید.

يَغْرِقُ لَحْمَهٗ: گوشتش را بحدی که چیزی از آن باقی نماند؛ از ماده «غرق» به معنای جدا ساختن گوشت از استخوان؛ گاه به معنای جدا کردن گوشت با دندان از استخوان و خوردن آن آمده است؛ کنصر اكله و لم يبق منه على العظم شينا.

يَهْشِمُ: بشکند، خرد کند؛ از ماده «هشم» به معنای شکستن چیز خشک است و گاه بر خصوص شکستن استخوان ها به طور مطلق یا استخوان های سر و صورت آمده است؛ يَهْشِمُ عَظْمَهٗ: گوشت تش را می شکند؛ العظم کضرب کسره. يَفْرِى: پاره پاره کند؛ از ماده «فری» به معنای شکافتن چیزی است خواه خوب باشد یا بد و گاه به معنای قطع کردن و بریدن نیز آمده است؛ يَفْرِى جِلْدَهٗ: پوستش را می کند؛ الشَّيْءُ قَطَعْتَه.

جَوَانِحُ: دنده هایی که در طرف جلو سینه قرار گرفته است و در اصل از ماده «جَنَح» به معنای کج شدن و تمایل پیدا کردن است و چون دنده ها به شکل مستقیم نیستند این واژه بر آن ها اطلاق می شود. /الاضلاع التى تحت التراب و هى مما يلى الصّدر كالضّلوع مما يلى الظهر.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۳۶.



- امام علی (ع) بیان می دارد که ناتوانی که ناشی از خودکم بینی یا قدرت پرستی باشد، شرم آور است؛ زیرا که موجب می شود دشمن زندگی را متلاشی کند.^۱
- جمله «يَغْرُقُ لَحْمَهُ» اشاره به غارت اموال و جمله «وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ» اشاره به کشتن انسان ها و جمله «وَيَفْرِى جِلْدَهُ» اشاره به برهم زدن نظم جامعه است.^۲
- «مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ» کنایه برای قلب است و هدف امام بیان ضعف روحیه لشکر کوفه و ناتوانی آن هاست.^۳

تشیبه

مشبه: لشکر شام

مشبه: قصاب

وجه تشبیه: لشکر شام در برابر مردم عراق هیچ رحمی نمی کردند و انسان های بی گناه را می کشتند. امام علی (ع) کار آن ها را به کار قصابی تشبیه می کند که حیوانی را ذبح کرده و با ساتور استخوان هایش را می شکنند.

۱۱. شجاعت امام علی (ع)

«أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَاكَ صَرْبٌ بِالشَّرَفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الْهَامِ وَتَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَقْدَامُ وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ»^۴
تو اگر می خواهی آن چنان باش که گفتم، ولی من، به خدا سوگند! پیش از آنکه تسلیم شوم،

۱. ترجمه و شرح نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۲۱.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۳۷.

۳. همان، ص ۳۳۸.

۴. بِالشَّرَفِيَّةِ: شمشیر منسوب به مشارف؛ منطقه ای است معروف به ساختن شمشیرهای خوب در یمن؛ بفتح المیم و الزاء سیوف منسوبة إلى مشارف اليمن.
تَطِيرُ: می پرد؛ از ماده «طیر» به معنای پرنده؛ طَائِرٌ: مرغ پرنده؛ اسْتَطَارَ، اسْتَطَارَةً: پرنده را پرانید؛ أَطَارَ، إِطَارَةً: آن را به پرواز در آورد.

فَرَّاشٌ: استخوان نرمی که دور سر است، کاسه سر؛ جمع «فَرَّاشَه» به معنای استخوان های نازک یا خصوص استخوان های پیشانی [و سر] است؛ بِالْفَتْحِ الْعِظَامُ الرِّقِيقَةُ الَّتِي تَلِي الْقَحْف.

هَام: سر، گاهی به بزرگ قبیله نیز اطلاق می شود؛ جمع «هَامَه».

تَطِيحُ: به زمین افتد؛ از ماده «طوح» به معنای هلاک شدن و نابود گشتن یا مُشرف بر هلاک شدن است و از آنجا که جدا شدن دست و پا مایه نابودی آن ها می شود در اینجا بر این معنا اطلاق شده است؛ يَطِيحُ ای سقط.



چنان ضربه‌ای با شمشیر آبدار مَشْرِفِی بر دشمن وارد می‌کنم که ریزه‌های استخوان سرش به هر سو پراکنده شود و بازوها و پاهایش جدا گردد، پس از آن خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد (و من تسلیم رضای او هستم).

نکته

● مخاطب «انت» کیست؟

الف. تعبیر «انت» به معنای «تو» خطاب به هرکسی است که در برابر دشمنش سر تسلیم فرود می‌آورد. منظور از این عبارت آن است که اگر انسان بزدل، خاری و ذلت را بر خود می‌پسندد، تقصیر خودش است.

ب. منظور فرد فرد لشکر ضعیف و ناتوان کوفه است.

ج. منظور اشعث بن قیس منافق است که در اینجا به امیر مؤمنان علیه السلام پیشنهاد تسلیم شدن در برابر دشمن را داد، همانند تسلیم شدن عثمان در برابر مجاهدان مصر.^۱

مشابه

◇ امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ۳۶، از نامه‌های نهج البلاغه نیز به همین معنا در قالب عباراتی دیگر، اشاره فرموده است، آنجا که در پاسخ برادرش عقیل، که به صورت فرمانده لشکری به سوی دشمن اعزام شده بود، می‌فرماید: «وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُجَلِّينَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَقَرُّهُمْ عَنِّي وَخَشَّةً وَلَا تَحْسِنَنَّ ابْنَ أَبِيكَ وَلَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ مُتَضَرِّعًا مُتَخَشِّعًا وَلَا مُقِرًّا لِلضَّيْمِ وَاهِنًا»^۲ اما آنچه در مورد جنگ از من پرسیده‌ای و نظر مرا خواسته‌ای؛ عقیده من این است با کسانی که پیکار با ما را حلال می‌شمارند، پیکار کنم تا آنگاه که خداوند را ملاقات کنم. [بدان و آگاه باش!] نه کثرت جمعیت در اطرافم، موجب عزت من خواهد شد و نه متفرق شدن آنان از اطرافم، موجب وحشت. هرگز گمان مبر که فرزند پدرت هرچند مردم دست از یاری او بردارند به تضرع و خشوع افتد و یا در برابر ظلم و ستم، سستی به خرج دهد و تسلیم گردد!

◇ «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجايند هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۶.

۳. مانده، ۲۴.



۱۲. حق امت بر امام

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ»

ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی.

۱۲. ۱. نصیحت امام بر امت

«فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ»^۱

اما حق شما بر من، نخست این است که از خیرخواهی شما دریغ نورزم.

نکته

- خیرخواهی زمامدار موقعی تحقق پیدا می‌کند که مردم جامعه مانند اجزاء و عناصر شخصیت زمامدار تلقی شوند و در نتیجه خوشی‌ها و ناخوشی‌های مردم و تضادهای مختل‌کننده زندگی در میان آنان را در درون خود احساس نماید.^۲

۱۲. ۲. استفاده صحیح از بیت المال

«وَتَوْفِيرُ فَيِّئِكُمْ عَلَيْكُمْ»^۳

و اینکه بیت‌المال شما را، در راه شما به‌طور کامل به‌کار گیرم.

۱۲. ۳. تعلیم مردم

«وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا»

[حق دیگر شما بر من، این است که] شما را تعلیم کنم تا از جهل و نادانی رهایی یابید.

۱۲. ۴. تربیت مردم

«وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا»

شما را تربیت کنم و پرورش دهم تا فرا گیرید و آگاه شوید.

نکته‌ها

- تعبیر به «تَوْفِيرُ فَيِّئِكُمْ عَلَيْكُمْ» با توجه به اینکه «توفیر» از ماده «وفر» به معنای مال بسیار است اشاره به این دارد که وظیفه حاکم، این است که اموال عمومی را به‌طور کامل در اختیار

۱. فَالنَّصِيحَةُ: خیرخواه باشم؛ در اصل به معنای خلوص است و عسل خالص را ناصح می‌گویند سپس به هرگونه خیرخواهی خالصانه و خالی از غل و غش اطلاق می‌شود.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۲۶.

۳. تَوْفِيرُ: پرداخت کامل، به‌طور کامل، تمام؛ از ماده «وَفَر» به معنای کامل شدن و تمام شدن.

فَيِّئِكُمْ: غنیمت شما؛ دارایی بیت‌المال، اصل کلمه به معنای رجوع است یعنی اموالی که به بیت‌المال برمی‌گردد؛ در اصل به معنای بازگشت و رجوع به حالت نیکوست؛ به سایه هنگامی که از طرف غرب به شرق می‌گردد فیء گفته می‌شود.



نیازمندان و تمام صاحبان حق قرار دهد و به طور کلی به امور اقتصادی و معیشت مردم سامان بخشد.^۱

● منظور از «تأدیب» اجرای حدود و مجازات شرعی است و منظور از عمل، استقامت بر راستی و درستی است.

مشابه

◇ «أَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا»^۲ شما را به تازیانه پندم ادب کردم، مستقیم نشدید.

۱۳. حق امام بر امت

۱. وفای به عهد

«وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَأَلْفَوْا بِالْبَيْعَةِ»

اما حق من بر شما این است که به بیعت وفا کنید.

نکته

● بیعت، پیمانی بین حاکم و محکوم است که بر اساس آن حاکم به تدبیر امور محکوم متعهد می شود و این تدبیر باید بر پایه مصلحت و حفظ امنیت و نظم و اجرای حدود و احکام صورت گیرد.^۳

مشابه

◇ «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»^۴ آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

◇ «وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا»^۵ [عمر و عاص با معاویه] بیعت نکرد مگر اینکه قیمتی برای بیعت خود با معاویه تعیین و شرط نمود که معاویه آن را بپردازد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۴۷.

۴. فتح، ۱۰.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.



۲.۱۳. خیرخواهی در حق امام

«وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ»^۱

در آشکار و نهان خیرخواهی را (در حق من) به جا آورید.

۳.۱۳. اجابت دعوت

«وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ»

هر وقت شما را بخوانم، اجابت کنید.

۴.۱۳. اطاعت از امام

«وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ»

هر زمان به شما فرمان دهم، اطاعت کنید.

مشابه

♦ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ؟» فرمود: «حَقُّهُعَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَيُطِيعُوا»^۲ ابو حمزه گوید: از امام باقر ع پرسیدم: حق امام بر مردم

چيست؟ فرمود: حق او بر آنها اين است كه: سخنش را بشنوند و فرمانش برند.

۱. الْمَشْهَدُ: حال حضور، گاهی به معنای مکان حضور؛ اسم مکان یا زمان است.

الْمَغِيبُ: مکان نهان، نهفته؛ اسم مکان یا زمان؛ زمان یا مکان غیاب؛ تَغَيَّبَ، تَغَيَّبًا: از او پنهان یا ناپدید شد.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۴۲.



خطبه ۳۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از حکمیت؛ سال ۳۷
هجری

مخاطب: سپاهیان امام

موضوع: سیاسی، اخلاقی، تاریخی

ویژگی: خیرخواهی امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۳.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امیرمؤمنان علیه السلام بعد از خاتمه کار حکمین و دریافت نتیجه کار دو حکم بیان فرمود. در این خطبه خدا را در برابر آزمایشش سپاسگزاری نموده، سبب ابتلا را بیان می‌فرماید. و اما داستان حکمیت:

در جنگ صفین، هنگامی که معاویه پیروزی امیرالمؤمنین را احساس کرد، با عمرو بن عاص که شخصیت خود را به معاویه فروخته بود به مشورت پرداخت. عمرو عاص به معاویه پیشنهاد کرد که قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کنند و فریاد بزنند که ما باید درباره این جنگ و اختلاف، به قرآن رجوع کنیم و آن را میان طرفین حکم (داور) قرار دهیم. سپاه معاویه در به راه انداختن این مکر شیطانی چنان مهارتی به خرج دادند که افراد فراوانی از سپاهیان امام علیه السلام فریب خوردند و همان درخواست را از آن حضرت کردند. هرچه امام علی علیه السلام و یاران مخلصش فریاد زدند که ای مردم، فریب این



ظاهر سازی را نخورید، اثری نکرد. امام دستور به انداختن قرآن‌ها از سر نیزه‌ها کرد، ولی این افراد دنیاپرست امام را مجبور به پذیرش حکمیت کردند. با اینکه امام علی علیه السلام سخت مخالفت فرمود، آن‌ها ابوموسی اشعری را از طرف امام علیه السلام حکم قرار دادند در حالی که فردی به ظاهر ساده لوح و در باطن هواخواه عبدالله بن عمر برای خلافت بود. امام علیه السلام فرمود اگر این حکمیت را ضروری می‌دانید ابن عباس را بفرستید نه ابوموسی را؛ اما کسانی که ابوموسی را در برابر عمرو عاص انتخاب کردند همان کسانی بودند که بعدها اعضای گروه خوارج شده و بر امیرالمؤمنین علیه السلام طغیان نمودند. حکم از طرف معاویه، عمرو عاص حیل‌گر بود. با اینکه قرار بود که این دو حکم مطابق قرآن که کتاب الهی است حکم کنند، این دو نفر پس از گفت‌وگو به این نتیجه رسیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه را عزل نمایند و موضوع را به شوری و انتخاب واگذار کنند. عمرو عاص پیشنهاد می‌کند که تو موکل خود را از خلافت عزل کن من هم معاویه را عزل می‌کنم. ابوموسی این پیشنهاد را پذیرفت و امام را عزل کرد. ولی عمرو بن عاص گفت: ای مردم! شاهد باشید و بدانید که ابوموسی علی را عزل کرد ولی من موکل خودم معاویه را تثبیت می‌کنم. با این مکر، مردم متوجه شدند که چه فریبی خورده‌اند.^۱

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، صص ۴۶ و ۴۷.



الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ إِنِ اتَى الدَّهْرُ بِالْخُطْبِ الْفَادِحِ وَ الْحَدَثِ الْجَلِيلِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَحْدَهُ] لَا شَرِيكَ لَهُ لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ (صلى الله عليه وآله). أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ ثَوْرُ الْحَسْرَةِ وَ تَغَقُّبُ النَّدَامَةِ وَ قَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْرُونَ رَأْيِي لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرِ أَمْرٍ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاءَ وَ الْمُتَابِذِينَ الْعُصَاةَ حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ ضَنَّ الرَّزْدُ بِقُدْحِهِ. فَكُنْتُ أَنَا وَ إِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ: أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللَّوَى، فَلَمْ تَسْتَبِينَوا النُّصْحَ إِلَّا ضَحَى الْغَدِ.

۱. حمد خدا

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ إِنِ اتَى الدَّهْرُ بِالْخُطْبِ الْفَادِحِ وَ الْحَدَثِ الْجَلِيلِ»^۱

ستایش مخصوص خداوند است هرچند روزگار حوادث سنگین و مهم پیش آورده است.

نکته‌ها

- منظور از پیشامد سنگینی که بر امام آمده است، داستان حکمیت است که یکی از تلخ‌ترین رویدادهای زندگی امام علیه السلام است.^۲
- منظور حضرت علیه السلام این است که هرچند شکست خورده‌ایم ولی به خدا نق نمی‌زنیم و حمد و ثنای او را به‌جا می‌آوریم.

۲. شهادتین

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ»

گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یگانه نیست، شریکی ندارد و معبودی با او نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست.

۱. الْخُطْبُ: مشکل، بحران، فاجعه، خواسته؛ کار مهمی است که میان انسان و شخص دیگری جریان دارد به همین دلیل به گفت‌وگویی که میان انسان و دیگری انجام می‌گیرد مخاطبه گفته می‌شود؛ الامر العظیم ينزل والجمع: خطوب. الْفَادِح: سنگین؛ لذا اگر کسی قرضی داشته باشد که بر دوش او سنگینی کند به آن «ذین فادح» می‌گویند؛ الفادح: سخت و دشوار؛ الفادحة، ج فَوَادِح: پیشامد جان‌گداز؛ اسْتَفْدَحَ: اسْتَفْدَحَا الْأَمْرَ: آن امر را ناگوار یافت؛ الثَّقِيل من فدحه الذین إذا أثقله.

الْحَدَث: حادثه، واقعه ناگوار؛ الْحَدَثَان: حوادث و سختی‌های روزگار؛ الْحَادِث: پیشامدی که وقوع یافته است.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۹، ص ۴۸.



نکته

- مقصود حضرت ﷺ گواهی به یگانگی الله و شهادت به رسالت پیامبر اسلام ﷺ است و عطف است به جمله بعد یعنی «وَأَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

۳. پشیمانی ثمره معصیت ناصح

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحُسْرَةَ وَتُعْقِبُ النَّدَامَةَ»^۱
اما بعد (پس از حمد و ستایش خداوند)، نافرمانی از ناصحی مهربان که دانا و باتجربه است مایه حسرت و سرگردانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی است.

نکته‌ها

- امام ﷺ در این جمله به مقابله و نافرمانی در برابر معلم تجربه‌دیده و خیرخواه اشاره می‌کند که پیامدهای ناگواری را به بار می‌آورد و این مبارزه‌ای است که آدمی با خویشتن روا می‌دارد.^۲

- ویژگی‌های مشاور کامل:

(الف) ناصح و خیرخواه باشد؛

(ب) قلبی پر مهر داشته باشد؛

(ج) عالم باشد و تمام جوانب مطلب را ببیند؛

(د) تجربه کافی در مسائل مهم فردی و اجتماعی داشته باشد.

۴. گفتیم آنچه شرط بلاغت بود

«وَقَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي وَنَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ»^۳

من فرمان خود را درباره مسئله حکمیت به شما گفتم و نظر خالص خویش را در اختیار شما گذاردم؛ اگر به سخنان «قصیر» گوش داده می‌شد چه نیکو بود!

۱. الْمُجَرَّبُ: کسی که سختی‌های روزگار او را ورزیده کرده است؛ الذی قد جَرَّبَتْهُ الْأُمُورُ و أحكمته، فان كسرت الرّاء جعلته فاعلا إِلَّا أَنَّ الْعَرَبَ تَكَلَّمَتْ بِهِ بِالْفَتْحِ.

تُعْقِبُ: در پی می‌آورد؛ باب افعال از عَقَبَ - أَعْقَبَ - إِعْقَابًا: جانشین وی شد؛ تَعَقَّبَ، تَعَقَّبًا: او را پیگیری کرد.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۵۶.

۳. نَخَلْتُ: بیختم، الک کردم، خالص و شفاف کردم؛ از ماده «نخل» به معنای تصفیه کردن چیزی است؛ مُنْخَلٌ: آردبیز؛ نخاله به اضافات بعد از تصفیه گفته می‌شود. استعمال این ماده در خطبه بالا اشاره به رأی صائبی است که امام در مسئله حکمیت در اختیار اصحابش گذاشت؛ الشیء إذا صَفَّاهُ، و منه نخل الدقیق بالمنخل.



نکته‌ها

- لفظ «نخل»، به معنی غربال کردن و ناخالصی‌ها را جدا کردن، کنایه از رأی محکم، استوار و خالص و بی غش است که از درایت و اجتهاد حضرت سرچشمه می‌گیرد.^۱
- جمله «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ» ضرب‌المثل مشهوری در میان عرب است و برای کسانی به کار می‌رود که اندرزهای نصیحت‌کننده باهوش و مهربان را نشنوند و به پشیمانی مبتلا گردند. یکی از پادشاهان حیره، به نام جزیمه، با عمرو بن ظرب، پادشاه جزیره، جنگ کرد و او را به قتل رسانید. پس از وی دخترش زباء جانشین پدر شد و در این فکر بود که چگونه انتقام خون پدرش را از جزیمه بگیرد. نامه‌ای به جزیمه نوشت که من زنم و زنان را پادشاهی نشاید و از شوهر ناگزیرند و من غیر از تو کسی را برای همسری نمی‌پسندم و اگر بیم سرزنش مردم نبود، خودم به‌سوی تو می‌آمدم. اگر قدم‌رنجه کنی و [برای خواستگاری] به‌سوی کشور ما بیایی کشور ما را از آن خود، خواهی یافت. هنگامی که نامه زباء به جزیمه رسید [طمع او در آن زن و کشورش] گُل کرد و با یاران نزدیکش به مشورت پرداخت. همه او را به این سفر تشویق کردند، مگر مردی به نام «قصیر بن سعد» که بسیار باهوش و عاقبت‌اندیش بود، هر چند کنیززاده بود. قصیر از روی فراست حدس زد که این پیشنهاد از سوی زنی که پدرش را جزیمه کشته است، خالی از توطئه نیست؛ به همین دلیل او با همه مشاوران جزیمه مخالفت کرد و وی را از این سفر بر حذر داشت، اما جزیمه که عشق به آن کشور و آن زن، مشغولش داشته بود به سخنان قصیر اعتنا نکرد و با هزار سوار به‌سوی جزیره حرکت کرد. لشکر زباء، از او استقبال کردند، ولی احترام زیادی نندید، قصیر بار دیگر به جزیمه گفت: من این جریان را خطرناک می‌بینم و به نظر می‌رسد مکر و حيله‌ای در کار است، اما جزیمه نادان که غرق در خیالات واهی خود بود، به هشدار قصیر اعتنایی نکرد و به راه خود ادامه داد. هنگامی که وارد جزیره شد، سپاهیان زباء او را محاصره کردند و او را گُشتند قصیر گفت: «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ»^۲ اگر کسی به سخنان قصیر گوش می‌داد کار به اینجا نمی‌رسید، سپس این سخنان در میان عرب ضرب‌المثل شد.^۳

- منظور از «هَذِهِ الْحُكُومَةُ» همین حکمیتی است که به حضرت ﷺ تحمیل شد و می‌فرماید من از همان اول رأی و نظر خودم را در باب این حکمیت بیان کردم.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم؛ ج ۲، ص ۳۵۹.

۲. نهج البلاغه موضوعی، ص ۴۱۸.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، صص ۳۶۰ و ۳۶۱.



۵. امتناع از سخن امام علیه السلام

«فَأَيُّكُمْ عَلَىٰ إِبَاءِ الْمُخَالِفِينَ الْجَفَاةِ وَالْمُنَابِذِينَ الْعَصَاةِ»^۱

شما مانند مخالفان جفاکار و عصیانگران پیمان شکن از قبول سخنان من امتناع کردید.

نکته‌ها

- مخالفان دو گونه‌اند: کسانی که با انسان مخالف هستند اما در عین حال با انسان با متانت و کرامت برخورد می‌کنند؛ دسته دوم مخالفانی که در عین مخالفت با خشونت و ظلم و ستم برخورد می‌کنند. مخالفان حضرت علیه السلام در صفین از کسانی بودند که حتی علی علیه السلام را تهدید به مرگ هم کردند و خواسته‌های خود را از این راه عملی می‌کردند؛ از این رو حضرت فرمودند: «إِبَاءُ الْمُخَالِفِينَ الْجَفَاةِ».
- تعبیر به «الْمُخَالِفِينَ الْجَفَاةِ» اشاره به این است که مخالفت شما با من، تنها به خاطر سوء تشخیص نبود، بلکه آمیخته با نوعی جفاکاری و عصیان و گردن‌کشی بود.^۲
- تعبیر به «وَالْمُنَابِذِينَ الْعَصَاةِ» تأکیدی بر این معناست که مخالفت‌های شما از روح عصیانگری و پیمان شکنی شما سرچشمه می‌گرفت.^۳

۱. الْجَفَاةُ: جفاکار، خشونتگر؛ جمع جافی؛ جمع الجافی و هو الذی خشن طبعه.

الْمُنَابِذِينَ: پشت‌کنندگان به عهد و پیمان، بیعت‌شکنان؛ از ماده «نَبَذَ» به معنای دور افکندن است، خواه چیزی از انسان در پشت سر بیندازد یا پیش رو و یا اطرافش؛ این واژه در مورد پیمان‌شکنی به کار می‌رود، چراکه شخص پیمان‌شکن، پیمان خود را به دور می‌افکند.

الْعَصَاةُ: جمع عاصی؛ عصیانگر، نافرمان؛ اسْتَعْصَى؛ اسْتَعْصَاءُ: نافرمانی کرد؛ عَاصَى، مُعَاصَاةٌ: از او نافرمانی کرد؛ الْعِصْيَانُ: نافرمانی، مخالفت. اِرْتَابٌ: به شک و تردید افتاد.

صَنَنْ: بخل ورزید؛ از ماده «صَنَّ» به معنای امساک و بخل است؛ صُنَيْن: بخیل.

الرَّئِدُ: فندک؛ آتش زنه که در قدیم به جای کبریت از آن استفاده می‌کردند؛ چوبی است که به وسیله آن آتش روشن می‌کنند؛ در گذشته به جای استفاده از کبریت یا سنگ آتش زنه، دو قطعه چوب مخصوص را به هم می‌زدند و جرقه از آن برمی‌خاست که به آن زند می‌گفتند و سپس به هر وسیله آتش زنه، زند، و زند گفته شده است؛ العود الذی یقْدَح به النار و هو الأعلى و السفلی الرّندة بالهاء و الجمع زند مثل سهم و سهام. قَدْحِهِ: جرقه زدن، افروختن آتش؛ به هم زدن چوب زنه است تا جرقه از آن برخیزد و لذا به چوب یا هر وسیله آتش زنه قداحه گفته شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۶۳.

۳. همان.



۶. رویگردانی از نصیحت امام

«حَتَّىٰ اِزْتَابَ النَّاصِحُ يَنْصَحُهُ وَ صَنَّ الرَّئِدُ بِقُدْحِهِ»

تا آنجا که گویی نصیحت‌کننده در پند خویش به تردید افتاد و از ادامه اندرز خودداری کرد.

نکته‌ها

● مقاومت نابکارانه تبهکاران به جایی رسید که امام علیه السلام که یک مربی خیرخواه است دچار یأس از تأثیر کار خود می‌شود. مقاومت‌کنندگان به اصولی تکیه می‌کنند که معلمان و مربیان را در منطق خود به تردید می‌اندازد، نه اینکه امام در عقیده و اقدامات خود به تردید افتاده باشد.^۱

● جمله «صَنَّ الرَّئِدُ بِقُدْحِهِ» در اصل به این معناست که آتش‌زنه از آتش دادن بخل ورزید؛ یعنی هرچه سنگ آتش‌زنه را به هم زدند، جرقه‌ای نداد. این جمله نیز ضرب‌المثل است و در مورد کسی گفته می‌شود که از روشنگری باز می‌ایستد به خاطر اینکه گوش شنوایی پیدا نمی‌کند.^۲

۷. مثال زدن به قبیله هوازن

«فَكُنْتُ أَنَا وَ إِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمَنْعَرَجِ اللَّوَى فَلَمْ تَسْتَبِينَوا النَّصِيحَ إِلَّا ضَحَى الْغَدِ»^۳

پس من و شما همان‌گونه شدید که آن مرد هوازنی گفت: من نظر خود را در منعرج اللوی به شما گفتم؛ ولی شما نصیحت مرا در نیافتید مگر روز بعد.

نکته‌ها

● منظور از «اخی هوازن»، مردی از قبیله بنی هوازن است که نام او «درید» بود. قصه‌اش چنین است که او با برادرش عبدالله، به جنگ با بنی بکر بن هوازن رفت و غنیمت بسیاری به چنگ آورد. در راه بازگشت عبدالله تصمیم گرفت که یک شب در «منعرج اللوی» توقف کند، درید از باب نصیحت به او گفت که: اینجا نزدیک منطقه دشمن و ماندن در آن دور از احتیاط است و ممکن است که قبیله شکست‌خورده نیروی خود را گردآوری کند و از دیگران کمک بگیرند و بر ما حمله ور شوند. عبدالله از غروری که داشت پند او را گوش نداد و شب را در آن منزل درنگ کرد. فردا صبح قبیله دشمن با جمعیت زیادی بر او

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۶۶.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۶۳.

۳. هَوَازِنَ: یکی از قبایل عرب است و آن‌ها فرزندان منصور بن عکرمه هستند.



هجوم آوردند و عبدالله را کشتند و درید با زخم بسیار از دست آن‌ها نجات یافت و پس از آن قصیده‌ای گفت که یکی از ابیاتش همین بیتی است که امام به آن اشاره فرموده است.^۱

● پیامدهای ناگوار داستان حکمیت برای اسلام:

۱. هنگامی که سپاهیان معاویه قرآن‌ها را به حيله گری عمرو بن عاص خودفروش بر نيزه‌ها کردند و اختلاف میان سپاهیان انداختند امیرالمؤمنین رو به درگاه الهی کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ مَا الْكِتَابُ يُرِيدُونَ فَأَحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْحَكَمُ الْحَقُّ الْمُبِينُ»^۲ پروردگارا تو قطعاً می‌دانی که آن‌ها از این واقراناً به راه انداختن قرآن را قصد نمی‌کنند پس میان ما و آن‌ها تو حکم فرما. تویی حاکم حق آشکار. امام می‌داند که قصد دشمن خسته و سرد کردن سپاهیان امام علیه السلام است و امام می‌داند که این مکر شیطانی، همه زحمات او را در جنگ صفین به باد فنا می‌دهد و این در سرنوشت آینده جنگ و همه مسائل اجتماعی مسلمین اثر خواهد داشت.

۲. اختلاف و پراکندگی سپاهیان امیرالمؤمنین علیه السلام به قدری شدت گرفت که حضرت فرمود: «أَلَا إِنِّي كُنْتُ أَمِيرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا، وَكُنْتُ نَاهِيًا، فَأَصْبَحْتُ مَنْهِيًا، وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ، وَلَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمُ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ»^۳ بدانید من تا دیروز زمامدار و امیرالمؤمنین بودم امروز مامورم و تا دیروز نهی می‌کردم ولی امروز نهی به من می‌شود. شما ادامه زندگی در این دنیا را دوست می‌دارید و برای من لزومی ندارد که شما را به آنچه کراهت دارید مجبور کنم.

۳. اجبار امیرالمؤمنین علیه السلام به قبول حکمیت ابو موسی اشعری: اجبارکنندگان عبارت بودند از اشعث بن قیس و گروهی که بعدها اعضای گروه خوارج گشتند. امام فرمود من به حکمیت ابو موسی راضی نیستم و او را شایسته این امر نمی‌دانم ولی آن‌ها اصرار ورزیدند که ما جز به ابو موسی رضایت نمی‌دهیم. تا آنجا که امام را به پذیرش حکمیت مجبور کردند و امام نیز فرمود: «هر کاری که می‌خواهید انجام بدهید» این اجبار و قیحانه از تلخ‌ترین رویدادهای زندگی امام علیه السلام بوده است.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. وقعه صفین، ص ۴۷۸.

۳. مکاتیب الأئمة عليهم السلام، ج ۱، ص ۴۰۳.

۴. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۹، صص ۴۹ و ۵۰.



خطبه ۳۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در آستانه نبرد نهروان؛ سال ۳۸ هجری

مخاطب: خوارج (سپاهیان)

موضوع: سیاسی، تاریخی، اخلاقی

ویژگی: راهنمایی و هدایت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۳.

پیشگفتار خطبه

امام این خطبه را در تهدید خوارج نهروان بیان فرمود (تا بیدار شوند و به حق گردن نهند). اما داستان خوارج نهروان: وقتی که امام علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت، خوارج توقف کردند تا عددشان زیاد شد سپس به بیابانی در اطراف کوفه رفتند که حروراء نامیده می شد و در آنجا دسته جمعی فریاد زدند که «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ (حکم نیست مگر از آن خدا اگر چه مشرکین نخواستند) بدانید علی و معاویه در حکم خدا شرک ورزیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام عبدالله بن عباس را فرستاد که درباره خواسته آنان بررسی نماید. ابن عباس با آنان به گفت و گو برخاست و سپس برگشت. امیرالمؤمنین به او گفت چه دیدی؟ ابن عباس گفت: سوگند به خدا نمی دانم آن ها کیستند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آیا آنان منافقین اند؟ فرمود قیافه آنان قیافه منافقین نیست زیرا اثر سجده بر پیشانی شان دیده می شود و قرآن را

۱. وقعه صفین، ص ۵۱۳.



تاویل می‌کنند. حضرت فرمود آنان را رها کنید مادامی که خونی نریخته‌اند و مالی را به تجاوز غصب نکرده‌اند. سپس فرستادگانی به‌سوی آنان فرستاد تا از آن‌ها پرسند این چه حادثه و بدعتی است که به وجود آورده‌اید و چه می‌خواهید. خوارج گفتند که ما می‌خواهیم هرکسی که با ما در صفین بود را شب از شهر بیرون ببریم و از داستان حکمیت به خدا توبه کنیم. سپس به‌سوی معاویه حرکت کرده و با او بجنگیم تا خدا میان ما و او حکم کند. امام علیه‌السلام فرمود چرا این سخن را موقعی که دو حکم را به حکمیت مقرر کردید و از آن دو عهد و پیمان گرفتید که مطابق قرآن عمل کنند نگفتید؟ خوارج در جواب گفتند که جنگ در آن موقع طولانی شده و ناراحتی‌ها شدت پیدا کرده و زخم‌ها زیاد شده بود. امیرالمؤمنین گفت آیا می‌خواهید که من پیمان‌شکنی کنم؟ احتجاجات امام در آن‌ها اثر نکرد و کار به جنگ و پیکار کشید. امام برای خوارج استدلال و احتجاج کرد ولی آن‌ها نپذیرفتند و به‌سوی یاران امام تیراندازی می‌کردند و سپس امام علیه‌السلام دستور مقابله با آن‌ها را داد و لجاجت آن‌ها باعث نابودی‌شان شد.^۱

۱. ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۷۳ و ۷۴.



فَأَنَّا نَذِيرُ لَكُمْ أَن تُصْبِحُوا صَرَعى بَأْتِنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَبَاهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ. قَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ وَ احْتَبَلَكُمُ الْمِقْدَارَ وَ قَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَى إِبَاءِ [الْمُخَالَفِينَ] الْمُنَادِيْنَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ. وَ أَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ الْهَامِ سَفَهَاءُ الْأَحْلَامِ وَ لَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْراً وَ لَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرّاً.

۱. هشدار امام از کار بی دلیل

«فَأَنَّا نَذِيرُ لَكُمْ أَن تُصْبِحُوا صَرَعى بَأْتِنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَبَاهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ»^۱

من شما را از این بر حذر می دارم که بدون دلیل روشنی از سوی پروردگارتان و با دستی تهی از مدرک، اجساد بی جانتان در کنار این نهر و گودال بیفتند.

نکته

● امام علیه السلام در واقع در این سخن خود پیشگویی صریحی درباره پایان جنگ نهروان می کند و به آنان خبر می دهد که در همین مکان، همه بر روی خاک خواهید افتاد، ولی مشکل مهم این است که پرونده شما در روز قیامت سیاه و تاریک است، چراکه انگیزه ای برای این جنگ جز لجاجت و خیره سری نداشته اید و هیچ مدرک الهی و قابل قبولی، در دست شما نیست. به این ترتیب، هم دنیای شما بر باد می رود و هم آخرت شما.^۲

۱. صَرَعى: افتاده ها؛ جثه های افتاده و مرده؛ جمع صریع به معنای افتاده؛ به کسی که در کشتی گرفتن بر زمین می افتد، صریع گفته می شود. بیماری صرع را از این جهت «صرع» نامیده اند که انسان غش می کند و بر روی زمین می افتد؛ جمع صریع؛ والصریع من الاغصان ما تهدل و سقط الى الارض؛ و منه قيل للقتیل. أَتْنَاءِ: پیچ و خم ها؛ ج ثی به معنی پیچ و خم و انعطاف؛ از ثنی یعنی برگرداند، پیچ داد؛ الوادی بکسر الاء المثلثة منعطفه و الجمع أثناء و فی بعض النسخ بأکناف هذا التهر و هو جمع کنف کسب و أسباب بمعنی الجانب. أَهْضَامٌ: گودال؛ جمع هَضَمَ به معنای وسط دره است و در اصل به معنای شکستن و فشار دادن و در هم کوبیدن است؛ جمع هَضَمَ بفتح الهاء و قد یکسر بطن الوادی و المطمئن من الأرض. الْغَائِطُ: زمین پست؛ از ماده «غوط» به معنای حفر کردن؛ از آنجا که افراد بیابانگرد و مسافر، در زمان های گذشته برای قضای حاجت نقطه ای را انتخاب می کردند که گود و از نظرها دور باشد به همین مناسبت به چنین محلی غائط و به مدفوع انسان نیز غائط گفته اند؛ ما سفل من الأرض. سُلْطَانٌ: دلیل و برهان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۷۴.



● «سُلْطَانٍ»: به معنای سلطنت است آن هم نه به معنای پادشاهی بلکه به معنای قوت و قدرت؛ یعنی دلیل محکم، یعنی وقتی که در جنگ مغلوب می‌شوید و کشته‌های شما روی زمین می‌افتند، در قیامت پیش خدا دلیل موجهی ندارید که چرا ایستادگی کردید و خود را به کشتن دادید.

مشابه

◇ «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۱ و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید.

۲. دنیاپرستی و افکار سست

«قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمْ الدَّارُ وَ احْتَبَلَكُمُ الْمِقْدَارُ»^۲

دنیا شما را به ورطه هلاکت افکند و قضای الهی شما را به دام انداخت.

نکته‌ها

● خوارج برای اینکه اعلام کنند از تحت حکومت امام خارج شده‌اند، از کوفه بیرون رفتند و در محلی به نام حروراء در غرب کوفه جمع شدند. آن محل، غیر نهروان است که جنگ در آنجا واقع شد.^۳

● واژه «دار» در اینجا اشاره به دار دنیا یا به تعبیر دیگر دنیاپرستی است و «احتبل» از ماده «حبل»، به معنای «دام» است و به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه، منظور از «مقدار»، همان تفکرات نادرست و تحلیل‌های بیهوده از حوادث مختلف است و به گفته بعضی دیگر «مقدار» اشاره به مقدرات الهی است که بر طبق لیاقت‌ها از سوی خداوند تعیین می‌شود.^۴

۱. بقره، ۱۹۵.

۲. طَوَّحَتْ: به بیرون انداخته، آواره کرده؛ از ماده «طوح» به معنای سقوط و هلاکت است و هنگامی که در باب تفعیل قرار می‌گیرد مانند اینجا به معنای پرتاب کردن در پرتگاه می‌آید که در معرض هلاکت واقع می‌شود؛ يطوح و يطیح هلك و سقط، و طوحه فطوح توهیه فرمی هو بنفسه ههنا و ههنا، و طوحته الطوايح قذفته القواذف. یُکْم: مفعول طوحت و حرف باء در اینجا زاید است. الدَّارُ: خانه؛ شهر.

احتَبَلَكُم: شما را در حباله یعنی دام انداخته؛ از ماده «حبل» به معنای طناب گرفته شده و حباله به معنای دام و احتبال به معنای در دام افکندن است؛ الصَّيْدُ أَوْقَعَهُ فِي الْحَبَالَةِ. الْمِقْدَارُ: تقدیر؛ حالت‌ها و شرایط. از همان قضا و قدر است و به معنای مقدرات می‌آید؛ هو القدر و الفضاء.

۳. نهج البلاغه موضوعی، ص ۴۳۳.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۷۵.



۳. نهی صریح امام علی (ع) از حکمیت

«وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَيُّتُكُمْ عَلَى إِبَاءِ الْمُخَالِفِينَ الْمُتَابِذِينَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ»^۱

من شما را از این حکمیت نهی می کردم، ولی شما با سرسختی مخالفت کردید و فرمان مرا دور افکندید تا آنجا که ناچار به پذیرش شدم و به دلخواه شما تن در دادم.

نکته

● مقصود حضرت علی (ع) این است که شما از روی لجاجت با من مخالفت کردید و هرچه گفتم این قرآن سر نیزه کردن معاویه و این حکمیت یک حيله است شما بدون دلیل با من مخالفت کردید وقتی هم که مرا ناچار به ترک جنگ و قبول حکمیت کردید هرچه اصرار کردم که ابن عباس یا مالک اشتر حکم باشند شما با زور و اجبار مرا وادار به قبول ابوموسی اشعری کردید و هیچ کدام این ها از روی عقل و منطق نبود.

۴. اوصاف خوارج

۱. ۴. کوتاه نگر

«وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَاءِ الْهَامِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ»^۲

این ها همه به خاطر آن است که شما گروهی سبک سر و کوتاه فکر هستید.

نکته

● عبارت «خَفَّةُ الْهَامِ» کنایه از اخلاق پست و متزلزل است که ضدّ فضیلت، ثبات و پایداری است و «السُّفَهَاءُ» کنایه از خصلت زشت، دلهره و اضطراب که ضد فضیلت حلم و بردباری است در نظر گرفته شده است.^۳

۱. الْمُتَابِذِينَ: کسانی که تعهد و پیمان را پشت سر اندازند و اعلان جنگ کنند؛ بَدَد: دور افکندن چیزی که مورد توجه نیست، نَابَذَ، مُنَابَذَةً: با او مخالفت کرد و از روی دشمنی وی را ترک کرد.

۲. أَخِفَاءُ الْهَامِ: سبک سران، کم عقلان.

الْهَام: بلندترین جای هر جسم؛ جمع «هامه» به معنای سر انسان یا سایر موجودات ذی روح است و با توجه به اینکه اخفاء، جمع خفیف است، تعبیر به «اخفاء الهام» به معنای افراد سبک سر و نادان و غافل است؛ الرَّأْسُ و الجمع الهام. أَحْلَام: عقول؛ جمع حلم به معنای عقل؛ سفهاء الاحلام: خبر دوم برای انتم است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۷۳.



۲.۴. نادان

«وَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْرًا وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرًّا»^۱

خداوند شما را خوار و ذلیل کند! من کار خلافی انجام ندادم و نمی خواستم به شما زیانی برسانم.

نکته‌ها

- این عبارت به منزله نوعی دل جویی و معذرت خواهی است که بیانگر انجام کاری شایسته و بجا است که منکر را از پیروان خود دور ساخته، و قصد ضرر زدن به آن‌ها را ن نداشته است. به این امید که خوارج به سر عقل آیند و از شبهه‌ای که برایشان حاصل شده، اجتناب ورزند.^۲
- امام در آغاز با اصل مسئله حکمیت مخالف بود و دستور ادامه جنگ را که به مرحله حساس و سرنوشت ساز رسیده بود صادر کرد. ولی این سبک سران سفیه امام علی (علیه السلام) را تهدید به مرگ و او را وادار به رها ساختن جنگ کردند.
- در مرحله بعد که امام (علیه السلام) به ناچار تسلیم حکمیت شد، درباره شخص حکم نظری داشت که اگر عمل می شد، ماجرای رسوایی و نادانی ابوموسی اشعری واقع نمی شد.
- در هر مرحله امام (علیه السلام) وظیفه خود را در مسیر پیروزی و سربلندی آن‌ها انجام داد و آن‌ها در هر مرحله با امام مخالفت کردند.
- هنگامی که نتایج دردناک حکمیت آشکار شد، خوارج به جای آنکه خود را ملامت کنند و به پیشگاه امام (علیه السلام) بیایند و عرض توبه نمایند، گناه خود را به گردن امام (علیه السلام) افکندند که «چرا قبول کردی؟» و به دنبال آن آتش جنگ نهروان را بر پا ساختند!^۳

۱. لَا أَبَا لَكُمْ: پدر مرده‌ها.

بُجْرًا: شر، ننگ؛ کار مهم یا حادثه زشت و دردناک است؛ مفعول لم آت؛ بضمّ الباء و سکون الجیم المعجمة الذّاهیه و الشرّ، و فی بعض النسخ هجرا و هو الساقط من القول، و فی نسخة ثالثة نکرا و هو الأمر المنکر و فی رابعة عرّا و العرّ و المعرّة إلا ثم و العرّ أيضا داء يأخذ الابل فی مشافرها و يستعار للدّاهیه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۷۳.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۷۶.



خطبه ۳۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: مستکبرستیزی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۰.

پیشگفتار خطبه

سخنی است از امام علی (علیه السلام) که در آن فضائل خود را بعد از حادثه نهروان بیان می‌دارد؛ ابتدا به بیان خدماتش در زمان غربت اسلام و آغاز دعوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اشاره می‌کند و می‌فرماید: «من همواره در برابر زورمندان ستمگر و در کنار ضعیفان مظلوم ایستاده‌ام تا حق آن‌ها را بگیرم. با خلفا بیعت کردم که مبادا شکافی در صفوف مسلمانان پیدا شود و دشمن از آن استفاده کند.»



فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ تَغْتَعُوا
وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا وَ كُنْتُ أَخْفَضُهُمْ صَوْتًا وَ أَعْلَاهُمْ قَوْتًا فَطَرْتُ
بِعَنَانِهَا وَ اسْتَبَدَّدْتُ بِرِهَانِهَا كَالْجَبَلِ لَا تَحَرُّكُهُ الْقَوَاصِفُ وَ لَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ،
لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَرٌّ وَ لَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَغْمَرٌ. الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى أَخَذَ
الْحَقُّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ. رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً وَ
سَلَمْنَا لِلَّهِ أَمْرًا. أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَ اللَّهُ لَا تَأْ
أَوَّلَ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي
قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَ إِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لَغَيْرِي.

۱. مدافع اسلام در عصر سستی

«فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا»^۱

آن زمان که دیگران به سستی گراییده بودند من به انجام وظیفه برخاستم.

نکته

● اگر مقصود از «امر» حکومت و خلافت باشد این سخنان نه با زمان رسول خدا می سازد و نه با زمان عثمان چون در هیچ یک از این دو زمان حکومت در دست حضرت علی نبود ولی اگر مقصود از «امر» امر به معروف و نهی از منکر باشد هم با زمان رسول خدا می سازد چون حضرت امیر هم با شمشیر خود امر به معروف و نهی از منکر می کردند در حالی که مردم دیگر می ترسیدند و ضعیف بودند.

مشابه

♦ «فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ»^۲ من بر فطرت الهی به دنیا آمده‌ام، و در ایمان و هجرت بر همه سبقت بسته‌ام.

۱. فَشِلُوا: سستی کردند؛ فَشِلَ: ضعف، ترس؛ انْفِشَلَا: از چیزی که ناگهان برایش رخ داد ترسید؛ فَشِلَ، فَشَلًا: در جنگ و پیشامدها شکست خورد و ناتوان شد؛ كَفَرَحَ فهو فشل ضعف و کسل و تراخی و جبن.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۷.



۲. آشکارا دفاع کردن از اسلام

«وَتَطَّلَعُ حِينَ تَقْبَعُوا»^۱

و آن‌گاه که همگی خود را پنهان کرده بودند، من آشکارا به میدان آمدم.

نکته

- «تَقْبَعُ» کنایه از کوتاهی فکر و عدم توجه به امور است و دقیقاً معنای ضد «تَطَّلَعُ» را دارد، بدین توضیح که «تَطَّلَعُ» کشش فکری و بکار افتادن ذهن در شناخت امور است، و «تَقْبَعُ» کوتاهی اندیشه و ناتوانی آن از شناخت امور.^۲
- مقصود این است که آن‌ا وقتی که مردم از ترس، قدرت سخن گفتن و دفاع از حق را نداشتند من سخن می‌گفتم و به وظیفه خود عمل می‌کردم.

۳. تبلیغ برای اسلام

«وَتَنْطَلِقُ حِينَ تَتَعَتُّوا»^۳

و آن روز که دیگران لب فرو بسته بودند، من سخن گفتم.

نکته

- اشاره به ویژگی فصاحت روانی سخن و خصلت علم و دانش امام علیه السلام دارد. می‌فرماید در قضایای مهم، احکام مشکل و میدان سخنوری که بلیغان و سخنوران در مانده بودند، سخن گفتم. امام نطق و سخنوری خود را کنایه از درماندگی، رسوایی و سرافکندگی آنان آورده است.^۴

۱. «تَطَّلَعُ»: آشکارا به میدان آمدم؛ از ماده «طَلَعَ» به معنای گردن کشیدن برای جست‌وجوی چیزی است و در اصل از ماده طلوع گرفته شده که به معنای ظهور و بروز است؛ هو الاشراف من عال و تطلعه اشرف علیه و علم به. «تَقْبَعُوا»: در لاک خود فرو رفتند؛ از ماده «قَبِعَ» به معنای داخل کردن سر در چیزی مانند لباس و پیراهن آمده و در اصل از قبوع گرفته شده است و در اینجا به معنای سر در لاک خود فرو بردن و خویشستن را از صحنه حوادث دور داشتن است؛ التَّقْبِصُ يقال قَبِعَ القنفذ أدخل رأسه في جلده، وقَبِعَ الرَّجُلُ في قميصه دخل و تخلف عن أصحابه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۷۷.

۳. «تَتَعَتُّوا»: دچار لکنت زبان شدند؛ به جای سخن گفتن، «تَعَتُّوا» بر زبانشان جاری شد؛ از ماده «عَتَّ» گرفته شده که به معنای لکنت زبان است؛ به حرکات شدید نیز اطلاق می‌شود چراکه افرادی که دارای لکنت زبان هستند با فشار و حرکات شدید سعی می‌کنند منظور خود را ادا کنند؛ فی الکلام التردد و الاضطراب فيه من حصر أوعى و (الفوت) السبقة يقال فاته فلان بذراع سبقه بها و منه يقال افتات فلان افتياتا اذا سبق بفعل شىء.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۷۶.



مشابه

﴿وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطَقَ إِلَّا صَادِقًا وَلَقَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلَّهُ وَبِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ وَبِمَنْجَا مَنْ يَنْجُو وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَعُهُ فِي أَذُنِي وَأَفْضَى بِهِ إِلَيَّ﴾^۱ به خدایی که پیامبر ﷺ را به حق برانگیخت و او را بر خلائق برتری داد، جز به راستی سخن نمی‌گویم. رسول خدا مرا به همه این امور خبر داد، از هلاک هلاک شونده، و نجات نجات یافته، و عاقبت امر حکومت، هیچ حادثه‌ای بر من نمی‌گذرد جز اینکه پیامبر خبرش را در گوشم خواند، و مرا به آن آگاه ساخت.

۴. بی‌صدا ولی پیش‌گام

﴿وَمَضِيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا وَأَعْلَاهُمْ قُوْتًا﴾^۲

و هنگامی که همگان از ترس، سکوت اختیار کرده بودند من با نور الهی، به راه افتادم، صدایم از همه آهسته‌تر بود ولی از همه پیش‌گام‌تر بودم.

نکته

● عبارت «كُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا» ممکن است اشاره به تواضع امام علی (ع) با آن همه پیروزی و موفقیت بوده باشد؛ اشاره به اینکه من هرگز اهل تظاهر و جار و جنجال نبوده، در همه حال ثابت قدم بوده‌ام؛ زیرا سروصدا و جار و جنجال از آن افراد ضعیف و ناتوان است.^۳

مشابه

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۴ کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می‌کشند همان کسانی‌اند که خدا دل‌هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است؛ آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۲. قُوْتا: سبقت گرفتن؛ در اصل به معنای از دست رفتن چیزی است؛ این واژه به تفاوت میان دو چیز و دوری آن‌ها از هم به گونه‌ای که یکی آن دیگری را درک نکند، گفته می‌شود و از همین رو این واژه در مورد کسی که بر دیگری سبقت بگیرد و او را پشت سر بگذارد، به کار می‌رود و در اینجا منظور همین معنا است؛ السبقه؛ يقال: فانه فلان بذراع سبقه بها؛ و منه يقال: افلات فلان افتيانا اذا سبق بفعل شيء.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۸۸.

۴. حجرات، ۳.





♦ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ^۱﴾ خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَلِ نور او چون چراغدانی است.

۵. برنده جایزه

«فَطَرْتُ بِعَنَانِهَا وَاسْتَبَدَّدْتُ بِرَهَانِهَا»^۲

پس زمام فضائل را گرفته، به پرواز در آمدم و به تنهایی جایزه این مسابقه را بردم.

نکته

- یعنی رهان آن مسابقه را من به تنهایی به دست آوردم می‌خواهند بفهمانند در فضایل و مناقب و در دفاع از اسلام و از حق فقط من پیشتاز بودم و کسی به گرد من نمی‌رسید.

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ عَنان و رهان

مُسْتَعَار لَهُ: فضائل

مُسْتَعَار مِنْهُ: اسب مسابقه

جامع: امام علیه السلام فضایل را به اسب مسابقه تشبیه کرده است. جهت مشابهت این بوده که صحابه کسب فضیلت می‌کردند، تا بدان وسیله خشنودی خداوند و سعادت جهان ابدی را به دست آورند و در این جهت بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، مانند اسب‌های مسابقه. یعنی همان‌طور که در مسابقه، اسب وسیله سبقت جستن از دیگران است، فضائل هم وسیله سبقت جستن از اصحاب دیگر پیامبر بوده است.

نوع استعاره: اصلیه مکنیه

۱. نور، ۳۵.

۲. فَطَرْتُ بِعَنَانِهَا: زمام آن را ربودم؛ طَرْتُ متکلم وحده از طَارَ، يَطِيرُ یعنی پرواز کردم. کنایه از سبقت می‌باشد. اسْتَبَدَّدْتُ: منفرد و مستقل شدم؛ به خود اختصاص دادم؛ برآیه و استبداد بالشّء استقلّ به و انفراد. رَهَانِهَا: گوی سبقت و جایزه آن؛ از ماده «رَهَن» به معنای گذاشتن چیزی نزد دیگری است و به همین جهت وثیقه بدهکاری را رهن می‌گویند و از همین رو به جوایز مسابقات و بُرد و باخت‌ها نیز رهان گفته می‌شود؛ در اینجا، «استبددت برهانها»، منظور این است که جایزه این مسابقه الهی را من به تنهایی بردم؛ اما جمع الرّهن کالرّهون و الرّهن و هو ما يوضع عندك لينوب مناب ما يؤخذ منك، او مصدر كالمراهنة يقال راهنت فلانا على كذا رهانا و تراهن القوم اخرج كل واحد رهنا ليفوز السابق بالجميع اذا غلب، و الثانی هو الأظهر و عليه فالمراد به ما يرهّن و يستبق عليه.



۶. مانند کوه استوار

«كَالْجَبَلِ لَا تَحْرُكُهُ الْقَوَاصِفُ وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ»^۱

من مانند کوهی که تندبادهای، قدرت شکستن آن را ندارند و طوفان‌ها نمی‌توانند آن را از جای برکنند، پابرجا ایستادم.

تشبیه

مشبّه: وجود امام علی(علیه السلام)

مشبّه به: کوه

وجه شبّه: امام علی(علیه السلام) مقاومت و ایستادگی خود در مقابل حجم زیاد مشکلات را به کوه تشبیه می‌کند. گرفتاری‌ها و مصائب بعد از پیامبر ﷺ به خصوص در زمان خلافت بر دوش امام علی(علیه السلام) بسیار سنگین بود که مانند کوهی در برابر آن‌ها ایستادگی کرد و بر ایمان و اخلاصش افزوده گشت.

۷. بی‌عیبی امام

«لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيْ مَهْمَزٍ وَلَا لِقَائِلٍ فِيْ مَغْمَزٍ»^۲

کسی درباره من نقطه‌ضعفی در دست ندارد و هیچ عیب‌جویی از من عیبی سراغ ندارد.

نکته

- سیره زندگی امام علی(علیه السلام) و مواضعش در برابر مشکلات نشان می‌دهد که حتی دشمنان ایشان نیز به فضایل و کراماتش گواهی داده‌اند.^۳

۱. الْقَوَاصِفُ وَالْعَوَاصِفُ: بادهای شکننده و خردکننده، طوفان‌ها؛ جمع «قاصف و عاصف» هر دو به معنای «تندباد» است ولی در مفهوم کلمه نخست شکنندگی افتاده است و در مفهوم دومی تکان دادن و بردن اشیاء را همراه خود؛ بنابراین به تندبادهایی که شاخه‌های درختان را بشکند قاصف گویند و به بادهای سریع‌تری که درخت را از جای بکند و با خود برد عاصف گویند؛ جمع القاصف يقال قصفت الريح العود قصفا فانقصف مثل كسرتة فانكسر و زنا و معنا (العواصف) جمع العاصف يقال عصفت الريح عصفا اشتدت فهي عاصف و عاصفة، و الاولى يجمع على العواصف و الثانية على العاصفات صرح به الفيومي في المصباح.

۲. مَهْمَزٌ: نقطه‌ضعف برای ضربه و نیش زدن؛ «همز» عیب گرفتن در پشت سر؛ هَمَاز: عیبجو، بدگو و غیبت‌کننده؛ المطنع اسم مکان من الهمز و الغمز يقال همزه همزا اعتابه في غيبته.

مَغْمَزٌ: عیب‌جو؛ از ماده غَمَز به معنای عیب‌جویی کردن؛ اغْتَمَزَ، اغْتَمَازًا: بر او طعنه زد، غَامَزَ، مُغَامَرَةً: از یکدیگر بدگویی کردند؛ غمزه غمزا اشار إليه بعين أو حاجب، و ليس فيه مغمزة و لا غمیزة أى عیب.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۷۸.



مشابه

♦ «فَمَا تَزِدْهُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا وَمُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ وَتَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ»^۱ و هر مصیبت و بلائی چیزی جز افزایش ایمان، و حرکت در راه حق، و تسلیم به امر رب، و صبر بر سوزش جراحت‌ها برای ما نداشت.

۸. ضعیف بودن زورمندان ستمگر نزد امام

«الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ لَهُ وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ»

ناتوان ستمدیده در نظر من عزیز است تا حقش را بگیرم و زورمند ستمگر نزد من حقیر و ضعیف است تا حق دیگران را از او بستانم.

نکته

● عزیز به کسی گفته می‌شود که غلبه دارد و غالب است. شاید مقصود از عبارت «حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ لَهُ» این است که من حامی و طرفدار شما مظلومان و ستمدیدگان هستم.

مشابه

♦ «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرِ مُتَّعٍ»^۲ من بارها از رسول خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود امتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، هرگز پاک نمی‌شود.

♦ «لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ»^۳ این ستمکاران را از عذاب بهره‌ای است همانند بهره‌ای که یارانشان داشتند. پس به شتاب چیزی از من نخواهند.

♦ «وَلَا تَزْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»^۴ و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید.

♦ «لَوْ لَا... وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَا لَقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»^۵ و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، [رهاش می‌ساختم].

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۲۲.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. ذاریات، ۵۹.

۴. هود، ۱۱۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۳.



♦ ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾^۱ و چرا شما در راه خدا مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: «پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر، و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده، و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.»

۹. رضایت در برابر فرمان خدا

«رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ»

ما در برابر فرمان خدا راضی هستیم و در مقابل امر او تسلیم می باشیم.

نکته

● معیار در عملکرد حکومتی امیرالمؤمنین و برخورد خوب یا بد با افراد، حق است. بر همین اساس، دفاع از افراد ذلیل و مقابله با زورمداران جامعه، برای هر حکومت و حاکمی گران تمام می شود و اگر اطاعت از خدا و تسلیم در برابر او نباشد توان ادامه این راه را نخواهد داشت.

۱۰. من نخستین مسلمانم

«أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ»

آیا می پندارید من بر رسول خدا دروغ می بندم. به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کرد، پس نخستین کسی نخواهم بود که او را تکذیب می کند.

نکته

● در این جمله امام علی (ع) می خواهد همه گفتارها و کردارهایش را که به پیامبر (ص) نسبت می دهد تثبیت کند.^۲

مشابه

♦ «فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۳ هرکس از روی عمد بر من دروغ بندد در قیامت جایگاهش را در آتش دوزخ مهیا می کند.

۱. نساء، ۷۵.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۶.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۱۰.



♦ «وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُتَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ ثُمَّ يَتَّبِعُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمَةِ الضَّلَالَةِ وَالدَّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالبُهْتَانِ»^۱ و خداوند، تو را در قرآن از منافقین خبر داده، آنان را چنانکه باید معرفی کرده است. اینان پس از پیامبر ماندند، و با دروغ و بهتان به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش، تقرب جستند.

♦ «الإِيمَانُ أَنْ تُؤْثِرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ وَ أَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ [عِلْمِكَ] عَمَلِكَ وَ أَنْ تُتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ»^۲ ایمان آن است که راستی را بر دروغ ترجیح دهی، هر چند راستی به زبان تو و دروغ به سودت باشد و بیش از عمل سخن نگویی و در یادکرد از دیگران تقوای خدا پیشه کنی.

۱۱. اطاعت از فرمان

«فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي وَإِذَا الِإِيمَانُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي»^۳ در کار خود اندیشه کردم، دیدم لزوم اطاعت از (فرمان پیامبر) بر بیعت با خلفای پیشین گرفته است و در این حال (برای حفظ موجودیت اسلام) پیمان بیعت دیگران بر گردن من است.

نکته‌ها

- منظور از بیعت، بیعت امام با خلفای پیشین، و منظور از طاعت، طاعت از پیامبر ﷺ مبنی بر صبر و عدم مقاومت در جریان غصب خلافت است.^۴
- در کلمه «بَيْعَتِي» دو احتمال است: الف) اینکه مقصود بیعت کردن مردم با علی ﷺ باشد یعنی من خود را در معرض قرار نداد تا مردم با من بیعت کنند ب) اینکه وظیفه‌ام اطاعت دستور خدا در بیعت کردن با آن‌ها بود و لذا با آن‌ها بیعت کردم.
- پیمانی که پیامبر ﷺ با علی ﷺ داشت: مرحوم سیدابن طاووس، در کشف المحجبه، ضمن روایتی از علی ﷺ چنین نقل می‌کند: «وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَهْدَ إِلَى عَهْدًا فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَكَ (وَلَاءٌ أُمَّتِي) فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيَةٍ وَ أَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ وَ إِنْ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعْهُمْ وَ مَا هُمْ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا»^۴ رسول اکرم ﷺ با من عهد کرد و فرمود ای پسر ابوطالب ولایت امر من با تست. پس اگر با عافیت و سلامت

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۱۰.

۲. همان، حکمت ۴۵۰.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۸۱.

۴. مستدرک الوسائل و مستنبط المسایل، ج ۱۱، ص ۷۸.



ولایت را به تو واگذاشتند و به اتفاق بر آن رضایت دادند به آن کار قیام کن اما اگر اختلاف کردند، آن را و آنچه را به آن سرگرمند واگذار و رها کن. به زودی خداوند برای تو راهی روشن ایجاد می‌کند و گشایش می‌رساند.



خطبه ۳۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از حکمیت؛ سال ۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: اعتقادی

ویژگی: شبهه‌شناسی^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۶۴.

پیشگفتار خطبه

این خطبه در مورد علت نام‌گذاری شبهه به این نام، راه نجات از شبهات و بیان چگونگی حال مردم در برابر مرگ است. نه آن‌هایی که از مرگ می‌ترسند از آن نجات می‌یابند، و نه آن‌هایی که خواهان بقا و ابدیت‌اند به آن می‌رسند.

سخنان شبهه‌ناک را می‌توان به دو نوع عمده تقسیم کرد:

۱. شبهه‌های طبیعی: گاهی حق و باطل، با وضوح و صراحت مشخص نیست؛ مثلاً نارسایی الفاظ در بیان مقاصد واقعی و کاملاً مشخص، یکی از عوامل فراوانی شبهه است.
۲. القاء شبهه و مشتبه ساختن عمدی حقایق.^۱

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.



وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشَبِّهُ الْحَقَّ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَ أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَ دَلِيلُهُمُ الْعَمَى. فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ وَ لَا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ.

۱. وجه تسمیه شبهه

«وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشَبِّهُ الْحَقَّ»

شبهه تنها از این جهت شبهه نامیده شده که شباهاتی به حق دارد.

نکته‌ها

● گاهی باطل و حق از جهت شباهت در هم آمیخته می‌شوند. خلط بین کارهای انسان و علم خداوند، منشأ این شبهه است و با توجه به این جمله امام، واژه شبهه تنها بر امور باطل اطلاق می‌شود.^۱

● از جمله مصادیق شبهه:

(الف) جنگ‌های سه‌گانه معروفی در بصره و صفین و نهروان رخ داد و گروه زیادی را به کام مرگ فروکشید که در میان آن‌ها افراد ساده‌دل بسیاری بودند. این‌ها نمونه‌های روشنی از سوءاستفاده شیادان از شبهه، برای پیشرفت مقاصدشان محسوب می‌شود.

(ب) داستان اشک ریختن بر کشته شدن عثمان و استفاده از پیراهن خونین او برای بسیج مردم، حتی از سوی کسانی که دست خودشان به خون عثمان آلوده بود.

(ج) برافراشتن قرآن‌ها بر سر نیزه و شعار تسلیم در برابر فرمان آن، شباهت دیگری بود که جنگ صفین را به نتیجه دردناکی کشاند.

(د) قاتلِ عَمَّار را به‌دلیل آنکه عمار در لشکر امام بود، حضرت علی (علیه السلام) معرفی کردند و قاتلان شامی را تبرئه نمودند! بدین ترتیب، حدیث معروف نبوی «يَا عَمَّارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ» (ای عمار! تو را گروه ستمگر خواهد کشت) را که دلیل روشنی بر ستمگری و فساد دستگاه معاویه بود، به نفع خودشان تفسیر نمودند.^۲

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۸۴.

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۲.



ه) در نهروان، یک عده به ظاهر قاریان قرآن و نماز شب خوان‌ها، با شعار فریبنده «لا حکم الا لله» (حکمت تنها از آن خداست)، چنان بازار شبیه را داغ کردند که گروه عظیمی از بی‌خبران غافل را به کام مرگ فروبردند.^۱

مشابه

♦ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۲ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

۲. اولیاء الله و شبهات

﴿فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ ضِيَائُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى﴾^۳

اما دوستان خدا در برابر شبهات، نور و چراغ راهشان یقین است و دلیل و راهنمایی آنان سمت و مسیر هدایت است.

نکته‌ها

- ضمیر «فیها» به شبیه باز می‌گردد و منظور از یقین، علم مصون از خطا است و امام علیه السلام در موارد بسیار از یقین به جای علم استفاده می‌کند.^۴
- نور یقین، بزرگ‌ترین عامل روشنایی انسان در تاریکی شبهات است و منظور از یقین در اینجا انکشاف صددرد نیست، بلکه آن حالت نورانی روح است که از به کار بستن عقل سلیم و عمل به ندهای سازنده وجدان، درمی‌یابد.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۱۱.

۲. آل عمران، ۷.

۳. سَمْتُ: شاهراه؛ به چهره و قیافه نیکان نیز سمت گفته می‌شود. تَسْمِيت (تسمیه): به معنای دعا کردن برای کسی است که عطسه می‌کند، به مناسبت آن که از خدا تقاضای سلامت او می‌شود و نیز از نشانه‌های سلامت انسان است (مستحب است انسان به کسی که عطسه می‌کند «یرحمک الله» بگوید؛ به این کار «تسمیت» گویند)؛ بالفتح فالسکون الطريق و هیئة أهل الخیر، و السیر علی الطريق بالظنّ و حسن التّحو و قصد الشیء و السکينة و الوقار.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۸۵.

۵. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۲۰۲.



- منظور از «سَمَتِ الْهُدَى» راه هدایتگر وحی است.^۱ مقصود این است که دوستان خدا دنبال راه هدایت هستند و شبهه در آن‌ها اثر ندارد.

۳. دشمنان خدا و شبهات

«وَأَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمُ الضَّلَالُ وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى»

اما دشمنان خدا، دعوت‌کننده آنان در شبهات، همان ضلالت و راهنمای آنان کوردلی است.

نکته

- در مورد «وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى» دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه کوری دشمنان خدا مایه گرایش خودشان به شبهات می‌شود چون کورند و حق را نمی‌بینند ب) اینکه این دشمنان خدا از کوری دیگران سوء استفاده می‌کنند و آن‌ها را به وسیله کوری‌ای که دارند فریب می‌دهند و در راه باطل می‌اندازند.

مشابه

◇ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۲ یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده، و بر فراز آن موج دیگری، و بر فراز آن ابری تاریک است. ظلمت‌هایی است یکی بر فراز دیگری، آن‌گونه که هرگاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست!

- ◇ ﴿وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾^۳ و دعای کافران جز به گمراهی نیست.
- ◇ ﴿وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۴ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست، لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.
- ◇ ﴿وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمَى﴾^۵ کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن بر ایشان نامفهوم است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲. نور، ۴۰.

۳. رعد، ۱۴.

۴. حج، ۴۶.

۵. فصلت، ۴۴.



♦ ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾^۱ پس، آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کور دل است؟

۴. بیهودگی ترس از مرگ

﴿فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ﴾

چنان نیست که هرکس از مرگ بترسد از آن رهایی یابد.

نکته

● اولیای الهی از مرگ می‌ترسند و نسبت به عواقب پس از آن احتیاط می‌کنند. اما دشمنان خدا جاودانگی را دوست دارند و از چیزی غافل‌اند که از آنان غافل نیست.^۲

مشابه

♦ ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾^۳ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید.

♦ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۴ هر انسانی، چشنده مرگ است.

۵. نرسیدن به بقا

﴿وَلَا يُعْطَى الْبَقَاءُ مَنْ أَحَبَّهُ﴾

و آن کس که بقا را دوست دارد، بقا به او نمی‌دهند.

نکته

● احتمال ضمیر در «أَحَبَّهُ» به الموت برگردد و روی این احتمال معنا این می‌شود که آن کسی هم که مرگ را دوست دارد خواهد مرد.

مشابه

♦ ﴿فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ﴾^۵ آیا از آنان کسی را بر جای می‌بینی؟

♦ ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۶ و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.

۱. رعد، ۱۹.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳. جمعه، ۸.

۴. عنکبوت، ۵۷.

۵. حاقه، ۸.

۶. الرحمن، ۲۷.





خطبه ۳۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه سال ۳۹ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: سیاسی، اجتماعی، اخلاقی
ویژگی: تحریک کننده^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۵.

پیشگفتار خطبه

این خطبه در زمانی ایراد شد که یکی از غارتگران شام، به نام نعمان بن بشیر، از سوی معاویه مأموریت یافت که به بعضی از مناطق عراق حملات ایزدایی داشته باشد تا روحیه مردم را تضعیف کند. امام علیه السلام مردم را به مقابله با او دعوت کرد، ولی متأسفانه بر اثر ضعف و زبونی و ناتوانی مردم عراق، پاسخ مثبتی به امام علیه السلام ندادند و امام ناچار شد این خطبه را به دو منظور ایراد فرماید:

۱. جلوگیری از مشکلات این جنگ؛

۲. بیدار کردن وجدان‌های خواب.



مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ. لَا أَبَا لَكُمْ، مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ أَمَّا دِينُ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حِمِيَّةٌ تُحْمِشُكُمْ. أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَضْرِحاً وَأُنَادِيكُمْ مُتَعَوِّثاً فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلاً وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمراً حَتَّى [تَكْشِفَ] تَكْشِفَ الْأُمُورَ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ فَمَا يُدْرِكُ بِكُمْ نَارٌ وَلَا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ. دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَزَّ جَزْئُكُمْ جَوْزَةَ الْجَمَلِ الْأَسْرَرِ وَتَثَاقَلْتُمْ تَثَاقُلَ النَّضْوِ الْأَذْبَرِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَاتِبٌ ضَعِيفٌ، كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ.

۱. گرفتاری امام

«مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ»^۱

من گرفتار مردمی شده‌ام که هرگاه فرمان می‌دهم، اطاعت نمی‌کنند و هر زمان که آنان را فرامی‌خوانم اجابت نمی‌کنند!

نکته‌ها

- این سخن امام علیه السلام آکنده از احساس ناراحتی و رنج است، چراکه بیش از توجه به خود و خانواده‌اش، به امور انسانیت اهتمام داشت.^۲
- این خطبه حضرت در مقام گلایه از مردم و درد و دل حضرت است مردم چون مقام و موقعیت شامخ حضرت را نشناخته بودند با بی‌توجهی با آن حضرت بر خورد می‌کردند.

مشابه

◇ «أُرِيدُ أَنْ أَذَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي كَنَاقِشِ الشُّوْكََةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا»^۳ می‌خواهم بیماری‌ها را به وسیله شما مداوا کنم ولی خود درد من هستید، وضع من مانند کسی است که می‌خواهد خاری را که در عضوی فرو رفته با خاری دیگر در آورد و حال اینکه می‌داند آن خار در جای خار اول بشکند.

۲. سرزنش مردم

«لَا أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ»

ای بی‌اصل‌ها! برای یاری آیین پروردگارتان منتظر چه هستید؟

۱. مُنِيْتُ: مبتلا شده‌ام؛ على البناء للمفعول ای ابتليت

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۹۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.



نکته‌ها

● عبارت «لَا أَبَا لَكُمْ» یعنی ای بی اصل‌ها، کنایه از این است که شما گویی پدری بالای سرتان نبوده و از تربیت خانوادگی محروم بوده‌اید که این چنین ضعیف و ناتوان هستید و یا ممکن است نفرین باشد و کنایه از ذلیل و خوار شدن است زیرا کسی که پدر خود را از دست می‌دهد گردوغبار ذلت و خاری بر او می‌نشیند.^۱

● دلیل گفتن این سخن شاید این باشد که در روح آن انسان‌های خفته اثری بگذارد و بیدار شوند تا این خطرات را ببینند و احساس مسئولیت کنند، زیرا همه شرایط مبارزه با دشمن، مانند امکانات و آگاهی از نقشه دشمن را داشتند.^۲

مشابه

◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

◇ «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ»^۴ کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند.

۳. نه دین دارید، نه آزادگی

«أَمَّا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حِمِيَّةٌ تُحْمِسُكُمْ»^۵

آیا دینی ندارید که شما را دور خود جمع کند و یا غیرتی که شما را به خشم آورد؟

نکته‌ها

● دین و حمیت، از نظر عموم مردم سخنی تهی و بیهوده است و تنها مصلحت شخصی معتبر است و فقط خدامداران هستند که خشم و خشنودی‌شان برای خداست.^۶

● در اینجا حضرت در برابر حمله ناجوانمردانه معاویه به شهرهای تحت سلطه آن حضرت از مردم می‌خواهد که بی تفاوت نباشند ولی آن‌ها بی توجه بودند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۱۸.

۲. همان

۳. محمد، ۷.

۴. اعراف، ۱۵۷.

۵. تَحْمِشٌ: به خشم آورد، سر غیرت آورد؛ از ماده «حَمَش» دو معنا دارد یکی به معنای به غضب در آمدن و دیگر به معنای باریکی، در اینجا همان معنای نخست است؛ چراکه امام می‌فرماید: اگر جمعیت و غیرتی داشتید و از شنیدن این واقعه اسفاک به خشم و غضب در می‌آمدید؛ جمعه کحمله و أغضبیه کأحمله و حمش القوم ساقهم بغضب.

۶. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۹۰.



مشابه

♦ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱ در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

♦ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^۲ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید.

۴. فریاد امام

﴿أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخًا وَأُنَادِيكُمْ مُتَعَوِّثًا فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا وَلَا تَطِيعُونَ لِي أَمْرًا حَتَّى تَكْشِفَ الْأُمُورَ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ﴾^۳

من در میان شما به پا می‌خیزم و فریاد می‌کشم و دردمندان از شما یاری می‌طلبم، اما نه سخن مرا می‌شنوید و نه از دستورم اطاعت می‌کنید، تا زمانی که عواقب اعمال سوء شما ظاهر شود و پشیمان گردید.

۱. حجرات، ۱۰.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. مُسْتَصْرِخًا: فریادکننده برای کمک‌خواهی؛ اسم فاعل از ماده صَرَخَ به معنای فریاد کشید؛ از ماده «صرخ» به معنای صدای بلند و فریاد کشیدن است همچنین به معنای فریاد بلند است که به هنگام ترس و وحشت یا مصیبت سر داده می‌شود و به وسیله آن طلب یاری و کمک می‌شود؛ المستصیر مأخوذ من الصَّراخ وهو الصَّباح باستغاثة. مُتَعَوِّثًا: کسی که فریاد سر می‌دهد؛ از ماده «عَوَّث» به معنای یاری کردن به هنگام شدائد است. بنابراین متعوث به کسی می‌گویند که در شدائد از دیگران یاری می‌طلبد. این تعبیر و تعبیر مستصرخ، به خوبی نشان می‌دهد که امام تا چه اندازه در برابر سستی و زبونی اهل کوفه به هنگام بروز مشکلات ناراحت بوده است؛ القائل و اغوثة. تَكْشِفُ: آشکار شد؛ تَكْشِفُ بوده که یک تاء آن حذف شده و آخر آن به آن مقدره بعد از حتی منصوب است؛ بصيغة المضارع من باب ضرب أى تظهر وفي بعض النسخ تَكْشِفُ وفي بعضها تَكْشِفُ بصيغة الماضي من باب التَّفَعُّل يقال تَكْشِفُ الامر و انكشف أى ظهر. الْمَسَاءَةُ: مال بد؛ مصدر از ماده «سوء» به معنای بدی و از دست دادن نعمت‌های مادی و معنوی دنیوی یا اخروی، بدنی یا غیربدنی است.



مشابه

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^۱ تو نمی توانی مردگان را شنوا سازی و اگر اینان نیز از تو بازگردند، آواز خود را به گوش آن گران نرسانی.

۵. ناامیدی از کمک یاران

«فَمَا يُدْرِكُ بِكُمْ ثَأْرٌ وَلَا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ»^۲

با شما نه می توان انتقام خونی را گرفت و نه به مقصود رسید.

نکته ها

- عبارت فوق به این معناست که نه به انتقام خون هایی که با شمشیر تبهکاران ریخته می شود اهمیتی می دهید و نه از احساس برادری با آن انسان ها که در راه شما به خاک و خون غلطیده اند برخوردار هستید.^۳
- «وَلَا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ» یعنی بر اثر بی اعتمادی که نسبت به شما هست نمی توان به مقاصد اسلامی رسید و دستورات اسلام را به وسیله شما پیاده کرد.

۶. ضعف یاران امام

«دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَزَّ جَزْئُكُمْ جَزَ جَزَةٍ الْجَمَلِ الْأَسْرَرِ وَتَنَاقَلْتُمْ تَنَاقُلَ النَّصْوِ الْأَذْبَرِ»^۴

۱. روم، ۵۲.

۲. ثَأْرٌ: خون شخص کشته شده و قصاص آن؛ الدَّم و الطلب به و قاتل حمیمک قاله فی القاموس

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۹، ص ۲۱۱.

۴. فَجَزَّ جَزْئُكُمْ: با انداختن صدا در گلو از روی ناراحتی به غر غر پرداختید؛ در اصل به معنای صدایی که در گلوی شتر رفت و آمد می کند و بعضی گفته اند از ماده «جَزَر» به معنای کشیدن است و چون تکرار می شود، جرجر گفته می شود؛ صوت یردده الابل فی حنجرته و أكثر ما يكون ذلك عند الاعياء والتعب.

الْأَسْرَرُ: شتری که به بیماری درد ناف مبتلا باشد؛ از ماده «سَرَر» به معنای بیماری مخصوصی که در اطراف ناف شتر پیدا می شود است و بعضی گفته اند که دردی است در ناحیه سینه شتر؛ داء يأخذ البعير فی سرتة یقال: منه جمل السر. تَنَاقَلْتُمْ: اهمال و کندی کردید؛ خود را سنگین بار وانمود کردید؛ باب تفاعل از ثقل.

النَّصْوُ: شتر لاغر و ضعیف؛ از ماده «نَصَو» در اصل به معنای باریک و لاغر یا برهنه شدن است. «نصو» در خطبه به معنای حیوان لاغر است؛ البعير المهزول.

الْأَذْبَرُ: شتری که پشت آن زخم باشد؛ از ماده «ذَبَر» به معنای «زخم و جراحتی که در پشت حیوان به خاطر فشار زین یا پالان جهاز پیدا می شود» است. بنابراین به معنای حیوانی است که مبتلا به چنین جراحتی شده است؛ الذی به دبر و هی القروح فی ظهره



من شما را به یاری برادرانتان دعوت کردم، ولی شما همانند شتری که از درد سینه می‌نالده، آه و ناله سر دادید و همانند حیوان لاغری که پشتش زخم باشد، گندی کردید!

نکته‌ها

- اشاره به اینکه هم در سخن اظهار ناتوانی کردید و هم در عمل کاری کردید که مایه سرشکستگی شما در دنیا و آخرت بود و دشمن زخم خورده را در برابر شما جسور ساخت و ضایعات انسانی و مالی شما را افزون کرد.^۱
- مقصود از «نَصْرٍ إِخْوَانِيٍّ» یاری مسلمانان عین التمر است که آن موقع مورد تهاجم نعمان بن بشیر عامل معاویه قرار گرفته بودند.

تشبیه

مَشَبَّه: کوفیان

مَشَبَّه به: حیوان بیمار

وجه شبه: تشبیه کوفیان به حیوانات بیمار، اشاره به ضعف فکری و ناتوانی در تصمیم‌گیری آن‌هاست؛ زیرا انسان عاقل هرگز به دشمن خود اجازه نمی‌دهد که این‌گونه جسورانه به کشورش حمله کرده، به هر جا مایل باشد، بدون هیچ‌گونه مانع قابل ملاحظه‌ای ضربه زند.

۷. این گروه ضعیف چه می‌توانند بکنند؟

«ثُمَّ خَرَجَ إِلَىٰ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مَّتَدَائِبٌ ضَعِيفٌ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ»^۲
سپس گروه اندکی به‌سوی من آمدند، گروهی مضطرب و وحشت زده و ناتوان که گویی آن‌ها را به‌سوی مرگ می‌برند در حالی که آن را با چشم خود نظاره می‌کنند.

نکته

- بیشترین تأثیر اندرزهای امام بر این گروه آن است که کمی افسرده و بدحال می‌شوند که هیچ سودی در آنان نیست.^۳

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲. جُنَيْدٌ: لشکر کوچک؛ اسم مصغر است از واژه «جُند»؛ تصغیر الجند للتحقیر.

مَّتَدَائِبٌ: مضطرب و پریشان؛ از تاذاب الريح به‌معنای بادهای به‌صورت مختلف وزیدند؛ گرگ را در زبان عرب دُئب می‌نامند زیرا هنگام راه رفتن پیوسته این طرف و آن طرف می‌رود.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۹۱.



مشابه

◇ «أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ لَيْلًا وَنَهَارًا سِرًّا وَإِعْلَانًا وَقُلْتُ لَكُمْ اعْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْزُوكُمْ فَوَاللَّهِ مَا عَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا دَلُّوا»^۱ آگاه باشید من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با این جمعیت دعوت کردم و گفتم: پیش از آنکه با شما بجنگند با آنان نبرد کنید! به خدا سوگند هر قومی که در درون خانه‌اش مورد تهاجم دشمن قرار گیرد به یقین ذلیل خواهد شد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.



خطبه ۴۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نهروان در کوفه؛ سال ۳۸ هجری
مخاطب: کوفیان (خوارج)
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: معیار تشخیص حکومت پرهیزگاران^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۱.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام بعد از جنگ صفین ایراد فرمود؛ آن زمانی که خوارج بر امام خرده گرفتند که چرا در برابر مسئله حکمیت تسلیم شد. امام علیه السلام در برخورد با آن‌ها می‌گوید: «آیا هنگام برافراشتن قرآن بر نیزه‌ها نگفتم که معاویه و یارانش اهل دین و قرآن نیستند بلکه آنان نیرنگ و فریب می‌زنند و ضربات شمشیر را از خود دور می‌کنند اما شما تنها به حکمیت تن دادید و از جنگ دست کشیدید و در آن نیز تنها اشعری را پذیرفتید و من با نارضایتی و ترس از وقوع فتنه، پذیرفتم؟» آنان به امام گفتند که ما به خطا رفتیم و کافر شدیم پس تو نیز مانند ما به کفر خود توبه کن که آنگاه ما با تو خواهیم بود وگرنه شمشیر بین ما و تو حکم‌فرما خواهد بود.^۱

۱. شرح نهج البلاغه (خویی)، ج ۴، ص ۱۲۶.



امام علی (علیه السلام) فرمود: «آیا پس از ایمانم به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافر شوم؟ اگر چنین کنم گمراه شده و از هدایت دور شده‌ام.» در این موقع خوارج امام را کافر و خونش را حلال شمردند و گفتند بین ما و تو غیر از شمشیر چیز دیگری نیست.^۱ با این همه، امام بر ایشان خشم نورزید و در آغاز با آنها نجنگید. خطبه پیش رو چند نکته را در بر دارد:

۱. از شعار مغالطه آمیز خوارج پرده برمی دارد و مفهوم «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را که سخن حقی است و آن‌ها از آن بهره برداری باطل می کنند، بیان می دارد.
۲. نیاز مردم را به یک حاکم انسانی روشن می سازد.
۳. وظایف یک حاکم عادل الهی را شرح می دهد.
۴. نتیجه وجود یک حاکم عادل الهی را در دو جمله بیان می کند.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷.



كَلِمَةً حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا
إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ
يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفُئَاءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ
وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ
مِنْ فَاجِرٍ وَ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ (عليه السلام) لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ حُكْمُ
اللَّهِ أَتَنْتَظِرُ فِيكُمْ، وَ قَالَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقَى وَ أَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ
فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ إِلَى أَنْ تَنْقَطِعَ مَدَّتُهُ وَ تُذْرِكَ مَيَّتُهُ.

۱. سوء استفاده از شعار

«كَلِمَةً حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»

[امام به شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» اشاره کرده، می فرماید:] سخن حقی است که از آن باطلی
قصد شده است.

نکته‌ها

- «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» جز خدا کسی حق حکم کردن را ندارد. این کلمه شعار خوارج بود که می خواستند به امام (علیه السلام) اعلام کنند با قبول حکمیت که رفع اختلاف بین خود و معاویه را به آن دو حکم واگذار کرده بود از اسلام خارج شده‌ای.^۱
- امیرالمؤمنین (علیه السلام) به هیچ وجه به حکمیت آن دو [ابوموسی و عمرو عاص] رضایت نداشت و با اکراه و اجبار او را به این کار وادار کردند. سپس خود وادارکنندگان، کار خود را تخطئه کردند و این شعار را سر دادند که حکمی نیست مگر از آن خداوند. آن‌ها می خواستند حکومت امام (علیه السلام) را به جهت تن دادن به حکمیت از رسمیت ببندازند. امام می فرماید: «منظور شما عمل به معنای حقیقی آیه نیست، بلکه مقصود این است که حاکم باید از همه جهات مورد تصدیق خداوند باشد و آنگاه درباره من چنین تطبیق کنید که چون من با قبول حکمیت از فرمان الهی منحرف شده‌ام پس شایسته ریاست نیستم.»^۲

۱. نهج البلاغه موضوعی، ص ۴۱۳.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۱۹.



مشابه

◇ ﴿فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ﴾^۱ آن است خداوند، پروردگار حقیقی شما و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه بازگردانیده می شوید.

◇ ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ﴾^۲ پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد.

۲. حکمرانی بر مردم مخصوص خداوند

«نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ»^۳

آری حُکْم مخصوص خدا است. ولی این گروه می گویند: امارت و حکمرانی و ریاست بر مردم مخصوص خدا است.

نکته

● در این جمله امام علی (ع) بر این نکته تأکید می کند که بدون شک حاکم و قانون گذار و تشریع کننده اصلی احکام، خداوند است. حتی اجازه دآوری و حاکمیت بر مردم نیز باید از سوی او صادر شود. ولی این بدان معنی نیست که خداوند خودش در دادگاهها حاضر می شود و در میان مردم دآوری می کند، یا رشته حکومت بر مردم را خود در دست می گیرد و فی المثل به جای رئیس جمهور و امیر و استاندار عمل می کند یا فرشتگان خود را از آسمان ها برای این کار مبعوث می دارد! ولی متأسفانه خوارج لجوج و نادان، طرفدار این سخن بودند و لذا با علی (ع) مخالفت کردند و گفتند: چرا مسئله حاکمیت را پذیرفتی؟!^۴

مشابه

◇ ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾^۵ هرگاه از جدایی و شکاف میان آن دو (دو همسر) بیم داشته باشید یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید اگر آن

۱. یونس، ۳۲.

۲. بقره، ۲۱۳.

۳. نَعَمْ؛ بله؛ بفتح تین حرف جواب لتصديق المخبر إذا وقعت بعد الخبر.

۴. إِمْرَةٌ: امارت، حکومت و رهبری سیاسی؛ بر وزن فَعَلَهُ مصدر أَمَرَ؛ بالكسر الولاية اسم مصدر من امر علينا مثله إذا ولی.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۳۳.

۵. نساء، ۳۵.



دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آن‌ها کمک می‌کند، زیرا خداوند دانا و آگاه است.

۳. ضرورت وجود حاکم

«وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^۱

به یقین مردم نیازمند امیری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

نکته

- حضرت در این عبارت اصل ضرورت حکومت را بیان فرموده که مردم باید یک حاکم داشته باشند خواه این حاکم نیکوکار باشد یا فاسق و فاجر این یک ضرورت اجتماعی است و جامعه بدون حکومت و حاکم اداره نمی‌شود.

۴. فواید حکومت

۴.۱. بهره‌مندی مؤمن از حکومت

«يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ»^۲

در سایه حکومت او (حاکم) مؤمن به کار خویش ادامه می‌دهد.

نکته

- این عبارت را به سه گونه معنا کرده‌اند: الف) اینکه ضمیر در «امرته» به پادشاه فاجر برگردد یعنی در حکومت حاکم فاجر مؤمن به اطاعت خدا مشغول است و کافر نیز بهره می‌برد؛ ب) اینکه ضمیر را به «امیر» برگردانیم نه به «امیر فاجر» به این معنا که امیر «بر» باشد یا فاجر در امارت او مؤمن به وظایف خود عمل می‌کند کافر نیز بهره خود را می‌برد؛ ج) مقصود از این مؤمن و کافر خود آن امیر باشد نه اینکه مقصود مردم باشند به این معنا که امیری که مؤمن است کارهای خوب می‌کند و امیری که کافر است از این امارت بهره‌مند می‌شود.

۱. بَرٍّ: نیک، نیکوکار؛ صفت مشبهه بر وزن فَعْل مانند سَعِدَ و بَكَرَ؛ فتح الباء کالباء الكثير البرّ و الجمع أبرار.

فَاجِرٍ: گناهکار، فاسق، ظالم.

۲. إِمْرَتِهِ: حکومت؛ مصدر یا اسم مصدر است، از مادهٔ أَمَرَ که به معنی فرمان دادن و گاه به معنی حکومت کردن است.



مشابه

﴿وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُقَانٍ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِنَّهُمَا لَا يَفْرِقانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ﴾^۱ امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوندند، این دو مرگ را نزدیک نمی کنند و روزی را کاهش نمی دهند.

۲.۴. بهره‌مندی کافر از حکومت

﴿وَيَسْتَمِيعُ فِيهَا الْكَافِرُ﴾^۲

کافر نیز در حکومت او (حاکم) بهره‌مند می شود.

نکته

● کافر که به خدا و قیامت اعتقادی ندارد و صرفاً برای رسیدن به لذات دنیوی تلاش می کند تنها زیر لوای حکومت می تواند به زندگی روزمره خود ادامه دهد.

۳.۴. رسیدن مردم به سلامت نسبی

﴿وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ﴾

و خداوند زمان هر یک را به سر آورد.

۴.۴. حفظ بیت المال

﴿وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ﴾

به وسیله او (حاکم) بیت المال جمع آوری می گردد.

نکته

● «فیء» اموالی است که حکومت اسلامی از مردم جمع آوری می کرد، مانند زکات و خراج؛ یعنی عایدات و زمین های کشاورزی دولتی و جزیه یعنی مالیات سرانه که از غیر مسلمان گرفته می شود.^۳

۵.۴. مبارزه با دشمن

﴿وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ﴾

به کمک او (حاکم) با دشمنان مبارزه می شود.

۶.۴. حفظ امنیت

﴿وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ﴾

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۲. يَسْتَمِيعُ: بهره‌مند شود؛ متاع و متعه از همین ماده است.

۳. نهج البلاغه موضوعی، ص ۴۱۴.



به وسیله او (حاکم) جاده‌ها امن و امان می‌گردد.

۴.۲. حفظ حقوق ضعیفان

«وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ»

حق ضعیفان به کمک او از زورمندان گرفته می‌شود.

۴.۸. رفاه نیکان

«حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ»^۱

نیکوکاران در رفاه خواهند بود و از دست بدکاران در امان می‌باشند.

نکته

- امام علیه السلام در این عبارت بین مؤمن و کافر تفاوت گذاشته، در مورد مؤمن می‌فرماید: «يَعْمَلُ» و در مورد کافر می‌فرماید: «يَسْتَمْتَعُ»؛ هدف مؤمن در زندگی دنیا بهره‌گیری از مواهب زندگی و تمتع نیست. در حالی که کافر و بی‌ایمان نه تنها در پی جلب رضای خدا نیست، بلکه تنها می‌خواهد از مواهب مادی جهان بهره‌گیری کند.^۲

۵. بهره‌گیری‌ها از حکومت

«وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ (عليه السلام) لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ، وَ قَالَ: أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ إِلَى أَنْ تَنْقُطَ مَدَّتُهُ وَ تَذَرِكَ مَنِيَّتُهُ»^۳

در روایت دیگر آمده: امام وقتی سخن خوارج درباره حکمیت را شنید، فرمود: حکم خدا را در حق شما انتظار می‌کشم و فرمود: اما در حکومت حاکم نیکوکار، شخص پرهیزکار به‌خوبی انجام وظیفه می‌کند و در حکومت حاکم بدکار، شخص شقی و ناپاک از آن بهره‌مند می‌شود تا مدتتش سر آید و مرگش فرا رسد.

مشابه

◇ «سُلْطَانٌ ظَلَمَ خَيْرٌ مِنْ فَتْنٍ تَدُومُ»^۴ سلطان ظالم بهتر از آشوب مداوم است.

۱. يُسْتَرَاخَ: در امان می‌باشد؛ مجهول یستریح در باب استفعال از ماده «راح» که راحت نیز از همان ماده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۳۷.

۳. تَذَرِكَ: به او برسد و او را دریابد؛ از ماده ذَرَك به معنی رسیدن به چیزی است. مَنِيَّتُهُ: مرگ.

۴. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۸.



خطبه ۴۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه؛ سال ۳۷ هجری

مخاطب: کوفیان (معاویه و عمرو عاص)

موضوع: سیاسی، اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: روزگار و مردم حيله پسند^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۵.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه، نخست، امام علیه السلام از اهمیت وفا و صدق و راستی سخن می گوید؛ و بیان می دارد که حيله گری، نیرنگ، خیانت و تزویر دلیل بر هوش و خردمندی نیست؛ مردم را از حيله گری نهی فرموده، اهمیت بهره گیری از فرصت ها را بیان می کند.



أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصَّدَقِ وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَمَا يَغْدُرُ مَنْ عِلْمٍ كَيْفَ الْمَرْجِعُ، وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْعُدْرَ كَيْسًا وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ. مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، قَدْ يَرَى الْحَوُلُ الْقُلُوبَ وَجَهَ الْحِيلَةِ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ فَيَدْعُهَا رَأَى عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَيَنْتَهِرُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيَجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ.

۱. دعوت به صدق و وفا

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصَّدَقِ»^۱

ای مردم! وفا همزاد راست‌گویی است.

نکته‌ها

- وفا، به جا آوردن و انجام تعهدی است که انجام دادن و به جا آوردن آن مدنظر است و عمل و پایبندی به آن، وفا نامیده می‌شود.^۲
- صدق عبارت است از تطابق گفتار، کردار و تفکرات با واقعیت.^۳

مشابه

- ◇ ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾^۴ از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.
- ◇ ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾^۵ و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان‌پریش خواهد شد.
- ◇ «الْأَمَانَةُ وَالْوَفَاءُ صِدْقُ الْأَفْعَالِ»^۶ امانت و وفاداری، راستی افعال است.

۱. تَوْأَمُ: جفت، همزاد؛ یکی از دو قلوها؛ از ماده «وئام» به معنی موافقت آمده است. در حالی که بعضی «تاء» آن را اصلی می‌دانند و اتمام (مصدر باب افعال) را به معنی دو قلو زاییدن ذکر کرده‌اند. به معنی وسیع کلمه، به مقارنت و شباهت دو چیز به یکدیگر گفته می‌شود؛ معروف یقال هذا تَوْأَمُ هذا و هذه تَوْأَمُ هذه و هما تَوْأَمَانِ.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۲۵۹.

۳. همان.

۴. احزاب، ۲۳.

۵. اسراء، ۳۴.

۶. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۵۰.



♦ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرُكَ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ هَكَذَا - وَجَمَعَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ - قَالَ فَحَفِظْتُ ذَلِكَ عَنْهُ، فَزَكَيْتُ ثَلَاثِمِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمًا»^۱ امام صادق عليه السلام (به یکی از یارانشان): بر تو باد به راست گویی و ادای امانت تا اینگونه شریک اموال مردم شوی. (امام این جمله را فرمود) و انگشتانش را به یکدیگر جمع کرد و در هم فرو برد. [راوی می گوید] من این سخن را حفظ کردم و به آن عمل کردم چیزی نگذشت که زکات مال من سیصد هزار درهم شد.

تشبیه

مشبّه: وفا و صدق

مشبّه به: فرزندان دوقلو

وجه شبّه: دو صفت وفا و صدق، در همسانی و همگامی، شبیه به هم و مانند فرزندان دوقلو هستند و با همدیگر رابطه ظاهری و باطنی دارند. وفا یعنی پایبند بودن به پیمان‌ها، که در حقیقت نوعی صداقت و راست‌گویی است؛ همان‌گونه که صدق و راستی، نوعی وفا نسبت به واقعیت‌هاست.

۲. وفا، سپری محکم

«وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ»^۲

سپری محکم‌تر و نگهدارنده‌تر از آن (وفا) سراغ ندارم.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۳۲.

۲. جُنَّة: سپر؛ در اصل از ماده «جَنَّ» به معنی پوشانیدن گرفته شده و به دیوانه مجنون می‌گویند به خاطر اینکه گویی عقل او زیر پوشش قرار گرفته است. باغ را جنت می‌نامند به خاطر اینکه زمینش پوشیده از درخت است و جنین را جنین می‌گویند، از آن رو که در شکم مادر پوشیده و پنهان است. اطلاق جن بر گروه خاصی از موجودات به خاطر پنهان بودن آنان است. سپر نیز جُنَّة نامیده می‌شود به خاطر اینکه انسان را از سلاح‌های خطرناک دشمن می‌پوشاند؛ بالضم: الترس.

أَوْقَى: حفظ‌کننده‌تر؛ افعّل تفضیل است از وَقَى؛ یقی و تقوا و متقی از همین ماده‌اند، حفظ‌کننده‌تر. تَقْوَى: اسم است از «اتقاء» و هر دو به معنی خود محفوظ داشتن و پرهیز کردن است. وَاقٍ: مصون‌دارنده و محفوظ‌دارنده؛ حَفِظُ الشَّيْءِ مِمَّا يُوْذِيهِ وَيَضُرُّهُ.



مشابه

- ❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ»^۱
پیامبر ﷺ فرمود: کسی که به عهد و پیمان خویش پایبند نیست دین ندارد.
- ❖ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ، لَطَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَذْوُهُمْ»^۲ پیامبر ﷺ فرمود: زمانی که نقض عهد کنند، خداوند دشمن ایشان را بر آنها مسلط می‌فرماید.

تشبیه

مشبّه: وفا

مشبّه به: جُنّه (سپر)

وجه شبّه: امام علی (ع) وفای به عهد را به سپر تشبیه کرده است؛ زیرا خطرات اجتماعی که معمولاً ناشی از بی‌نظمی‌ها و قانون‌شکنی‌هاست، به وسیله سپر وفا از میان می‌رود.

۳. اعتقاد به قیامت مانع پیمان‌شکنی

«وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ»^۳

کسی که از چگونگی رستاخیز آگاه است، هرگز پیمان‌شکنی نمی‌کند!

نکته‌ها

- اعتقاد به اینکه حیات انسان بر مبنای محاسبه دقیق استوار است و آن سرنوشت نهایی حیات که در انتظار انسان است با حيله پردازی، پوچ و تباه می‌گردد، باعث می‌شود که انسان از حيله گری و مکر دوری کند.^۴

۱. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۴۶.

۳. يَغْدِرُ: حيله می‌کند؛ از ماده غَدَر به معنای فریبکاری. اصل کلمه «غدر» به معنای ترک است؛ به گودال آب باران هم ککه «غدير» می‌گویند برای آن است که آب باران در گودال ترک شده است؛ در اینجا چون «لا يغدر» در مقابل وفاست پس به معنای خیانت و حيله آمده است یعنی ترک وفا
الْمَرْجِعُ: محل رجوع؛ منظور قیامت و رستاخیز است؛ اسم مکان أو مصدر و الموجود في اکثر النسخ بفتح الجيم و في بعضها بالكسر، و الظاهر أنه الصحيح، قال الفيروزآبادي: رجع يرجع رجوعا و مرجعا کمنزول و مرجعة شاذان، لأنّ المصادر من فعل يفعل إنما تكون بالفتح.

۴. ترجمه و شرح نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۲۶۲.



● مقصود این است که کسی که بداند در قیامت رجوع کردن چگونه است یا کسی که بداند قیامت چگونه است مکر و حيله نمی‌کند. اگر انسان به قیامت اعتقاد داشته باشد خیانت نمی‌کند و تما این خیانت‌ها و ستم‌ها برای این است که شخص به قیامت و بازگشت پس از مرگ برای حساب و کتاب عقیده و ایمان ندارد.

مشابه

♦ «وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَى النَّاسِ وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱ اگر من از پیمان شکنی و خدعه و نیرنگ بیزار نبودم، از سیاستمدارترین مردم بودم، ولی هر پیمان شکن فریبکاری، گنهکار است و هر گنهکاری کافر است (کفر به معنی ترک اطاعت فرمان خدا) و هر غدار و مکاری در قیامت پرچم خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می‌شود.

♦ «يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۲ و [یاد کن] روزی را که کوه‌ها را به حرکت درمی‌آوریم، و زمین را آشکار [و صاف] می‌بینی، و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ‌یک را فروگذار نمی‌کنیم.

۴. حيله گری

«وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْغَدْرِ كَيْسًا وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ»^۳

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که غالب اهلش، خیانت و پیمان شکنی را کیاست و عقل می‌شمارند و جاهلان بی‌خبر، این گونه افراد را مدیر و مدبر می‌خوانند!

نکته

● منظور از اهل جهل کسی است که منکر ارزش‌ها است و برای مصلحت عمومی جامعه ارزشی قائل نیست. چنین کسی جز برای منافع شخصی خود به چیز دیگری توجه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۲. کهف، ۴۷.

۳. کَیْسًا: زیرکی و هوشیاری؛ و کَیْس به معنی عاقل و هوشیار است؛ کیسه را به این نام می‌نامند، به خاطر اینکه اشیایی در آن گردآوری می‌شود همان گونه که انسان با هوش و کیس مسائل مختلف را در فکر خود جمع می‌کند؛ وزان فلس مصدر من کاس کیسا و هو الفطنة والعقل.

نَسَبَهُمْ: به آن‌ها نسبت داد.



نمی‌کند. این افراد، پیمان‌شکنی و خیانت را نوعی رفتار عاقلانه می‌پندارند و اگر خیانت، آن‌ها را به حکومت برساند، آن را برای خود یک فضیلت می‌شمارند.^۱

مشابه

♦ «الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغَيْسَ وَالْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ»^۲ امانت‌داری، توانگری به دنبال دارد و خیانت، تنگدستی.

۵. فرمانبری از خداوند مانع حيله‌گری

«مَا لَهُمْ قَاتِلُهُمُ اللَّهُ قَدْ يَرَى الْحَوْلَ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحِيلَةَ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ فَيَدْعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا»^۳

آن‌ها را چه می‌شود؟! خداوند آنان را بکشد! گاه شخصی که آگاهی و تجربه کافی دارد و طریق مکر و حيله را خوب می‌داند، فرمان الهی و نهی پروردگار، او را مانع می‌شود، و با اینکه قدرت بر انجام این کار را دارد، آشکارا آن را رها می‌سازد.

نکته‌ها

● امام علی (ع) پیروزی را، جدا از رضای خداوند و رفتار باحق و عدل، نمی‌شناسد و او حاضر است برای رضای خداوند، جان و مال خود را تقدیم کند و بازی‌های معاویه را شر و گناه می‌داند.^۴

● واژه «قلب» و «حَوْل» اشاره به خود امام علی (ع) دارد، زیرا سرشت بزرگوارانه آن حضرت اقتضای ترک فریبکاری و حيله‌گری را داشته است.^۵

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۱۴.

۳. الْحَوْلُ: بسیار چاره‌دان؛ صیغه مبالغه از ماده حیلَه به معنای چاره؛ از ماده «حَوْل» به معنی دگرگون شدن چیزی است؛ و «حَوْل» به کسی می‌گویند که می‌تواند مسائل را زیرورو کند و از تجارب مختلف در آن بهره‌گیری نماید. سال را از این جهت حول می‌گویند که با گذشت آن مسائل دگرگون می‌شود؛ البصیر بتقلیب الامور و تحویلها. الْقَلْبُ: بسیار زیرورکننده امور؛ از ماده «قلب» به معنی دگرگونی است؛ اطلاق واژه قلب برای آن عضو مخصوص، از این جهت است که دائماً در حرکت و تغییر و دگرگونی است. يَدْعُهَا: او را وامی‌گذارد.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰۷.

۵. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۴۰۲.



- جمله «قَاتِلْهُمْ اَللّٰهُ» نفرین است و اینکه در حق چه کسانی است دو احتمال است:
الف) اینکه در حق حيله‌کنندگان باشد به دلیل جمله بعد که در حق کسانی است که حيله‌گری را می‌دانند ولی به خاطر خدا حيله نمی‌کنند ب) اینکه نفرین در حق اهل جهلی باشد که این حيله‌کنندگان را به خوبی یاد می‌کنند.
- «حَوْل» به کسی گفته می‌شود که بصیر و آگاه به تحولات روزگار است و «قَلْب» کسی است که بصیر به تقلبات است. حضرت می‌خواهند بفرمایند ما که تقلبات و تحولات روزگار را می‌فهمیم راه حيله را بلدیم اما اگر حيله و مکر نمی‌کنیم از خدا می‌ترسیم.

مشابه

- ◇ «وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يُغْدِرُ وَيُفْجِرُ وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَىٰ النَّاسِ»^۱ به خدا سوگند، معاویه زیرک‌تر از من نیست، لیکن شیوه او پیمان‌شکنی و گنهکاری است. اگر پیمان‌شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، من از سیاستمدارترین مردم بودم.
- ◇ «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ»^۲ آیا به من امر می‌کنید تا با ستم کردن در حق کسانی که بر آنان حکومت دارم، پیروزی بجویم؟

۶. فرصت طلبی

«وَيَنْتَهِرُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيْجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ»^۳

و کسی که باکی در دین ندارد، فرصت حيله‌گری را از دست نمی‌دهد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۲. همان، خطبه ۱۲۶.

۳. يَنْتَهِرُ: غنیمت می‌شمارد؛ به سرعت سبقت می‌گیرد؛ از ماده «انتهاز» به معنی اقدام به انجام کاری است و در بسیاری از موارد مانند خطبه مورد بحث، با فرصت همراه است و به معنی بهره‌گیری کامل از فرصت‌ها است؛ المبادرة يقال انتهاز الفرصة اغتتمها و بادر إليها.

فُرْصَتُهَا: زمان مناسب برای کاری که در زمان دیگر انجام آن ممکن نباشد.

حَرِيْجَةُ: پروا، تنگنا؛ از ماده «حَرَج» به معنی جمع شدن و تنگ شدن است. بعضی اصل آن را به معنی فشار معنوی حاصل از تحمل مشقت‌ها دانسته‌اند. این واژه (حرج) گاه به معنی گناه نیز می‌آید و «حریجه» به معنای پرهیز از گناه است؛ التَّحَرُّج، و التَّائِث، ای التحرُّز من الحرج و الاثم، قال الفيومي تحرَّج الانسان تحرَّجاً هذا مما ورد لفظه مخالفاً لمعناه و المراد فعل فعلاً جانب به الحرج كما يقال، تحنَّث إذا فعل ما يخرج به عن الحنْث، قال ابن الاعرابی: للعرب أفعال تخالف معانيها ألفاظها يقال تحرَّج و تحنَّث و تائِث و تهجَّد إذا ترك الهجود.



نکته

● مصداق کامل این سخن حضرت معاویه و عمرو عاص هستند که از چنین فرصت‌هایی کمال استفاده را می‌کردند و اگر فرصتی هم پیدا نمی‌شد به روش‌های مختلف فرصت‌سازی می‌نمودند.

مشابه

◇ «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنَّ وَلِيْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا»^۱ شما می‌خواهید پیروزی خود را در جور و ستم درباره کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنم، جست‌وجو نمایم؟ به خدا سوگند! تا عمر من باقی است و شب و روز برقرار است، و ستارگان آسمان طلوع و غروب دارند، هرگز به چنین کاری دست نمی‌زنم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.



خطبه ۴۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در مسجد جامع

کوفه؛ ۱۲ رجب سال ۳۶ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: دنیا و آخرت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه بعد از جنگ جمل و به هنگام ورود امیر مؤمنان علی علیه السلام به کوفه ایراد شده است و ظاهراً ناظر به غرور و غفلت و توقعات بی حسابی است که بعد از پیروزی ها به افراد دست می دهد.



أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ. أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَتْ حَدَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُهَا. أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَلِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابَ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلَ.

۱. دو خطر بزرگ

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَ طُولُ الْأَمَلِ»

ای مردم! ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی.

نکته‌ها

- پیروی از هوای نفس، مزاحم حق‌یابی است، و درازی آرزوها، موجب فراموش شدن آخرت.^۱
- زندگی فردی انسان و عمر، به‌طور ذاتی کوتاه است، هرچند بلند به نظر می‌رسد.^۲
- مقصود از «آرزوی طولانی» آرزوهای طولانی در کسب امور بی‌اعتبار دنیایی است. نظر به این معنا روشن است که طول آرزو در امور دنیایی، مطابق همان پیروی هوای نفس است و به همین دلیل موجب فراموشی آخرت می‌شود.^۳
- اگر «اخوف» را از «خائف» بگیریم معنایش ترسوترین افراد است ولی در این عبارت مقصود ترسو تر بودن نیست بلکه ترسناک‌تر بودن مطرح است پس در اینجا افعال تفضیل را از «مخوف» که اسم مفعول است و در حقیقت از فعل مجهول درست شده است می‌گیریم.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۲۷۳.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۴۰۵.



۲. پیروی از هوای نفس

«فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ»^۱

اما پیروی از هوای نفس، انسان را از حق باز می‌دارد.

مشابه

♦ «وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»^۲ و نباید چشمان تو برای یافتن پیرایه‌های این زندگی دنیوی از اینان منصرف گردد و از آن که دلش را از ذکر خود بی‌خبر ساخته‌ایم، و از پی هوای نفس خود می‌رود و در کارهایش اسراف می‌ورزد، پیروی مکن.

♦ «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى»^۳ آن کس که به آن ایمان ندارد و پیرو هوای خویش است، تو را از آن رویگردان نکند، تا به هلاکت افتی.

♦ «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»^۴ آیا آن کس را که هوسش را چون خدای خود گرفت دیده‌ای.

۳. آرزوهای دراز

«وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»^۵

و اما آرزوی، دراز موجب فراموشی آخرت می‌شود.

نکته‌ها

- ارتباط هواپرستی و طول امل در این است که «هواپرستی» و «طول امل» با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند، هواپرستی سرچشمه طول امل است و طول امل نیز سرچشمه هواپرستی مجدد و سرانجام طول امل، سبب غفلت از خدا و سرای دیگر می‌شود.^۶

۱. فَيَصُدُّ: باز می‌دارد؛ از ماده صَدَّ به معنای باز داشتن؛ به عقیده راغب، صَدَّ و صدود گاهی به معنی اعراض و انصراف و گاهی به معنی منع و برگرداندن است؛ الصَّدُّ قد يكون انصرافاً عن الشيء و امتناعاً.

۲. کهف، ۲۸.

۳. طه، ۱۶.

۴. جاثیه، ۲۳.

۵. فَيُنْسِي: فراموش می‌کند.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۴.



- آرزوهای دراز به این دلیل موجب فراموشی آخرت می شود که تمام نیروهای انسان را به خود جلب می کند و هنگامی که انسان این نیروها را صرف کند چیزی برای سرمایه گذاری آخرت باقی نمی ماند.^۱

مشابه

- ◇ ﴿ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۲ بگذار بخورند و لذت ببرند و آرزوها مشغولشان کند، به زودی می دانند.

۴. زودگذر بودن دنیا

«أَلَا وَانَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَاءً»^۳

آگاه باشید دنیا پشت کرده (و به سرعت می گذرد).

نکته

- مراد از دنیا، زندگی فردی انسان و عمر او است که به طور ذاتی کوتاه است، هرچند بلند به نظر می رسد.^۴

تشبیه

مَشَبَّه: دنیا

مَشَبَّه به: موجودی که به سرعت از مسیر خود بازمی گردد

وجه شَبَّه: امام علیه السلام دنیا را به موجودی تشبیه می کند که به سرعت در مسیر خود حرکت می کند. این، همان واقعیت حرکت چرخ زمان و گذشت سریع عمر انسانی است؛ حرکتی که از اختیار انسان بیرون است و حتی یک لحظه نیز متوقف نمی شود و انسان ها به سوی فنا و نابودی پیش می روند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۲.

۲. حجر، ۳.

۳. وَلَّتْ: پشت کرده است.

حَذَاءً: با سرعت و شتاب؛ در اصل از ماده «حَذَ» به معنی «قطع سریع» گرفته شده، سپس به هر حرکت سریع اطلاق شده است.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱۲.



مشابه

◇ «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَآيَا»^۱ ای مردم! شما در این دنیا نشانه و هدفید که مرگ‌ها در آن تیر می‌اندازند.

۵. کم بودن باقی مانده عمر دنیا

«فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كُضْبَابَةٌ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُهَا»^۲

و از آن (دنیا) چیزی جز به اندازه‌ی ته مانده ظرفی که آب آن را ریخته باشند بیشتر باقی نمانده است.

نکته‌ها

- هر لحظه‌ای از زمان که انسان در آن قرار دارد مانند ته مانده‌ای از عمر انسان است، زیرا ادامه زندگی در اختیار انسان نیست و هر لحظه امکان به پایان رسیدن زندگی وجود دارد.^۳
- باقی مانده عمر دنیا بسیار کم است؛ درست همانند قطرات آبی که به بدنه ظرف پس از واژگون کردن آب باقی می‌ماند. یا به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان ظرف پر از مایع را واژگون می‌کند، سپس آن را به حالت اولیه بر می‌گرداند، کمی آب، ته ظرف جمع می‌شود که آن را «صبا به» می‌گویند. جمله «اصْطَبَّهَا صَابُهَا» به این معنی است که وقتی انسان متوجه شد هنوز اندکی آب ته ظرف باقی مانده است، بار دیگر آن را سرازیر می‌کند تا آن هم فرو بریزد. این در صورتی است که «اصْطَبَّ» و «صَبَّ» به یک معنی باشد.^۴

۶. اقبال آخرت

«أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ»

آگاه باشید که آخرت [به سوی ما] روی آورده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۵.

۲. صُبابَةٌ: باقی مانده؛ مقداری از آب و مانده آن که بعد از ریختن ته ظرف می‌ماند؛ ضمیرهایی که در «اصطَبَّها» و «صا بها» آمده به «صبا به» برمی‌گردد نه به «إِنَاء»، زیرا واژه إِنَاء مذکر است؛ بضم الصاد المهملة بقیه الماء فی الاناء. اصْطَبَّها: آن را ریخته است؛ از ماده «صَبَّ» به معنای ریختن؛ أَصَبَّ، إصْبَابًا: سرازیر شدند؛ انْصَبَّ، انْصِبَابًا: ریخته شد، الْمَصَّبُ: ج مَصَابٍ جای فرو ریختن آب؛ اصْطَبَّ در باب افتعال از صَبَّ که تاء قلب به طاء شده؛ صابُ: اسم فاعل از صبَّ؛ افتعال من الصَّب و هو الاراقه.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۹، ص ۲۸۰.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۶.



نکته‌ها

- در حقیقت، سرعت دوری ما از دنیا مساوی با شتاب نزدیکی ما به آخرت است، با این تفاوت که در اینجا دیر یا زود دوران ما به پایان خواهد رسید، ولی در آن سرا جاودانه و ابدی باقی خواهیم ماند.
- اقبال کردن آخرت به این است که عمر انسان تمام می‌شود و از این دنیا می‌رود مرگ که نزدیک شد ثل این است که آخرت نزدیک شده است اگر یک روز از عمر این دنیا برود یک روز به عالم برزخ نزدیک می‌شویم و برزخیان هم یک روز به روز قیامت و آخرت نزدیک می‌شوند که در حقیقت همه به آخرت نزدیک می‌شویم.

۷. توصیه امام به آخرت گرایی

«وَلِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُوْنَ، فَكُونُوا مِنْ أُبْنَاءِ الْآخِرَةِ، وَلَا تَكُونُوا مِنْ أُبْنَاءِ الدُّنْيَا»^۱

هر یک از این دو (دنیا و آخرت) فرزندانی دارند که به آن دل بسته‌اند، اما شما از فرزندان آخرت باشید، نه از فرزندان دنیا!

نکته‌ها

- هر یک از دنیا و آخرت، فرزندانی دارند. فرزندان دنیا کسانی هستند که هرگونه خیر و شری و ضرر و زیانی را فقط در این دنیا می‌بینند و به دنیای دیگری باور ندارند. اما فرزندان آخرت کسانی هستند که به عالم غیب و آخرت ایمان دارند و عقیده دارند که آخرت ماندگار است و دنیا رفتنی است.^۲
- مناسبت اینکه حضرت از دنیا و آخرت تعبیر به فرزند نموده این است که همان‌طوری که فرزند نسبت به مادر خود علاقه‌مند است و با او ارتباط دارد اهل دنیا و آخرت هم به دنیا و آخرت علاقه دارند و با آن همچون مادر خود ارتباط دارند

مشابه

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۳ و برخی از آنان می‌گویند: پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار.

۱. بَنُوْنَ: فرزندان.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱۳.

۳. بقره، ۲۰۱.



استعاره

مُسْتَعَار: ابناء

مُسْتَعَار لَهُ: آخرت طلبان

مُسْتَعَار مِنْهُ: فرزندان آخرت

جامع: چون از شأن فرزندان، تمایل و گرایش به پدر است و فرقی نمی‌کند که این تمایل و علاقه طبیعی باشد یا به گمان سود بردن باشد، گروهی قصد دنیا و دسته‌ای میل به آخرت می‌کنند. میل هر کدام به‌سوی مراد و مقصودش می‌باشد. فرزندان دنیا، رغبت به دنیا و لذات آن، و فرزندان آخرت، خواهان آخرت و سعادت آن می‌باشند. بهترین شباهت به نسبت آنچه می‌خواهند و استفاده می‌کنند، شباهت فرزند نسبت به پدر است. بنابراین لفظ «ابن» را به دلیل همین شباهت استعاره آورده است.

نوع استعاره: اصلیه تصریحیه

۸. فرزندان دنیا و آخرت

«فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱

چراکه هر فرزندی روز رستاخیز به پدر خود ملحق می‌شود.

نکته

- منظور این است که فرزندان دنیا تنها به ظاهر دنیا دل بسته‌اند؛ مصداقِ آیه ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاه‌اند و از آخرت بی‌خبر هستند و فرزندان آخرت، دنیا را همچون سرابی می‌دانند. وسوسه زرق و برق دنیا، آن‌ها را نفریفته است و آنان مؤمنان صالح هستند.^۲

۹. تفاوت دنیا و آخرت

«وَأَنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ، وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ»

امروز روز عمل است نه حساب، و فردا وقت حساب است نه عمل.

۱. سَيُلْحَقُ: به‌زودی ملحق می‌شود.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۹.



نکته‌ها

- فرد عاقل، آن است که خود را محاسبه کند، پیش از اینکه او را محاسبه کنند؛ و ارزش خود را بشناسد پیش از اینکه میزان، وزن عمل او را نشان دهد.^۱
- شاید این جمله حضرت برای این باشد که به مردم بفهماند پس از مردن دیگر جای عمل نیک و کار خیر انجام دادن نیست هر کاری که می‌خواهید در همین دنیا انجام بدهید و برای فردا وظیفه و تکلیفی نیست بنابراین روز قیامت روز نتیجه اعمال دوران عمر در دنیا است.

مشابه

- ◇ ﴿وَإِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾^۲ اگر آنچه در دل‌های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲. بقره، ۲۸۴.



خطبه ۴۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در کوفه، سال ۶۳

هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اخلاقی، نظامی

ویژگی: دیپلماسی در جنگ^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۴۹.

پیشگفتار خطبه

بخش اول، ناظر به داستان «جریر بن عبدالله» است. او از طرف عثمان، فرماندار همدان بود. بعد از بیعت مردم با امیر مؤمنان علی علیه السلام و جریان جنگ جمل، امام نامه‌ای هم برای «جریر» فرستاد و او را دعوت به بیعت فرمود. «جریر» از نامه امام علیه السلام استقبال فوق‌العاده‌ای کرد و با شور و هیجان مردم را به بیعت با حضرت علیه السلام دعوت نمود.



إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِيرٍ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقُ لِلشَّامِ وَ صَرْفٌ لِّأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ وَ لَكِنْ قَدْ وَقْتُ لَجَرِيرٍ وَقْتاً لَا يَتِيمٌ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِياً وَ الرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاءَةِ فَازِوْ دُوا وَ لَا أَكْرَهُ لَكُمْ الْإِعْدَادَ وَ لَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَيْنَهُ وَ قَلْبْتُ ظَهْرَهُ وَ بَطْنَهُ فَلَمْ أَرِ لِي إِلَّا الْقِتَالَ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله). إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالِ أَحَدَتْ أَخْدَانًا وَ أَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالًا فَقَالُوا ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا.

۱. مصلحت اندیشی در انتخاب صلح یا جنگ

«إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِيرٍ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقُ لِلشَّامِ وَ صَرْفٌ لِّأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ»^۱

آماده شدن من برای جنگ با اهل شام، در حالی که جریر نزد آنان است، بستن در حجت به روی آنان و باعث روی گرداندن شامیان از خیر است، اگر خواهان خیر باشند.

نکته‌ها

- امام، راه صلح را به روی مخالفین باز می‌گذارد و بر آن‌ها اتمام حجت می‌کند. هرگاه تمام درهای صلح بسته شد، آنگاه جنگ را به عنوان آخرین درمان دنبال می‌نماید.^۲
- جمله «وَ جَرِيرٍ عِنْدَهُمْ» حالیه است یعنی و حال آنکه جریر نزد آن‌هاست حضرت می‌فرماید اگر من بخواهم آماده جنگ با اهل شام شوم موجب می‌شود راه تفکر صحیح به روی مردم شام بسته شود.

مشابه

◇ «فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تُلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعُشُوا إِلَيَّ صَوْنِي وَ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَ إِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِأَثَامِهَا»^۳ به خدا سوگند

۱. استِعْدَاد: آماده شدن.

إِغْلَاقٌ: قفل کردن؛ از ماده غَلَقَ به معنای بستن؛ مصدر باب افعال به معنی بستن آمده و معمولاً در مورد بستن درها به کار می‌رود؛ تعلیق: محکم بستن؛ الْمُغْلَقُ: سخن سر بسته و نامفهوم؛ الْمُغْلُوقُ: ج مغالِق ابزاری که با آن درب را ببندند؛ الاکراه کما فی القاموس و قيل إنه من أغلق الباب اذا عسر فتحه.
صَرْفٌ: برگرداندن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۷۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵۵.



یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم جز به طمع اینکه گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند از نورم بهره‌مند گردند، این تأخیر با این نظری که دارم برایم از اینکه گمراهان را با شمشیر درو کنم محبوب‌تر است، هرچند که کفر گناهانشان به گردن خودشان است.

۲. فرصت دادن به افراد

«وَلَكِنْ قَدْ وَقْتُ لَجْرٍ وَقْتُ لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْذُوعًا أَوْ عَاصِيًا»^۱

من برای جریر وقتی تعیین نموده‌ام که اگر تا آن زمان باز نگردد، یا فریب خورده است و یا از فرمان من سرپیچی نموده!

نکته‌ها

- از خصوصیات یک مذاکره صحیح و سازنده آن است که هرچه بیشتر حدود و ثغور آن، به خصوص تعیین وقت مذاکره، مشخص باشد و نقاط مبهم و قابل سوءاستفاده در آن کمتر به چشم بخورد.
- امام مهلتی برای فرستاده خود، جریر، تعیین کرده بود و تأخیر او از آن موعد می‌توانست به این معنا باشد که مورد بازی معاویه واقع شده و یا اینکه جریر خود نافرمانی امام را کرده است.^۲

۳. امر به مدارا

«وَالرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاءَةِ فَارْزُودُوا»^۳

نظر من صبر کردن و مدارا نمودن است شما هم این نظر را بپذیرید و مدارا کنید.

۱. وَقْتُ: وقت تعیین کرده‌ام؛ از باب تفعیل. وقت: مقداری از زمان که برای کاری معین شده است؛ مِیقَات: وقت معین برای کاری؛ نهاية الزمان المفروض للعمل.

مَخْذُوعًا: خدعه شده، فریب خورده؛ از ماده خَدَعَ به معنای حیلہ کردن و فریب دادن؛ أَخْذَعَ، إِخْذَاعًا: به نیرنگ برانگیخت؛ انْخَدَعَ، انْخِدَاعًا: فریفته شد؛ تَخَادَعَ، تَخَادُعًا: خود را فریب خورده نشان داد.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳. الْأَنَاءَةُ: تانی؛ آرامش؛ صبر و تحمل و خویشتن داری است؛ اسم من التَّائِي و هو الرِّفْق و التَّيَبُّت. فَارْزُودُوا: مدارا کنید؛ در اصل از ماده «رُود» به معنی طلب چیزی با رفق و مدارا است؛ اراده نیز از همین ماده گرفته شده است؛ امر من باب الافعال یقال أُرود فی السیر إِرودا آی سار برفق.



نکته

- منظور از «آناة» در کلام حضرت، آن برآورد فکری است که در به دست آوردن صورتِ بهتر کار و مصلحتِ فراگیر، انسان را در رسیدن به مقصود ارشاد می‌کند.^۱

۴. توجه به جنگ در مقام ضرورت

«وَلَا أَكْرَهَ لَكُمْ الْإِعْدَادَ»^۲

من در عین حال از آماده شدن شما برای جنگ ناخشنود نیستم.

مشابه

- ◇ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۳ در دین هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه به‌خوبی آشکار شده است.

۵. جنگ با شامیان

«وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ فَلَمْ أَرِ إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله)»^۴

من بارها این مسئله را بررسی کرده‌ام، و پشت و روی آن را مطالعه نموده‌ام و دیدم راهی جز جنگ یا کافر شدن به آن چه پیامبر اسلام ﷺ آورده است ندارم.

نکته‌ها

- جمله «ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ» (من چشم و گوش این کار را زده‌ام) کنایه از بررسی کردن دقیق چیزی است؛ و زدن در اینجا به معنی هدف‌گیری، و چشم و بینی به معنی حساس‌ترین نقطه یک مطلب است.^۵
- جمله «وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ» (آن را پشت و رو کردم) نیز کنایه دیگری از بررسی همه‌جانبه و دقیق چیزی است.^۶

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲. الاَعْدَادُ: آمادگی.

۳. بقره، ۲۵۶.

۴. أَنْف: بینی.

قَلَّبْتُ: بررسی کردم.

ظَهْر: بیرون.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۸۶.

۶. همان.



- عقیده حضرت در مورد جنگ با معاویه این است که چون رسول خدا از این جنگ خبر داده پس جنگ حتمی است وگرنه باید به اخبار غیبی رسول خدا کافر شویم ولی عجله در کار جنگ را هم جایز نمی‌داند.

مشابه

◇ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.

◇ «وَسَأْمِسُكُ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَأَخِزُ الدَّوَاءَ الْكَبِيْرَ»^۲ به زودی این مسئله را با مدارا حل می‌کنم تا وقتی که مدارا ممکن باشد و هرگاه چاره‌ای نیابم آخرین دوا داغ نهادن است.

۶. اشاره به رفتارهای عثمان

«إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالِ أَحَدَثَ أَحَدًا وَأَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالًا فَقَالُوا ثُمَّ نَقُمُوا فَعَيَّرُوا»^۳ قبل از من برای مردم حاکمی بود که حوادثی را پدید آورد، و جای اعتراض و گفت‌وگو علیه خود را برای مردم باز کرد، مردم هم درباره او سخنانی گفتند، آنگاه بر او خرده‌ها گرفتند و به تغییر او دست زدند.

نکته

- منظور امام علیه السلام از این سخن این است که عامل اصلی قتل «عثمان» خود او بود که اعمالی برخلاف عدالت اسلامی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد و موجب اعتراض و خشم عمومی شد. بنابراین، کشتن عثمان چیزی نبود که بهانه قیام بر ضد امام علیه السلام شود. بهانه جویان این واقعیت را می‌دانستند، اما برای بسیج کردن مردم بر ضد امام، راهی بهتر از این نداشتند.^۴

۱. بقره، ۲۰۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸.

۳. أَخْدَتْ: پدید آورد؛ بِالْتَحْرِيكِ الْأَمْرُ الْحَادِثُ الْمُنْكَرُ الَّذِي لَيْسَ بِمَعْتَادٍ وَلَا مَعْرُوفٍ فِي السَّنَةِ، هَكَذَا فَتَسْرَهُ ابْنُ الْأَثِيرِ عَلَى مَا حَكَى عَنْهُ.

أَوْجَدَ: ایجاد کرد؛ هُنَا لِلصَّرُورَةِ أَيْ صَيَّرَهُمْ وَاجِدِينَ مَقَالًا.

نَقُمُوا: انتقام گرفتند؛ نَقَمٌ: منه نقما من باب ضرب و علم عاقبه و نَقَمَ الْأَمْرَ كَرِهَهُ وَ أَنْكَرَهُ.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۴۸۷.



خطبه ۴۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸

هجری

مخاطب: کوفیان (مصقله بن هبیره)

موضوع: سیاسی، اخلاقی، تاریخی

ویژگی: اندرز امام علیه السلام

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۷.

پیشگفتار خطبه

«خریت بن راشد» از رؤسای قبیله «بنی ناجیه» بعد از جریان حکمیت با سی نفر از یارانش نزد امام علیه السلام آمد و با صراحت با امام علیه السلام بحث کرد که «تو عادل نیستی! چرا حکمیت را پذیرفتی.» امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو. بیا تا با تو به بحث و گفت و گو بنشینم و حقایقی را که می دانم برای تو بیان کنم.» «خریت» از خدمت امام علیه السلام خارج شد و به سوی قبیله خود بازگشت. امام علیه السلام به خاطر اینکه فسادى بر پا نکند «معل بن قیس» را به تعقیب خريت گسیل داشت، خريت به مبارزه برخاست و کشته شد. عده ای اسیر شدند «مصقله بن هبیره» که یکی از فرمانداران امام علیه السلام در شهرهای مسیر راه بود، اسیران را به پانصد هزار درهم از معقل خرید و آزاد کرد. امام علیه السلام عمل او را ستود. «مصقله»



بعد از پرداخت دویست هزار درهم، از پرداخت بقیه عاجز ماند؛ ترسید و به شام گریخت. امام علیه السلام سخن مورد بحث را درباره او بیان کرد که دلیل روشنی بر لطف امام علیه السلام نسبت به این گونه افراد است.^۱

«وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام لَمَّا هَرَبَ مَصْقَلَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيُّ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ قَدْ ابْتَنَعَ سَبَى بَنِي نَاجِيَةٍ مِنْ عَامِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَاعْتَقَهُمْ فَلَمَّا طَالَبَهُ بِالْمَالِ خَاسَ بِهِ وَهَرَبَ إِلَى الشَّامِ»^۲ از سخنان امام علیه السلام است، زمانی که مصقلة بن هبیره شیبانی به سوی معاویه گریخت، در حالی که پیش تر اسرای بنی ناحیه را از عامل امیرالمؤمنین خریده و آزاد کرده بود. ولی وقتی که امام قیمت اسرا را از او خواست، تخلف کرد و به شام گریخت.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۲۸.

۲. بَنِي نَاجِيَةٍ: قوم نسبوا انفسهم إلى سامة بن لوى بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة، فدفعتهم قريش عن هذا النسب و نسبتهم إلى امهم ناجية و هي امرأة سامة بن لوى قالوا ان سامة خرج إلى ناحية البحرين مغاضبا لأخيه كعب بن لوى فطاطات ناقته رأسها لتأخذ العشب فعلق بمشفرها أفعى ثم عطفت على قبتها فحكمت به، فدب الأفعى على القبت «كذا» حتى نهش ساق سامة فقتله، و كانت معه امرئته ناجية فلما مات تزوجت رجلا فى البحرين فولدت منه الحارث، و مات أبوه و هو صغير فلما ترعرع طمعت امه أن تلحقه بقريش فأخبرته أنه ابن سامة بن لوى فرحل من البحرين إلى مكة و معه امه، فاخبر كعب بن لوى أنه ابن أخيه سامة، فعرف كعب امه ناجية فظن أنه صادق فى دعواه فقبله، و مكث عنده مدة حتى قدم ركب من البحرين فرأوا الحارث فسألوا عليه و حادثوه فسألهم كعب بن لوى اين يعرفونه، فقالوا هذا ابن رجل من بلدنا يعرف بفلان، و شرحوا له خبره فنفاه كعب عن مكة و نفى امه فرجعا إلى البحرين فكانا هناك، و تزوج الحارث و أعقب هذا العقب. هَرَبَ: گریخت.

ابْتَنَعَ: خرید؛ از ماده بَنَعَ به معنای فروختن؛ ابْتَنَعَ؛ ابْتَنَعَ: آن چیز را خرید؛ اسْتَبَاعَ، اسْتَبَاعَةُ الشَّيْءِ: از او خواست تا آن چیز را به وی بفروشد.

سَبَى: اسراء، مصدر است که هم به جمع اطلاق می شود و هم به مفرد؛ اسْتَبَى؛ اسْتَبَاءُ الْعَدُوِّ: دشمن را اسیر کرد، تَسَابَى، تَسَابِيًا الْقَوْمُ: بعضی از آن قوم بعضی را اسیر کردند.

خَاسَ: غدر کرد؛ تخلف نمود؛ یخیس و یخوس أى غدر به، و خاس فلان بالعهد أى أخلف.



قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَةً، فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ، فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ
حَتَّى أَسْكَنَتْهُ وَلَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتَّى بَكَّتَهُ، وَ لَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ وَ
انْتَبَرْنَا بِمَالِهِ وَفُورَهُ.

۱. فرار مصقله

«قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَةً، فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ، وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ»^۱

خدا روی مصقله را سیاه کند، کار بزرگواران را انجام داد ولی همچون بردگان فرار کرد!

۲. در حیرت کار مصقله

«فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتَّى أَسْكَنَتْهُ وَلَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتَّى بَكَّتَهُ»^۲

هنوز مداح و ثناخوانش لب به مدحش نگشوده بود که او را ساکت کرد و هنوز سخن ستایشگرانش را عملاً تصدیق نکرده بود که آن‌ها را خاموش نمود!

نکته

● در زندگی یک فرد به طور معمول، مجموعه‌ای از خوبی‌ها و بدی‌ها ظهور می‌کند، ولی گاه زشتی و پلیدی به قدری چشمگیر و قابل توجه است که خوبی‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

● در اینجا حضرت مقصودش این است که کار نیک مصقله دوامی نداشت. هنوز مدح‌کنندگان شروع به مدح او نکرده بودند که او یک کار زشتی انجام داد و ستایش‌کننده را خاموش کرد. هنوز یک کار نیکي نکرده بود که کار زشتی انجام داد.

۱. قَبَّحَ: از خیر دور کند، بشکند؛ از ماده قَبَّحَ به معنای ناپسندی. اسْتَقْبَحَ، اسْتَقْبَحًا: زشت و پلید دانست؛ أَقْبَحَ، إِقْبَاحًا: ناپسندیده کرد.

مَصْقَلَةٌ: نام یکی از یاران و مسئولین حکومت حضرت است؛ بفتح المیم و هو مصقلة بن هبيرة بن شبل بن ثیری بن امرء القیس بن ربیعة بن مالک بن ثعلبة بن شیبان.

السَّادَةُ: بزرگان.

فَرَّ: فرار کرد.

۲. مَا أَنْطَقَ: به سخن نیاورد.

أَسْكَنَتْهُ: ساکتش کرد.

بَكَّتَهُ: او را سرکوب کرد؛ او را از سخن گفتن باز داشت.

مَيْسُورُهُ: مقداری که در توان است؛ ضِدُّ المعسور.



۳. اشتباه مصقله

«وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ وَانْتِظَرْنَا بِمَالِهِ وَفُورَهُ»^۱

اگر مانده بود، آنچه در توان داشت از او می گرفتیم و نسبت به بقیه تا هنگام توانایی اش به او مهلت می دادیم.

مشابه

♦ ﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾^۲ هرگاه بدهکار در زحمت باشد او را تا هنگام توانایی اش مهلت دهید.

۱. بِمَالِهِ وَفُورُهُ: فراوانی مال؛ مصدر وفر المال ای کثرت و تم و یجیء متعدیا و فی بعض النسخ موفوره و هو التّام.

۲. بقره، ۲۸۰.



خطبه ۴۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: عید فطر در کوفه، ۳۷ تا ۴۰

هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۱۱۹.

پیشگفتار خطبه

این سخن، قسمتی از یک خطبه طولانی است که امام علی (ع) روز عید فطر برای مردم بیان کرد و در آن خداوند را ستایش و دنیاپرستی را نکوهش نمود.



الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلَا مَخْلُوقٍ مِنْ نِعْمَتِهِ وَلَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ وَلَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ، الَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ وَالْدُّنْيَا دَائِرٌ مِثْلُهَا الْفَنَاءُ وَلَا أَهْلُهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ وَهِيَ حُلُوءَةٌ [خَصِرَةٌ] خَضِرَاءُ وَقَدْ عَجَلْتُ لِلطَّالِبِ وَالتَّبَسُّتُ بِقَلْبِ النَّازِرِ، فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الرَّادِ وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ.

۱. رحمت بی پایان خدا

۱.۱. حمد خدای رحیم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ»^۱

ستایش ویژه خداوندی است که کسی از رحمتش مأیوس نمی شود.

نکته ها

- «ال» در «الحمد» برای جنس یا استغراق است و مقصود از حمد همه حمد است یعنی کل ستایش مخصوص خداوند است به عبارت دیگر چون همه کمالات از خداوند است پس طبیعت حمد و ثنا برای خداوندی که جامع جمیع کمالات است واقع می شود.
- جمله حالیه است یعنی در حالتی که خدا غیر مقنوط است یعنی خدایی که کسی از او مأیوس نیست. رحمت خداوند وسعت دارد و همه موجودات و بندگان از رحمت و بهره مند می شوند.

مشابه

◇ «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا»^۲ پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد.

◇ «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۳ و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود.

۱. مَقْنُوط: کسی که از او قطع امید شده؛ از ماده «قنوط» به معنی مأیوس شدن از خیر و رحمت است و «قنوط» صیغه مبالغه و به معنی بسیار نا امید است؛ باضم الایاس من رحمه الله تعالی و قط یقنط من بابی (ضرب و تعب).

۲. غافر، ۷.

۳. یوسف، ۸۷.



- ◇ ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۱ و رحمت من همه چیز را دربرمی گیرد.
- ◇ ﴿وَمَنْ يَنْقُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾^۲ چه کسی جز گمراهان، از رحمت پروردگار خود نو مید می شود؟
- ◇ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام): «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقِّ الْفَقِيهِ؟ مَنْ لَمْ يَنْقُطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۳ امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: از فقیه بحق به شما خبر ندهم؟ [او] کسی است که مردم را از رحمت خدا نو مید ن سازد.

۲.۱. حمد خدای منعم

﴿وَلَا مَحْلُوفٌ مِنْ نِعْمَتِهِ﴾

و نعمت هایش همگان را فرا گرفته است.

نکته

- هر انسانی در هر شرایط و موقعیتی که به سر برد، کفر یا ایمان، سلامتی یا مرض، سختی یا رفاه، در همان وضعیت از نعمت های بی پایان الهی برخوردار است.

مشابه

- ◇ ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۴ آیا ندانسته اید که خدا آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما ساخته و نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟

۳.۱. حمد خدای غفار

﴿وَلَا مَأْيُوسٌ مِنْ مَغْفِرَتِهِ﴾

و از مغفرت و آمرزش او کسی ناامید نمی گردد.

مشابه

- ◇ ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۵ بگو: «ای بندگان من که بر خویشان زیاد روی روا داشته اید

۱. اعراف، ۱۵۶.

۲. حجر، ۵۶.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۸۸.

۴. لقمان، ۲۰.

۵. زمر، ۵۳.



از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.

♦ «لَيَغْفِرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً مَا خَطَرْتُ قَطُّ عَلَى قَلْبِ أَحَدٍ حَتَّى إِبْلِيسَ يَتَطَاوُلُ إِلَيْهَا!»^۱
در روز قیامت آنچنان خداوند دامنه مغفرت خود را می‌گستراند که به فکر احدی خطور نکرده است، تا آنجا که حتی ابلیس هم در رحمت او طمع می‌کند.

۴.۱. حمد خدای معبود

«وَلَا مُسْتَنَكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ»^۲

از پرستش و عبادتش نباید سرپیچی کرد.

نکته

● نافرمانی از دستورات خداوندی و انجام ندادن عباداتی که او بر بندگانش مقرر فرموده است به سه صورت می‌باشد: ۱. ادعای جهل و نادانی با وجود روح و روانی سالم که پذیرفتنی نیست؛ ۲. بی‌اعتنایی و اهمیت ندادن به خداوند و دستورات و تکالیف او که ناشی از پیروی از هوا و هوس‌ها و علاقه افراطی به شهوات که مستند به خودخواهی است و نوعی سرپیچی و تکبر در ارتباط با خداوند متعال و تکالیف اوست؛ ۳. مقاومت، جرئت و احساس استقلال موهوم در برابر لزوم ارتباط با خداوند و عمل به دستورات و تکالیف اوست. این نافرمانی، پست‌ترین حالت استنکاف است که وقیح‌ترین صفات رذیله‌ای است که ممکن است یک انسان به خود بپذیرد.

مشابه

♦ «وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذَّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا»^۳ و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته‌اند، آنان را به عذابی دردناک

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲. مُسْتَنَكِف: خودداری‌کننده؛ از ماده «نکف» در اصل به معنی دور کردن، یا دور کردن اشک از صورت با انگشتان است و «انکاف» به معنی خارج شدن از سرزمینی به سرزمین دیگر است؛ استنکاف به معنی خودداری کردن و اعراض از چیزی است؛ الاستکبار و المستنکف علی صیغة المفعول.

۳. نساء، ۱۷۳.



دچار می‌سازد و در برابر خدا برای خود یار و یآوری نخواهند یافت.

♦ ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾^۱
و هر که در آسمان‌ها و زمین است برای اوست و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبر نمی‌ورزند و در مانده نمی‌شوند.

♦ ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾^۲ مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی‌ورزد و فرشتگان مقرب و هر کس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می‌آورد.

۵.۱. رحمت جاودانه الهی

﴿الَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ﴾^۳

همان خدایی که رحمتش دائمی و زوال ناپذیر است و هر زمان نعمت تازه‌ای از او فرا می‌رسد.

نکته

● سه واژه «رحمت، نعمت، مغفرت» گرچه همه در یک راستا قرار دارند ولی رحمت از همه وسیع‌تر و شامل آن دو نیز می‌شود. اما نعمت و مغفرت، هر کدام نظر به بخشی از رحمت واسعه الهی دارند. نعمت به امکانات وجودی در مسیر تکامل انسان و مغفرت به رفع موانع از مسیر تکامل گفته می‌شود.

مشابه

♦ ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾^۴ اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار در آورید.

♦ «(و لا يحصى نعمائه العادون)»^۵ و شماره گران از عهده شمردن نعمت هایش بر نیایند.

۱. انبیاء، ۱۹.

۲. نساء، ۱۷۲.

۳. لَا تَبْرَحُ: زایل نمی‌شود، پایان نمی‌یابد؛ از ماده بَرَح به معنای برکنار شدن؛ أَبْرَحَ، إِبْرَاحًا: آن چیز را از جایش بر کند و بیرون انداخت.

لَا تُفْقَدُ: گم نمی‌شود، مفقود نمی‌شود.

۴. ابراهیم، ۳۴.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱.



۲. ویژگی‌های دنیا

۱.۲. فناپذیری

«وَالدُّنْيَا دَارٌ مُنِيَّ لَهَا الْفَنَاءُ»^۱

دنیا سرایی است که فنا بر پیشانی‌اش نوشته شده!

نکته

● قانون فنا منحصراً به انسان نیست، بلکه مجموعه جهان طبیعت و زمین و آسمان را فرا می‌گیرد و هیچ شیء مادی نیست مگر آنکه زندگی مشخصی دارد و روزی مرگش فرا می‌رسد.

مشابه

◇ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^۲ هر چیزی نابودشدنی است مگر ذات او.

◇ «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»^۳ و بقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام هر چه بر روی زمین است دستخوش فناست و ذات پروردگار صاحب جلال و اکرام توست که باقی می‌ماند.

۲.۲. مرگ حتمی اهل دنیا

«وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۴

و جلای وطن برای اهل آن مقدر شده است.

مشابه

◇ «وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا»^۵ و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعاً آن‌ها را در دنیا عذاب می‌کرد.

۱. مُنِيَّ: مقدر و حتمی شده؛ از ماده «منی» به معنی برنامه ریزی کردن؛ مفهوم جمله بالا این است که در طبیعت دنیا، فنا مقدر شده است؛ مناه الله من باب (رمی)؛ لله ای قدره.

۲. قصص، ۸۸.

۳. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

۴. الْجَلَاءُ: کوچ کردن و از وطن خود صرف نظر کردن؛ منظور مرگ است؛ در اصل به معنای ظاهر نمودن و آشکار ساختن است و از آنجا که خروج از شهر و وطن، افراد را در صحنه بیابان ظاهر و آشکار می‌سازد، گویی انسان در شهر مخفی است و با خروج آشکار می‌شود. به این معنی نیز جلاء اطلاق شده است و جلای وطن به معنی ترک وطن است؛ بفتح الجیم الخروج من الوطن.

۵. حشر، ۳.



۳.۲. ظاهر فریبنده دنیا

«وَهِيَ حُلُوَّةٌ خَضْرَاءُ»^۱

این دنیا (ظاهراً) شیرین و سرسبز است.

نکته

- زرق و برق دنیا علاوه بر لذت درونی، جاذبه بیرونی نیز دارد؛ در دید انسان، سبز و خرم جلوه می‌کند و او را مجذوب خویش می‌سازد، لذا برای رسیدن به آن، خود را به هر آب و آتشی می‌زند.

۴.۲. سرعت نفوذ دنیا در دل‌ها

«وَقَدْ عَجِلْتُ لِلطَّالِبِ وَالتَّبَسُّتُ بِقَلْبِ النَّاطِرِ»^۲

دنیا با سرعت به‌سوی علاقه‌مندانش پیش می‌رود و با قلب و روح آن کس که به آن نظر افکند می‌آمیزد.

نکته‌ها

- عشق دنیا در قلب کسی جای گرفته است که دل به آن بسته باشد، تا اینکه این عشق، بصیرت او را کور کرده، خیر و شرش را نامشخص می‌گرداند.^۳
- کسی که چشمش را به دنیا خیره کند و یا به‌صورت عادی بدان چشم بیندازد، محبت و دلدادگی به آن را بزودی در قلب خود احساس خواهد کرد.

۵.۲. برگرفتن توشه از دنیا

«فَازَتْحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا يَخْضَرُتْكُمْ مِنَ الزَّادِ»

بنابراین سعی کنید با بهترین زاد و توشه‌ای که در اختیار شماست از آن کوچ نمایید.

^۱ حُلُوَّةٌ: شیرین و لذت بخش.

خَضْرَاءُ: سرسبز؛ بفتح الخاء المعجمة و كسر الضاد و الخضر ككتف الغصن و الزرع و البقلة الخضراء.

^۲ التَّبَسُّتُ: آمیخته شد، در آن نفوذ کرد و در حکم لباس آن درآمد؛ ماده «التباس»: اگر به‌وسیله «باء» متعدی شود به‌معنی ملحق شدن و آمیختن است و اگر به‌وسیله «علی» متعدی شود به‌معنی مشتبه شدن است.^۳ در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۲۷.



مشابه

◇ ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۱ و برای خود توشه بگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است.

۶.۲. بهره برداری از دنیا به قدر کفاف

﴿وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ﴾^۲ و بیش از نیاز و کفاف از آن نخواهید، و زائد بر آن چه حاجت دارید از آن نطلبید.

مشابه

◇ امام صادق علیه السلام این دعای کوتاه و پر معنی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که عرضه می داشت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْعَقَافَ وَ الْكَفَافَ»^۳ بار خدایا به محمد و آل محمد و دوستان آنها پاک دامنی و به مقدار کفاف روزی کن.

◇ «مَنْ افْتَتَحَ بِالْكَفَافِ أَدَّاهُ إِلَى الْعَقَافِ»^۴ کسی که به مقدار کفایت قانع شود او را به سوی عفت و پاکی هدایت می کند!

◇ «وَمَنْ افْتَصَرَ عَلَى بُلْعَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خُفْصَ الدَّعَةِ»^۵ آن که به مقدار کفافش اکتفا کند به آسودگی پیوسته و در خوشی جای گرفته است.

◇ از نصایح پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر: «يَا أَبَاذَرٍّ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَنْ يَجْعَلَ رِزْقَ مَنْ يُحِبُّنِي الْكَفَافَ وَ أَنْ يُعْطِيَ مَنْ يُبْغِضُنِي كَثْرَةَ الْمَالِ»^۶ ای اباذر! همانا من خدای را خواندم که روزی کسی را که مرا دوست دارد، به اندازه کفاف قرار دهد؛ و هرکس که مرا دشمن دارد، ثروت فراوانش دهد.

۱. بقره، ۱۹۷.

۲. الْبَلَاغ: مقدار توشه ای که مسافر را به مقصد برساند؛ در اصل به معنی رسیدن به چیزی است؛ بلوغ را از این جهت بلوغ می گویند که انسان به مرحله خاصی از زندگی می رسد و به همین جهت بلاغ به معنی کافی بودن به کار رفته است؛ کسحاب أيضا الكفاية.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰.

۴. غرر الحکم، حدیث ۲۸۶.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱.

۶. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص ۷۰.



خطبه ۴۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از حرکت به سوی نُخيله (در کوفه)، سال ۳۷ هجری
مخاطب: کوفیان و سپاهیان
موضوع: سیاسی، اخلاقی
ویژگی: توحید و خداشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۳.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام این دعا را هنگامی بیان فرمود که پا را در رکاب گذاشت تا به سوی شام برای خاموش کردن فتنه معاویه و شامیان حرکت کند.



اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا وَالْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا.

۱. نگرانی های مسافر

۱.۱. پناه بردن به خدا در مشکلات

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ»^۱

بارالها! من از رنج و مشقت این سفر به تو پناه می برم.

۲.۱. چگونگی بازگشت از سفر

«وَكَابَةِ الْمُنْقَلَبِ»^۲

و از بازگشت پر اندوه آن [به تو پناه می برم].

نکته ها

- امام علی (ع) از خداوند می خواهد که از سفر خود سالم و خوشحال به خانواده برگردد.^۳
- مسافرت های گذشته به این دلیل که با شتر و اسب و قاطر بوده زمان زیادی طول می کشیده و وضعیت درمان هم مثل امروز نبوده که وقتی کسی مریض شود فوراً او را معالجه کنند. ممکن بود که یک مسافر بعد از ماه ها که سفرش تمام می شده به وطن خود بر می گشته مواجه با غم و غصه های فراوانی بشود مثل همسر یا فرزندان مرده یا اموال

۱. وَعَثَاءٌ: سختی راه رفتن؛ از ماده «وَعَثَ» به معنی شن های نرمی است که پای انسان در آن فرو می رود و حرکت را کند می سازد و او را به زحمت می افکند. از همین رو به زن چاق و فربه «وعته» گفته می شود، چرا که بر اثر سنگینی، به راحتی قادر به حرکت نیست؛ مشقته و أصل الوعث المكان السهل الدهس، تغیب فيه الأقدام والطريق العسر، وقد وعث الطريق كسعم وكرم تعسر سلوكه.

۲. كَابَةٌ: غم و اندوه؛ به معنی ناراحتی و بدحالی و شکسته بالی است. لذا به افراد شکسته بال و ناراحت «کتاب» گفته می شود؛ الکاب الغم و سوء الحال والانكسار من حزن.

الْمُنْقَلَبُ: برگشتن؛ زمان برگشتن؛ از ماده «قَلَبَ» در اینجا به معنی بازگشت است. این واژه هم می تواند اسم مصدر باشد و هم اسم مکان و زمان. در اینجا معنی اسم مصدر مناسب تر است؛ مصدر و مکان من القلب ای ای رجع و مثله.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲۹.



او را غارتگران گرفته‌اند و از این رو ممکن بود که مواجه با غم و غصه‌های زیادی شود و حضرت دعا می‌کنند که ما را مواجه با این طور گرفتاری‌ها نکن.

۳.۱. نگرانی‌های مربوط به خانواده

«وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ»^۱

و مواجه شدن با منظره ناخوشایند در خانواده و مال و فرزند [به تو پناه می‌برم].

نکته‌ها

- دعا در همه حال یک توصیه شرعی است، ولی در مواقع سفر، آن هم سفری خطرناک همچون عزیمت حضرت به جنگ صفین، که پیش‌بینی ناگواری از آینده داشت، یک ضرورت است.^۲
- شاید مقصود از این نظرهای بد، نگاه‌های خیانت‌باری باشد که افراد به زن و مال انسان می‌کنند یا نظرهایی که به اهل یا مال او می‌زنند که در اصطلاح از آن تعبیر به چشم زخم می‌کنند.

مشابه

- ◇ ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوءًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۳ و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می‌گیری؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم.
- ◇ ﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ﴾^۴ و بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم.

۴.۱. خداوند، همراه مسافر و جانشین او در خانواده

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ»

خداوند! تو در سفر همراه مایی و نسبت به بازماندگان ما در وطن، سرپرست و نگهدارنی و

۱. الْمَنْظَرُ: منظره؛ قال الفیروزآبادی: نظره کضربه و سمعه و الیه نظرا و منظرا و نظرانا و منظره و قال: و المنظر و المنظره ما نظرت الیه فأعجبک حسنه او ساءک.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۰، ص ۳۲.

۳. بقره، ۶۷.

۴. مؤمنون، ۹۷.



جمع میان این دو را هیچ کس جز تو نمی تواند داشته باشد.

۵.۱. جمع بین صاحب و خلیفه در سفر از انحصارات خداوند
«لَإِنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا وَالْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا»^۱
زیرا جانشین مسافر همراه او نتواند بود و همراه مسافر جانشین او نگردد.

مشابه

- ◇ «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۲ و هر کجا باشید او با شماست.
- ◇ «فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^۳ پس به هر سو رو کنید، آنجا روی خداست.
- ◇ «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ وَلَا يَغَيِّرُهُ زَمَانٌ وَلَا يَخْوِيهِ مَكَانٌ وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ»^۴
اشتغال به کاری او را سر گرم نمی سازد، زمانی باعث دگرگونی او نمی گردد، مکانی او را
فرا نمی گیرد، و زبانی قدرت وصفش را ندارد.

۱. الْمُسْتَخْلَفَ: کسی که به جانشینی انتخاب شده؛ اسم مفعول در باب استفعال از خلف است؛ خلف: به معنای پس، پشت سر؛ خلیفه به معنی نائب و جانشین است؛ استخلاف: جانشین گذاشتن.
الْمُسْتَصْحَبَ: کسی که به همراهی انتخاب شده؛ اسم مفعول در باب استفعال؛ صُحِبَ: رفاقت، ملازمت؛ صاحب: رفیق، ملازم؛ اصحاب: جمع صاحب است بمعنی رفیقان ملازم.

۲. حدید، ۴.

۳. بقره، ۱۱۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸.



خطبه ۴۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نهروان در کوفه، سال
۸۳ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: سیاسی
ویژگی: آینده‌شناسی^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۷۹.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امام علی (علیه السلام) به عنوان دو پیشگویی مهم درباره کوفه، یا کوفه و بصره، بیان فرموده است و در آن به حوادث بسیار ناگواری اشاره می‌کند که برای کوفه پیش می‌آید و سرانجام آن جباران را بیان می‌دارد که گرفتار عواقب سوء اعمال خود خواهند شد.



كَأَنِّي بِكَ يَا كُوفَةَ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاطِيَّ تُعَرِّكِينَ بِالنَّوَازِلِ وَ
تُرْكِبِينَ بِالزَّلَازِلِ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ بِكَ جَبَّارٌ سُوءًا إِلَّا ابْتِلَاءَهُ اللَّهُ
بِشَاغِلٍ وَرَمَاهُ بِقَاتِلٍ.

۱. پیشگویی از آینده کوفه

«كَأَنِّي بِكَ يَا كُوفَةَ، تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاطِيَّ»^۱

ای کوفه! گویا تو را می‌نگرم که همانند چرم‌های بازار عکاظ کشیده می‌شوی!

نکته‌ها

- چرم عکاظی، هم گسترده بود و هم زیبا و جالب؛ و از چرم‌های مرغوب در میان عرب محسوب می‌شد. عبارت بالا می‌تواند اشاره به آبادی و زیبایی کوفه در زمان‌های آینده، نسبت به زمان حضرت باشد.^۲
- «مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاطِيَّ»: مفعول مطلق نوعی است؛ یعنی مانند کشیدن چرم عکاظی.

تشبیه

مشبه: شهر کوفه

مشبه‌به: چرمی که مخصوص عکاظ است

وجه شبه: حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهر کوفه را به چرمی که منسوب به همان بیابان یا

۱. کَأَنِّي بِكَ: گویا تو را می‌بینم.

الأدیم: چرم؛ پوست دباغی شده؛ در اصل به معنی پوسته و ظاهر هر چیزی است و بیشتر به چرم اطلاق می‌شود. قسمت روی زمین را «ادمه الارض» می‌نامند و گفته‌اند آدم بدین جهت آدم نامیده شد که از خاک‌های روی زمین آفریده شد؛ و «آدام» به چیزی می‌گویند که به روی نان می‌مالند و می‌خورند (نان خورشت)؛ الجلد أو مدبوغه و جمعه ادم.

العُكَاطِيَّ: نام بازار معروفی است که عرب در عصر جاهلیت در نزدیکی مکه داشت و هر سال در آن اجتماع عظیمی می‌شد. این واژه از ماده «عكاظ» به معنی کوبیدن، پایمال کردن و تفاخر نمودن است؛ و از آنجا که یکی از کارهای عرب جاهلی در بازار عکاظ، تفاخرهای قبیله‌ای بود، که گاه به درگیری‌های خونین کشیده می‌شد، آن محل را «عكاظ» نامیدند؛ بالصَّم اسم سوق للعرب بناحية مكة كانت العرب يجتمع بها في كل سنة و يقيمون شهرا و يتبايعون و يتعاكظون أي يتفاخرون و يتناشدون الأشعار.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین ج ۲، ص ۵۲۶.



بازاری که در آن بیابان عکاظ تشکیل داده می‌شد تشبیه فرموده‌اند. خصوصیت چرم این است که هنگام ساختن کفش آن را با دست یا هر وسیله دیگر می‌کشیدند و بعد آن را با چیزی شبیه به چکش‌های مخصوص کفافی می‌کوبیدند. در حقیقت حضرت خطاب به مردم کوفه می‌فرماید: ای کوفه تو هم هر روزی مانند کشیده شدن چرم عکاظی کشیده و فشار داده می‌شوی یا مقصود این است که گسترش یافته و بزرگ می‌شوی.

۲. لگدمال شدن کوفه

«تُعْرَكِينَ بِاللَّوْازِلِ وَتُزَكَّبِينَ بِالزَّلَازِلِ»^۱

[ای کوفه!] پایمال پیشامدها می‌گرددی و اضطراب‌ها بر تو سوار می‌شود.

نکته

- بی‌ثباتی در کوفه و جابه‌جایی سریع قدرت‌ها و حکومت‌ها، و اقبال و ادبار شدید و سریع مردم آن را می‌توان از خصوصیات آن شهر دانست.

مشابه

◇ «وَإِنَّمَا اللَّهُ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لَكُمْ أَزْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي كَالنَّابِ الضَّرُوسِ»^۲ به خدا قسم پس از من بنی‌امیه را برای خود حاکمان بدی خواهید یافت، آنان مانند شتر بد خلقی هستند که با دهان گاز می‌گیرد.

◇ «تُعْزَكُّكُمْ عَزَكُ الْأَدِيمِ وَتَدُوسُكُمْ دَوَسَ الْخَصِيدِ»^۳ [دولت ضلالت] شما را همچون پوست‌هایی که [به‌هنگام دباغی] به هم می‌پیچند، تحت فشار قرار می‌دهند و همچون زراعتِ درو شده می‌کوبند و پایمال می‌کنند.

۱. تُعْرَكِينَ: پایمال می‌گرددی، لگدکوب می‌شوی؛ از ماده «عَرَك» به معنی مالش دادن و پایمال کردن است؛ «معركة» اسم مکان از همین ماده است؛ الدلک و الحک و عرکه ای حمل علیه الشّر و عرکت القوم فی الحرب إذا ما رستهم حتّی اتعبتهم.

باللّوازل: حادثه‌ها؛ جمع «نازله» به معنی حادثه شدیدی است که بر قوم و یا ملتی فرود می‌آید؛ المصائب و الشّداید و النازله: المصیبه الشّدیده.

تُزَكَّبِينَ: سواره می‌شوی.

الزّلازل: زلزله‌ها؛ کنایه از وقایع مضطرب‌کننده است؛ البلیا.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.



۳. گرفتاری ستمگران

«وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ بِكَ جَبَّارٌ سُوءًا إِلَّا ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِشَاغِلٍ، أَوْ رَمَاهُ بِقَاتِلٍ»

و می دانم هیچ ستمکاری بر تو بدی نخواست، مگر اینکه خداوند او را به برنامه مشغول کننده ای مبتلا ساخت، یا هدف تیر کشنده ای نمود.

نکته ها

- به نظر می رسد که منظور امام تنها کوفه نیست و این سخن عمومیت دارد، زیرا هر ظالمی جزای خود را می بیند، چه در کوفه باشد یا فلسطین.^۱
- عبارت «رَمَاهُ بِقَاتِلٍ» اشاره به حوادثی است که از برون بر سر انسان می تازد و او را هدف قرار می دهد یا به قتل می رساند.^۲
- از بسیاری از روایات اسلامی، مدح کوفه استفاده می شود؛ از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «هذه مدینتنا و محلتنا و مقر شیعتنا» اینجا شهر ما، محله ما و کانون شیعیان ماست.^۳
- جمع میان این روایات چنین است که کوفه ذاتاً مرکز مقدسی بود و مردم شریفی از شیعیان خالص و وفادار به اهل بیت علیهم السلام با ایمان و تقوا در آن می زیستند. ولی بر اثر سیطره بنی امیه بر آن، فرستادن جاسوسان و مأموران خشن و ناپاک و دادن زمام امور به دست این گونه افراد و بخشش بیت المال به ناهلان، فضای کوفه را آلودگی فراگرفت و بسیاری از مردم را از آیین تقوا و پاکی منحرف شدند. اگر از کوفه مدح شده است، به خاطر قداست ذاتی مردم آنجاست، و اگر مذمت شده، به خاطر آلودگی هایی است که بر اثر حکومت بنی امیه پیدا کرد.^۴

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۳۳.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۵.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، صص ۵۳۰ و ۵۳۱.



خطبه ۴۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در نخیله،

چهارشنبه پنجم شوال سال ۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: اعتقادی، نظامی

ویژگی: درایت در جنگ^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۵۴.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) این خطبه را هنگامی ایراد کردند که در «نخیله» (لشکرگاه نزدیک کوفه) عزم میدان صفین را داشتند.

احتمال قوی می‌رود که امام علی (علیه السلام) این خطبه را پس از فرا رسیدن شبانگاه ایراد فرموده است، چون منظره آسمان در موقع شب بسیار هیجان‌انگیز و موجب بروز تفکرات و دریافت‌های خالص می‌گردد. عالی‌ترین مناجات‌ها و دریافت‌های اولیاء الله هنگامی صورت می‌گیرد که سکوت اسرارآمیز همه‌جا را فرا گرفته است و آدمی، بی‌چیزی خود را در برابر عظمت هستی مشاهده می‌کند.^۱

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۰، ص ۵۵.



الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَ غَسَقَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَ خَفَقَ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَفْقُودِ الْإِنْعَامِ وَ لَا مُكَافَا الْإِفْضَالِ. أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ
مُقَدِّمَتِي وَ أَمْرَتُهُمْ بِلُزُومِ هَذَا الْمِلْطَاطِ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي وَ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ
هَذِهِ النُّطْقَةَ إِلَى شِرْذِمَةٍ مِنْكُمْ مُوَطَّنِينَ أَكْنَافَ دِجْلَةٍ فَأُنْهَضَهُمْ مَعَكُمْ إِلَى
عَدْوِكُمْ وَ أَجْعَلَهُمْ مِنْ أَمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ.

۱. ستایش خداوند

«الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَ غَسَقَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَ خَفَقَ»^۱

ستایش مخصوص خداوند است هر زمان که شب فرا رسد و پرده ظلمت فرو افتد، و ستایش از آن پروردگار است هر زمان که ستاره‌ای طلوع و غروب کند.

نکته

- حمد و ستایش ما، دائمی و همیشگی است. همان گونه که فرا رسیدن شب و فرو افتادن پرده تاریکی به طور مرتب تکرار می شود و تا دنیا برپاست رفت و آمد شب و روز برقرار است، حمد و سپاس ما نیز جاویدان می باشد.^۲

۱. وَقَب: داخل یا ظاهر شد؛ از ماده «وَقَب» گودال یا فرورفتگی در کوه یا زمین است؛ و هنگامی که چیزی داخل گودالی شود یا در تاریکی فرو رود، از آن تعبیر به «وَقَب» می کنند؛ الوقوب: وقب الشيء يقب وقبا: دخل؛ والوقوب: الدخول. غَسَقَ: شدیداً تاریک شد؛ شدت ظلمت است؛ و از آنجا که شب هرچه به نیمه نزدیک می شود، تاریکیش بیشتر می گردد، غسق کنایه از نیمه شب نیز می باشد. به همین دلیل مفسران گفته اند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» اشاره به چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا می کند و «قرآن الفجر» اشاره به نماز صبح است. (اسراء: ۷۸)؛ الليل أظلم، ومنه الغاسق قال سبحانه: وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ قَالَ الطُّبْرَسِي: الغاسق في اللغة الهاجم بضربه وهو ههنا الليل لأنه يخرج السباع من آجامها والهوام من مكانها فيه، يقال: غسقت القرحة إذا جرى صديدها ومنه الغساق صديد أهل التَّار لسيلانه بالعذاب و غسقت عينه سال دمعها.

لاخ: آشکار شد، درخشید؛ از ماده «لَوَح» به معنی آشکار شدن و درخشیدن است و در مورد هر موجود صیقلی و درخشنده به کار می رود؛ «لوح» نیز به صفحه سفید رنگی می گویند که از چوب یا فلز ساخته شده باشد. خَفَقَ: ناپدید شد، غروب کرد؛ از ماده «خَفَق» و «خَفِق» به معنی تنزل و تحرک است، به همین جهت هنگامی که ستاره و یا خورشید و ماه غروب می کند، این تعبیر در مورد آن ها به کار می رود؛ النجم يخفق خفوقا غاب.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۳۶.



مشابه

◇ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝﴾^۱ بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم؛ از شر آنچه آفریده؛ و از شر تاریکی، چون فراگیرد.

◇ ﴿وَ النَّجْمِ ۝ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ﴾^۲ و گیاه و درخت برای خدای متعال سجده می‌کنند.

◇ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۳ بگو: چه تصور می‌کنید اگر الله روزتان را تا روز قیامت طولانی سازد؟ جز او کدام خداست که شما را شب ارزانی دارد که در آن بیاسایید؟ مگر نمی‌بینید؟

◇ ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ﴾^۴ اوست خدایی که ستارگان را پدید آورد تا به آن‌ها در تاریکی‌های خشکی و دریا، راه خویش را بیابید.

۲. حمد بر نعمت‌های بی‌پایان

﴿وَالْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْضُودِ الْإِنْعَامِ﴾

حمد مخصوص خداوندی است که نعمتش هرگز پایان نمی‌پذیرد.

مشابه

◇ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ»^۵ سپاس خداوندی را سزا است که سپاسگزاری را کلید یادآوری خود قرار داد.

◇ «اسْتَفْتَحَتْ بِاللُّغَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ»^۶ و تو هر وقت بخواهی می‌توانی درهای نعمت او را با دعا بگشایی.

۱. فلق، ۱-۳.

۲. الرحمن، ۶.

۳. قصص، ۷۲.

۴. انعام، ۹۷.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.



۳. بخشش جبران ناپذیر خداوند

«وَلَا مُكَافَاةَ الْإِفْضَالِ»^۱

و بخشش های او را جبران نتوان کرد.

نکته

- بنندگان هرگز توانایی جبران نعمت های الهی را ندارند، چراکه اولاً، او نیازی ندارد تا کسی بتواند نعمتش را جبران کند و ثانیاً، توانایی بر شکر و ثنای او، خود، احسان و نعمت دیگری است از سوی پروردگار، زیرا شکر سبب فزونی نعمت می گردد.^۲

۴. فرمان امام برای حرکت به سوی جنگ صفین

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ مُقَدَّمَتِي، وَآمَرْتُهُمْ بِلُزُومِ هَذَا الْمِلْطَاطِ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي»^۳

اما بعد، پیشتازان لشکر من را از جلو فرستادم و دستور دادم کنار فرات را رها نکنند تا فرمان من به آن ها برسد.

نکته ها

- شط عظیم «فرات» در طرف غرب «دجله» قرار دارد و دجله در شرق آن است. بنابراین، مقدمه لشکر امام (علیه السلام) از کوفه که در کنار فرات قرار دارد حرکت کردند و به سوی شمال در جانب غربی فرات پیش می رفتند؛ و امام (علیه السلام) دستور فرموده بود که این راه را همچنان ادامه دهند، ولی خودش با عبور از فرات، به طرف شرق حرکت کرد.^۴

۱. مُكَافَاةً: مقابله به مثل شده، جبران شده؛ اسم مفعول از باب مفاعله از ماده كَفَوَ؛ الكَفَى: مثل و مانند و همسان؛ بصيغة المفعول من كافاه مكافئة كمعاملة و كفاء جازاه.

الإِفْضَالُ: نعمت دادن بدون اینکه در برابر نعمتی باشد؛ احسان و نیکی کردن؛ از ماده فَضَلَ؛ أَفْضَلَ، إِفْضَالاً عَلَيْهِ: بخشش به او را افزون کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۳۸.

۳. مُقَدَّمَةٌ: پیشی گیرنده؛ به فتح دال به معنی از پیش فرستاده شده است و این هر دو واژه در مورد پیشتازان لشکر، یعنی گروهی که در پیشاپیش لشکر حرکت می کنند تا آن ها را از جریاناتی که در مسیر لشکر وجود دارد آگاه سازند، اطلاق می شود؛ الجيش بالكسر و قد يفتح أوله ما يتقدم منه على العسكر.

مِلْطَاطٌ: ساحل رودخانه و دریا؛ اسم آلت از ماده «لَطَّ» به معنای گل مالی یا چسباندن چیزی به چیز دیگر. «ملطاط» از ماده «لَطَّ» (لَطَط) گرفته شده و میم آن زائد است و این ماده به معنی نزدیک بودن و همراه بودن است. به همین جهت به گردنبند «لَطَّ» می گویند، چون همیشه همراه گردن است. در اینجا منظور آب فرات است؛ حافة الوادی و ساحل البحر، و المراد هنا شاطئ الفرات.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۴۰.



● مقصود حضرت در این کلام این است که چون برای هر لشکری یک «مقدمه الجیشی» را می‌فرستاده‌اند تا کارهای مقدماتی لازمی را از قبیل شناسایی موقعیت محل و شناسایی موقعیت دشمن و... انجام دهند حضرت به آن‌ها فرموده‌اند ملازم ساحل این رود باشید تا مجدداً دستور دیگری به شما بدهم.

۵. جمع نیرو برای مبارزه با دشمن

«وَقَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ هَذِهِ النَّطْفَةَ إِلَى شِرْذِمَةٍ مِنْكُمْ مُوَطِنِينَ أَكْنَافَ دَجَلَةَ فَأَنْهَضَهُمْ مَعَكُمْ إِلَى عَدُوِّكُمْ وَاجْعَلَهُمْ مِنْ أَمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ»^۱

من خود تصمیم گرفتم از فرات بگذرم و به‌سوی جمعیتی از شما که در اطراف دجله مسکن گزیده‌اند رهسپار شوم و آن‌ها را بسیج کنم تا با شما به‌سوی دشمن حرکت کنند و از آن‌ها برای تقویت شما کمک بگیرم.

نکته

● مقصود حضرت از «هذه النطفه» رود فرات است. در بیان علت تغییر مسیر فرموده‌اند: من اراده کرده‌ام که از این مسیر رود فرات عبور کنم و به یک جمعیتی از شما که اطراف دجله ساکن هستند برخورد کنم.

۱. النُّطْفَةُ: آب قلیل و صاف؛ منظور رودخانه است؛ به معنی آب جاری؛ به هرگونه مایع سیال اطلاق شده است. اگر به نطفه انسان نیز گفته می‌شود، به خاطر این است که ترکیب آن بسیار خالص و خالی از هرگونه زوائد است و در واقع، عصاره خالص از وجود آدمی می‌باشد؛ بِالضَّمِّ الماء الصَّافِي قَلٌّ أَوْ كَثْرٌ. شِرْذِمَةٌ: تعدادی کم؛ گروه اندک و باقی مانده چیزی است؛ به قطعه‌ای که از میوه جدا می‌کنند «شرذمه» گفته می‌شود؛ الْكَسْر الْقَلِيل مِنَ النَّاسِ.

مُوَطِنِينَ: مستقرشده‌ها؛ اسم فاعل از باب إفعال؛ إِمَّا مِنْ بَابِ الْأَفْعَالِ أَوِ التَّفْعِيلِ يُقَالُ: أَوْطَنَهُ وَوَطَنَهُ وَاسْتَوْطَنَهُ اتَّخَذَهُ وَطَنًا.

أَكْنَافٌ: اطراف؛ جمع «كَنَفٌ» به معنی اطراف چیزی است؛ از آنجا که اطراف اشیاء سبب پوشش قسمت‌های درونی می‌شود، به آن «أَكْنَافٌ» می‌گویند؛ «کنیف» به چهار دیواری که انسان در آن مستور بماند، و همچنین به سپر که انسان را در مقابل ضربات دشمن حفظ می‌کند اطلاق می‌شود؛ بِالَّتَحْرِيكِ الْجَانِبِ وَالتَّاحِيَةِ. أَنْهَضَ: اعزام می‌کنم؛ به حرکت درآورم؛ باب افعال از نَهَضَ؛ كَمَعَ قَامَ وَانْهَضَ غَيْرَهُ أَقَامَهُ.



خطبه ۴۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از صفین در نُخيله، سال ۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: اعتقادی

ویژگی: توجه به جوهرهٔ دین^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۵۵.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه، قسمتی از صفات خداوند و علم بی‌پایان او آمده است.



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ
وَ امْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ فَلَا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ وَ لَا قَلْبُ مَنْ أَتَبَتْهُ
يُبْصِرُهُ، سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ وَ قَرَّبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ
مِنْهُ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعِدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ
بِهِ، لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ
الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا
يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ وَ الْجَا حِدُونَ لَهُ عُلوًّا كَبِيرًا.

۱. اوصاف خداوند

۱.۱. ذات پاک الهی

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ»^۱

ستایش مخصوص خداوندی است که هر نهانی را می داند.

نکته

- «بَطَنَ» در اینجا به معنی پنهان شدن است و این مفهوم را دارد که خدا در اسرار نهان، مخفی و پنهان است؛ و به تعبیری دیگر، کُنه ذاتش از پنهان نیز پنهان تر است.^۲

۱.۲. دلالت نشانه‌ها بر خدا

«وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ»^۳

ولی نشانه‌های واضح و آشکار، بر هستی او گواهی می دهد.

نکته

- اینکه حضرت فرموده علامت‌های ظاهر دلالت بر وجود او دارد، مقصود موجودات عالم است یعنی از راه معلول پی به علت می بریم یک وقت انسان خدا را از راه توجه

۱. بَطَنَ: شکم. از آنجا که در درون شکم ناپیدا است، این واژه در مورد هرچیز مخفی به کار می رود. باطن اشیاء به معنی درون آن هاست و گاه «بَطَنَتُ الْأَمْرُ» به معنی از اسرار درون آگاه شدم به کار می رود، همان گونه که به معنی مخفی و پنهان شدن نیز استعمال می شود. این واژه هم لازم استعمال می شود و هم متعدی. اگر در مورد خداوند لغت «باطن» استعمال شود به این معناست که او از چشم مخفی است. ددر معنای متعدی مانند «باطن الامر» یعنی امر مخفی را می داند؛ بطنه علمته و اخیرته.

خَفِيَّاتٍ: راز و رمزها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۵۰.

۳. أَعْلَامُ الظُّهُورِ: نشانه‌های آشکار.



به حقیقت هستی می‌شناسد ولی یک وقت است که افراد از معلول پی به علت می‌برند یعنی از راه شناخت موجودات عالم پی به وجود خدا می‌برند در این صورت باید به ریزه کاری‌های جهان طبیعت به خداشناسی رسید.

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ اعلام

مُسْتَعَار لَه: آیات خداوند در جهان

مُسْتَعَار مِنْه: علامت‌های کنار جاده

جامع: همچنان که علامت‌های کنار جاده، موجب هدایت و یافتن راه می‌شوند، آثار و آیات خداوند در جهان، سبب هدایت انسان‌ها به وحدانیت خدا و یافتن حقیقت می‌گردند.

نوع استعاره: اصلیه تصریحیه

۳.۱. نادیدنی با چشم سر

﴿وَأَمْتَنَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ فَلَا عَيْنٌ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ، وَلَا قَلْبٌ مَنْ أَتْبَتَهُ يُبْصِرُهُ﴾^۱

هرگز برابر چشم بینندگان ظاهر نمی‌گردد. نه چشم کسی که او را ندیده می‌تواند انکارش کند و نه قلبی که او را شناخت می‌تواند مشاهده‌اش نماید.

نکته

- آن‌کس که با حواس طبیعی، خدا را ندیده است، نمی‌تواند وجود او را منکر شود؛ چنان‌که اعتقاد به وجود او، نیازی به ارتباط حواس طبیعی با او ندارد.

مشابه

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۲ چشم‌ها او را در نمی‌یابند

و اوست که دیدگان را در می‌یابد، و او لطیف آگاه است.

﴿رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ﴾^۳ پروردگارا خودت را به من نشان ده تا تو را بینم.

۱. اِمْتَنَعَ: ممتنع شد.

۲. انعام، ۱۰۳.

۳. اعراف، ۱۴۳.



۴.۱. علو مقام الهی

«سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ، وَقَرَّبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ»

در بلندی مقام بر همه پیشی گرفته و چیزی از او برتر نیست با این حال چنان نزدیک است که چیزی از او نزدیک‌تر نمی‌باشد.

مشابه

◇ «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱ ما از شاه‌رگ [او] به او نزدیک‌تریم.

◇ «فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ»^۲ من نزدیکم، و دعای دعاکننده را به‌هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.

۵.۱. توصیف بلندای مقامش

«فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعِدُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ»^۳

نه مرتبه بلندش او را از مخلوقاتش دور کرده است و نه نزدیکیش با خلق، او را با آن‌ها همسان قرار داده است.

۶.۱. فراتر از درک عقل

«لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ»^۴

عقل‌ها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده و آن‌ها را از معرفت لازم درباره وجودش باز نداشته است.

۷.۱. نشانه‌های جهان بر وجود خداوند

«فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ»^۵

پس اوست که تمام نمودهای عالم هستی، حتی دل منکر، نیز بر او گواهی می‌دهد.

۱. ق، ۱۶.

۲. بقره، ۱۸۶.

۳. اسْتِعْلَاؤُهُ: علو و برتری داشتن او.

بَاعِدُهُ: دور کرد او را.

سَاوَاهُمْ: مساوی نمود آن‌ها را.

۴. لَمْ يُطْلِعِ: مشرف و مسلط نکرده؛ باب افعال از ماده طَلَعَ به معنای «بالا رفت»؛ من باب الافعال يقال اطلعت زیدا علی کذا مثل أعلمته وزنا و معنا.

لَمْ يَحْجُبْهَا: بین آن‌ها و معرفت حجاب و مانع قرار نداد؛ از ماده حَجَب به معنی پنهان کردن و منع از دخول است.

۵. ذِي الْجُحُودِ: صاحب انکار؛ در مفهوم جحود همیشه یک نوع لجاجت و تعصب و دشمنی در برابر حق نهفته است؛ الجحود: الانکار يقال جحد حقّه ای أنکره قال الفیومی ولا یكون إلا علی علم من الجاحد به.



نکته

- عبارت «اِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْخُحُودِ» اشاره به این واقعیت دارد که راه اثبات وجود پدیده‌ها، همان راه اثبات وجود خداوند است و ملحدان گزیری از پذیرش وجود او ندارند.^۱

مشابه

- ◇ ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲ آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟

◇ ﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَآتَى يُوفِّكَوْنَ... وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۳ هرگاه از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: الله، با این حال چگونه آنان را [از عبادت خدا] منحرف می‌سازند... و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرستاده و به‌وسیله آن زمین را پس از مردنش زنده کرده است؟ می‌گویند: الله، بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است، ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند.

۸.۱. تشبیه بودن خداوند

﴿تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُشْبِهُونَ بِهِ وَالْجَاهِدُونَ لَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^۴

خداوند بسیار برتر است از گفته کسانی که موجوداتی را به او تشبیه می‌کنند یا ذاتش را انکار می‌نمایند!

نکته

- گروه مشبیه، کسانی هستند که خدا را به بندگانش تشبیه می‌کنند و مثلاً برای او جسم و اعضا و دست و پا قائل می‌شوند و کسانی که موجودات دیگر را به او تشبیه می‌کنند و شریک و هم‌تأ قرار می‌دهند. مثلاً به‌جای عبادت خداوند، در برابر بت‌ها سجده می‌کنند.^۵

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۴۳.

۲. فصلت، ۵۳.

۳. عنکبوت، ۶۱ تا ۶۳.

۴. الْمُشْبِهُونَ: کسانی که او را به «مشبهات» شبیه می‌دانند؛ اشاره به مشرکان است.

الْجَاهِدُونَ: منکران، کسانی که وجود خدا را انکار می‌کنند؛ از ماده «جَهِد» به معنای انکار با علم، الْجَاهِدُ: آنکه مُنْكَرِ حق است با علم به آن.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۵۶.



خطبه ۵۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸

هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: فتنه‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۶.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه از فتنه‌هایی سخن به میان آمده است که سبب ویرانی جامعه‌ها می‌شود. در آغاز خطبه به سرچشمه پیدایش فتنه در جوامع اسلامی می‌پردازد، که هم شامل زمان بعد از رحلت رسول‌الله و هم ماجراهایی همچون واقعه جمل و صفین و نهروان می‌گردد.



إِنَّمَا بَدْءٌ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رَجُلٌ رَجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ. فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُتَرَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبِيسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ، وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرَجَانِ فَهَذَا لِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى.

۱. ریشه فتنه‌ها

۱.۱. پیروی از هوای نفس

«إِنَّمَا بَدْءٌ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ»^۱

جز این نیست که آغاز پیدایش فتنه‌ها، پیروی از هواهای نفسانی است.

نکته‌ها

● بدعت‌های ویرانگر در یک جامعه اسلامی به‌طور ناگهانی، یا با آگاهی کامل مردم به انحراف آن بدعت‌ها از مکتب، بروز نمی‌کند [بلکه به‌صورت تدریجی نمایان می‌شود]. همچنین، از آنجا که دین اسلام مجموعه‌ای از اصول و عقاید فطری و احکام و تکالیف سازنده مادی و معنوی است، به وجود آوردن بدعت‌ها در چنین مکتبی هرگز به عوامل منطقی مستند نخواهد بود.^۲

● مراد از فتنه، اختلاف نظر است. کلمه «بدء» پس از «انما» که ادات حصر است دلالت بر این دارد که اختلاف نظر مورد بحث، همان فتنه پس از رحلت پیامبر ﷺ است؛ فتنه‌ای که در امور دینی و مسائل شرعی بین اصحاب به وقوع پیوست و علت این اختلافات، هوای نفس بود.^۳

۱. بَدْءٌ: آغاز؛ بفتح الباء و سکون الدال و الهمزة أخيراً بمعنى الأول و بمعنى الابتداء أيضا يقال بدئت بالشئ بدء أي أنشأته إنشأ، و منه بدء الله الخلق أي أنشأهم.

الْفِتْنَةُ: فتنه‌ها؛ جمع الفتنه و هو الاختبار و الامتحان تقول: فتنن الذهب إذا أدخلته النار لتنظر جودته، و قد أكثر استعمالها فيما يقع به الاختبار كما في قوله تعالى: إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ثُمَّ أَكْثَرَ استعمالها في الاثم و الكفر و الضلال و الاحراق و الازالة و الصرف عن الشئ كذا حكى عن النهاية.

أَهْوَاءٌ: آراء و افکار برخاسته از هواپرستی.

تُتَّبَعُ: پیروی می‌شود؛ البدعة: اسم من ابتدع الامر ای ابتدئه ثم غلب علی ما هو زیاده فی الدین أو نقصان منه.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۰، ص ۱۰۷.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۴۶.



مشابه

- ◇ ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾^۱ با آن‌ها بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد.
- ◇ ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ﴾^۲ پیش از آن‌ها قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار نزدشان آمد.

۱.۲. احکام دروغین خود ساخته

﴿وَ أَحْكَامٌ تَبْنَدَعُ﴾^۳

و [جز این نیست که آغاز پیدایش فتنه‌ها] بدعت‌هایی که گذاشته می‌شود.

۱.۳. مخالفت با کتاب خدا

﴿يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ﴾^۴

[این فتنه‌ها و احکام آلوده به بدعت] با کتاب خدا مخالفت می‌شود.

نکته

- پس از آنکه بدعت‌ها در یک جامعه به‌وسیله هواها و خودپرستی‌ها بروز پیدا کرد، فتنه‌ها و آشوب‌ها آشکار می‌شود؛ زیرا بدعت‌ها هر اندازه هم ماهرانه بین مردم عرضه شود، با واقعیت‌هایی که در دین وجود دارد و خردمندان جامعه با آن آشنا هستند، ناسازگار است. از این‌رو نظرات مختلف و تأویلات شخصی صورت می‌گیرد و این موجب بروز آشوب و فتنه در جامعه می‌شود.^۵

۲. حامیان فتنه

﴿وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ﴾^۶

و مردانی مردان دیگر را بر غیر دین خدا یاری و پیروی می‌نمایند.

۱. بقره، ۱۹۳.

۲. دخان، ۱۷.

۳. تَبْنَدَعُ: نوآوری شود؛ بدعت گذاشته شود؛ هنگامی که در امور دینی به کار برود، به معنی احکام و قوانینی است که برخلاف کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ وضع می‌شود.

۴. يُخَالَفُ: مخالفت می‌شود.

۵. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

۶. مِزَاج: مخلوط شدن؛ مصدر است و به معنای آمیختن؛ ککتاب ما می‌مزج به قال سبحانه: عَيْنًا كَانَ مِزَاجُهَا كَأُفُورًا. يَتَوَلَّى: پیروی می‌کنند؛ از ماده «تولی» به معنی پیروی کردن؛ گاه به معنی نزدیک شدن و سلطه بر چیزی و یا پُست و مقامی می‌آید ولی اینجا همان معنای اول مورد نظر است؛ الاتباع و منه قوله سبحانه: وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ آی من يتبعهم.



نکته

● ضمیر «ها» در «علیها» به «الاحکام المبتدعه» برمی گردد. اهل هواوهوس با کمک گرفتن از مردانی مانند خود، در دین اسلام بدعت ایجاد می کنند و اموری را به وجود می آورند که مخالف احکام آن است.^۱

۳. راه نجات از فتنه ها

۱.۳. جدا کردن حق و باطل

«فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفَ عَلَى الْمُتَدِينِ»^۲

اگر باطل از آمیختن با حق جدا می گردید، بر کسانی که طالب حق اند پوشیده نمی ماند.

۲.۳. پاک و خالص کردن حق از باطل

«وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ»

و اگر حق از آمیزه باطل پاک و خالص می شد، زبان دشمنان و معاندان از آن قطع می گردید.

۳.۳. چگونگی شکل گیری فتنه ها

«وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرَجَانِ فَهَنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَيَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى»^۳

ولی بخشی از این گرفته می شود و بخشی از آن؛ و این دورا به هم می آمیزند و در اینجا است که شیطان بر پیروان و دوستان خود مسلط می شود؛ و تنها کسانی که مشمول رحمت خدا بوده اند از آن نجات می یابند.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۴۹.

۲. الْمُتَدِين: جویندگان؛ از ماده «رَدَّ، يَرُدُّ» که آرَادَ باب افعال از آن است؛ کسانی که برای خود و قومشان جای استراحت می جویند؛ از ماده «ارْتَادَ» به معنی طلب کردن چیزی است و در اینجا به معنی طلب کردن حق آمده است؛ الارتیاد: الطلب و المرتاد الطالب.

۳. ضِعْفٌ: دسته ای مخلوط، سهم، بخش؛ به معنی دسته ای از چوب های نازک مانند ساقه گندم و جو یا رشته های خوشه خرما است و به معنی بسته هیزم یا گیاه خشکیده نیز آمده است و گاه به خواب های آشفته و درهم اطلاق می شود؛ قَبْضَةُ حَشِيشٍ مختلط رطبها بیابستها و يقال ملاء الكَفِّ من قضبان أو حشيش أو شماريخ.

يَسْتَوْلِي: چیره می شود.

يَنْجُو: نجات می یابد.



نکته

● کسی که در پی حق می‌رود و به اشتباه درگیر باطل می‌شود، او حق را از همه وجوه بررسی نکرده است، بلکه فقط به دنبال آن قسمتی از حق رفته که حقانیتش مشکوک بوده است؛ اگر حق را از همه وجوه بررسی می‌کرد، به آن می‌رسید. همچنین کسی که به دنبال باطل باشد و آن را بیابد، خود را پشت آن قسمتی از باطل پنهان می‌کند که شبیه به حق است و در غیر این صورت رسوا می‌شود.^۱

مشابه

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾^۲ کسانی که پیش از این مقرر کرده‌ایم که به آن‌ها نیکویی کنیم، از جهنم برکنارند.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۱.

۲. انبیاء، ۱۰۱.



خطبه ۵۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در صفین، سال ۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: سیاسی، اخلاقی

ویژگی: برتری مرگ با عزت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۸.

پیشگفتار خطبه

بخش اول این خطبه به این حقیقت اشاره می‌کند که اگر انسان با شجاعت به میدان حوادث نرود و حق خود را نگیرد باید تن به ذلت و تسلیم در برابر ظلم بدهد و بخش دوم اشاره می‌کند که چگونه معاویه با تزویر و حیله، گروهی از بی‌خبران را نیرنگ می‌زند که حاضرند جان خود را در طریق باطل فدا کنند.



قَدْ اسْتَطَعْمَوْكُمُ الْقِتَالَ فَأَقْرِؤُوا عَلَى مَذَلَّةٍ وَتَأْخِيرٍ مَحَلَّةٍ أَوْ رَوْوا
السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَزَوَّوا مِنَ الْمَاءِ، فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ
وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِلُمَةً مِنَ الْغَوَاةِ وَ
عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمُنِيَّةِ.

۱. جنگ طلبی لشکر معاویه

«قَدْ اسْتَطَعْمَوْكُمُ الْقِتَالَ»^۱

آن‌ها (سپاه معاویه) با بستن آب بر روی شما، از شما جنگ طلبیده‌اند!

نکته

- جمله «اسْتَطَعْمَوْكُمُ» در جایی به کار گرفته می‌شود که شخصی از دیگری تقاضای طعام می‌کند، گویی جنگ و پیکار طعامی است که لشکریان معاویه با عمل خود آن را از یاران امام (علیه السلام) طلب کرده‌اند. این شبیه به تعبیری است که در عبارات روزمره، فارسی‌زبانان می‌گویند: «فلان کس تنش می‌خارد» یا اینکه می‌گویند: «دلش هوای شلاق کرده»، اشاره به اینکه عمل او یک نوع ماجراجویی و جنگ طلبی است.^۲

استعاره

مُسْتَعَار: استطعام.

مُسْتَعَار لَهُ: برای غذا خوردن به کار می‌رود.

مُسْتَعَار مِنْهُ: حضرت برای قتال و پیکار آورده‌اند.

جامع: همچنان که فرد گرسنه از دیگران به شدت طلب غذا می‌کند افراد معاویه هم مثل گرسنگانی هستند که غذایشان شمشیر است و از شما به شدت این غذا را طلب می‌کنند.

نوع استعاره: اصلیه تصریحیه.

۱. اسْتَطَعْمَوْكُمُ: از شما طعام خواسته‌اند؛ از ریشه «طَعَمَ» یعنی این اقدام آن‌ها برای تحریک شما به جنگ است؛ ای طلبوه منکم یقال فلان یستطعمنی الحدیث ای یستدعیه منی و یطلبه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۷۴.



۲. ذلت پذیری

«فَاقْرَؤُوا عَلَىٰ مَذَلَّةٍ وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ»^۱

پس یا باید تن به ذلت و انحطاط منزلت خویش بدهید.

۳. آزاد کردن آب فرات

«أَوْ رَوْوا السَّيْفَ مِنَ الدَّمَاءِ تَرْوُوا مِنَ الْمَاءِ»

یا شمشیرهایتان را از خون (این خیره سران بی رحم) سیراب کنید تا بتوانید از آب فرات سیراب شوید!

نکته

- دشمن شما اصرار دارد که شما را تا لب مرگ تشنه نگه دارد، پس با آن‌ها بجنگید تا بتوانید از آب فرات استفاده کنید.^۲

۴. رمز عزت و سربلندی

«فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ»^۳

مرگ در زندگی توأم با شکست شماس و حیات و زندگی در مرگ پیروزمندانه شماس.

نکته

- زندگی با ذلت و بردگی، مرگ واقعی است و تنها راه زندگی با کرامت، مبارزه با دشمنان خدا و انسانیت است.^۴

۱. آفرُوا: اعتراف کنید، بپذیرید؛ از ریشه «قَرَّ» به معنای اذعان و اعتراف؛ اقرار به معنای ثابت و ساکن شد؛ من القرار و هو السكون و الثبات کالاستقرار، أو من الاقرار و الاعتراف و الاول أظهر.

مَحَلَّة: منزلگاه؛ به معنی جایگاه اجتماعی نیز به کار می‌رود.

رَوْوا: سیراب کنید؛ از ماده «ترویه» به معین سیراب کردن است؛ روز هشتم ماه ذی الحجه را از این جهت «یوم الترویه» می‌گویند که در گذشته حاجیان برای رفتن به عرفات و مشعر و منی، آب ذخیره می‌کردند و این واژه گاه در معنی کنای آن به کار می‌رود؛ مانند سیراب کردن شمشیرها که در این خطبه آمده است.

تَرْوُوا: سیراب می‌شوید؛ «تروون» بوده و چون در جواب امر یعنی «رَوْوا» قرار گرفته مجزوم شده است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۴.

۳. مَقْهُورِينَ: شکست خوردگان.

قَاهِرِينَ: پیروز شدگان.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۴.



- مقصود این است که اگر اهمال کاری کنید و شکست بخورید همیشه زیردست و تو سری خور هستید اما اگر زیر بار ذلت نروید و ایستادگی کنید سرافراز و سربلند هستید

مشابه

◇ «لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفْرِقَازَ الْعَبِيدِ»^۱ به خدا سوگند، نه دست ذلت و خواری به شما می‌دهم و نه چونان بردگان می‌گیریم.

◇ امام حسین (علیه السلام) در سخن معروفی می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَ ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ يَا بَنِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَانْتَفَتْ حَمِيَّةٌ وَنَفُوسٌ أَبْيَةُ مِنْ أَنْ تُثُورَ»^۲ آگاه باشید این ناپاک ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته، و چه دور است که او به مقصد خود برسد، و چه دور است از من که تن به ذلت بدهم. نه خدا این را می‌پسندد و نه پیامبرش و نه مؤمنان راستین و نه پدران و نیاکان پاک و مادران پاک دامن.

۵. نیرنگ معاویه و ساده‌لوحی گروهی از شامیان

«أَلَا وَإِنَّ مَعَاوِيَةَ قَادَ لُئْمَةً مِنَ الْغَوَاةِ وَعَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَعْرَاضَ الْمَنِيَّةِ»^۳ آگاه باشید معاویه گروهی از بی‌خبران گمراه را همراه خود آورده و حقیقت را بر آن‌ها پنهان

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۰.

۳. قَادَ: رهبری کرد، به دنبال خود کشید؛ قائد اسم فاعل از همین ریشه است. لُئْمَةٌ: عده قلیل؛ از ماده «لمی یلمو لموا» به معنی برگرفتن چیزی به طور کامل است؛ در خطبه بالا، کنایه از بی‌اعتنایی به لشکر معاویه و ناچیز بودن آن‌هاست؛ بِالضَّمِّ وَالتَّخْفِيفِ جماعة قلیلة. غَوَاةٌ: گمراهان؛ جمع «غاوی» از ماده «غی» به معنی گمراه شدن است؛ این واژه، گاه به معنی افراد جلف و بی‌سروپا نیز به کار می‌رود.

عَمَسَ: پوشانده؛ در اصل از ریشه «عمس» به معنی محو شدن و بی‌خبر ماندن و ناآگاه بودن نسبت به چیزی است. به همین جهت به شب‌های بسیار تاریک «عمیس» گفته می‌شود؛ این تعبیر در خطبه بالا اشاره به پرده‌پوشی معاویه و مخفی ساختن حقایق از شامیان است؛ بفتح العين المهملة و تخفیف المیم و تشدیدها أبهمه علیهم و جعله مظلماً، و التشدید لافادة الکثرة و منه لیل عماس ای مظلم.

نُحُور: زیر گردن، جمع نحر؛ نحر شتر از همین ماده است چون در ذبح شتر، نحر آن بریده می‌شود. أَعْرَاضٌ: هدف‌ها؛ در معانی شوق، ملامت، تنفر، ترس، پر کردن ظرف از آب نیز به کار می‌رود، ولی معنی اصلی و معروف آن هدفی است که به سوی آن تیر می‌اندازند و در خطبه بالا منظور همین معنی است؛ جمع غرض و هو الهدف. الْمَنِيَّةُ: مرگ.



نموده تا آنجا که گلوهای خویش را آماج تیرها و شمشیرهای مرگ ساخته‌اند!

نکته‌ها

- معاویه از روی نفاق برای حق و عدالت اشک می‌ریزد و اهل شام به او ایمان آورده‌اند.^۱
- قدرت‌محوران با هر وسیله ممکن، نخست مغز و روان ساده‌لوحان را دست‌کاری می‌کنند و سپس مقاصد شوم خود را به آنان تلقین می‌نمایند.^۲
- شست‌وشوی مغزی ساده‌اندیشان:

گاهی سردمداران باطل با سخنان فریبنده چنان در اعماق روح ساده‌لوحان نفوذ می‌کنند که آن‌ها را به عشق شهادت در راه خدا برای پیشبرد اهداف شوم خودشان بسیج می‌نمایند. این گروه، علی‌رغم اینکه عملاً به‌طرف دوزخ پیش می‌روند، بر این باورند که رو سوی بهشت دارند؛ چنانچه دستگاه تبلیغات فرعون نیز موسی و هارون را مردانی سلطه‌جو معرفی کرد که در صدد غصب سرزمین‌های مصر هستند؛ و فرعون را مدافع استقلال، عزت، شرف و آبروی مردم مصر شمرد. ﴿قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكَ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكَ الْمُثْلَى﴾^۳ [فرعونیان] گفتند: «قطعاً این دو تن ساحرند [و] می‌خواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند.»^۴

- راه و رسم جوانمردی امام (علیه السلام): معاویه آب را به روی امام و یارانش بست، ولی وقتی حضرت شریعه را آزاد کرد، آب را به روی لشکر معاویه نبست.^۵

مشابه

- ◇ امام صادق (علیه السلام): «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْلَالَ نَفْسِهِ»^۶ خداوند تمام امور مؤمن را به خودش واگذار نموده ولی ذلت را به او تفویض نکرد.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۴.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۲۰.

۳. طه، ۶۳.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۸۰.

۵. همان.

۶. کافی، ج ۵، ص ۶۳.



♦ امام حسین (علیه السلام): «مَوْتُ فِي عَزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ»^۱ مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.

تشبیه

مُشَبَّه: مرگ

مُشَبَّه به: شخصی که سلاح جنگی به کار می برد

وجه شبیه: امام (علیه السلام) مرگ را به شخصی تشبیه کرده که سلاح جنگی به کار می برد. آنگاه لفظ هدف را برای گلوی آن ها به عاریه آورده است. گویا قصد این بوده که برای مرگ لفظ تیرانداز را عاریه بیاورد. بر اثر تبلیغات معاویه و پوشیده ماندن حق بر آنان، آماده شده اند که گلویشان را هدف مرگ یعنی هدف تیرها و شمشیرها قرار دهند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.



خطبه ۵۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: عید قربان

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: دنیاشناسی^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۱۱۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علی (علیه السلام) درباره ترک دنیاپرستی ایراد کرده، در آن به ذکر پادشاهایی می‌پردازد که خدا به زاهدان می‌دهد؛ و نعمت‌هایی را که مردم از خالق دریافت می‌دارند به آن‌ها گوشزد می‌نماید.



أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَ آذَنْتْ بِانْقِضَاءِ وَ تَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَ أَذْبَرَتْ
حَذَاءَ فَهِيَ تَخْفِزُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا وَ تَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا وَ قَدْ أَمَرَ مِنْهَا مَا
كَانَ حُلُوءاً وَ كَدَرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْوَاً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ أَوْ
جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْمَقْلَةِ لَوْ تَمَرَّزَهَا الصَّدَيَانُ لَمْ يَنْقَعْ. فَأَرْمِعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ
عَنْ هَذِهِ الدَّارِ الْمُقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الرُّوَالِ وَ لَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ وَ لَا يَطُولَنَّ
عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ. فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَلِيِّ الْعَجَالِ وَ دَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ
وَ جَارْتُمْ جَوَارَ مُتَبَلِّئِي الرُّهْبَانِ وَ خَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ التَّمَاسِ
الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي اِرْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ وَ حَفِظَتْهَا
رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلاً فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ وَ تَالَلَّهِ
لَوْ انْمَاثَتْ قُلُوبُكُمْ انْمِيَاثاً وَ سَأَلْتِ عُيُونُكُمْ مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ دَمَاءً
ثُمَّ عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بِاقِيَّةٍ، مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ وَ لَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئاً مِنْ
جُهْدِكُمْ أَنْعَمَهُ عَلَيْكُمْ الْعِظَامُ وَ هَذَا إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ.

۱. اوصاف دنیا

۱.۱. پایان یافتن عمر

«أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَ آذَنْتْ بِانْقِضَاءِ»^۱

آگاه باشید دنیا به آخر رسیده و پایان یافتن خویش را اعلام کرده است.

نکته

- این سخن ممکن است اشاره به مجموعه جهان باشد که عمرش رو به پایان است و به همین دلیل زمان ما را آخرالزمان می نامند؛ یا اشاره به زندگی هر یک از انسان ها در هر عصر و زمان است که بسیار کوتاه و زودگذر می باشد. احتمال دوم با مجموعه خطبه سازگارتر است. درواقع، معنی این سخن آن است که عمر هرکس در این دنیا به اندازه ای کوتاه می باشد که گویی از لحظه تولد به او می گویند «آماده کوچ کردن باش».^۲

۱. تَصَرَّمَتْ: قطع شد، پایان یافت؛ از ماده «صَرَم» به معنی قطع کردن چیزی است و به همین جهت به شمشیر بُرنده صارم می گویند و «تصرم الدنيا» اشاره به نزدیک شدن پایان عمر آن است. «صرام النخل» به معنای چیدن خرماست؛ انقطعت و فنیّت.

آذَنْتْ: اعلام کرد، آماده باش داد؛ باب افعال از ماده «اِیْذَان» به معنی اعلام و اخبار است. اِذَان به معنای اعلان وقت نماز است؛ بِالْمَدِّ اَعْلَمْتُ و اذنت بالشئ علمت به. و یعدی بالهمز؛ فیقال: اذنت و تَأَذَّنْتُ: اعلمت.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۸۶.



۲.۱. سطحی بودن زیبایی‌های دنیا

«وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا»

زیبایی‌هایش به زشتی گراییده است.

۳.۱. زودگذری دنیا

«وَأَذْبَرْتُ حَذَاءً»^۱

[دنیا] روی برگردانده و به سرعت دور می‌شود.

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ ادبار

مُسْتَعَار لَه: از بین رفتن خوبی‌های دنیا

مُسْتَعَار مِنْه: پشت کردن دنیا

جامع: همچنان که وقتی یک نفر به ما پشت می‌کند، نمی‌توانیم اکثر خوبی‌ها، محاسن و زیبایی‌هایی را که در صورتش است مشاهده کنیم، وقتی دنیا به ما پشت می‌کند نمی‌توانیم خوبی‌ها و خوشی‌های دنیا را مشاهده نماییم.

نوع استعاره: تبعیه تصریحیه

۴.۱. آهنگ دنیا

«فَهِيَ تَحْفِزُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا، وَ تَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا»^۲

[دنیا] ساکنان خویش را به سوی فنا می‌راند و همسایگانش را با آهنگ مرگ پیش می‌برد.

۱. اَذْبَرْتُ: روی برگردانده؛ از ماده دُبر؛ جمع آن إدبار و به معنای عقب، مقابل جلو.

حَذَاءً: سریع، شتابان؛ از ماده «حَذَ» به معنی قطع کردن با سرعت است و به همین جهت به شتری که با سرعت حرکت می‌کند حذاء گفته می‌شود و در خطبه بالا منظور پایان گرفتن زندگی دنیا با سرعت است؛ السَّریعة الذَّهاب و روی حذاء بالجیم و هی منقطعة النفع والخیر.

۲. تَحْفِزُ: هل می‌دهد، می‌راند؛ از ماده «حَفَزَ» به معنی تحریک کردن و برانگیختن یا چیزی را از پشت سر به جلو راندن است. در حدیث آمده است که یکی از نشانه‌های رستاخیز «حفز الموت» است. از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: «حفز الموت» چیست؟ فرمود: مرگ‌های ناگهانی؛ حفزه: یحفزه من باب ضرب دفعه من خلفه، و بالترمع طعنه، و عن الأمر أعجله و أزعجه، و حفز الليل النهار ساقه.

سُكَّانَهَا: ساکنانش.

تَحْدُو: می‌راند؛ از ماده «حذاء» به معنی آواز خواندن برای شتران به منظور تسریع حرکت آن‌هاست.

جیران: همسایه‌ها.



نکته ها

- تعبیر «تحدو» برای نشان دادن این حقیقت است که در این جهان، تمام عوامل سرعت بخشیدن به سوی فنا فراهم است و انسان‌ها با سرعت هرچه تمام‌تر به سوی پایان زندگی پیش می‌روند.^۱
- «تحفز» به معنای دفع کردن و هل دادن است یعنی دنیا ساکنان خودش را به طرف نیستی هل می‌دهد و دفع می‌کند. مقصود این است که آن‌ها را از خود خارج می‌کند.

مشابه

- ◇ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲ هرچه بر [زمین] است فانی شونده است و ذاتِ باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.
- ◇ ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۳ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.
- ◇ ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ﴾^۴ بگو: «سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است! و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است!»

تشبیه

مشَبَّه: مردم دنیا

مشَبَّه به: کاروانی از شتران

وجه شَبَّه: امام علی (ع) مردم در دنیا را به کاروانی تشبیه می‌کند که ساربان آن را به سرعت می‌راند؛ چراکه بخواهند یا نخواهند با گذشت روزگار به پیش رانده می‌شوند و به سوی اجل حرکت می‌کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۸۸.

۲. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.

۳. حدید، ۲۰.

۴. نساء، ۷۷.



۵.۱. شیرینی‌های تلخ

«وَقَدْ أَمَرَ مِنْهَا مَا كَانَ خُلُوءًا وَكَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْوَاً»^۱

آنچه از دنیا شیرین بوده به تلخی گراییده و آنچه صاف و زلال بوده تیرگی یافته است.

نکته

● مراد از شیرینی تلخ شده، روزگار خردسالی، جوانی و لحظات عیش و نوش و لذت‌های این جهان است که همگی زودگذر هستند.^۲

۶.۱. بی‌اعتباری دنیا

«فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ أَوْ جُوعَةٌ كَجُوعَةِ الْمُقْلَةِ لَوْ تَمَرَّزَهَا الصَّدْيَانُ لَمْ يَنْقَعْ»^۳

۱. اَمَرَ: تلخ شد. «مَرَّ» به معنی مرور کردن و عبور نمودن است؛ مُر بر به معنی تلخ (ضد شیرین) است و «اَمَرَ» از واژه دوم گرفته شده و مفهومش این است که گذشت زمان، شیرینی‌های جهان را تلخ کرده است؛ الشَّيْءُ صار مرّاً. خُلُوءًا: شیرین.

کَدِرَ: تیره شد؛ الماء کدرا من باب تعب زال صفائه و کدر کدورة من باب صعب. صَفْوَاً: خلوص شیء از آمیختگی؛ به سنگ صاف و خالص «صفا» گویند. یعنی آنچه از دنیا صاف و زلال و شفاف بوده کدر و آلوده شده است.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۹.

۳. سَمَلَةٌ: ته مانده؛ از ماده «سَمَل» به معنی خالی کردن حوض یا ظرف از باقی مانده آب است و سمله به آن آب مختصری می‌گویند که در ته حوض یا ظرف باقی می‌ماند. به همین جهت «إسمال» به معنی اصلاح در میان مردم به کار می‌رود، گویی باقیمانده کینه‌ها را از دل‌ها می‌شوید؛ بالفتحات البقية من الماء بقی فی الاناء. الْإِدَاوَةُ: ظرف کوچکی از پوست؛ مَشْک کوچکی است که در قدیم به جای قمقمه از آن استفاده می‌کردند؛ در واقع قمقمه‌ای از پوست بوده است؛ بالكسر المطهرة.

جُرْعَةٌ: به مقدار آب کمی می‌گویند که انسان برای فرو بردن داخل دهان خود می‌کند الْمُقْلَةُ: سنگ کوچکی که در زمان کمبود آب، با آن آب را بین خود تقسیم می‌کردند، در اصل از ماده «مُقْل» به معنی فرو بردن چیزی در آب و یا در آب فرو رفتن است. در قدیم در سفرها هنگامی که گرفتار کمبود آب می‌شدند، برای جیره‌بندی عادلانه آب سنگ‌ریزه‌هایی را در ته ظرف می‌گذاشتند و به اندازه‌ای آب روی آن می‌ریختند که سنگ‌ها را بپوشاند و آن سهم یک نفر بود و در واقع این کار برای اندازه‌گیری دقیق بوده است؛ بفتح المیم و سکون القاف حصاة للقسیم یقسم بها الماء عند قلته فی المفاوز و فی السَّفر تلقی فی الماء لیعرف قدر ما یسقی کل واحد منهم. تَمَرَّزَ: آن را کم‌کم بمکد؛ «مَرَّ» به معنی مکیدن و نوشیدن یا خوردن است؛ «تمرز» مکیدن آب به‌طور تدریجی و آهسته است؛ تمصَّص الشَّراب قلیلاً قلیلاً.

الصَّدْيَان: تشنه؛ از ماده «صَدی» به معنی عطش شدید است و صدیان به کسی می‌گویند که گرفتار تشنگی شدید شده است؛ کعطشان لفظاً و معنی.

لَمْ يَنْقَعْ: رفع عطش نمی‌کند، سیراب نمی‌شود؛ از ماده «نَقَعَ» در اصل به معنی استقرار چیزی است؛ این واژه به معنی سیراب شدن و تسکین عطش آمده است؛ نَقَعَ: یَنقَعُ اِی سکن عطشه.



از دنیا چیزی نمانده جز باقی ماندهٔ آبی همانند باقی ماندهٔ آبی در ظرفی کوچک یا چون جرعه آبی اندک که اگر تشنه‌ای بمکد سیراب نشود.

نکته‌ها

- عمر انسان هر چه دراز شود و همهٔ لذایذ را به دست آورد، باز هم هیچ نمی‌ارزد، مگر اینکه دنیا را وسیله‌ای برای رهایی خود در روز جزا قرار دهد.^۱
- در این عبارت حضرت می‌فرماید: آنچه از این دنیا مانده است مثل قطره آبی است که ته آفتابه مانده باشد یا مقداری بیشتر مثل جرعه‌ای که اگر تشنه آن را بمکد سیرابش نمی‌کند.

مشابه

◇ «فَلَمْ يَتَّقِ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةً كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ»^۲ و از آن جز باقی ماندهٔ اندکی از ظرف آبی که آن را خالی کرده باشند، نمانده است.

تشبیه

مَشَبَّه: باقی ماندهٔ عمر انسان
مَشَبَّه به: ته ماندهٔ آب حوض
وجه شبیه: تشبیه باقی ماندهٔ عمر انسان به ته ماندهٔ آب حوض، بدان گونه که تشنه‌ای را سیراب نسازد، بیانگر واقعیت حیات مادی در برابر حیات جاویدان است.

۲. تصمیم بر کوچ کردن از دنیا

«فَازُمْعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّحِيلَ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ»^۳

ای بندگان خدا تصمیم بر کوچ کردن از این سرا بگیرید.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۹

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۳. فَازُمْعُوا: تصمیم بگیرید؛ از ماده «زَمَع» در اصل به معنی تصمیم بر چیزی است و لذا بعضی گفته‌اند این واژه وارونه عزم است که در آن، «ز» و «م» جابه جا شده است؛ و گاه گفته‌اند که در اصل جمع بوده و «ج» تبدیل به «ز» شده است؛ و هر سه واژه «عزم»، «زَمَع» و «جمع» یک معنی را می‌رساند که همان تصمیم گرفتن بر انجام کاری است؛ از معن: الأمر أی أجمعت و عزمت علی فعله.



نکته

- معنای تصمیم به کوچ از این دنیا آن است که انسان، این حرکت را یک پدیده طبیعی و ضروری، که اراده و اختیار انسان در آن کمترین اثری ندارد، تلقی نکند.^۱

۳. زوال و نیستی اهل دنیا

«الْمُقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالُ»^۲

زوال و نیستی بر اهل آن فرض شده است.

مشابه

◇ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ»^۳ نفس کشیدن انسان گام اوست به سوی مرگش.

◇ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ»^۴ هر شمرده شده ای تمام شدنی است و هر انتظار کشیده ای (مورد انتظاری) رسیدنی است.

۴. جلوگیری از چیرگی آرزوها

«وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ»^۵

نکند آرزوها بر شما چیره شود.

۵. طولانی نبودن عمر

«وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ»^۶

و مدت حیات در آن به نظرتان طولانی نیاید.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

۲. الْمُقْدُورُ: مقدر شده؛ قطعی و حتمی؛ الْمُقْدَرُ الذی لَا بَدَّ مِنْهُ.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۲.

۴. همان، حکمت ۷۳.

۵. لَا يَغْلِبَنَّ: هرگز غلبه نمی کند.

۶. يَطُولَنَّ: حتما طولانی می شود.

الْأَمَدُ: مدت یا آخر و انتهای مدت؛ گاه به معنی غضب نیز آمده است، به خاطر اینکه به هنگام غضب، صبر انسان پایان می پذیرد و به آخر می رسد؛ بِالْتَّحْرِيكِ الغای.





مشابه

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۱ آیا مؤمنان را وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان در برابر یاد خدا و آن سخن حق که نازل شده است، خاشع شود؟ و همانند آن مردمی نباشند که پیش از این کتابشان دادیم و چون مدتی برآمد دل‌هایشان سخت شد و بسیاری نافرمان شدند.

۶. ناله و زاری

«فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوَلَةِ الْعِجَالِ»^۲

به خدا سوگند اگر همانند شترانی که بچه خود را از دست داده‌اند ناله سر دهید.

تشبیه

مَشَبَه: تضرع در پیشگاه خدا

مَشَبَه به: ناله شتران

وجه شَبَه: امام علیه السلام نهایت کوشش در مقام تضرع و زاری در پیشگاه خداوند را به ناله‌ای تشبیه کرده است که شتران به‌هنگام از دست دادن فرزندان خود سر می‌دهند؛ ناله‌ای بسیار جان‌سوز و رقت‌بار که هر شنونده‌ای را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

۱. حدید، ۱۶.

۲. حَنْنْتُمْ: ناله سر دهید، فریاد بکشید؛ در اصل به معنی دلسوزی و مهربانی و ترحم است و معمولاً در جایی گفته می‌شود که همراه با ناله دردناکی باشد. «أُستن حنانه» به ستون چوبی گفته شده که در روایت آمده است پیامبر به آن تکیه می‌کرد و برای مردم خطبه می‌خواند. هنگامی که منبری برای پیامبر ساختند و حضرت روی آن منبر می‌نشست و خطبه می‌خواند، آن ستون از فراق پیامبر ناله می‌کرد؛ الحنین: مصدر بمعنی الشوق واصله ترجیع التآفة صوتها أثر ولدها. الْوَلَةُ: شتری که به دلیل گم کردن بچه‌اش سرگردان شده است؛ از ماده «ولّه» به معنی شدت غم یا شادی است که هوش را از سر می‌برد؛ جمع واله من الوله و هو ذهاب العقل و فقد التّمييز.

الْعِجَال: شتری که برای پیدا کردن بچه گم‌شده خود، با شتاب به دنبال آن می‌گردد؛ جمع عَجول. شتری که بچه‌اش را گم کرده خیلی بی‌تاب است که بچه خود را ببیند و از این رو صدا و ناله مخصوصی می‌کند؛ جمع عَجول و هی التآفة التي تفقد أولادها.



۷. نوحه گری

«وَدَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ»^۱

و همچون کبوتران نوحه گری کنید.

تشبیه

مَشَبَّه: تضرع در پیشگاه خدا

مَشَبَّه به: نوحه گری کبوتران

وجه شَبَّه: امام علی (ع) نهایت کوشش در تضرع در مقابل خداوند را به نوحه گری کبوتران تشبیه می کند. زیرا وقتی کبوتران دور هم جمع می شوند، گویی به صورت دسته جمعی نوحه گری دارند.

۸. راهبان تارک دنیا

«وَجَاوَزْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَتِّلِي الرُّهْبَانِ»^۲

و به مانند راهبان تارک دنیا زاری نمایید.

۱. دَعَوْتُمْ: ناله کردید.

هَدِيل: ناله و هو هو کردن؛ در اصل از ماده «هدل» به معنی سستی یا صدای ملایم است؛ اشاره به آواز کبوتری شبیه «یا کریم» که برای پیدا کردن جفت خود ناله می کند؛ گاه به جوجه کبوتر و گاه به صدای کبوتر اطلاق شده است. مقصود از «هدیل الحمام» همان صدای غیر معمولی است که مانند ناله می باشد؛ هدیل الحمام: نوحها.

۲. جَاوَزْتُمْ: زوزه بکشید، فریاد برآورید؛ معنی مصدری دارد و به معنی فریاد آمیخته با تضرع و کمک خواستن است؛ جار: بجار من باب منع جارا و جَوَّاراً بِالضَّمِّ رفع صوته و تَضَرُّع و استغاث.

مُتَبَتِّل: قطع رابطه کنندگان با دنیا؛ این کلمه «متبتلین» بوده که به دلیل اضافه شدن، نون آن افتاده است. از ماده «تبتل» به معنی جدا شدن و کناره گیری کردن است. به حالت رهبان هایی که از جامعه دوری می گیرند و در گوشه ای به عبادت مشغول می شوند اطلاق می گردد؛ و اگر به بانوی اسلام فاطمه زهرا «بتول» گفته شده به خاطر آن است که به حالت انقطاع رسیده بود و از نظر فضل و معرفت جدا و برتر از دیگر زنان بود. در بعضی از روایات آمده است که «تبتل» به معنی بلند کردن دست به درگاه خدا (هنگام تضرع و زاری کردن) است؛ الانقطاع إلى الله باخلاص النية.

الرُّهْبَان: دیرنشینان؛ از ماده «رهب» در اصل به معنی ترسیدن است؛ ترسی که آمیخته با خویشنداری باشد. «رهبانیت» به معنی شدت تعبد و ترک دنیا آمده است و آن بدعتی بوده که گروهی از مسیحیان در آیین مسیح گذاردند، به این صورت که زنان و مردان تارک دنیا از ازدواج برای همیشه چشم می پوشند و از فعالیت های اجتماعی کناره گیری کرده، به معابدی که نام آن «دیر» است پناه می برند و مشغول عبادت می شوند؛ در اسلام به شدت از این کار نهی شده است.



تشبیه

مَشَبَّه: تضرع در پیشگاه خدا
مَشَبَّه به: گریه و زاری راهبان
وجه شَبَه: نهایت تضرع در پیشگاه خدا، به گریه و زاری راهبان و تارکان دنیا
تشبیه شده است که در دیرهایشان در مراسم مختلف خود، به صورت فردی یا
دسته جمعی نوحه‌گری می‌کنند و چون رابطه خود را از دنیا بریده‌اند نوحه آن‌ها
سوز دیگری دارد.

۹. تلاش در راه قُرب به خدا

«وَحَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ الْتِمَاسَ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي ازْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ»
دست از اموال و فرزندان بکشید تا به قرب الهی و مقامات والا نزد او دست یابید.

۱۰. عظیم بودن ثواب و عقاب خداوند

«أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَيْتَهَا كُتُبُهُ وَحَفِظَهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ وَ
أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ»^۱

یا آمرزش گناهانی که کتاب‌های الهی ثبت کرده و فرشتگانش حفظ نموده بخواهید. بی‌شک در
برابر پاداشی که برایتان امید دارم و کیفری که از آن بر شما بیم دارم کاری کوچک و ناچیز است.

نکته

● امام علیه السلام با عبارت «حَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» بالاترین ایثار و فداکاری
را مورد اشاره قرار می‌دهد و دلیلش این است که تمام عمر دنیا، از آغاز تا پایان، و تمام
نعمت‌ها و ثروت‌های مادی، از ازل تا ابد، در برابر عمر آخرت و مواهب و نعمت‌های آن
جهان، لحظه‌ای زودگذر و نعمتی ناچیز و قطره‌ای در برابر دریا است. بدیهی است تا این
معرفت و شناخت درباره دنیا و آخرت پیدا نشود، آن گذشت و ایثار، و آن تضرع و زاری
جان‌سوز حاصل نخواهد شد.^۲

۱. أَحْصَيْتَ: احصاء کرد؛ جمع نمود.

حَفِظَ: حفظ کرد.

أَرْجُو: امید دارم.

أَخَافُ: می‌ترسم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۵۹۸.



مشابه

◇ «صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَغْفَبْتُهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً»^۱ ایام کوتاهی را صبر و شکیبایی کردند (و ایثار و فداکاری نمودند) همین امر راحتی و آرامش طولانی برای آن‌ها آورد.

۱۱. نامحدود بودن نعمت‌های الهی

«وَتَاللَّهِ لَوْ أَنَّمَا فِي الدُّنْيَا مِثْرُ مِثْرٍ مَّا فَكَّرَ اللَّهُ فَعَلَهُ لَدَلَّتْ عَلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ وَلَوْ لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِّنْ جُحْدِكُمْ أَنْعَمَهُ عَلَيْكُمُ الْعِظَامُ وَهَذَا إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ»^۲

به خدا قسم اگر از روی اشتیاق به خدا و بیم و ترس از او دلتان آب شود و چشمتان آب بگرید آنگاه تا دنیا باقی است زنده بمانید اعمال شما - هر چند از هیچ تلاشی کوتاهی نکنید - با نعمت‌های بزرگی که به شما داده و هدایت به ایمان که از آن برخوردارتان ساخته برابری نخواهد کرد.

نکته‌ها

- احساس عمیق نسبت به بزرگی و عظمت خداوند ناشی از عاملی فراتر از تفکر ژرف و عمیق است، زیرا خرد آدمی محدود است و توانایی درک نامتناهی را ندارد.^۳
- مقصود این است که اگر از ترس یا از شوق خدا دل‌هایتان همچون نمک در آب حل شود و از چشم‌هایتان به‌جای اشک خون بیبارد و عمرتان هم تا پایان دنیا طول بکشد و شبانه‌روز هم اطاعت و عبادت خدا را انجام بدهید نمی‌توانید حق آن نعمت‌های بزرگ خدا را ادا کنید و همین که شما را هدایت کرده و مؤمن شده‌اید نعمت بزرگی است که اگر تا پایان دنیا هم شبانه‌روز عبادت کنید نمی‌توانید حق آن را ادا کنید.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. تالیه: قسم به خدا.

انَّمَا تَلَّتْ: ذوب شد، گداخته شد؛ از ماده «موث» به معنی حل کردن چیزی در آب است و «انمیاث» که از باب انفعال می‌باشد به معنی حل شدن و ذوب شدن است. در خطبه بالا، به معنی نهایت تلاش و کوشش در راه خداست؛ انمات: القلب ذاب.

رَهْبَةً: ترس.

مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةً: تا زمانی که دنیا باقی باشد.

مَا جَزَتْ: کفایت و برابری نمی‌کند.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶۲.



مشابه

- ◇ ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به مددش بیاید، سخنان خدا پایان نمی یابد و خدا پیروزمند و حکیم است.
- ◇ ﴿...بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ...﴾^۲ بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه نموده است بر شما منت می نهد.
- ◇ ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۳ این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد و خداوند بخشنانده و داناست.

۱. لقمان، ۲۷.

۲. حجرات، ۱۷.

۳. مائده، ۵۴.



خطبه ۵۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: عید قربان

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی

ویژگی: ارائه حکم فقهی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۱.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه، امام علیه السلام بعضی از جزئیات و ریزه کاری های قربانی را بیان می کند؛ گویی می خواهد بحث های کلی خطبه گذشته را با بحث در جزئیات تکمیل کند و نشان دهد که مردان خدا تنها به کلیات نمی پردازند، بلکه به تمام دستورهای شرع توجه دارند.



وَمِنْ تَمَامِ الْأُضْحِيَّةِ اسْتِشْرَافُ أُذُنِهَا وَ سَلَامَةٌ عَيْنِهَا فَإِذَا سَلِمَتِ الْأُذُنُ
وَالْعَيْنُ سَلِمَتِ الْأُضْحِيَّةُ وَ تَمَّتْ وَ لَوْ كَانَتْ عَضْبَاءَ الْقُرْنِ تَجُرُّ رِجْلَهَا إِلَى
الْمُنْسَكِ.

۱. کامل بودن قربانی

«وَمِنْ تَمَامِ الْأُضْحِيَّةِ اسْتِشْرَافُ أُذُنِهَا، وَ سَلَامَةٌ عَيْنِهَا. فَإِذَا سَلِمَتِ الْأُذُنُ وَالْعَيْنُ سَلِمَتِ
الْأُضْحِيَّةُ وَ تَمَّتْ»^۱

از شرایط کمال قربانی آن است که گوش هایش صاف و برافراشته و چشمانش سالم باشد.
بنابراین هرگاه گوش و چشم سالم باشد، قربانی کامل و سالم است.

نکته‌ها

- هدف نهایی قربانی کردن، علاوه بر احیای شعار الهی، آن است که گروهی از نیازمندان
از آن بهره‌مند شوند. قرآن مجید چنین می‌فرماید: ﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ
لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْفُقَرَاءَ
وَ الْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ شتران قربانی را برای شما از شعایر خدا
قرار دادیم. شما را در آن خیری است و همچنان که بر پای ایستاده‌اند نام خدا را بر آن‌ها
بخوانید و چون پهلوی‌شان بر زمین رسید از آن‌ها بخورید و فقیران قانع و گدایان را اطعام
کنید. این‌ها را برای شما رام کردیم. باشد که سپاسگزاری کنید.
- کلمه «تَمَّتْ» به این معناست که اگر گوش و چشم قربانی سالم نباشد تمام نیست و
این تعبیر دلالت دارد بر شرط بودن سلامت گوش و چشم.

۱. الْأُضْحِيَّةُ: حیوانی که در روز عید قربان قربانی شود؛ در اصل از «ضَحی» به معنی ظهور و بروز است و صبحگاهان
را از این رو «ضحی» می‌گویند که آفتاب بالا می‌آید و ظاهر و آشکار می‌شود و قربانی را از این رو «اضحیه» می‌گویند که
بعد از بالا آمدن آفتاب روز عید انجام می‌گیرد؛ بِضَمِّ الهمزة و کسرهما اتباعا للحاء و الباء المخففة و الجمع أضحی
و يقال ضحیه أيضا و الجمع ضحایا كعطية و عطایا و هی الشاة التي تضحی بها أي تذبح بها ضحاة، و منها سُمی يوم
الاضحی للعاشر من ذی الحجة.

استِشْرَافُ أُذُنِهَا: بررسی سالم بودن گوش قربانی؛ «اسْتِشْرَافُ» از ماده «شَرَف» در اصل به معنی بلندی ظاهر یا
بلندی مقام آمده است و منظور از «استشراف اذن» این است که گوش‌های حیوان بلند و برافراشته باشد که نشانه
سلامت آن است؛ الارتفاع و الانتصاب يقال اذن شرفاء ای منتصبه.



۲. موارد مضر برای قربانی

«وَلَوْ كَانَتْ عَضْبَاءُ الْقَرْنِ تَجَرُّ رِجْلَهَا إِلَى الْمُنْسَكِ»^۱

هر چند [قربانی] شاخ شکسته باشد و با پای لنگ به قربانگاه آید.

نکته‌ها

- در بعضی از نسخه‌های این خطبه، جمله‌ای در ذیل عبارت «تَجَرُّ رِجْلَهَا إِلَى الْمُنْسَكِ» آمده و آن جمله «فلا تجزی» است؛ بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که اگر شاخ آن شکسته باشد و بر اثر لنگ بودن، پایش را روی زمین بکشد برای قربانی کافی نیست.^۲
- قربانی بر دو نوع است: واجب و مستحب. شرط واجب بودن قربانی، در هر مکان و زمان، آن است که ناقص الخلقه نباشد. مواردی که قربانی واجب می‌شود: ۱. حج تمتع؛ ۲. اگر فرد مؤمن یکی از چهارپایان را صید کرد باید مانند آن را کفاره بدهد؛ ۳. ناتمام ماندن حج؛ ۴. اگر فرد مُحَرَّم برای ناچاری سر خود را تراشید باید یکی از این سه کفاره را بدهد: سه روز روزه یا اطعام شش نفر فقیر و یا قربانی.
- قربانی مستحب این شرایط را ندارد. مدت تقدیم قربانی مستحب برای کسانی که در منی هستند فقط چهار روز است، عید قربان و سه روز پس از آن (موسوم به ایام تشریق). این مدت برای کسانی که در منی نیستند فقط سه روز است یعنی عید و دو روز پس از آن. بهترین ساعات برای کشتن قربانی پس از طلوع خورشید روز عید می‌باشد.^۳

۱. عَضْبَاءُ: شاخ شکسته؛ از ماده «عَضَب» به معنی قطع کردن است و «عَضْبَاءُ الْقَرْنِ» به معنی حیوانی است که شاخش شکسته یا قطع شده باشد و گاه به شتری که گوشش را شکاف داده باشند «ناقه عَضْبَاءُ» گفته می‌شود؛ المکسور القرن و قيل القرن الدّاخل.

تَجَرُّ رِجْلَهَا: پای خود را بکشد یعنی پایش شکسته یا فلج شده باشد.

الْمُنْسَك: محل عبادت؛ منظور محل قربانی کردن است؛ از ریشه نَسَكَ به معنای عبادت؛ منسک: محل عبادت که در اینجا منظور محل قربانی کردن است. مناسک: مواقف و اعمال حج؛ محلّ النسک و هو العبادة والمراد به هنا المذبح و يجوز فيه فتح السّین و کسرها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۰۵.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶۵.



خطبه ۵۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در روزهای آغازین جنگ صفین،

سال ۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: سیاسی، اخلاقی

ویژگی: بینش حق محور امام علی(ع)

۱. شناسنامه خطبه، ص ۵۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه اشاره به فشار زیادی دارد که در امر بیعت یا در امر جنگ با شامیان بر امام علی(ع) وارد شد و سرانجام امام تصمیم نهایی خود را بر جنگ گرفت؛ تصمیمی آمیخته با دوراندیشی و اعتماد به نفس و دور از هرگونه شتابزدگی و یکسوگرگی.

امام علی(ع) در این خطبه به کیفیت و نتایج بیعت مردم با خود اشاره می‌کند: ۱. چون بیعت واجد شرایط واقعی انتخاب زمامدار بوده است، نقض آن به هر شکلی مساوی نقض شخصیت بیعت‌کننده بوده، باعث سقوط می‌شود؛ ۲. جامعه‌ای که از چنین بیعتی تخلف کند، هرگز روی خوشی را هم نخواهد دید، زیرا وقتی جامعه‌ای نتواند جو پاک سیاسی را تحمل کند، بدون تردید در جوی آلوده به ناپاکی به حیات اجتماعی و سیاسی می‌پردازد.^۱

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۵۸.



فَتَدَاكُّوْا عَلَیْ تَدَاكِّ الْاِیْلِ الْهِیْمِ یَوْمَ وِرْدِهَا وَ قَدْ اَرْسَلَهَا رَاعِیْهَا وَ خُلِعَتْ
مَثَانِیْهَا حَتَّی ظَنَنْتُ اَنْهُمْ قَاتِلِیْ اَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَیَّ، وَ قَدْ قَلْبْتُ هَذَا
الْاَمْرَ بَطْنَهٗ وَ ظَهَرَهٗ حَتَّی مَنَعَنِ النَّوْمَ فَمَا وَجَدْتُنِیْ یَسْعَنِیْ اِلَّا قِتَالُهُمْ اَوْ
الْجُحُوْدُ بِمَا جَاءَ بِهٖ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله). فَكَانَتْ مُعَالَجَةُ الْقِتَالِ اَهْوَنَ
عَلَّی مِنْ مُعَالَجَةِ الْعِقَابِ وَ مُوْتَاثُ الدُّنْیَا اَهْوَنَ عَلَّی مِنْ مُوْتَاثِ الْاٰخِرَةِ.

۱. پیکار با گروه ستمگر

«فَتَدَاكُّوْا عَلَیْ تَدَاكِّ الْاِیْلِ الْهِیْمِ یَوْمَ وِرْدِهَا وَ قَدْ اَرْسَلَهَا رَاعِیْهَا وَ خُلِعَتْ مَثَانِیْهَا حَتَّی
ظَنَنْتُ اَنْهُمْ قَاتِلِیْ اَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَیَّ»^۱

۱. تَدَاكُّوْا: ازدحام کردند، به یکدیگر تته زدند؛ این واژه در اصل به معنی زمین صاف و نرم است و از آنجا که برای صاف کردن یک زمین ناهموار باید آن را بکوبند، در بسیاری از موارد این واژه به معنی کوبیدن شدید به کار رفته است. اصل معنی: «دک» همان کوبیدن است و چون لازمه کوبیدن و ویران کردن، صاف و هموار نمودن است، این واژه بر زمین مسطح اطلاق می شود. «ارض دکاء» به زمین صاف و گسترده و «ناقه دکاء» به شتر بدون کوهان اطلاق می گردد؛ الذَّك: هو الذَّك و التَّدَاك مَأْخُذٌ مِنْهُ.

الْهِیْم: شتران تشنه؛ جمع «أهیم» و «هیماء»؛ صفت مشبیه است به معنی حیوان یا انسانی که از شدت تشنگی یا عارضه ای دیگر چنان متقلب شده که پیوسته به سویی می رود و باز می گردد و در اصل از ماده «هیم» به معنی تشنگی و عطش یا بیماری عطش گرفته شده و به عاشقان بی قرار «هیمان» گفته می شود؛ بالكسر العطاش.

وِرْد: نوبت ورود به آب؛ چون آب در همه جا و به اندازه کافی نبود، شتران را در روزهای معینی به لب آب می آوردند؛ اسم مصدر است به معنی ورود و گاه آن را مصدر ذکر کرده اند که به عنوان تأکید، معنی فاعلی می دهد. این واژه معنی جمعی نیز دارد و به گروهی که در کنار نهر برای برگرفتن آب می آیند اطلاق می شود. واژه ورود که در اصل همین معنی را داشته با گذشت زمان گسترش یافته و به قرار گرفتن در کنار هر چیزی اطلاق شده است؛ الشَّرْب و فی بعض التَّسَخِ یوم ورودها و هو حضورها لشرب الماء. اُرْسَل: رها کرد.

راعی: ساربان.

خُلِعَتْ: برگند، باز شد؛ برداشته شد.

مَثَانِی: زانویندها؛ جمع «مَثَا» و «مَثَا» به معنی ریسمانی است که از پشم یا موی حیوانات درست می کنند و پای حیوان را به آن می بندند و به آن «عقال» نیز گفته می شود. سپس به هر چیز پیچیده ای اطلاق شده است. این واژه در اصل از ماده «ثنی» به معنی تکرار کردن و پیچیدن و برگرداندن قسمت های چیزی بر روی قسمت های دیگر است و به عدد «دو» به همین جهت «اثان» گفته می شود چراکه بازگشت و تکراری در آن هست؛ جمع مَثَاة بالفتح و الكسر و هی الحمال من صوف أو شعر یشی و یعقل بها البعیر.

ظَنَنْتُ: گمان کردم.

لَدَیَّ: نزد من.



مردم همانند شتران تشنه‌کامی که به آب برسند و ساربان آن‌ها را رها کند و پایبند و عقال از آن‌ها برگیرد، بر من هجوم آوردند. من گمان کردم مرا بر اثر فشار خواهند گشت یا بعضی به وسیله برخی دیگر در برابر من از میان خواهند رفت.

نکته‌ها

- «تداکوا» از ماده «دک» به معنی کوبیدن و خرد کردن و مسطح ساختن است و در این خطبه اشاره به وضع شترانی است که فوق العاده تشنه‌اند و وارد آب‌گاه می‌شوند و هر کدام دیگری را می‌کوبد و کنار می‌زند تا زودتر به آب برسد. «هیم» جمع «اهیم» به معنی حیوان یا انسانی است که از شدت تشنگی یا عارضه دیگر متحیر شده و پیوسته این طرف و آن طرف می‌رود.^۱
- بیعت با امام از آن جهت بود که امام علیه السلام سلامت دین و دنیای آنان را ضمانت می‌داد چراکه در زمان خلافتش بیت المال را به عدالت بین مردم تقسیم می‌کرد و حق ضعیف را از قوی می‌گرفت.^۲
- «تداکَّ الأبل»: مفعول مطلق نوعی است یعنی این مردم هجوم آوردند و خودشان را به من می‌زدند مانند هجوم شترهای تشنه. وقتی که شترها را برای خوردن آب رها می‌کنند از بس برای رسیدن به آب عجله می‌کنند هنگام دویدن به همدیگر می‌خورند. در این تشبیه عظمت هجوم مردم برای بیعت با آن حضرت نشان داده شده است.
- دلیل اینکه امام در مثال‌هایی که می‌آورند به شتر مثال می‌زنند این است که ظاهراً در آن زمان عمده‌تاً سرمایه عرب‌ها شتر بوده و از همه بیشتر نام شتر بر زبان‌ها جاری بوده است. اعراب برای هر یک از حالات شتر اسمی گذاشته که بیش از هزار اسم و صفت است.
- دو جمله «قَدْ أَسْلَهَا رَاعِيَهَا، وَ خَلَعَتْ مَثَانِيَهَا» دو صفت هستند برای «ابل الهیم» مقصود این است که این شترها تا وقتی که در قید و بند بوده‌اند تشنگی را تحمل می‌کردند ولی وقتی که باز شدند و از قید و بند نجات آمدند برای هجوم آوردن بر لب آب از سر و کله هم بالا می‌روند.
- «حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِي...»: هدف حضرت از کشتن من یا از کشتن بعضی بعض دیگر را، این نیست که حضرت خیال کرده‌اند این‌ها می‌خواهند همدیگر را بکشند بلکه از بس که شلوغ می‌کردند و می‌خواستند بر یکدیگر پیشی بگیرند امام خیال می‌کند ممکن است بعضی زیر دست و پای بعضی دیگر کشته شوند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶۹.



تشبیه

مَشَبَه: مردم

مَشَبَه به: شتران تشنه

وجه شَبَه: امام علی (علیه السلام) شدت هجوم مردم برای بیعت با خود را به هجوم آوردن شتران تشنه کامی تشبیه می کند که برای رسیدن به آبگاه هجوم می آورند.

۲. مطالعه و بررسی در مورد جنگ با شامیان

«وَقَدْ قَلَّبْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَطْنَهُ وَظَهَرَهُ حَتَّى مَنَعَنِي النَّوْمَ فَمَا وَجَدْتُني يَسْعُنِي إِلَّا قِتَالُهُمْ أَوِ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله). فَكَانَتْ مُعَالَجَةُ الْقِتَالِ أَهْوَنَ عَلَى مِنْ مُعَالَجَةِ الْعِقَابِ وَ مَوْتَاتِ الدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَى مِنْ مَوْتَاتِ الْآخِرَةِ»^۱

من درباره این موضوع زیر و رو نموده، به گونه ای که خواب را از چشمم ربود، سرانجام به این نتیجه رسیدم که چاره ای جز این نیست که یکی از دو راه را برگزینم: یا به نبرد برخیزم یا آنچه را محمد (ص) آورده است انکار کنم. دیدم تن دادن به جنگ (و مرارت دنیا) از تن دادن به کفر پروردگار (در قیامت) آسان تر است و از دست رفتن دنیا در برابر از دست دادن آخرت برایم سهل تر است.

نکته ها

- در دو راهی ها، انسان باید اصلح را بشناسد و انتخاب کند و شجاعت عمل به آن را داشته باشد.
- امام هرگز تسلیم فشارهای مردم نمی شد و تا چیزی را دقیقاً مورد بررسی قرار نمی داد، درباره آن تصمیم نمی گرفت.^۲

۱. قَلَّبْتُ: زیر و رو کردم، از ریشه «قَلَبَ» که به باب تفعیل رفته است؛ تَقَلَّبَ از باب تَفَعَّلَ از همین ماده است.

مَنَعَنِي النَّوْمَ: خواب را از من گرفت.

يَسْعُنِي: به من راه دهد؛ از ریشه وَسَعَ؛ فعل مضارع که واو آن حذف شده است.

الْجُحُودُ: انکار؛ کفر.

مُعَالَجَةُ: ممارست؛ با دست و پنجه کار کردن.

أَهْوَنَ: آسان تر.

مَوْتَاتِ: مرگ ها؛ جمع «موت» به معنی مرگ است ولی به معنی از دست دادن چیزی نیز به کار می رود؛ در خطبه بالا در همین معنی استعمال شده است. این واژه به معنی شدائد و حوادث سخت که موجب از دست رفتن آرامش انسان می شود نیز به کار رفته است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، صص ۶۱۴ و ۶۱۵.



- «قَدْ قَابَلْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَطْنُهُ وَظَهْرُهُ»: یعنی زیر و رویش کردم و مقصود بررسی کردن آن چیز است می‌خواه بفهمانند که با دقت کامل پیرامون آن توجه کرده‌ام.
- آنچه برای امام علیه السلام اهمیت داشت، مسئله جلب رضا و خشنودی پروردگار بود.^۱
- معلوم می‌شود پیکارهای امام، پیکار کفر و ایمان و اسلام و جاهلیت بود و به همین دلیل با تمام توان به مقابله برخاست و مصلحت اندیشی‌های راحت طلبان و دنیا پرستان را کنار گذاشت.^۲
- «فَمَا وَجَدْتَنِي يَسْعُنِي إِلَّا قِتَالُهُمْ أَوْ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ»: ملازمه جنگ نکردن با انکار به آنچه رسول خدا فرموده در این است که پیامبر از طرف خداوند به حضرت علی خبر داده بود که باید با ناکثین و مارقین و قاسطین جنگ کند وقتی که رسول خدا صادق است پس جنگ با این سه طایفه برای حضرت علی لازم است و فرار از جنگ به معنای تکذیب اخبار غیبی و دستور رسول خداست.

مشابه

- ◇ ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾^۳ با آنان نبرد کنید تا دیگر فتنه‌ای نباشد...
- ◇ ﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾^۴ و اگر یک گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد.

تشبیه

مُشَبَّه: مرگ

مُشَبَّه به: هول و هراس

وجه شبه: امام علیه السلام مرگ را به هول و هراس تشبیه کرده است و جهت شباهت آن سختی و شدتی است که در هر دو وجود دارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۱۴ و ۶۱۵.

۲. همان.

۳. انفال، ۳۹.

۴. حجرات، ۹.



خطبه ۵۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در آستانه جنگ صفین، سال

۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان (شایعه سازان)

موضوع: سیاسی، اخلاقی

ویژگی: عنصر هدایتگری امام علیه السلام

۱. شناسنامه خطبه، ص ۵۵.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام این خطبه را در حالی ایراد فرمود که یارانش در صفین از تأخیر فرمان جنگ ناراحت بودند. معاویه چنان شخصیت خود را در قدرت پرستی در این دنیا، محو و متلاشی کرده بود که امیدی به بازگشت او به یک شخصیت سالم وجود نداشت. امام علیه السلام در شروع جنگ و حمله به او تأخیر می ورزد و در این خطبه دلایل این کار را بیان می دارد.



أَمَّا قَوْلُكُمْ أَكُلَ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ، فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ
أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. وَ أَمَّا قَوْلُكُمْ شَكَّا فِي أَهْلِ الشَّامِ، فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ
يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعُشُوا إِلَيَّ ضَوْئِي وَ
ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَ إِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِآثَامِهَا.

۱. بی باکی امام از مرگ

«أَمَّا قَوْلُكُمْ أَكُلَ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ، فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ
إِلَيَّ»

اما اینکه می گوید «تاخیر در جنگ ناخشنودی از مرگ است» به خدا سوگند! باک ندارم از
اینکه من به سوی مرگ بروم یا مرگ به سوی من آید.

نکته ها

- جمله «فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي» اشاره به این حقیقت دارد که افراد عادی و بی هدف، هرگز به استقبال مرگ نمی روند، بلکه نشسته اند تا در پایان عمر، مرگ به سراغ آن ها بیاید. این در حالی است که برای افراد شجاع و هدف دار و باایمان، تفاوتی نمی کند به استقبال مرگ بشتابند یا در أجل مقدر، مرگ به سراغ آن ها بیاید.^۱
- «كَرَاهِيَةَ» به دلیل مفعول له واقع شدن منصوب است نه مرفوع.

مشابه

- ◇ «وَاللَّهِ لَا بُدَّ لِي أَنْ أَبَالِي أَنْسَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ»^۲ به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ (شهادت) از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است.
- ◇ «وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَا لَفَ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ»^۳ سوگند به آن کس که جان فرزند ابوطالب به دست اوست هزار ضربه شمشیر بر من آسان تر (دل پذیرتر) است از مرگ در بستر در غیر اطاعت پروردگار.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۲۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۳. همان، خطبه ۱۲۳.



۲. حکمت تأخیر جنگ

«وَأَمَّا قَوْلُكُمْ شَكًّا فِي أَهْلِ الشَّامِ! فَوَاللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تُلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي وَ تَعُشَّوْا إِلَى صَوْتِي»^۱

اما اینکه می‌گویید: «تأخیر در جنگ به سبب این است که من در مبارزه با شامیان تردید دارم» به خدا سوگند (این تصوّر باطل و خیال خامی است) من اگر هر روز جنگ را به تأخیر می‌اندازم به خاطر آن است که امیدوارم گروهی از آنان به ما پیوندند و هدایت شوند و در لابه‌لای تاریکی‌ها، پرتوی از نور مرا ببینند و به سوی من آیند.

نکته‌ها

- جنگ وسیله‌ای برای دفع شر است و به خودی خود هدف نیست. لذا نباید به طرف آن رفت، مگر پس از نوبیدی از دشمن.^۲
- جمله «تَعُشَّوْا إِلَى صَوْتِي» اشاره به این حقیقت است که فضای جامعه اسلامی را در آن روز، تاریکی و ظلمت جهل و نادانی و تبلیغات زبان‌بار فرا گرفته بود و تنها چراغی که می‌توانست آن فضا را روشن کند، نور امام و افکار او بود. به همین دلیل امام تا جایی که می‌شد جنگ را به عقب می‌انداخت.^۳

مشابه

﴿وَلَا تَتَيَّأَسُوا مِنْ مُدِيرِ فَإِنَّ الْمُدِيرَ عَسَى أَنْ يَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ وَ تَثْبُتَ الْأُخْرَى فَتَرْجِعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا﴾^۴ و نسبت به آن که از آن کناره گرفته ناامید مباشید. زیرا ممکن است یک پایش بلغزد و پای دیگرش استوار بماند ولی بالاخره روزی هر دو قدمش استوار می‌گردد.

۱. تَعُشَّوْ: کورکورانه حرکت کند؛ در اصل از ماده «عَشَو» به معنی تاریکی و عدم وضوح چیزی است؛ نماز «عشا» را از این جهت عشا می‌گویند که در آغاز شب خوانده می‌شود. «عشی» به معنی آخر روز است که هوا کم‌کم تاریک می‌شود و «اعشی» به کسی می‌گویند که دید چشمش ضعیف است؛ عشی: الی نار و إليها یعشوا عشا راها لیلا من بعید ببصر ضعیف فقصدها، و يقال لكل قاصد عاش.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۲۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.



۳. جنگ آخرین طریق درمان

«وَذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَإِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِآثَامِهَا»^۱

و این برای من بهتر است از کشتن آن‌ها در حالی که گمراهند، هرچند در این صورت نیز گرفتار گناهان خویش می‌شوند.

نکته‌ها

- حضرت اشاره‌ای به تأخیر جنگ به امید هدایت یافتن برخی از لشکریان دشمن دارد، چراکه تأخیر انداختن جنگ از شتاب در شروع آن بهتر است، زیرا ممکن است به دلیل شتاب‌زدگی، فردی گمراه کشته شود.^۲ مقصود حضرت از تأخیر انداختن اعلان حقانیت و رسیدن لشکر شام به حق و عدالت است و این کار در نظر حضرت از هر چیزی بهتر است.
- اصولاً هدف اصلی خلقت و همه رنج و زحمات انبیا، هدایت است. پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین فرمودند: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا إِلَى مَغَارِبِهَا»^۳ خداوند به دست و راهنمایی تو بنده‌ای از بندگان خود را هدایت فرماید بهتر است برای تو از همه دنیا از شرق تا غرب.
- «ذَلِكَ»: اسم اشاره است و به جمله «فَتَهْتَدِي بِي» در جمله قبل می‌خورد یعنی اینکه اهل شام به وسیله ما هدایت شوند نزد من محبوب‌تر و بهتر است.

۱. تَبُوءُ: برگردد؛ از ماده «بَوء» به معنی رجوع و بازگشت است و گفته می‌شود که ریشه اصلی آن به معنی صاف و مسطح کردن است و چون انسان به هنگام ساختن منزل، محل بنا را صاف می‌کند و هر جا برود به منزلگاه بر می‌گردد، معنی رجوع از آن اراده می‌شود.

آثام: گناهان؛ به نظر می‌آید که معنی اصلی اِثم، ضرر باشد؛ در قرآن می‌خوانیم: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ (بقره: ۲۱۹). در این صورت به گناه و قمار و خمر و مطلق کار حرام، از آن جهت اِثم می‌گویند که ضررند و از خیر باز می‌دارند؛ باء: بائمه رجوع به قال سبحانه: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ ای ترجع إلى ربك متلبساً بائمی و اثمک.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۷۵.

۳. مصباح الشریعه، ص ۱۹۹.



خطبه ۵۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از حکمیت در صفین، سال

۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: ذکر پیامبر^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۵۹.

پیشگفتار خطبه

این خطبه از سخنانی است که امام در ایام صفین، هنگامی که مردم را به صلح دعوت می نمود، درباره اصحاب رسول الله ﷺ و اطاعت بی قید و شرط آنان از آن بزرگوار بیان فرموده است.



وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا
وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقَمِ وَ
صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ
مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسُهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقَى صَاحِبَهُ
كَأْسَ الْمُنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ
بِعَدُوِّنَا الْكُتُبَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْكِيًّا جَرَانَهُ وَ مُتَبَوِّئًا
أَوْطَانَهُ، وَ لَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ
عُودٌ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَ لَتَشْبِعُنَّهَا نَدَمًا.

۱. فداکاری‌های مخلصانه امام در عصر رسول الله

«وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا»

ما در رکاب رسول خدا ﷺ پدران و فرزندان و برادرها و عموهای خود را از پای در می‌آوردیم.

نکته‌ها

- از جمله تأثیرات شگفت دین مبین اسلام بر مردم عصر خود آن بود که آن‌ها تعصبات دینی و الهی را جایگزین تعصبات قومی و قبیله‌ای کردند، به گونه‌ای که در بسیاری از جنگ‌های صدر اسلام، تعداد زیادی از نیروهای دو طرف، خویشان و یکدیگر بودند.
- «ل» در کلمه «لَقَدْ» مفتوح و برای توطئه قسم است مثل اینکه یک قسم در اینجا بوده که حذف شده است یعنی به خدا سوگند ما با رسول خدا بودیم مقصود این است که در جنگ‌های صدر اسلام در رکاب رسول خدا جنگ می‌کردیم.

مشابه

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ...﴾ اگر پدران و فرزندان و برادران و زنان و خویشان و اموالی که اندوخته‌اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و خانه‌هایی که بدان دلخوش هستید برای شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست‌داشتنی‌تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش را بیاورد.



۲. برکات ایثار

۱. ۲. افزایش ایمان و تسلیم

«مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»

[این همراهی با پیامبر و ایثار و فداکاری در راه حق] بر ایمان و تسلیم ما می افزود.

۲. ۲. حرکت در راه راست

«وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقَمِ»^۱

و حرکت در راه راست [ما می افزود].

۳. ۲. صبر و استقامت

«وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ»^۲

و شکیبایی بر سوزش درد [ما می افزود].

۴. ۲. استواری در جهاد

«وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ»

و ما را بر جهاد پیگیر در مقابل دشمن ثابت قدم می ساخت.

۳. نبرد با دشمن

«وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوِلَانِ تَصَاوُلَ الْفُحْلَيْنِ»^۳

گاهی یکی از ما با فرد دیگری از دشمن به صورت دو قهرمان با هم نبرد می کردند.

۱. اللَّقَم: راه مستقیم؛ به شاهراه یا جاده روشن گویند؛ در اصل از «لَقَم» به معنی سرعت در خوردن است و از آنجا که جاده های وسیع افراد را در خود جای می دهد و گویی با سرعت می بلعد به آن ها «لَقَم» گفته شده است؛ الطريق بالتحرّيك الجادة الواضحة.

۲. مَضَض: درد و سوزش، زخم؛ به معنی ریشه دار شدن اندوه در قلب یا ایجاد سوزش است؛ المضض: بفتح الأول والثانی أيضا وجع الألم.

۳. يَتَصَاوِلَانِ: به هم حمله می کردند؛ از ماده «صَوَلَ» به معنی پریدن روی چیزی است به عنوان قهر و غلبه؛ تصاول به حکم آن که از باب تفاعل است به این معنی است که دو نفر یا دو گروه به یکدیگر حمله کنند؛ الصّولة: الحملة و التصاول مأخوذ منه و هو أن يحمل كل واحد من القرنين على صاحبه. الْفُحْلَيْنِ: دو شتر یا گاو یا هر حیوان نر دیگر که برای به دست آوردن یک ماده با هم بجنگند.



۴. تلاش برای شکست یکدیگر

«يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقَى صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمُنُونِ»^۱

به گونه ای که، هریک می خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را به او بنوشاند.

۵. چرخش پیروزی و شکست بین اصحاب و دشمن

«فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا»

[آری] گاه ما بر دشمن پیروز می شدیم و گاهی دشمن بر ما.

۶. صداقت و اخلاص رمز پیروزی

«فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكِبْتَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ»

هنگامی که خداوند صدق و اخلاص ما را دید، ذلت و خواری را بر دشمنان ما نازل کرد و پیروزی و نصرت را به ما عنایت فرمود.

۷. گسترش اسلام

«حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ، وَ مُتَبَوِّئًا أَوْطَانَهُ»^۲

تا آنجا که اسلام در همه جا استقرار یافت و در کشور پهناور خود جای گرفت.

۱. تَخَالَسَ: در موردی گفته می شود که دو نفر قصد غارت و ربودن اشیاء یکدیگر را داشته باشند؛ از ماده «خَلَس» به معنی ربودن و قاپیدن است؛ به دزدانی که کیف را می زنند یا اشیاء دیگر را می ربایند و فرار می کنند «مختلس» می گویند؛ التخالس: التَّسَالُبُ؛ و خلص الشيء؛ خلسه: من باب ضرب اختطفه بسرعه علی غفلة. یَسْقَى: می نوشاند.

الْمُنُون: مرگ. کأس المنون: جام مرگ.

۲. الْكِبْتُ: سرکوب و خاری، شکست؛ بر زمین زدن و خوار کردن و شکستن شخص یا چیزی است؛ الاذلال؛ کبت الله العبد. مُلْقِيًا: گذارنده.

جِرَان: گردن یا گردن شتر، قسمت جلو گردن شتر است که به هنگام استراحت و آرامش کامل آن را بر زمین می نهد؛ جِرَان: البعير مقدّم عنقه من مذبحه إلى منحره؛ فاذا برک البعير و مدّ عنقه علی الارض. قيل: القى جِرانه بالارض. مُتَبَوِّئًا: جا گرفته؛ اسم فاعل از تبوّء؛ تبوّأت: المنزل نزلته، نزلته و قيل ان الباءة هو الموضع الذى تبوّء اليه الابل، عبادة عن المنزل. أوطان: جایگاه ها.



نکته

- «مُلَقِيًّا جِرَانَةً»: حال است یعنی در حالتی که سینه خود را برای استراحت روی زمین انداخته است.
- پایه‌های اسلام با راستی و فداکاری و اخلاص استوار گشت و به شرق و غرب جهان گسترش یافت و خداوند آن را بر همه ادیان چیره ساخت.^۱
- عبارت «مُلَقِيًّا جِرَانَةً» کنایه از گسترش اسلام و پیروزی مسلمین و استقرار اسلام در مناطق مختلف جهان است.^۲

استعاره

مُسْتَعَار: لَفْظِ جِرَانٍ

مُسْتَعَار لَهُ: استقرار اسلام

مُسْتَعَار مِنْهُ: قرار دادن گردن شتر در جایگاه خود بر روی زمین

جامع: امام علیه السلام لفظ «جران» را به عنوان استعاره به کار برده‌اند جهت مشابَهت، استقرار یافتن اسلام در جایگاه خود؛ همچون شتری که در مکان خود راحت گرفته، گردنش را با آرامش تمام بر روی زمین دراز کند.

۸. پرهیز از نفاق و اختلاف

«وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا أَخْصَرَ لِلْإِيمَانِ عُودٌ»^۳

به جانم سوگند اگر ما [در مبارزه با دشمنان اسلام] همانند شما بودیم، هرگز ستونی از دین بر پا نمی‌شد و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گشت.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۳۱.

۳. لَعَمْرِي: قسم به جان خودم.

عُودٌ: چوب درخت؛ شاخه.

إخْصَرَ: سبز شد.



نکته

- «لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ»: اصحاب حضرت اهمال کاری می کردند و حضرت به آنها طعن می زند که اگر ما اهمال کاری شما را در صدر اسلام داشتیم برای دین هیچ پایه و ستونی به جا نمی ایستاد.
- «وَلَا اخْصَرَّ لِلْإِيْمَانِ عُودٌ»: مقصود از «عود» در اینجا شاخه سبز است یعنی اگر ما هم در صدر اسلام در آن بحران ها می خواستیم مثل شما هنگام جنگ امروز و فردا کنیم هیچ شاخه سبزی برای ایمان حاصل نمی شد.

تشبیه

مَشَبَّه: ایمان

مَشَبَّه به: شجره طیبه

وجه شَبَه: امام علیه السلام ایمان را به شجره طیبه ای تشبیه می کند که شاخه هایش با فداکاری مؤمنین صدر اول، سبز و با طراوت شد و میوه ها بر آن ظاهر گشت.

تشبیه

مَشَبَّه: اسلام

مَشَبَّه به: خیمه

وجه شَبَه: اسلام به خیمه ای تشبیه شده که ستون هایش با جهاد مخلصانه برپا شده است. همان گونه که خیمه، وسیله آرامش در برابر گرما و سرما و تابش آفتاب و وزش بادهای سوزان است، اسلام نیز برای جهان بشریت، آرامش و نجات از طوفان های مرگ بار است.

۹. پشیمانی، ارمان نفاق و اختلاف

«وَإِئِمَّ اللَّهُ لَتَحْتَلِبْنَهَا دِمًا، وَلَتَشْبَعَنَّهَا نَدَمًا»^۱

به خدا سوگند از این سستی ها به جای شیر، خون خواهید دوشید و ندامتی جانکاه را در پی

۱. تَحْتَلِبْنَ: خواهید دوشید؛ باب افتعال از حلیب به معنای شیر.

تَشْبَعَنَّ: در پی خواهید آورد.



خواهید داشت.

نکته

- کم کاری و کوتاهی یاران امام علیه السلام باعث پشیمانی آن ها شد. پشیمانی هنگامی رخ می دهد که حریم ها دریده و خون و ناموس مباح گردد.^۱

تشبیه

مَشَبَّه: حکومت

مَشَبَّه به: شتر

وجه شَبَه: حکومت به شتری تشبیه شده است که به خاطر دوشیدن بی رویه و یا به خاطر عفونت پستان، به جای شیر، خون از آن می چکد؛ یعنی نتیجه معکوس می دهد. شیر یکی از بهترین و نیروبخش ترین غذاهای انسان است، در حالی که خون نه تنها غذا نیست، بلکه مایه مسمومیت و فساد است.

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵.



خطبه ۵۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای آخر عمر شریف
امام علیه السلام در کوفه، سال ۴۰ هجری
مخاطب: یاران و اصحاب
موضوع: سیاسی، تاریخی، اعتقادی
ویژگی: آینده‌شناسی^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۸۹.

پیشگفتار خطبه

آغاز این خطبه درباره شخصی نکوهیده است، بدون آنکه به نام وی اشاره‌ای شود. سپس امام علیه السلام از صفات برجسته خود سخن می‌گوید. «ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: گروهی معتقدند که این سخن درباره «زیاد» است و گروهی دیگر آن را درباره «حجاج» یا درباره «مغیره» می‌دانند، هرچند به ویژگی‌های معاویه بیشتر تناسب دارد، زیرا صفاتی که در این خطبه آمده از ویژگی‌های اوست.

ابوذر در یکی از سخنان اعتراض آمیزش به معاویه گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «إِذَا وَلِيَ الْأَمَّةُ الْأَعْيُنُ الْوَاسِعُ الْبُلْعُومِ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ فَلْتَأْخُذِ الْأُمَّةُ حِذْرَهَا مِنْهُ» هنگامی که بر امت اسلامی مردی درشت چشم و گلوگشاد حاکم شد که پیوسته می‌خورد و سیر نمی‌شود، امت اسلامی باید از او بر حذر باشد.



ابوسعید خُدَری و عبد الله بن مسعود نقل می کنند که پیغمبر ﷺ فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ يَخْطُبُ عَلَى مِنبَرٍ فَاصْرُبُوا عُنُقَهُ» هنگامی که دیدید معاویه بر منبر من نشسته، خطبه می خواند، گردنش را بزنید.^۱

۱. مصادر نهج البلاغه، ذیل خطبه ۵۷.



أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْذِحُ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ. أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبْيِ الْبَرَاءَةِ مِنِّي، فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ؛ وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ، فَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهَجْرَةِ.

۱. ویژگی شکم‌بارگی معاویه

«أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْذِحُ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ»^۱

آگاه باشید بعد از من مردی گشاده‌گلو و شکم‌بزرگ بر شما مسلط خواهد شد که هر چه بیابد می‌خورد و آنچه را نمی‌یابد جست‌وجو می‌کند.

نکته

- این جمله، هم اشاره به وضع ظاهری حکومت معاویه دارد که طبق روایات دارای چنین ویژگی‌هایی بود و هم کنایه از وضع روحی او در امر حکومت است که مردی زیاده‌طلب و حریص بود و در امر حکومت چیزی او را سیر نمی‌کرد.^۲
- «مُنْذِحُ الْبَطْنِ»: معاویه معروف بود که پرخور است گلوش گشاد بود و شکمش خیلی بزرگ و آویزان بود آن‌قدر شکمش بزرگ بود که وقتی می‌نشست تمام زانوهایش را می‌گرفت. می‌گویند دلیل اینکه نماز جمعه را نشسته می‌خواند این بود که وقتی می‌ایستاد شکمش آویزان بود.

۱. سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ: به زودی بر شما غلبه می‌کند؛ ظهر: علیه غلب.

رَحْبٌ: وسیع.

الْبُلْعُومُ: حلقوم، گلو؛ به همان معنی حلقوم و مجرای عبور غذا است و «رحب البلعوم» (گلو گشاد) می‌تواند به معنی واقعی کلمه بوده باشد و یا اشاره به پرخوری ظاهری یا روحی و روانی، به گونه‌ای که انسان به آسانی از چیزی سیر نشود؛ رحب البلعوم: و اسعه و البلعوم بضم الباء مجرى الطعام فى الحلق.

مُنْذِحٌ: آویزان، افتاده؛ از ماده «ذح» به معنی دفع کردن و دور نمودن و بیرون فرستادن چیزی است. از آنجا که وقتی شکم بزرگ شود، برآمدگی و برجستگی مخصوصی پیدا می‌کند، گویی که از محل خود بیرون آمده است. از این رو به اشخاص شکم‌بزرگ «مندحق البطن» گفته می‌شود؛ المندحق: البارز من اندحقت رحم الناقة إذا خرجت من مكانه. یَجِدُ: می‌یابد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۴۲.



۲. دستور قتل معاویه

«فَاَقْتُلُوهُ، وَ لَنْ تَقْتُلُوهُ»

او را بکشید ولی هرگز نخواهید کشت!

نکته

● دلایل واجب القتل بودن این مرد از دیدگاه امام علی علیه السلام: برپا کردن فساد در میان مسلمین (مفسد فی الارض)؛ به راه انداختن جنگ‌های بسیار بین مسلمانان و ریختن خون بسیاری از آن‌ها؛ گذاشتن بدعت‌هایی در اسلام که اگر ادامه می‌یافت اسلام به کلی نابود می‌شد. اضافه بر این موارد، او سب امیر مؤمنان علیه السلام را صادر کرده بود؛ کسی که پیامبر در موردش فرمود «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّيْنِي» کسی که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده؛ و کسی که پیامبر را سب کند، مهدوم الدّم است.

۳. اخباری از آینده در کلام امام علیه السلام

«أَلَا وَ إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَ الْبِرَاءَةِ مِنِّي»^۱

آگاه باشید او به شما فرمان می‌دهد که مرا دشنام دهید! و از من بی‌زاری بجوید!

نکته

● اگر فردی در حالت تقیه، اظهار بی‌زاری کرده، از کشته شدن رهایی یابد، یا اینکه تقیه نکرده و کشته شود، هر دو مورد جایز است. عبدالله بن عطا روایت می‌کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: دو مرد از اهل کوفه را دستگیر کرده به آن‌ها گفتند: از امیر المؤمنین علیه السلام بی‌زاری جوید. یکی از آن‌ها بی‌زاری جست و دیگری سرپیچی کرد، آن را که بی‌زاری جست رها کردند و دیگری را کشتند. امام فرمود: «أَمَّا الَّذِي بَرَّيْ فَرَجُلٌ فَقِيهٌ فِي دِينِهِ وَ أَمَّا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ»^۲ آنکه بی‌زاری جستۀ مردی است دانشمند در دین خود و اما آنکه بی‌زاری نجست، مردی است که به‌سوی بهشت شتافته است.^۳

۱. سَبِّ: ناسزا گفتن.

بِرَاءَة: بی‌زاری جستن.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰.



۴. مجوز سبّ در حال تقیه

«فَأَمَّا السَّبُّ فُسُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ؛ وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ، فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي»^۱
 اما بدگویی را [به هنگام اجبار دشمن] به شما اجازه می‌دهم چراکه این موجب فزونی مقامات معنوی من و باعث نجات شماست؛ ولی در مورد بیزاری جستن، هرگز از من بیزاری مجوید!
نکته

- بیزاری جستن از امام جایز نیست؛ زیرا وجود امام علیه السلام، حق است و بیزاری از او مستلزم بیزاری جستن از دین اسلام است.^۲

۵. ادله منع برائت

۱. ۵. فطرت پاک

«فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ»^۳

زیرا من بر فطرت پاک توحید تولد یافته‌ام.

۲. ۵. سبقت در ایمان

«وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ»

و به ایمان بر دیگران سبقت گرفته‌ام.

۳. ۵. هجرت به خاطر اسلام

«وَالْهَجْرَةَ»

[و به] هجرت [بر دیگران سبقت گرفته‌ام].

نکته

- مقصود امام علیه السلام از بیان سابقه اسلامی خود و هجرت، فرمانبرداری و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در پذیرفتن دین و همراهی با پیامبر و هجرت با آن بزرگوار می‌باشد. او در تمام این مراحل، بر فطرت خدادادی خود پایدار ماند و نفس خود را به هیچ یک از صفات پست، آلوده نساخت.^۴

۱. سُبُونِي: مرا سبّ کنید.

زَكَاةٌ: باعث تزکیه شدن و پاک شدن از گناه.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۹.

۳. الْفِطْرَةُ: سرشت، طبیعت؛ منظور فطرت به توحید است؛ الفطرة: بالكسر الخلقة و المراد بها الاسلام.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۶.



● حضرت امیر علیه السلام علت عدم تبّری از خویش را ولادت بر فطرت معروفی فرموده که من بر فطرت اسلام متولد شده‌ام و علت دیگر آن سبقت در ایمان است که تاریخ هم به این امر شهادت داده است و سبقت در هجرت است که پس از خوابیدن حضرت در بستر رسول خدا و ادای امانت‌های او بلافاصله به طرف مدینه هجرت فرمودند.

مشابه

◇ ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا﴾^۱ و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و به جهاد پرداخته‌اند.



خطبه ۵۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: قبل از نهروان در کوفه،

سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان (خوارج)

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: تحلیل شعار خوارج^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۰.

پیشگفتار خطبه

این خطبه یکی از سخنانی است که امام علی (ع) هنگامی که خوارج از مسئله حکمیت کناره‌گیری کردند و شعار «لا حکم الا لله» را سر دادند، به آن‌ها فرمود. تعبیرات این خطبه به خوبی نشان می‌دهد که بعد از تحمیل حکمیت در صفین بر علی (ع) و سپس برگشت خوارج از این مسئله، آن‌ها معتقد بودند حکمیت مخصوص خداست و هرکس آن را انکار کند و به غیر او بسپارد، از دین خدا خارج شده است. این سبک مغزان قشری و بی منطق تا آنجا پیش رفتند که گفتند: علی (ع) نیز با قبول مسئله حکمیت، از اسلام بیرون رفته است و باید به این امر اعتراف کرده، توبه نماید.



أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَلَا بَقِيَّ مِنْكُمْ [آيُرْ] آثِرٌ، أَبْعَدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ؟ لَ «قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ» فَأَوْبُوا شَرَّ مَا بَ وَارْجِعُوا عَلَى آثِرِ الْأَعْقَابِ. أَمَّا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا وَآثِرَةً تَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً.

۱. مظلومیت امام

«أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ، وَلَا بَقِيَّ مِنْكُمْ آثِرٌ! أَبْعَدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ؟! لَ «قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»^۱

طوفانی از بلاها بر شما مسلط شود چنانکه نشانی از شما باقی نگذارد! آیا بعد از ایمانم به خدا و جهادم با رسول الله ﷺ به کفر خویش گواهی دهم؟! اگر چنین کنم گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود.

نکته

- حضرت فرموده‌اند که راه باطلتان را ادامه دهید تا در بدبختی ابدی قرار بگیرید و از راه حق عقب گرد کنید و این دو جمله نفرین یا استهزاء است نسبت به آن‌ها یعنی حالا که در برابر حق لجبازی می‌کنید امیدوارم که گرفتار بدبختی و عذاب گردید.

۱. آصاب: اصابت کرد.

حاصِبٌ: طوفانی که سنگریزه و شن می‌بارد؛ از ماده حَصَبَ به معنای سنگریزه؛ گرد و غباری که گاهی اوقات در شبه جزیره عربستان فضا را پر می‌کند، طوفان ماسه است نه طوفان شن؛ الريح الشديدة التي تثير الحصباء، و هي صغار الحصى.

لَا بَقِيَّ آثِرٌ: اثری باقی نماند. آثِرٌ به معنای کسی است که اخباری را نقل می‌کند و در اینجا اشاره به این است که همه شما نابود شوید و حتی یک نفر باقی نماند که اخباری از شما را برای دیگران نقل کند.

ضَلَلْتُ: گمراه شدم.

الْمُهْتَدِينَ: هدایت یافته‌ها.



۲. نفرین امام

«فَأَوْبُوا شَرَّ مَآبٍ وَارْجِعُوا عَلَىٰ أَثَرِ الْأَعْقَابِ!»^۱

امیدوارم به بدترین جایگاه رهسپار شوید، و به راه گذشتگان خود بازگردید.

۳. آینده‌نگری امام

«أَمَّا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَآثَرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فَيْكُمُ سُنَّةٌ»^۲

بدانید که به زودی بعد از من خواری و ذلت تمام وجود شما را فرا خواهد گرفت و گرفتار شمشیر برنده‌ای خواهید شد، مستبدان دارایی شما را می‌ستانند و این را سنت خود می‌سازند.

نکته‌ها

● خبر غیبی که امام علیه السلام درباره آینده خوارج داده است کنایه از کشتار خوارج پس از آن بزرگوار است که به وسیله مهلب بن ابی صغرة و جز او صورت گرفت. نفرین حضرت درباره آن‌ها تحقق یافت و پس از شهادت امام علیه السلام، همواره خوارج در خفت و خواری قرار گرفتند.^۳

● «سَيْفًا قَاطِعًا»: امام می‌فرماید که بعد از من شمشیر برنده‌ای پشت سر شماست همین که حاکمین اموی عده زیادی از آن‌ها را کشتند شمشیر قاطعی بود که حضرت امیر وعده آن را داده بودند.

۱. اَوْبُوا: برگردید؛ از ماده «أوب» به معنی بازگشت است. این واژه به ابر و باد نیز اطلاق می‌شود به خاطر رجوع و بازگشتی که در آن است.

شَرَّ مَآبٍ: بدترین سرنوشت. مَآبٍ مصدر و یا اسم مکان است. اگر مصدر باشد «شر مآب» مفعول مطلق است و اگر اسم مکان باشد مفعول فیه است.

الْأَعْقَابِ: پاشنه پا؛ جمع «عقب» به معنی پاشنه پاست؛ به اثری که از پاشنه پا بر زمین می‌ماند نیز اطلاق شده است. در اینجا کنایه از نسل‌های پیشین است؛ جمع عقب بالكسر و هو مؤخر القدم و أثرها و علامتها.

۲. آثَرَةً: انحصارطلبی؛ برگزیدن چیزی مشترک برای خود و محروم کردن سایرین؛ برخلاف اיתار که به معنای ترجیح دادن دیگران بر خود و از خودگذشتگی است؛ الأثره: بالفتح اسم من الاستیثار و هو الاستبداد بالشئ و التقرّد به أو من أثر ایتار إذا أعطی.

ذُلًّا: ذلیل شدن؛ ذَلَّ (بضم اول) به معنی خواری و ضدّ عزّت است.

قاطع: برنده؛ از ماده قَطَعَ به معنای بریدن؛ اعم از آنکه محسوس باشد مثل ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...﴾ (مانده: ۳۸). یا معقول مثل وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ (بقره: ۲۷).

۳. شرح ابن میثم، ج ۲، ص ۳۲۶.



- «وَآثَرَةٌ يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً»: حضرت پس از آنکه با آنها صحبت کردند، فرمودند که جیره آنها را از بیت‌المال پرداخت کنند ولی حکام بعد از حضرت امیر علیه السلام به کلی حقوق آنها را قطع کردند و حضرت هم در این جمله فرموده‌اند سهمیه بیت‌المال را ظالمین از شما قطع می‌کنند.



خطبه ۵۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در مسیر نهر روان، سال ۳۸ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: نظامی

ویژگی: علم امام علیه السلام

۱. شناسنامه خطبه، ص ۷۳.

پیشگفتار خطبه

هنگامی که امام علیه السلام تصمیم گرفت کار خوارج را یکسره کند، مردی به خدمت حضرت آمد و عرض کرد: بشارت ای امیر مؤمنان! خوارج هنگامی که خبر ورود شما را به منطقه شنیدند از نهر عبور کردند و عقب نشینی نمودند. امام علیه السلام فرمود: با چشم خود دیدی که از نهر عبور کردند؟ عرض کرد آری. امام فرمود: به خدا عبور نکرده‌اند و عبور نخواهند کرد و قتلگاه آن‌ها این طرف نهر است. جماعتی دیگر از یارانش یکی پس از دیگری آمدند و همین خبر را به امام دادند و امام نپذیرفت. ظاهراً آن گروهی که این خبر دروغین را آوردند یا از افراد نفوذی خوارج بودند و یا افراد ساده لوحی بودند که تحت تأثیر یک فرد نفوذی واقع شده بودند و می‌خواستند به این ترتیب خوارج را در مقابل ضربات امام علیه السلام حفظ کنند. در این ماجرا و بر اساس برخی روایات، جوانی در لشکر علی علیه السلام بود که وقتی خبرهای



مربوط به عبور خوارج از نهر را شنید و اصرار آن حضرت را بر انکار این خبر مشاهده کرد، در امامت امام شک نمود و با خود گفت: همراه او می‌روم؛ اگر خبر عبور راست بود، در یک حمله غافلگیرانه ضربه‌ای بر چشمش فرود می‌آورم. او رفت و هنگامی که صدق کلام امام را مشاهده کرد، از آن حضرت تقاضای عفو و بخشش نمود.



مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ وَاللَّهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ.

۱. دو خبر غیبی

۱.۱. جایگاه قتل خوارج

«مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ»^۱

محل نابودی ایشان این طرف آب است.

نکته

● ضمیر در «مصارعهم» به خوارج باز می‌گردد. واژه «نطفه» در اصل به معنی آب صاف آمده است و گاه به معنی مروارید ذکر شده؛ شاید به تناسب صفا و درخششی که در مروارید وجود دارد. اطلاق این واژه بر آب نطفه انسان یا سایر جانداران به خاطر آن است که این آب، در واقع عصاره بدن و خالص‌ترین ترشحاتی است که در وجود انسان دیده می‌شود. به هر حال، واژه نطفه در کلام مورد بحث اشاره به آب نهري است که از کنار نهروان عبور می‌کرد و ظاهراً یکی از شاخه‌های دجله بود.^۲

مشابه

◇ «لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ... عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَعَلَّمْنِيهِ»^۳ آنچه می‌گویم علم غیب نیست؛ بلکه از فردی دانا آموخته‌ام. خداوند به پیامبرش ﷺ و او به من آموخت.

۱. مَصَارِع: محل افتادن؛ از ماده صَرَع به معنای به خاک افتادن؛ ج مصرع اسم مکان است؛ انْصَرَعَ، انْصِرَاعاً: زمین خورد و افتاد؛ الصَّرَع: الطرح على الارض و المصرع يكون موضعاً و مصدراً و المراد هنا موضع هلاكهم.
دُونَ النَّطْفَةِ: نزدیک، یعنی نرسیده به نهر؛ النَّطْفَةُ: بالضم الماء الصافي قل أو كثر و النطفتان في الحديث بحر المشرق و المغرب أو ماء الفرات و بحر جَدَّة، و المراد بها هنا كما ذكره السيد (ره) ماء النهروان، و قد مضى التعبير بها أيضاً في الخطبة السابعة و الأربعين.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۶۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.



۲.۱. خبر از قتل خوارج

﴿وَاللّٰهُ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ﴾^۱

به خدا سوگند از آن‌ها ده نفر نجات نخواهد یافت و از شما ده نفر کشته نخواهد شد!

نکته

● آیا آگاهی بر غیب ممکن است؟

شک نیست که پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام مکرراً از امور پنهانی مربوط به حال یا آینده خبر داده‌اند. به تعبیر دیگر، دارای علم غیب بودند. قرآن مجید نیز درباره حضرت مسیح می‌گوید که یکی از معجزاتش آگاهی بر غیب و امور پنهانی بود: ﴿وَأَنْبَأَكُمْ بِمَا تَكُلُّونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^۲ و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم.^۳

در جنگ نهروان دو مورد از اخبار غیبی رسول خدا ﷺ به حضرت امیر علی مرتضی‌عظیم‌الدین ظاهر شد: الف) یکی موضوع مخدج بود که وقتی جنگ تمام شد حضرت فرمودند که جنازه مخدج را پیدا کنید. بعد از تفحص به او خبر دادند که جنازه او پیدا نشد حضرت فرمودند که رسول خدا ﷺ به من دروغ نگفته‌اند خودشان برخاستند به همراه تعدادی از اصحاب به تعدادی از کشته‌هایی که روی هم ریخته بود رسیدند. حضرت فرمود که آن‌ها را متفرق کردند و جنازه مخدج را پیدا کردند. او رهبر این گروه بود و رسول خدا ﷺ از این واقعه خبر داده بودند.

ب) موضوع دیگر اینکه قبل از شروع جنگ، اصحاب آن حضرت خبر می‌دادند خوارج از نهر گذشته‌اند تا اینکه خود حضرت تصمیم گرفتند بروند و از نزدیک اوضاع را بررسی کنند و وقتی که به نزدیکی آنان رسیدند معلوم شد که مخبرین دروغ گفته و حق با حضرت امیر علی مرتضی‌عظیم‌الدین بوده است.

۱. لَا يُفْلِتُ: در نمی‌رود؛ نجات نمی‌یابد؛ از ماده «افلات» به معنی خلاصی یافتن و خلاص کردن، هر دو آمده است. بعضی نیز گفته‌اند به معنی خلاصی یافتن با سرعت است؛ الافلات: والتفتل و الانفلات التخلّص من الشّئ فجأة.

۲. آل عمران، ۴۹.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۶۹.



خطبه ۶۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد نهروان در حروراء،
سال ۳۸ هجری
مخاطب: سپاهیان
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: آینده‌نگری امام علیه السلام

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۴.

پیشگفتار خطبه

هنگامی که خوارج نهروان کشته شدند به امام علیه السلام گفته شد: ای امیر مؤمنان! همه
خوارج کشته شدند [امام این سخن را نپذیرفت و در جواب آنان چنین گفت].



كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَظَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ، كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَّابِينَ.

۱. سه پیشگویی در مورد خوارج

۱.۱. خوارج در نطفه‌ها

«كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَظَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ»^۱

نه، به خدا سوگند (این گونه که شما می‌پندارید نیست) آن‌ها نطفه‌هایی در پشت پدران و رحم مادران خواهند بود!

۱.۲. شیطنت و شرارت خوارج

«كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ»^۲

هر زمان شاخی از آن‌ها سر برآورد قطع می‌شود.

نکته

- این سخن، از یک سو اشاره به شرارت و شیطنت و درنده‌خویی خوارج می‌کند و از سوی دیگر، اشاره به شکست‌های پی‌درپی و ناکامی‌های مکرر آن‌ها در طول تاریخ حیاتشان دارد.^۳

۱. نَظَفٌ: جمع نطفه.

أَصْلَابٍ: جمع صلب یعنی کمر؛ تعبیرهای رایج آن زمان این بود که نطفه مرد در پشت اوست. قَرَارَاتٍ: قرارگاه‌ها؛ از ماده «قَرَار» به معنی ثابت ماندن؛ و در اصل از «قَرَّ» به معنی سرماست. از آنجا که سرما، حرکت و فعالیت را از انسان می‌گیرد، این واژه به معنی ثابت ماندن آمده است. «قَرَارَاتِ النِّسَاءِ» به معنی رحم زنان است که نطفه برای مدت قابل ملاحظه‌ای در آن قرار می‌یابد و قرآن مجید نیز می‌فرماید: (ثُمَّ جَعَلْنَا نُطْفَةَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم. (مؤمنون: ۱۳)؛ القَرَار: و القَرَارَةُ بالفتح ما قَرَّ فِيهِ شَيْءٌ وَ سَكَنَ وَ الْمَرَادُ هُنَا الْأَرْحَامُ.

۲. نَجَمَ: طلوع کرد، سردرآورد؛ از ماده «نَجَم» به معنی طلوع کردن است؛ و به ظهور و بروز ناگهانی هر چیزی نیز اطلاق می‌شود؛ نجم: پنج من باب نصر ظهر و طلع.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۶۷۳.



۳.۱. دزد و غارتگر

«حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ»^۱

در آخر کار، آنان دزدان و راهزنان خواهند شد.

نکته

- منظور از این جمله آن است که هر شورشگری از آنان، کشته یا فراری خواهد شد.
- هرگاه از این نه نفر رئیس و رهبری پیدا شود و بخواهند تشکیلاتی درست کنند نابود می‌شوند تا اینکه آن نسل‌های آخر آن‌ها غارتگرانی می‌شوند که به سرقت اموال و غارت مسافران دست می‌زنند و از این راه زندگی خود را تأمین می‌کنند.

۱. لُصُوصاً: دزدها؛ ج لُص؛ جمع لص مثلثة؛ اللص: السارق.

سَلَّابِينَ: غارتگران و کسانی که اموال دیگران را به زور از آن‌ها می‌گیرند؛ ج سَلَّاب به معنای راهزنان؛ السَّلب: الاختلاس



خطبه ۶۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جنگ نهروان در

کوفه، سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: دشمن شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۵.

پیشگفتار خطبه

در این جملات امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم را از جنگ با خوارج پس از خود نهی فرموده است. علت این نهی را چنین بیان می‌دارد که هرکس حق را بجوید و به خطا رود، مانند کسی نیست که خطا را بجوید و آن را دریابد. معنای این مطلب آن است که خوارج، با نیت حق و به عنوان حق جویی، به عقاید باطل و رفتار غلط دچار شده‌اند و این گونه خطا و غلط، غیر از آن است که با نیت خطا و تبهکاری و قدرت پرستی و خودخواهی، رفتار و عقایدی را برای خود اتخاذ نمایند؛ مانند معاویه و دیگر سران بنی امیه که مقصودی جز کامجویی و نژادپرستی و خودخواهی و تعصب جاهلی نداشته‌اند.^۱

۱. شرح و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۰، ص ۲۶۴.



لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ.

۱. نهی از مبارزه با خوارج

«لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي»^۱

بعد از من با خوارج نبرد نکنید.

۲. دلیل مبارزه نکردن

«فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ»^۲

چون کسی که حق را بجوید و اشتباه کند، مانند کسی نیست که باطل را بخواهد و آن را بیابد.

نکته

● حضرت در بیان علت اینکه با خوارج نجنگید، فرموده‌اند آن کسی که در جست‌وجوی حق است و در مسیر حق طلبی خود اشتباه می‌کند مانند کسی نیست که دنبال باطل می‌رود و به هدف خود هم می‌رسد. مقصود حضرت مقایسه بین معاویه و اصحاب او با خوارج است. معاویه و اصحاب معاویه از اول دنبال باطل بودند آن‌ها برای رسیدن به دنیا و مقام و ثروت دنیا تلاش می‌کردند ولی خوارج دنبال حق می‌گردند اما در تشخیص حق اشتباه می‌کنند.

مشابه

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۳ سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾^۴ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا

۱. لَا تُقَاتِلُوا: نبرد نکنید.

۲. فَأَخْطَأَهُ: خطا کرد.

۳. أَذْرَكَ: به دست آورد؛ درک نمود.

۴. مانده، ۳۳.



يُحِبُّ الْفُسَادُ^۱ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، حال آنکه او سخت ترین دشمنان است و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تبهکاری را دوست ندارد.



خطبه ۶۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای آخر عمر امام علی (ع)، سال ۴۰ هجری

مخاطب: اصحاب و یاران

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: تقدیرشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۱.

پیشگفتار خطبه

امام علی (ع) این سخن را هنگامی ایراد فرمود که وی را تهدید به قتل و ترور کرده بودند.

چرا از مرگ بترسم؟!

روزی امام علی (ع) مشغول ایراد خطبه بود و ابن ملجم، در حالی که مقابل منبر نشسته بود، این سخن را آهسته بر زبان جاری کرد: «و الله لأرِيحَنَّهُمْ مِنْكَ» به خدا سوگند! مردم را از دست تو آسوده می‌کنم. آن‌هایی که این سخن را از او شنیدند بعد از پایان خطبه دستگیرش کرده، نزد امام آوردند. امام فرمود: او را رها کنید! و سپس گفتار مورد بحث را بیان فرمود.



وَإِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَ
أَسْلَمْتَنِي، فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ.

۱. وحشتی از مرگ ندارم

«وَإِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِينَةً»^۱

من از جانبِ خدا، سپر محکمی دارم.

نکته

- «جُنَّة» کنایه از توجّهات الهی به آماده کردن اسباب حفاظت و نگهداری خود در طول زندگی است.^۲

مشابه

- ◇ «إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»^۳ هیچ کس نیست مگر آنکه بر او نگهداری است.
- ◇ «إِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ»^۴ سرآمد زندگی، سپر محکمی است.
- ◇ «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^۵ برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیشِ رو و از پشت سرش پاسداری می کنند.

۱. جُنَّة: سپر و نگهبان؛ هر چیزی که جلوی ضربه را می گیرد؛ بَضْم الجیم ما یجَنّ به ای یستتر من درع و ترس و نحوهما.

حَصِينَةٌ: محافظ، نگهدارنده، محکم؛ از ماده حِصن به معنای قلعه.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰.

۳. طارق، ۴.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۲.

۵. رعد، ۱۱.



استعاره

مُسْتَعَار: جُنَّة

مُسْتَعَار لَهُ: قضای الهی

مُسْتَعَار مِنْهُ: سپر

جامع: همچنان که یک نفر در جنگ با داشتن سپر از تیرهای دشمن صدمه نمی بیند، قضای الهی هم مثل یک سپر است؛ یعنی تا وقتی قضای الهی نیامده هیچ تیری نمی تواند صدمه بزند.
نوع استعاره: اصلیه تصریحیه

۲. فرارسیدن اجل

«فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي»^۱

هنگامی که اجلم فرا رسد، این سپر الهی از من دور می شود.

نکته ها

- دور شدن سپر کنایه است از منتفی شدن برخی عوامل و اسباب زندگی که لزوماً منجر به مرگ می شود.^۲
- مقصود از «یومی» اجل است؛ یعنی وقتی که اجل من فرا برسد. میان من و آن سپر شکاف حاصل می شود و آن سپر از من دور می شود

مشابه

◇ حدیثی از امام باقر علیه السلام به این مضمون نقل شده است: «يَقُولُ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَنْ يَقَعَ فِي رَكْبِي - أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ - أَوْ يُصِيبُهُ شَيْءٌ حَتَّى إِذَا جَاءَ الْقَدَرُ - خَلَّوْا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ يَدْعُوْنَهُ إِلَى الْمَقَادِيرِ - وَ هُمَا مَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ بِاللَّيْلِ وَ الْمَلَكَانِ بِالنَّهَارِ يَتَعَاقَبَانِهِ»^۳
به فرمان خدا انسان حفظ می شود از اینکه در جایی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش آید تا زمانی که اجل حتمی فرا رسد. در این هنگام آن فرشتگان کنار می روند و او را تسلیم حوادث می کنند. آن ها، دو فرشته اند مأمور حفظ

۱. انْفَرَجَتْ: کنار رفت؛ دور شد.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰.

۳. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۸۳.



وی در شب، و دو فرشته دیگر که در روز او را حفظ می کنند [و به طور متناوب جایگزین یکدیگر می شوند].

♦ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۱ و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

۳. تسلیم مرگ شدن

﴿وَأَسْلَمْتَنِي﴾^۲

و مرا تسلیم [مرگ] می کند.

نکته

- مقصود این است که وقتی اجلم رسید آن سپری که خدا برای من درست کرده بود و مرا از مرگ دور می کرد از من جدا می شود و مرا تسلیم مرگ می کند.

تشبیه

مَشَبَّه: سپر

مَشَبَّه به: انسان

وجه شَبَّه: امام علیه السلام تسلیم کردن انسان به مرگ را به سپر نسبت داده اند، با تشبیه کردن سپر به انسانی که از شخص حمایت می کند و سپس او را برای کشتن تسلیم غیر می کند که در این صورت تیر مرگ به خطا نمی رود.

۱. اعراف، ۳۴.

۲. أَسْلَمْتَنِي: مرا ترک می کند، مرا وا می گذارد.



۴. سرآمد عمر انسان

«فَحِينَئِذٍ لَا يَظِيحُ السَّهْمُ وَلَا يَتَبَرَّأُ الْكَلْمُ»^۱

در آن هنگام، نه تیر خطا می‌رود و نه زخم بهبودی می‌یابد [ولی امروز وحشتی ندارم].

نکته‌ها

- این تعبیر اشاره به آن است که تا اجل نهایی انسان فرا نرسد، از دنیا نمی‌رود. تعیین اجل از سوی خداوند یعنی اینکه اراده او بر این قرار گرفته است فلان کس تا فلان زمان باقی بماند و هیچ چیز در برابر اراده خداوند مقاومت نخواهد کرد.^۲
- اجل و سرآمد عمر انسان بر دو گونه است: «اجل حتمی» و «اجل غیر حتمی». اجل حتمی تخلف‌ناپذیر است؛ اما اجل مشروط یا معلق، قابل تغییر می‌باشد؛ گاه به وسیله انجام اعمال نیکی همچون صله رحم و صدقه در راه خدا، و گاه به وسیله فرشتگانی که مأمور حفظ انسان در برابر خطرات غیر حتمی هستند.^۳

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۴ و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد.
- ◇ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۵ بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

۱. لا یطیش: خطا نمی‌کند، به هدف می‌خورد؛ از ماده «طیش» به معنای کم‌عقلی است؛ هنگامی که تیر خطا کند، این واژه در باره آن به کار می‌رود، گویی تیر غیر عاقلانه عمل کرده است. برخی نیز آن را به معنای وسیع‌تری، به «هرگونه سبکی» تفسیر کرده‌اند، خواه در تیر باشد یا در عقل یا غیر آن؛ السهم یطیش من باب ضرب صدف عن الغرض و انحراف عنه. السهم: چوبه تیر؛ از آنجا که گاهی برای تعیین کردن بهره افراد به وسیله قرعه‌کشی، از چوبه‌های تیر استفاده می‌کردند، واژه «سهم» به بهره افراد اطلاق شده است. «مساهمه» به معنای قرعه‌کشی آمده، زیرا به هنگام قرعه‌کشی، نام‌ها را بر چوبه‌های تیر می‌نوشتند و با هم مخلوط می‌کردند، سپس یک چوبه تیر از آن بیرون می‌آوردند و به نام هرکس اصابت می‌کرد مشمول قرعه می‌شد.

لا یتبرأ: شفا نمی‌یابد؛ از ماده «برء» به معنای بهبود یافتن از بیماری است. الکلم: زخم، جراحت؛ در اصل به معنای زخم و جراحت است و از آنجا که سخن در دل‌ها اثر می‌گذارد، به آن کلام می‌گویند؛ بفتح الکاف و سکون اللام الجرح.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۲۶.

۴. آل عمران، ۱۴۵.

۵. حجر، ۹.



♦ ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا﴾^۱ اوست که شما را از گِل بیافرید و عمری مقرر کرد.

♦ ﴿وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ﴾^۲ و برایشان مدت عمری نهاده که در آن تردیدی نیست.

♦ ﴿لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا﴾^۳ چون کسی اجلش فرارسد، خدا مرگ او را به تأخیر نمی‌افکند.

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ السَّهْمُ

مُسْتَعَار لَهُ: تیر

مُسْتَعَار مِنْهُ: بیماری‌های منجر به مرگ

جامع: حضرت لفظ تیر را، برای بیماری‌هایی که منجر به مرگ می‌شوند استعاره آورده، به خطا زدن تیر را کنایه از مرگ حتمی گرفته‌اند. وجه شباهت در هر دو (تیر و بیماری) هلاکتی است که حاصل می‌شود.

نوع استعاره: اصلیه تصریحیه

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ کلم

مُسْتَعَار لَهُ: زخم ناشی از تیر

مُسْتَعَار مِنْهُ: عوارض بیماری

جامع: در زخم ناشی از تیر و عوارض بیماری، وجه شباهت آزرده‌گی و رنجی است که نسبت به هر دو وجود دارد.

نوع استعاره: اصلیه تصریحیه

۱. انعام، ۲.

۲. اسراء، ۹۹.

۳. منافقون، ۱۱.



خطبه ۶۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: حسابگری واقعی در دنیا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۹.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه، امام علی (علیه السلام) مردم را از فتنه و فریب دنیا برحذر می‌دارد، از ناپایداری آن خبر می‌دهد و به دو مطلب مهم اشاره می‌کند:

۱. دنیا، اگر به عنوان هدف باشد، بی شک مذموم است؛ و اگر به عنوان وسیله به آن نگاه شود، ممدوح می‌باشد.

۲. زوال و ناپایداری دنیا.



أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا وَلَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَ لَهَا، ابْتُلِيَ
النَّاسُ بِهَا فِتْنَةً فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَحُسِبُوا عَلَيْهِ وَمَا أَخَذُوهُ
مِنْهَا لِعَیْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَآفَأَمُوا فِيهِ، فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَىءِ الظِّلِّ بَيْنَنَا
تَرَاهُ سَابِغًا حَتَّى قَلَصَ وَزَائِدًا حَتَّى نَقَصَ.

۱. شاخصه‌های دنیا

۱.۱. جست‌وجوی سلامت در دنیا

«أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا»^۱

دنیا خانه‌ای است که کسی از آن سالم نمانده مگر با اعمال پاکی که در آن انجام دهد.

نکته‌ها

- باید سلامت را در خود دنیا جست‌وجو کرد، زیرا مهم‌ترین اسباب سلامت، کسب فضایل اخلاقی، ارزش‌های معنوی، اطاعت و عبادت پروردگار است و فرصت پرداختن به این امور، تنها در این دنیا است و نمی‌توان در جهان دیگر، آن‌ها را به دست آورد.^۲
- برای پیشگیری از عذاب و مجازات گناهان و نتایج ناگوار فتنه‌ها در دنیا، هیچ راهی جز آگاهی به مصالح و مفاسد زندگی و اجتناب از گمراهی و انحراف نیست؛ انجام مصالح و دوری از مفاسد، باید در همین دنیا صورت پذیرد.^۳

مشابه

- ◇ ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۴ در آنچه خداوند برایت ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن.
- ◇ «لَيْسَ مِمَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاةً لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاةٍ»^۵ از ما نیست هرکس دنیایش را برای آخرت خود و آخرتش را برای دنیای خود ترک گوید.

۱. لَا يُسْلَمُ: سالم نمی‌ماند.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۲.

۳. شرح و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۰، ص ۲۷۴.

۴. قصص، ۷۷.

۵. تحف العقول، ص ۴۱۰.



۲.۱. هدف بودن دنیا، موجب هلاکت

«وَلَا يُنْجِي بَشِيءٌ كَانَ لَهَا»^۱

و با اموری که مخصوص دنیاست از آن نجات نتوان یافت.

نکته

- اگر انگیزه انسان و هدف نهایی او دنیا باشد و حتی اعمال و عبادت خود را به قصد دنیا انجام دهد و جنبه ریاکاری داشته باشد سبب نجات نخواهد شد؛^۲ یعنی کارهایی که برای رسیدن به مقام و ثروت دنیا باشد برای آخرت فایده ندارد و انسان را از گرفتاری‌های آخرت نجات نمی‌دهد.

۳.۱. دنیا ابزار آزمایش

«أُبْتَلِيَ النَّاسَ بِهَا فِتْنَةً»^۳

و انسان‌ها به وسیله دنیا آزمایش می‌شوند.

نکته‌ها

- نعمت‌ها و مصیبت‌هایی که در دنیا برای انسان قرار داده شده است هر دو به گونه‌ای وسیله آزمایش انسان هستند.^۴
- فتنه‌ها سبب جدایی انسان پاک از ناپاک می‌شود و واکنش انسان نسبت به آن‌ها زمینه کیفر و پاداش را فراهم می‌آورند.^۵

مشابه

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۶ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ^۷ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم دارد.

۱. لَا يُنْجِي: نجات نمی‌یابد.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. أُبْتَلِيَ: مبتلا شده است.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۳.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸.

۶. عنکبوت، ۲-۳.



♦ ﴿وَلْتَبْلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾^۱ و قطعاً شما را به چیزی از [قیل] ترس و گرسنگی می آزماییم.

♦ ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾^۲ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود.

♦ ﴿وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ﴾^۳ و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم.

۴.۱. عدم غفلت از حساب محصول دنیا

﴿فَمَا آخِذُوْهُ مِنْهَا لَهَا آخِرُ جُؤا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ﴾^۴

آنچه از دنیا را به خاطر دنیا به دست آورند، از آن جدا می شوند و حساب آن را باید پس بدهند.

مشابه

♦ ﴿أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۵ آنان اند که از دستاوردشان بهره ای خواهند داشت و خدا زودشمار است.

♦ ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَغْمَالُهُمْ كَسْرَابٍ بِقَیْعَةٍ یَّحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۶ و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زودشمار است.

۵.۱. مفید بودن محصول دنیا برای آخرت

﴿وَمَا آخِذُوْهُ مِنْهَا لِغَیْرِهَا قَدِمْوْا عَلَيْهِ وَ أَقَامُوْا فِیْهِ﴾^۷

آنچه را که از دنیا برای غیر این جهان به دست آورند، به آن خواهند رسید و در آن خواهند ماند.

۱. بقره، ۱۵۵.

۲. بقره، ۱۲۴.

۳. انعام، ۵۳.

۴. فَمَا آخِذُوْهُ: آنچه را که اخذ کرده اند.

حُوسِبُوا: مورد حسابرسی قرار می گیرند

۵. بقره، ۲۰۲.

۶. نور، ۳۹.

۷. قَدِمْوْا عَلَيْهِ: بر آن وارد شدند.

أَقَامُوا: اقامت کردند.



نکته

● انسان‌های نیکوکار در قیامت در بهشت اقامت می‌کنند و آن بهشت تجسم اعمال نیک آن‌هاست.

مشابه

◇ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌هایی وعده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشت‌های جاودان [به آنان وعده داده است] و خوشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ.

◇ ﴿لَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾^۲ چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند.

◇ ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳ هرکس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.

۲. تشبیه دنیا به سایه

﴿فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعَرْشِ كَفَىٰ الظِّلِّ بَيْنَنَا تَرَاةً سَابِغًا حَتَّىٰ قَلَصَ وَ زَائِدًا حَتَّىٰ تَقْصَ﴾^۴
دنیا در نظر خردمندان همچون سایه بعد از زوال است در حالی که آن را گسترده می‌بینی

۱. توبه، ۷۲.

۲. مائده، ۸۰.

۳. نحل، ۹۷.

۴. قیء: همان ظل است که چون با حرکت خورشید بر می‌گردد به آن فیء می‌گویند؛ از ریشه فاء به معنای رجع؛ الظل یفیء فینا رجع من جانب المغرب إلى جانب المشرق، قال الفیروز آبادی: الفیء ما کان مشتملاً فینسخه الظل. بَیِّنًا تَرَاةً: لحظه‌ای که آن را می‌بینی.

سَابِغ: گسترده، پهناور؛ از ماده «سَبَغ» به معنای ادامه و کشش چیزی است و «نعمت سابقه» به نعمت‌های ممتد و طولانی گفته می‌شود و «اسبغ الوضوء» به معنای ادامه وضوء با آب فراوان است بی‌آنکه مستلزم اسراف شود؛ الشیء سبوغاً من باب قعد تم و کمل، و سبغ الدرع طال من فوق إلى أسفل، و سبغ الظل طال إلى الأرض. قَلَصَ: جمع و کوتاه شد؛ از ماده «قَلَصَ» به معنای جمع شدن و مرتفع گشتن است و در اینجا به معنای برجیده شدن سایه‌های بعد از ظهر با فرا رسیدن شب است؛ الظل انقبض.



ناگهان جمع می‌شود و در حالی که فزونی می‌یابد [با فرا رسیدن شب] نقصان می‌پذیرد.

نکته

● «ظل» گاه به معنای هرگونه سایه‌ای آمده است خواه سایه‌های اشیاء قبل از زوال ظهر یا بعد از زوال، و گاه به خصوص سایه‌ای گفته می‌شود که قبل از ظهر است و آفتاب تدریجاً آن را از میان می‌برد ولی «فی» به معنای سایه بعد از زوال است [چون در مفهوم این واژه رجوع و بازگشت نهفته شده است] و هر قدر خورشید به افق مغرب نزدیک‌تر می‌شود، این سایه‌ها گسترده‌تر می‌گردد و با غروب خورشید همگی محو و نابود می‌شود و ظلمت همه جا را فرا می‌گیرد.^۱

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: سایه

وجه شبیه: امام علیه السلام زودگذر بودن دنیا را به زودگذر بودن سایه تشبیه می‌کند؛ چراکه همین که انسان در سایه آرام می‌گیرد زوال می‌یابد و به پایان می‌رسد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، صص ۶۲ و ۶۳.



خطبه ۶۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: نفس‌شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۴.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه، سخن امام علیه السلام درباره ناپایداری دنیا و زهد در آن است؛ امام علیه السلام مردم را به آمادگی برای گام نهادن به جهان دیگر فرا می‌خواند، مردم را به توبه و بازگشت به سوی خدا تشویق کرده، هشدار می‌دهد که از مرگ غافل نشوند و آرزوهای دور و دراز در دل نداشته باشند، چراکه باعث غفلت از آخرت می‌شود.



فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَابْدُرُوا أَجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَابْتَاعُوا مَا بَيَّنَّ لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمْ وَكُونُوا قَوْمًا صِيحَ بِهِمْ فَاتَّبَعُوا وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدَّلُوا فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ وَإِنَّ غَايَةَ تَنْقِصِهَا اللَّحْظَةُ وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجْدِيرَةٍ بِقِصْرِ الْمُدَّةِ وَإِنَّ غَايَةَ يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ وَإِنْ قَادِمًا يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوْ الشَّقْوَةِ لِمُسْتَحِقٍّ لِفَضْلِ الْعُدَّةِ فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزُرُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا. فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ نَصَحَ نَفْسَهُ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ فَإِنَّ أَجَلَ مَسْئُورٍ عَنْهُ وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا وَيُمَيِّتِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا إِذَا هَجَمَتْ مَيِّتَتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ. نَسَّالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ وَلَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَلَا كَابَةً.

۱. دعوت به تقوی

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ»

ای بندگان خدا! پرهیزکار باشید.

نکته

- اشاره به اینکه همه وجود انسان از آن خداست؛ سرمایه اصلی انسان، همان تقوا است و بندگان خدا نباید از فرمان او تخلف کنند.^۱
- «عِبَادَ اللَّهِ»: مناداست و در اصل «یا عبادالله» بوده، یعنی «ای بندگان خدا خود را کنترل کنید».

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۰.



مشابه

◇ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱ در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین

شماست.

◇ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾^۲ هرچه پیامبر به شما داد

بستانید، و از هرچه شما را منع کرد اجتناب کنید و از خدا بترسید.

◇ ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۳ توشه بردارید، که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است.

۲. ضرورت انجام عمل صالح

«وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ»^۴

با اعمال نیک خود، بر مرگتان پیشی بگیرید!

نکته‌ها

● معنای «بَادِرُوا آجَالَكُمْ» این است که پیش از رسیدن اجل، به اعمال نیک خود بیفزایید و در انجام آن‌ها شتاب کنید. این عبارت به معنای رفتن به طرف مرگ و خودکشی نیست بلکه می‌خواهد مبادرت را روی اعمال ببرد به این معنا که مرگ خواه ناخواه می‌آید پس شما مبادرت به اعمال نیک کنید تا از نظر اعمال صالح آمادگی مرگ را داشته باشید و این طور نباشد که غافل باشید و وقتی که مرگ فرا رسید نگران شوید.

● در واقع مقصد نهایی انسان، سعادت و تکامل «و قرب الی الله» است و اگر انسان بر مرکب تقوا و عمل صالح سوار شود، پیش از پایان عمر به این مقصد نایل می‌گردد؛ و اگر چنین نباشد، مرگ بر او پیشی می‌گیرد.

● حسرت واقعی آن است که مرگ به صورت ناگهانی فرارسد و انسان به صورت غیرمنتظره سر از عالمی در آورد که هیچ برای آن آمادگی ندارد و کاری نکرده است.^۵

۱. حجرات، ۱۳.

۲. حشر، ۷.

۳. بقره، ۱۹۷.

۴. بَادِرُوا: مبادرت ورزید، سبقت بگیرید؛ مبادرة و بدارا و بدر غیره الیه عاجله.

آجَال: اجل‌ها؛ مرگ‌ها.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۰.



مشابه

◇ ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱ و از آنچه روزی شما گردانیده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: «پروردگارا! چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟

◇ ﴿وَلَنْ يُوَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا﴾^۲ چون کسی اجلش فرا رسد، خدا مرگ او را به تأخیر نمی‌افکند.

۳. ضرورت تهیه توشه برای قیامت

﴿وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يُزُولُ عَنْكُمْ﴾^۳

و بخريد آنچه را برای شما باقی می‌ماند، به چیزی که از دستتان می‌رود.

نکته‌ها

- منظور از «ابْتَاعُوا» این است که نعمت‌های پایدار الهی را در برابر لذایذ فانی حیات دنیوی بخرید.^۴
- زیرکانه‌ترین نوع زندگی و رفتار آن است که با امکانات دنیوی که دیر یا زود از انسان گرفته می‌شود، سرمایه‌ای ابدی و سعادت جاویدان آخرت تأمین گردد.

مشابه

◇ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^۵ همین کسان‌اند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند. پس نه عذاب آنان سبک گردد، و نه ایشان یاری شوند.

۱. منافقون، ۱۰.

۲. منافقون، ۱۱.

۳. ابْتَاعُوا: بخرید؛ از مادة «ابتیاع» به معنای خریداری کردن است. ما يَبْقَى: آنچه که باقی می‌ماند.

يُزُولُ: از بین می‌رود.

۴. فرهنگ لغات نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۵.

۵. بقره، ۸۶.



♦ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الصَّلَاةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾^۱ همین کسانند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه دادوستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت یافته نبودند.

♦ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲ خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌هایشان را خرید تا بهشت از آنان باشد. در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق بر عهده اوست و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروش که کرده‌اید شاد باشید که آن، کامیابی بزرگی است.

♦ ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۳ آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است.

♦ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۴ و [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است.

۴. توجه به کوچ از دنیا

﴿وَتَرْحَلُوا فَقَدْ جِدَّ بِكُمْ﴾^۵

بار سفر ببندید که در بردن شما جدی هستند.

نکته‌ها

- منظور از «تَرْحَلُوا» آماده کردن لوازم کوچ است؛ یعنی آماده کردن زاد و توشه که مسافر ناگزیر از آن است.^۶

۱. بقره، ۱۶.

۲. توبه، ۱۱۱.

۳. نحل، ۹۶.

۴. اعلیٰ، ۱۷.

۵. تَرْحَلُوا؛ کوچ کنید؛ رحل و بار خود را ببندید و بار کنید؛ از ماده «رحلت» به معنای مسافرت و کوچ کردن از محلی به محل دیگر است.

جَدَّ بِكُمْ؛ در بردن شما جدی هستند؛ شما را به شتاب واداشته‌اند؛ جَدَّ از ماده «جد» به معنای سرعت در چیزی است؛ به معنای اهمیت دادن نیز به کار می‌رود و این تعبیر هنگامی که در مورد مسافرت به کار رود به معنای سفرهای سریع است؛ بصیغه المجهول آی عجل بکم و حثثتم علی الرحیل.

۶. فرهنگ لغات نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۶.



- معنای جمله «فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ» این است که آماده مرگ باشید برای اینکه مرگ با سرعت هرچه تمام‌تر به‌سوی شما حرکت می‌کند.

مشابه

- ◇ ﴿وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ﴾^۱ به غلامان خود گفت: سرمایه‌های آنان را در بارهایشان بگذارید.

تشبیه

مُشَبَّه: دنیا

مُشَبَّه به: منزلگاهی که قافله‌ای در آن فرود آمده است

وجه شبّه: امام علی (ع) دنیا را به منزلگاهی تشبیه می‌کند که قافله‌ای در آن فرود آمده تا ساعتی در آن بپایساید و سپس از آن کوچ کند. در حالی که راه دور و درازی در پیش داشته باشد و قافله سالار نیز او را برای سفر سریع آماده سازد.

۵. ضرورت آمادگی برای مرگ

﴿وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُكُمْ﴾^۲

آماده مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است.

نکته‌ها

- منظور از استعداد و آمادگی برای مرگ این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و دنیا را رها سازد و در کُنج خانه در انتظار مرگ بنشیند؛ بلکه منظور فراهم ساختن اعمال صالح بیشتر و بهتر، و تهذیب نفس و تحصیل فضایل اخلاقی است.^۳
- جمله «فَقَدْ أَظْلَكُكُمْ» (بر شما سایه افکنده است) اشاره به نزدیکی آن است، زیرا تنها اشیای نزدیک‌اند که بر انسان سایه می‌افکنند.^۴ در حقیقت حضرت خواسته بگوید که آماده مرگ باشید برای اینکه مرگتان نزدیک است.

۱. یوسف، ۶۲.

۲. اسْتَعِدُّوا: آماده کردند؛ تهیه کردند؛ له تهبأ.

أَظْلَكُكُمْ: بر شما سایه افکنده؛ یعنی به حدی نزدیک شده که سایه‌اش به روی شما افتاده است؛ از ریشه ظَلَّ؛ الشیء غشینی أودنا منی حتی القی علی ظلّه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۳.

۴. همان.



مشابه

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید؛ آنگاه به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد و به آنچه [در روی زمین] می‌کردید آگاهتان خواهد کرد.

۶. توجه به اینکه دنیا سرای ابدی نیست

«وَكُونُوا قَوْمًا صَاحِبِمْ فَاتَّبِعُوهُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بَدَارٌ فَاسْتَبَدَّلُوا»^۲
از کسانی باشید که آن‌ها را بانگ زدند و بیدار شدند و دانستند که دنیا، سرای ابدی آنان نیست
لذا آن را با سرای آخرت مبادله کردند.

نکته‌ها

- مرگ، شما را برای کوچ فرا می‌خواند، پس از خواب غفلت خویش بیدار شوید.^۳
- در اینجا حضرت فرموده‌اند مانند جمعیتی باشید که بر آن‌ها فریاد کشیده شده پس همان گونه که آن‌ها متنبه شده‌اند شما هم متنبه شوید یعنی از خواب غفلت بیدار شوید و به فکر مرگ باشید
- «وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بَدَارٌ فَاسْتَبَدَّلُوا» یعنی کاری کردند که این خانه را با یک خانه آخرتی که بهتر از این خانه است عوض کنند البته راهش این است که انسان اعمال خوب انجام بدهد و همیشه در فکر انجام وظیفه خود باشد.

۱. جمعه، ۸.

۲. صَاحِبِمْ: به آن‌ها نهیب زده شده؛ مِنَ الصَّيَاحِ و هو الصَّوْتُ بأقصى الطاقة. فَاتَّبِعُوهُمْ: متنبه شدند؛ آگاه شدند.

استَبَدَّلُوا: مبادله کردند؛ قراین موجود در خطبه فوق نشان می‌دهد که «فاستبدلوا» به‌صورت فعل ماضی است درست مانند «فانتبهوا»؛ زیرا هرکدام از این دو به‌صورت نتیجه جمله قبل است. «انتباه» و بیداری، نتیجه فریاد بیدار باش است و تبدیل کردن دنیا به آخرت، نتیجه علم و آگاهی از موقعیت این دو می‌باشد؛ بصیغه الامر بمعنی ابدلوا.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۲.



۷. توجه به هدف دار بودن آفرینش

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً»^۱

[این‌ها همه به خاطر آن است که] خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و بی هدف رها نکرده است.

نکته‌ها

- احساس بیهودگی و پوچی در این زندگی، یا ناشی از اختلالات روانی است، و یا ناتوانی از درک حقایقی که در مقابل دیدگان انسانی گسترده است.^۲
- این گفتار، به برهان معاد (برهان حکمت) اشاره دارد که می‌گوید: اگر هدف آفرینش انسان، همین زندگی چند روزه و خور و خواب در آن باشد، هدف بیهوده‌ای خواهد بود. این آفرینش عظیم، ممکن نیست برای هدفی بی ارزش بوده باشد. تمام قرائن موجود در جهان آفرینش، گواهی می‌دهد که هدف بزرگی در آفرینش انسان و جهان بوده است و خداوند حکیم برای آن هدف مهم، انسان و جهان را آفریده است. آن هدف، چیزی جز تکامل معنوی انسان‌ها و قرب الی الله و زندگی سعادت‌مند در آخرت نیست.^۳

مشابه

- ◇ «الدُّنْيَا خُلِقَتْ لغيرِهَا وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا»^۴ دنیا برای دیگری به وجود آمده نه برای خودش.
- ◇ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»^۵ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟
- ◇ «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً»^۶ آیا انسان می‌پندارد که بیهوده رها می‌شود؟!

۱. لَمْ يَخْلُقْ: خلق نکرده است.

عَبَثٌ: بیهوده.

سُدًى: رها شده به حال خود، مُهمَل، بیهوده؛ از ماده «سَدَو» به معنای رها شده و بیهوده و بی هدف است؛ به همین جهت عرب به شترانی که بدون ساربان رها می‌شوند و هرجا بخواهند به چرا می‌روند «سُدًى» می‌گویند. در اینجا اشاره به این است که خداوند انسان را رها نساخته و بیهوده و بی هدف نیافریده است؛ بِالضَّمِّ و قد يفتح المهملة من الابل يستعمل فى الواحد و الجمع.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۰.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۳.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۵.

۵. مؤمنون، ۱۱۵.

۶. قیامت، ۳۶.



۸. توجه به فاصله نزدیک تا بهشت یا جهنم

«وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزَلَ بِهِ»

میان شما و بهشت و دوزخ، فاصله‌ای جز فرا رسیدن مرگ نیست.

نکته

- فاصله میان شما و بهشت و دوزخ، بسیار کوتاه است، از این رو امام علیه السلام هشدار می‌دهد که آماده مرگ شوید و با اعمال صالح، بر اجل خود پیشی بگیرید، چراکه مرگ در یک لحظه فرا می‌رسد، آنگاه خود را در میان بهشت یا دوزخ (به تناسب اعمالتان) می‌بینید.^۱

۹. توجه به کوتاهی مقصد

«وَأِنَّ غَايَةَ تَنْقُصِهَا اللَّحْظَةُ وَتَهْدِيهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٍ بِقَصْرِ الْمُدَّةِ»^۲

مقصودی که گذشتن لحظات، فاصله آن را می‌کاهد و عبور ساعت‌ها، آن فاصله را نابود می‌کند، سزاوار است که بسیار کوتاه باشد.

نکته‌ها

- لحظه‌ها پشت سر هم و بدون توقف می‌آیند و آینده، هر چقدر هم که طولانی باشد، پایانش نزدیک است.^۳
- منظور از غایت در اینجا همان عمر آدمی یا پایان عمر است که لحظه به لحظه از آن کاسته می‌شود.^۴
- منظور از ساعت در اینجا، ساعت مرگ است؛ زیرا ساعت از نام‌های قیامت است. بنابر حدیثی، قیامت هر انسان به‌هنگام مرگ او رخ می‌دهد. عمر انسان، همانند یک رؤیا و پندار است که با گذر تک‌تک ثانیه‌ها و لحظات، کوتاه و کوتاه‌تر می‌شود. بخش رفته از عمر هرگز باز نمی‌گردد. عمر آدمی به‌ناگاه سراسر فرومی‌ریزد و مرگ پایه‌هایش را ویران می‌سازد.^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۳.

۲. تَنْقُصُ: می‌کاهد.

تَهْدِيْمُ: ویران و نابود می‌کند؛ از ریشه «هدم» به معنای ویران کردن.
جَدِيرَةٌ: سزاوار.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۶.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۱.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۴.



مشابه

◇ «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ»^۱ نفس کشیدن انسان گام برداشتن او به سوی مرگ است.

۱۰. توجه به سرعت رسیدن اجل

«وَإِنَّ غَايِبًا يَخْذُوهُ الْجَدِيدَانِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَحَرِيٌّ بِسُرْعَةِ الْاَوْبَةِ»^۲

و اجل پنهان که آمد و رفت شب و روز آن را می آورد سزاوار است به سرعت فرا رسد.

نکته‌ها

- به این حقیقت اشاره دارد که دنیا جایگاه غربت و محلّ سفر و کوچ کردن انسان است و مکان حقیقی او جایی است که از آنجا سرچشمه گرفته و بدان باز می‌گردد.^۳
- تعبیر به «جدیدان» به عنوان کنایه از شب و روز، به خاطر آن است که دائماً نو می‌شوند و یکی جانشین دیگری می‌گردد.^۴
- تعبیر «اَوْبَةِ» که به معنای بازگشت است در مورد اجل و سرآمد زندگی است.^۵

مشابه

◇ «إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ الْمَوْتِ فِي إِقْبَالِ فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى»^۶ هنگامی که تو در بازگشت عمر هستی و مرگ به جلو می‌آید، چه زود ملاقات صورت می‌گیرد.

◇ ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۷
چگونه به خدا کافر می‌شوید! در حالی که شما مرده (و جسم بی‌روحي) بودید، او شما را

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

۲. يَخْذُوهُ: آن را سوق می‌دهد، می‌راند؛ از ماده «خَدَو» و «خَدَا» در اصل به معنای آواز خواندن برای شتران به منظور سرعت حرکت آن‌هاست، زیرا در میان اعراب معمول بوده که با نوعی آهنگ و صدای مخصوص در مواقعی که می‌خواستند شتران را به سرعت حرکت دهند، برای آن‌ها می‌خواندند.

الْجَدِيدَانِ: شب و روز؛ دو چیز که همیشه تجدید می‌شوند؛ الاجدان الليل و النهار. حَرِيٌّ: شایسته؛ سزاوار.

الْاَوْبَةِ: رجعت، بازگشت؛ معنای مصدری دارد و با «ایاب» که به معنای رجوع و بازگشت است، یک مفهوم را می‌رساند؛ الرَّجْع.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۶.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۶.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۵۱.

۶. نهج البلاغه، حکمت ۲۸.

۷. بقره، ۲۸.



زنده کرد سپس شما را می میراند و بار دیگر شما را زنده می کند، سپس به سوی او بازگردانده می شوید.

♦ «وَأَعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارِيهِ وَ إِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَ يَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَ إِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا»^۱ فرزندم بدان! آن کس که مرکبش شب و روز است دائماً در حرکت است هر چند خود را ساکن می پندارد و همواره قطع مسافت می کند گرچه ظاهراً ایستاده و متوقف است.

۱۱. ضرورت تهیه بهترین توشه

«وَإِنَّ قَادِمًا يَقْدَمُ بِالْفُوزِ أَوْ الشَّقْوَةِ لَمْسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ»^۲

و آن آینده ای که با خود رستگاری یا بدبختی آورد شایسته آماده کردن بهترین توشه است.

نکته ها

- منظور از «قادم» مرگ و فوز بهشت، و منظور از «شقوه» جهنم است. «عُدَّة» به معنای آمادگی برای انجام کارهای نیک می باشد.^۳
- منظور از «أَفْضَلِ الْعُدَّةِ» فراهم ساختن زاد و توشه تقواست.^۴
- همه انسان ها در حرکت به سوی مرگ هستند و به آن سربازی هم که می رسند یا به رستگاری و خوشبختی می رسند و یا به بدبختی و شقاوت.

۱۲. ضرورت برگرفتن توشه

«فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزُرُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا»^۵

پس در دنیا از دنیا چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاه دارید.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. قادم: کسی یا چیزی که می آید.

يَقْدَمُ: وارد می شود.

الشَّقْوَةُ: بدبختی.

الْعُدَّة: تدارک اسباب و لوازم؛ در اینجا به معنای تدارک اسباب پذیرایی است؛ ما اعدده من مال أو سلاح أو غير ذلك و الجمع عدد.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴.

۴. همان، ص ۵۳.

۵. تَزَوَّدُوا: زاد و توشه بردارید.

تَحْزُرُونَ: حفظ و نگهداری کنید؛ الحفظ و تحزرون إما ثلاثی مجرّد من باب نصر أو مزيد فيه من باب الافعال.



نکته

- معنای عبارت این است که در همین دنیا از دنیا توشه بردارید این اعمال صالحی که انجام می‌دهید و این دستگیری‌هایی که از دیگران دارید همه زاد و توشه‌ای است که از این دنیا بر می‌دارید. این دنیا وسیله جمع آوری زاد و توشه آخرت است.

۱۳. مصادیق توشه

۱. ۱۳. لزوم تقوا

«فَاتَّقِ عَبْدُ رَبِّهِ»

بنده باید از پروردگارش بترسد.

مشابه

- ◇ «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۱ برای خود توشه بگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزکاری است.

- ◇ «الْجَأُ إِلَى التَّقْوَى فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مَنِعَةٌ»^۲ پناه برید به پرهیزکاری، پس به‌درستی که آن نگاهدارنده‌ای است منیع (سپری است نیرومند و محکم).

۲. ۱۳. نصیحت به خود

«نَصَحَ نَفْسَهُ»

[پس بنده باید] خویشتن را اندرز دهد.

۳. ۱۳. توبه

«وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ»

و توبه را مقدم دارد.

مشابه

- ◇ «فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»^۳ و اگر توبه کنید آن برای شما بهتر است.
- ◇ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید.

۱. بقره، ۱۹۷.

۲. غرر الحکم، حدیث ۲۵۵۳.

۳. توبه، ۳.

۴. تحریم، ۸.



۱۳. ۴. غلبه بر شهوات

«وَوَغْلَبَ شَهْوَتَهُ»

و [بنده باید] بر شهوات خود چیره شود.

نکته

- خیرخواهی درباره خویشستن، شتاب برای توبه و پیروزی بر شهوت از عالی ترین نشانه های تقواست.^۱

مشابه

◇ ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ﴾^۲

زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب های نشان دار و دام ها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

۱۴. دلایل ضرورت توشه برداری

۱. ۱۴. پنهان بودن مرگ

«فَإِنَّ أَجَلَكَ مَسْتُورٌ عَنْهُ»

زیرا مرگ انسان، از نظرش پنهان است.

نکته

- با توجه به اینکه اجل قابل پیش بینی نیست، باید از کمترین فرصت برای تهیه توشه استفاده کرد و به امید آینده نبود، چون معلوم نیست که آینده ای در کار باشد.

مشابه

◇ ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا﴾^۳ و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد، به عنوان سرنوشتی معین.

۱۴. ۲. فریب آرزوها

«وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ»^۴

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۹.

۲. آل عمران، ۱۴.

۳. آل عمران، ۱۴۵.

۴. خادِعٌ لَهُ: فریبنده است او.



و آرزویش وی را فریب می دهد.

مشابه

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱ اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی. تشنه، آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حسابها می رسد.

۱۵. تزئین کردن شیطان

﴿وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَيُمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا إِذَا هَجَمْتَ مَيِّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا﴾^۲

شیطان همواره مراقب اوست، گناه را در نظرش جلوه می دهد تا مرتکب شود و او را در آرزوی توبه نگه می دارد تا آن را به تأخیر اندازد و هنگامی که مرگ بر او هجوم می آورد در غافل ترین حالت باشد!

مشابه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده اید از گام های شیطان پیروی نکنید.

﴿أُولَئِكَ كَانُوا لَنَا عَامِلِينَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۴ آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. [آری،] آن ها همان غافل ماندگان اند.

۱. نور، ۳۹.

۲. مُوَكَّلٌ بِهِ: بر او گماشته شده، مسلط شده.

يُزَيِّنُ: زینت می دهد.

يُمْنِيهِ: امیدوار می کند.

يُسَوِّفُ: وادار به تأخیر می کند؛ از ماده «تسویف» به معنای امروز و فردا کردن و تأخیر انداختن کاری است و در اصل از جمله «سوف افعل کذا» به زودی این کار را انجام می دهم گرفته شده است؛ المبطل و اصله أن يقول مرّة بعد أخرى سوف أفعل.

أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا: در حالی که نسبت به همه اوقات از آن غافل تر است.

۳. نور، ۲۱.

۴. اعراف، ۱۷۹.



۱۶. حسرت بر غفلت‌ها

«فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً»^۱

ای وای بر انسان غافل‌ی که عمرش [در روز قیامت] دلیلی بر ضد او گردد [و بر ضد او گواهی دهد].

نکته

- امام علیه السلام بر حال غافلان حسرت می خورد که چگونه فرصت خود را از دست داده، نعمت را تبدیل به نعمت می کنند.^۲

مشابه

- ◇ «أَوْ لَمْ نَعْمُرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جَاءَكُمْ النَّذِيرُ»^۳ آیا آن قدر شما را عمر نداده بودیم که پندگیرندگان پند گیرند؟ و شما را بیم دهنده آمد.
- ◇ «بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ»^۴ بلکه اینها و پدرانشان را برخوردار کردیم تا عمرشان به درازا کشید.

۱۷. حسرت بر شقاوت‌های پیش رو

«وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقَاةِ»

و [وای به حال انسانی] که روزگارش او را به شقاوت کشاند!

مشابه

- ◇ «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۵ ولی دل‌های آن‌ها قساوت پیدا کرد و شیطان هر کاری را که می کردند در نظرشان زینت داد.
- ◇ «لَا زَيِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَا غَوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ»^۶ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ابلیس گفت پروردگارا به خاطر اینکه مرا گمراه ساختی من نعمت‌های مادی را در زمین در نظر آن‌ها تزیین می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت. مگر بندگان مخلصت را.

۱. فَيَا لَهَا حَسْرَةً: چه حسرت و اندوهی.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶.

۳. فاطر، ۳۷.

۴. انبیاء، ۴۴.

۵. انعام، ۴۳.

۶. حجر، ۳۹-۴۰.



♦ ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴾ کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آن‌ها را برای آنان زینت می‌دهیم به طوری که آن‌ها سرگردان می‌شوند.

۱۸. دعای امام برای رهایی از سه چیز

۱.۱۸. نگران غرور و مستی در نعمت‌ها

«نَسْأَلُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ»^۲

از خداوند سبوحان می‌خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنان را مست و مغرور نمی‌سازد.

۲.۱۸. نگران قصور در طاعت الهی

«وَلَا تُقْصِرْ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً»

و هیچ هدفی آن‌ها را از اطاعت فرمان پروردگار باز نمی‌دارد.

۳.۱۸. نگران پشیمانی و اندوه پس از مرگ

«وَلَا تَحُلْ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَلَا كَابَةً»

و بعد از فرا رسیدن مرگ، پشیمانی و اندوه به آنان روی نمی‌آورد.

نکته

● «بَطَر» حالتی است که به افراد کم ظرفیت به هنگام وفور نعمت دست می‌دهد و در قرآن مجید به آن اشاره شده است. در آیه ۴۷ سوره انفال می‌خوانیم: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ وَيْضُدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ و مانند کسانی نباشید که از روی غرور و مستی نعمت، و خودنمایی و ریاکاری در مقابل مردم، از خانه‌های خود بیرون آمدند و مردم را از راه خدا باز می‌داشتند.

۱. نمل، ۴.

۲. لَا تُبْطِرُهُ: او را بسیار شاد نمی‌کند، سرمست نمی‌کند؛ از ریشه «بطر» به معنای افراط در شادی که به باب افعال رفته است؛ الطغیان.

لَا تُقْصِرْ بِهِ: او را کوتاه و در مانده نمی‌کند، وادار به کوتاهی نمی‌کند.

لَا تَحُلْ بِهِ: بر او نازل نشود.

كَابَةً: حزن و اندوه؛ کتب الرجل کابة اذا صار کنییا؛ ای: منکسر حزنًا.



خطبه ۶۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه؛ سال ۳۸
هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اعتقادی، علمی

ویژگی: توحید^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۹.

پیشگفتار خطبه

امام علی (علیه السلام) این خطبه را در آستانه جنگ با معاویه و ظالمان شام ایراد کرد و در آن، بسیاری از صفات خداوند را، مخصوصاً در زمینه علم و قدرت، برشمرد، تا در سایه آگاهی و توجه به این صفات، نور و صفای بیشتر و قدرت و توان فزون‌تری در شنوندگان حاصل گردد.



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوْ لَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا
وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ وَ كُلُّ عَزِيزٍ
غَيْرُهُ ذَلِيلٌ وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ وَ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ وَ كُلُّ عَالِمٍ
غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجَزُ وَ كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ
الْأَصْوَاتِ وَ يُصَمُّ كَبِيرُهَا وَ يَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى
عَنْ خَفَى الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٌ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ
غَيْرُ ظَاهِرٍ. لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ وَ لَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ وَ
لَا اسْتِعَانَةٍ عَلَى نِدٍّ مَثَاوِرٍ وَ لَا شَرِيكِ مُكَاثِرٍ وَ لَا صِدِّ مُنَافِرٍ وَ لَكِنْ خَلَأَتْ
مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ دَاخِرُونَ. لَمْ يَحُلْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيُقَالِ هُوَ [فِيهَا] كَائِنٌ وَ لَمْ يَنْشَأْ
عَنْهَا فَيُقَالِ هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ. لَمْ يُوْذِهِ خَلْقٌ مَا ابْتَدَأَ وَ لَا تَدْبِيرٌ مَا ذَرَأَ وَ لَا وَقَفَ بِهِ
عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ وَ لَا وَلَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَى وَ قَدَّرَ بَلْ قَضَاءٌ مُتَّقَنٌ وَ عِلْمٌ
مُحْكَمٌ وَ أَمْرٌ مُبْرَمٌ. الْمَأْمُولُ مَعَ النَّقْمِ الْمَرْهُوبُ مَعَ النَّعَمِ.

۱. حمد و ستایش پروردگار

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا»^۱

ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ وصفی از او بر وصف دیگر پیشی نگرفته.

۲. ازلی و ابدی بودن خداوند

«فَيَكُونُ أَوْ لَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا، وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا»

پیش از آنکه آخر باشد، اول بوده است و قبل از آن که باطن باشد، ظاهر بوده است.

نکته‌ها

- سبقت، حالتی است برای مخلوقات؛ مانند علم یک شخص نسبت به قدرت او، که امکان تغییر در آن‌ها وجود دارد. این حالت در مورد خداوند متصور نیست، زیرا همه کمالات از ازل برای خداوند وجود دارد.

۱. لَمْ تَسْبِقْ: سبقت نگرفت.



- خداوند وجودی است ازلی و ابدی و بی پایان از تمام جهات؛ به همین دلیل هم آغاز است و هم انجام. هیچ وجودی قبل از او نبوده و هیچ چیزی بعد از او نخواهد بود؛ همان گونه که در قرآن مجید آمده است ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾.^۱
- وجودی که ازلی و ابدی است، اساساً آغاز و پایان ندارد و تعبیر به اول و آخر درباره او به این معنا است که همه مخلوقات وابسته به وجود او هستند، هم در آغاز پیدایش و هم در ادامه حیاتشان.^۲

۳. اوصاف خداوند

۳.۱. وحدت الهی

«كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ»

هر آنچه غیر او به وحدت نامیده شود اندک است.

نکته

- وحدت درباره خداوند حکایت از بی انتها بودن ذات و صفاتش می کند و به معنای بی نظیر بودن و نامحدود بودن است؛ در حالی که وحدت در مورد مخلوقات، وحدت عددی است و در جایی گفته می شود که در برابر آن کثرتی باشد.^۳

۳.۲. عزت الهی

«وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ»

هر عزیزی غیر او ذلیل است.

نکته

- عزت خواه به معنای قدرت شکست ناپذیر باشد و خواه به معنای احترام و عظمت، تنها شایسته ذات خداست؛ عزت او ذاتی است و اگر غیر او عزیز باشد، به سبب وابستگی به ذات پاک خداست.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۷۰.

۴. همان.



مشابه

- ◇ ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾^۱ کسی که خواهان عزّت است (باید از خدا بخواهد) که تمام عزّت برای خداست.
- ◇ ﴿وَلَا يَخْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۲ سخن آن‌ها تو را غمگین نسازد؛ تمام عزّت [و قدرت] از آن خدا است و او شنوا و داناست.

۳.۳. قوت الهی

«وَكُلُّ قُوًى غَيْرُهُ ضَعِيفٌ»

و هر قدرتمندی غیر او ناتوان است.

نکته

- قوّت و قدرت در جهان مخلوقات، یک امر نسبی است؛ هر موجودی در مقایسه با موجودات پایین‌تر قوی و در برابر موجودات برتر، ضعیف است.^۳

مشابه

- ◇ ﴿قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾^۴ گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است.
- ◇ ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۵ همه قدرت از آن خداست.
- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۶ خداوند قوی و کیفرش شدید است.
- ◇ ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ﴾^۷ خداوند متعال همان کسی است که شما را در حالی آفرید که ضعیف بودید.

۴.۳. مالکیت الهی

«وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ»

هر مالکی غیر او مملوک است!

۱. فاطر، ۱۰.

۲. یونس، ۶۵.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۷۲.

۴. فصلت، ۱۵.

۵. بقره، ۱۶۵.

۶. انفال، ۵۲.

۷. روم، ۵۴.



نکته

- مالکیت حقیقی از خلقت و آفرینش خدا سرچشمه می‌گیرد.

مشابه

◇ ﴿لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾^۱ بگو: جز آنچه خدا بخواهد، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم.

◇ ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲ بگو: خدایا، تویی که فرمانروایی را می‌گیری و هرکه را بخواهی عزت می‌بخشی و هرکه را بخواهی، خوار می‌گردانی؛ همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی.

۳.۵. علم الهی

﴿وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ﴾

و هر عالمی غیر او نیازمند به فراگیری است.

مشابه

◇ ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^۳ آیا نمی‌دانستند خداوند اسرار و سخنان در گوشی آن‌ها را می‌داند و خداوند دانا به همه غیوب [پنهانی‌ها] است.

۳.۶. قدرت الهی

﴿وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَيَعْجِزُ﴾

و هر قدرتمندی غیر او گاه توانا و گاه ناتوان است.

مشابه

◇ از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال شد: هَلْ يَقْدِرُ رَبُّكَ أَنْ يَدْخُلَ الدُّنْيَا فِي بَيْضَةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَضَعُ الدُّنْيَا أَوْ تَكْبُرَ الْبَيْضَةُ؟ فقال: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ»^۴ آیا پروردگار تو توانایی دارد که دنیا را در درون تخم مرغی جای دهد، بی آنکه دنیا

۱. اعراف، ۱۸۸.

۲. آل عمران، ۲۶.

۳. توبه، ۷۸.

۴. بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۴۳.



کوچک شود یا تخم مرغ بزرگ گردد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال هرگز به ناتوانی نسبت داده نمی شود ولی آنچه تو گفتی غیر ممکن است [و قدرت در امر محال مفهومی ندارد].

۷.۳. سمیع

«وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَيُصِمُّهُ كَبِيرُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا»^۱
و هر شنونده‌ای غیر او از شنیدن صداهای آهسته، ناشنوا و از شنیدن آوازهای بلند کر و از شنیدن صداهای دور محروم است.

نکته

● سمیع و شنوا بودن خداوند از طریق ابزار و آلات مادی و جسمانی نیست؛ سمیع بودن خداوند جلوه‌ای از علیم بودن او است.^۲

مشابه

◇ «قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۳ گفت: پروردگارم [هر] گفتار [ی] را در آسمان و زمین می داند و اوست شنوای دانا.

۸.۳. بصیر

«وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ»^۴
و هر بیننده‌ای غیر او از دیدن رنگ‌های پنهان و اجسام لطیف، کور است.

مشابه

◇ «أَنَيْسَ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۵ هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست.

۹.۳. ظاهر و باطن، خداست

«وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٌ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ»
هر ظاهری غیر از او پنهان و هر پنهانی جز او آشکار است.

۱. يَصْمُ: ناشنوا و کر خواهد بود؛ صمت الأذن صمما من باب تعب: بطل سمعها، و يسند الفعل الى الشخص أيضا فيقال: أصمّه الله و لا يستعمل الثاني متعديا.
لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ: صداهای آهسته.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۶۴.

۳. انبیا، ۴.

۴. خَفِيَ الْأَلْوَانِ: رنگ‌های پنهان.

۵. شوری، ۱۱.



نکته

- منظور این است: خداوند آشکار است از جهت اینکه از روی آثار و علامات بر هیچ کس پنهان نیست؛ و پنهان است از جهت اینکه محال است و نمی شود ذاتش را درک نمود.^۱

۴. جلوه های جلال و جمال پروردگار

۴.۱. قدرت نمایی

«لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ»^۲

خداوند مخلوقات را نیافریده تا پایه های حکومت خود را تحکیم کند.

مشابه

﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۳ بار الها! [دستگاه با عظمت] را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار.

۴.۲. بیم از آینده

«وَلَا تَخَوْفِ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ»^۴

و نه برای بیم از حوادث آینده [آفریده است]

۴.۳. کمک جستن

«وَلَا اسْتِعَانَةَ عَلَى نِدِّ مُثَاوِرٍ»^۵

و نه برای اینکه در مبارزه با همتای خود یاریش دهند.

۱. ترجمه و شرح فیض الاسلام، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ: تقویت فرمانروایی.

۳. آل عمران، ۱۹۱.

۴. تَخَوْفِ: بیم و ترس.

۵. نِدِّ: نظیر، مانند؛ در اصل به معنای مقابل و مخالف چیزی یا کسی است. به تعبیر دیگر، به معنای همانندی است که به مقابله برمی خیزد، لذا گاهی آن را به صورت «ضد» نیز تفسیر کرده اند؛ بالکسر: تالمثل و لا یكون النّد الا مخالفا والجمع.

مُثَاوِر: حمله کننده، مهاجم؛ در اصل از ماده «ثور» به معنای هیجان آمده است و لذا «إثارة» به معنای پراکندن چیزی است و «مُثَاوَره» به معنای هیجان دو شخص یا دو چیز بر ضد یکدیگر است (ازاین رو به معنای «محاربه» نیز گفته شده است)؛ من الثوران و هو الوثب و الهیجان یقال ثاوره مثاورة و ثوارا و اثبه.



مشابه

◇ ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱ پس برای او مانند و شریک قرار ندهید و شما می دانید.

۴.۴. فخر و مباهات

﴿وَلَا شَرِيكَ مُكَاثِّرٍ﴾^۲

و نه برای به دست آوردن نیرو برای پیکار با شریک پر نخوت بوده است.

مشابه

◇ ﴿أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ^۳ تفاخر و تکاثر شما را به خود مشغول داشت؛ تا آنجا که زیارت قبرها رفتید.

۵.۴. تضاد با مخالفان

﴿وَلَا ضِدٌّ مُنَافِرٍ﴾^۴

و [خداوند شما را نیافرید برای ضدیت با] مخالف گردنکش.

۵. اهداف صحیح خلقت

۵.۱. خلقت به هدف رشد و تربیت

﴿وَلَكِنْ خَلَقْتُ مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ دَاخِرُونَ﴾^۵

بلکه آنان آفریدگانی هستند پرورده [و روزی خوار] و بندگانی خرد و بی مقدار.

۱. بقره، ۲۲.

۲. مُكَاثِّرٌ: افزون طلب، از ماده «كَثَرَ» به معنای فزونی است و «مُكَاثِّرٌ» به کسی گفته می شود که فزون طلب است و یا به خاطر داشتن مال و قدرت زیاد، فخرفروشی می کند؛ فی أكثر التسخ بالثناء المثلثة و فی نسخة الشّارح المعتزلی بالموحدة و معناهما قریب، يقال كثروهم فكثروهم غالبوهم فی الكثرة فغلبوهم و يقال كابرة مكابرة غالبته مغالبة و عاندته.

۳. تکاثر، ۲۱.

۴. مُنَافِرٌ: کسی که در مقام رقابت و برتری جویی رقیب خود را نزد داور می برد؛ از ماده «نَفَرَ» به معنای دوری گزیدن و ناخوش داشتن چیزی است.

۵. مَرْبُوبُونَ: تربیت شده ها.

دَاخِرُونَ: ذلیل ها، از ماده «دَخَرَ» به معنای ذلت و کوچکی است، که گاه در امور مثبت به کار می رود و گاه در امور منفی. هنگامی که بندگان خدا به عنوان «داخر» توصیف می شوند به معنای تسلیم و تواضع در برابر حق است؛ الدّاخر الدّلّیل، دخر الشخص یدخر بفتح تین دخورا: ذلّ و هان.



نکته

- تعبیر مربوط به «رَبَّ» گرفته شده که به معنای پرورش دادن و تکامل بخشیدن است. جمله «عباد داخرون» اشاره به بندگی خداوند است، زیرا تکامل وجود انسانها جز از طریق بندگی خدا ممکن نیست.^۱

مشابه

- ◇ «قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ»^۲ گفت پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما است.

۵.۲. خداوند محصور در چیزی نیست

«لَمْ يَحْلُلْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيَقَالَ: هُوَ فِيهَا كَائِنٌ»^۳

در موجودات حلول نکرده تا گفته شود: در آنها [محصور] است.

نکته

- منظور از «حلول»، قوام یافتن موجودی به وجود دیگری است، طوری که برای موجود حلولکننده، زمینه ثبات و بقا باشد. اطلاق به این معنی بر واجب الوجود محال است، زیرا لازم می آید که وجود حق تابع غیر باشد و این نیاز خداوند را ثابت می کند و می دانیم که هر نیازمندی ممکن الوجود است.^۴

۵.۳. قرب به موجودات

«وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيَقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ»

از آنها فاصله نگرفته، تا گفته شود: از آنان جداست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۸۴.

۲. شعراء، ۲۶.

۳. لَمْ يَحْلُلْ: حلول نکرده است؛ حلول به معنای وجود چیزی در چیز دیگر است. لَمْ يَنْأَ: دور نشده، جدا و منفصل نشده؛ از ماده «نَأَى» به معنای دور شدن است و بعضی آن را به معنای «فاصله گرفتن از چیزی و به سوی نقطه دوردستی حرکت کردن» تفسیر کرده اند.

بَائِنٌ: جدا، مجزا؛ اسم فاعل از «بَانَ، يَبِينُ».

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۶۰.



مشابه

- ◇ ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱ و هرکجا باشید او با شماست و خدا به هرچه می کنید بیناست.
- ◇ ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲ و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک تریم.
- ◇ ﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۳ مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست.

۴.۵. عدم سنگینی آفرینش برای خداوند

﴿لَمْ يُوْذَهُ خَلْقٌ مَّا ابْتَدَأَ﴾^۴

آفرینش موجودات، در آغاز بر او سنگین نبوده است.

مشابه

- ◇ ﴿إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۵ چون به کاری فرمان دهد، فقط به آن می گوید: باش! پس می شود.

۶. عاجز نبودن از تدبیر امور

﴿وَلَا تَدْبِيرُ مَّا ذَرَأَ﴾

از تدبیر آنچه ایجاد کرده، بازمانده است.

مشابه

- ◇ ﴿يَذَبِّرُ الْأَمْزِقَ ضَلَّ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾^۶ او آیات را (برای شما) تدبیر می کند، تشریح می نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.

۱. حدید، ۴.

۲. ق، ۱۶.

۳. بقره، ۱۱۵.

۴. لَمْ يُوْذَهُ: بر او سنگینی نکرده، او را به زحمت نیفکنده؛ از ماده «اود» به معنای سنگین؛ الامر یُوْذَهُ اثقله. ذَرَأَ: آفرید، خلق کرد؛ خلق.

۵. آل عمران، ۴۷.

۶. رعد، ۲.



۷. عاجز نبودن از آفرینش

«وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ»

و عجز و ناتوانی، او را از آفرینش (جدید) باز نداشته است.

مشابه

♦ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾^۱ آیا کسی که آسمان‌ها

آسمان‌ها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آن‌ها (انسان‌های خاک شده) را بیافریند.

۸. فرمانش متین و محکم

«وَلَا وَلَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَىٰ وَقَدَّرَ بَلْ قَضَاءٌ مُّتَقَنٌّ وَعِلْمٌ مُّحْكَمٌ وَأَمْرٌ مُّبْرَمٌ»^۲

در آنچه فرمان داده و مقدر ساخته، تردیدی به او راه نیافته (تا در کار خود شک کند)، بلکه فرمانش متین و علمش محکم و کارش صحیح و بی خلل است.

۹. همه به خداوند امیدوار

«الْمَأْمُولُ مَعَ النَّقْمِ الْمَرْهُوبُ مَعَ النَّعَمِ»^۳

بندگان با وجود خشمش به او امیدوار و با وجود نعمت‌هایش از او هراسان‌اند.

نکته

● هر جا نعمت و نگرانی باشد خدا مورد آرزوی مردم است هرگاه غم و اندوه و بلا به مردم روی آورد به خدا روی می‌آورند و او مورد تو مردم است.

۱. یس، ۸۱.

۲. وَلَجَتْ: داخل شد؛ وُلُوج: داخل شدن.

مُتَقَنٌّ: محکم؛ اسم مفعول از اتَقَنَ.

مُبْرَمٌ: محکم، محتوم، قطعی، متین؛ اصل ابرام به معنای تابیدن دو طناب بر روی هم است تا طناب محکم‌تری به وجود آید؛ کالمحکم لفظاً و معنا.

۳. مَأْمُولٌ: محل امید و آرزو.

النَّعْمِ: غضب‌ها، بلاها؛ جمع نعمة است.
الْمَرْهُوبُ: ترسیده شده.



مشابه

◇ ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۖ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۱ پس، از پی دشواری آسانی است. هر آینه از پی دشواری آسانی است.

◇ «وَلَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ وَلَا تُؤْلَاهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ»^۲ و غضبش او را از رحمتش مانع نمی‌گردد و رحمتش بر کسی، او را از کیفر دیگری غافل نمی‌کند.

◇ ﴿أَفَأَمِنْ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ۖ أَوْ أَمِنْ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ﴾^۳ آیا ساکنان آبادی‌ها از این ایمن‌اند که عذاب ما شبانه به سراغ آن‌ها بیاید، در حالی که در خواب باشند؛ و آیا اهل آبادی‌ها از این ایمن‌اند که عذاب ما هنگام روز، به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟

۱. انشراح، ۵ و ۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

۳. اعراف، ۹۷ و ۹۸.



خطبه ۶۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از نبرد صفین، سال ۳۷ هجری

مخاطب: سپاهیان

موضوع: سیاسی، اعتقادی، نظامی

ویژگی: جنگاوری و رشادت بخشی^۱

۱. شناسنامه خطبه، ص ۵۶.

پیشگفتار خطبه

این خطبه پیرامون آداب و فنون جنگ سخن می گوید. مشهور این است که امام علیه السلام آن را در «لیلة الهریر»^۱ یا نخستین روز جنگ صفین ایراد فرمود و در آن به ویژگی های جنگ صفین و وظایف مؤمنین در این جنگ اشاراتی نمود.

۱. لیلة الهریر: شبی که سگ ها از شدت سرما زوزه می کشیدند. «هریر» در اصل به معنای صدای آهسته سگ به خاطر بی تابی از سرماست. معروف این است که «لیلة الهریر» یکی از شب های جنگ پر حادثه «صفین» بود که در آن جنگ از روز تا شب ادامه یافت. در آن شب سرد و پر خوف و خطر، گروهی از لشکریان معاویه به دست جنگ جویان لشکر امیر مؤمنان علیه السلام به خاک افتادند.



مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ وَتَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ وَعَضُّوا عَلَى
النَّوَاجِذِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمَلُوا اللَّأَمَةَ وَقَلَقُوا السُّيُوفَ فِي
أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَالْحُطُوبَ الْخَزَرَ وَأَطْعَنُوا الشَّرَرَ وَنَافِحُوا بِالطُّبَى وَصَلُّوا
السُّيُوفَ بِالْخُطَا وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعَيْنُ اللَّهِ وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ، فَعَاوِدُوا
الْكُرَّ وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌّ فِي الْأَعْقَابِ وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ، وَطَبِّبُوا
عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا، وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ
الْأَعْظَمِ وَالرَّوَاقِ الْمُطَبَّبِ، فَاضْرِبُوا تَبَجَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ وَقَدْ
قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَدًا وَآخَرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا، فَصَمْدًا صَمْدًا حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ
الْحَقِّ، «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ».

۱. فنون جنگی

۱.۱. از خدا و احساس مسئولیت

«مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ»^۱

ای مسلمانان! لباس زیرین خود را ترس از خدا قرار دهید.

نکته

● «اسْتَشْعِرُوا» از ماده «شعار» به معنای لباس زیرین است که با پوست تن انسان، تماس دارد. اینکه بعضی از جمله‌ها یا تعبیرات به عنوان شعار یک گروه و ملت شناخته می‌شود، شاید به خاطر آن است که با قلب و درون آن‌ها آمیخته است، هر چند در قالب جمله‌هایی و گاه با فریاد اظهار می‌شود.^۲

● در اصل «یا معاشر المسلمین» بوده است که حرف ندای آن را حذف کرده‌اند؛ یعنی ای جمعیت مسلمانان. این خطاب را به لشکر خود فرموده و این‌طور استفاده می‌شود که گویا حضرت لشکر معاویه را مسلمان ندانسته است برای اینکه همان کار آن‌ها مرتبه‌ای از کفر است.

۱. مَعَاشِرَ: گروه، جمعیت‌ها؛ ج معشر از ماده معاشرت؛ الجماعة من الناس، والجمع (معاشر).
اسْتَشْعِرُوا: شعار خود کنید؛ یعنی لباس زیرین خود قرار دهید؛ از ماده شعار به معنای لباس زیرین است که با پوست تن انسان تماس دارد؛ من اللباس ما یلی شعر الجسد.
الْخَشْيَةُ: ترس دل از خدا.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۲.



مشابه

◇ ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^۱ و [به جا آوردن نماز] که همانا امری بزرگ و دشوار است مگر بر آنان که فروتن اند.

۱.۲. حفظ آرامش و خونسردی

﴿وَتَجَلَّبَّوْا السَّكِينَةَ﴾^۲

و لباس رویین خود را آرامش و خونسردی قرار دهید.

نکته‌ها

- امام علی^{علیه السلام} می‌فرماید که شما در راه آرمان‌های انسانی - الهی، پشت پا به دنیا و علائق زودگذر آن زده و روی به خدا آورده‌اید، پس اضطراب و دلهره نداشته باشید.^۳
- هرگونه اضطراب و دستپاچگی در میدان جنگ و در برابر دشمن، نشانه ضعف و ناتوانی و باعث جرأت و جسارت دشمن می‌گردد. همیشه افراد قوی و شجاع، خونسردند و افراد ضعیف و ترسو، مضطرب و شتاب‌زده.^۴

مشابه

◇ ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدُوهَا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۵ اوست که بر دل‌های مؤمنان آرامش فرستاد تا بر ایمانشان پیوسته بیفزاید و از آن خداست لشکرهاى آسمان‌ها و زمین و خدا دانا و حکیم است.

۱. بقره، ۴۵.

۲. تَجَلَّبَّوْا: لباس رویین قرار دهید؛ از ماده جَلَباب به معنای لباس رویین، روپوش. معمولاً به لباسی می‌گویند که زنان سر و گردن و قسمت‌هایی از سینه و پشت خود را با آن می‌پوشانند؛ در واقع از «خمار» (روسری) بلندتر و از «ردا» (لباس بلند سرتاسری) کوتاه‌تر است؛ مثل تدرجوا مأخوذ من الجلباب بالكسر و هو القميص أو ثوب واسع للمرأة دون المخلقة أو المخلقة أو الخمار أو ثوب كالمقنعة تغطي به المرأة رأسها وظهرها و صدرها، و فى المصباح أنه ثوب أوسع من الخمار و دون الرداء، و قال ابن فارس ما يغطي به من ثوب و غيره و الجمع الجلابيب.

السَّكِينَةُ: آرامش؛ خونسردی؛ الوقار فى الحركة و التأتى فى السير.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۱، ص ۹۰.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۲.

۵. فتح، ۴.



۱.۳. استوار و محکم

«وَعَضُّوا عَلَى التَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسَّيُوفِ عَنِ الْهَامِ»^۱

دندان‌ها را بر هم بفشارید! که مقاومت جمجمه‌ها را در برابر ضربات دشمن بیشتر می‌کند.

نکته

- فشردن دندان‌ها دو فایده مهم دارد: نخست اینکه ترس و وحشت را از بین می‌برد (به همین دلیل انسان هنگامی که از ترس می‌لرزد، به‌طور ناخودآگاه دندان‌ها را به هم فشار می‌آورد تا لرزه آن‌ها ساکت شود) و دیگر اینکه، عضلات و استخوان‌های سر را محکم نگاه می‌دارد تا در برابر ضربات دشمن آسیب کمتری ببیند.^۲

۱.۴. کامل کردن زره

«وَأَكْمِلُوا اللَّامَةَ»^۳

زره کامل پیوشید!

۱. عَضُّوا: گاز بگیرد، روی هم فشار دهید؛ از ریشه عَضَّ: اللقمة و بها و علیها أمسكتها بالانسان.

التَّوَاجِذُ: دندان‌های آسیا، مطلق دندان؛ جمع ناجذ، گاه به معنای همه دندان‌ها تفسیر شده و گاه به معنای دندان‌های آسیا که بعد از انیباب واقع شده و گاه آن را به معنای خصوص دندان عقل، تفسیر کرده‌اند. در اینجا مناسب معنای اول است یعنی: همه دندان‌ها را بر هم بفشارید!؛ جمع ناجذ و هی أواخر الأضراس تثبت بعد البلوغ والحلم و کمال العقل، وقيل الأضراس کلها نواجذ، وقيل هی الضواحک التي تبد و عند الضحک، و عن البارع التَّوَاجِذُ للانسان و الحافر و هی من ذوات الخفّ الانیباب.

أَنْبَى: دفع‌کننده‌تر، دورکننده‌تر؛ بی‌اثرکننده‌تر؛ فعل تفضیل از ماده نَبَأ؛ از ماده «نَبَو» به معنای ارتفاع چیزی نسبت به چیز دیگر و دور شدن از آن است؛ به همین دلیل، هنگامی که شمشیرها کارگر نشود، این واژه در مورد آن به کار می‌رود، گویی از آن دور می‌شود و فاصله می‌گیرد؛ السَّيْفُ عَنِ الصَّرِيَةِ بِتَقْدِيمِ التَّوْنِ عَلَى الْبَاءِ نَبَا مِنْ بَابِ قَتْلِ رَجْعٍ مِنْ غَيْرِ قَطْعٍ فَهُوَ نَابٌ وَ نَبَا السَّهْمِ عَنِ الْهَدَفِ لَمْ يَصِبْهُ.

الْهَامُ: سرها؛ کاسه‌های سر؛ جمجمه‌ها؛ جمع هامة به معنای (سر هر موجود ذی روحی) و گاه این واژه به همین معنا به‌طور مطلق به کار رفته است؛ جمع هامة و هی رأس کلشیء.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۳.

۳. اللَّامَةُ: زره، تمام لباس‌های رزمی، مهمات. در اصل به معنای اجتماع و اتفاق است؛ از همین رو هنگامی که دهانه زخم به هم آید و خوب شود به آن «التیام» گفته می‌شود و «الامه» به معنای زره است، شاید از این جهت که حلقه‌های آن با هم جمع شده و گره خورده است و گاه این واژه به معنای هرگونه سلاح به کار می‌رود؛ بِاللَّامِ وَ الْهَمْزَةِ السَّائِكَةُ عَلَى وَزْنِ تَمْرَةِ الدَّرْعِ وَقِيلَ جَمْعُ آلَاتِ الْحَرْبِ.



نکته

- منظور از کامل کردن زره این است که به وسیله خود (کلاه آهنینی که بر سر می گذاشتند و مانند زره جنبه دفاعی داشت) و ساعدبند (ورقه آهنی که به صورت نیم دایره در آورده، به ساعد می بستند تا دست را در برابر ضربات تیر و نیزه و شمشیر حفظ کند) کامل کنند.^۱

۵.۱. تکان دادن شمشیرها

«وَقَلِّقُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا»^۲

و شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن در غلاف بجنبانید.

نکته‌ها

- گاه ماندن شمشیر در غلاف برای مدّت طولانی، سبب می شود که گوشه‌هایی از آن گیر کند و در لحظات حسّاس که لازم است فوراً بیرون کشیده شود، یا خارج نشود و یا با تأخیر خارج شود و در هر صورت ممکن است خطرات غیر قابل جبرانی به وجود آورد.^۳
- از اصول ضروری در جنگ‌ها، حفظ آمادگی لازم در شرایط جنگی است؛ شرایطی که در هر لحظه ممکن است دشمن حمله کند. گاه نداشتن آمادگی کافی، به کلی سرنوشت جنگ را عوض می کند و ضایعات جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

۶.۱. بی اعتنایی به دشمن

«وَالْحُطُّوْا الْخَزَرَ»^۴

با خشم و بی اعتنایی به دشمن نظر افکنید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۴.

۲. قَلِّقُوا: قلقله کنید؛ حرکت دهید که روان شود و در وقت نیاز راحت کشیده شود؛ القلقله قلقل الشیء قلقله و قلقلالا بالكسر و الفتح الحركة؛ و القلقله: التحریک.

أَغْمَاد: غلاف‌ها، نیام‌ها؛ جمع غمد؛ بالكسر جفن السیف.

سَلَّ: کشیدن شمشیر از نیام؛ السیف اخراجه من الغمد

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۴.

۴. الْحُطُّوْا: نگاه کنید، خیره شوید، یعنی با گوشه چشم مواظب دشمن باشید؛ بالعین و لحظت إليه لحظا من باب نفع راقبته.

خَزَرَ: نگاه با گوشه چشم که علامت غضب و کینه است و گاه به هنگام بی اعتنایی، انسان آن را به کار می برد؛ بفتح الخاء و الزاء المعجمتین مصدر خزرت العین خزرا من باب تعب صغرت و ضاقت، و الموجود فی النسخ الخزر بسكون الزاء و لعله لملاحظة السجعة الثانية.



نکته

- «خَزَر» به معنای نگاه کردن با گوشه چشم است که معمولاً به هنگام غضب و گاه به هنگام بی‌اعتنایی، انسان آن را به کار می‌برد و فایده استفاده کردن از این روش در میدان جنگ، نخست، برافروختن آتش غضب در درون است که همراه آن، تمام نیروهای نهفته درون، بسیج می‌شود و قدرت انسان گاه چندین برابر می‌شود؛ و دیگر اینکه، با تمام چشم نگاه کردن، دلیل بر ترس و وحشت و ناتوانی است و دشمن را جسور می‌کند.

۷.۱. داشتن حملات پی‌درپی

«وَاطْعُنُوا الشُّرُورَ»^۱

و به هر سو حمله کنید و ضربه زنید.

نکته‌ها

- «شُرُور» به معنای پراکندگی است و در میدان جنگ، به ضرباتی گفته می‌شود که از چپ و راست بر دشمن وارد شود. توصیه امام علیه السلام به انتخاب این روش، به خاطر آن است که اگر جنگجویان، ضربات خود را در یک سو متمرکز کنند، دشمن احساس امنیت می‌کند و از طرف‌های دیگر ضربات متقابل وارد خواهد ساخت.^۲
- نگاه خیره به دشمن و ملاحظه تجهیزات و امکانات او در اکثر موارد ایجاد رعب و وحشت را برای رزمنده به همراه دارد، آن‌چنان که نگاه خشم‌آلود همراه با بی‌اعتنایی به امکانات او می‌تواند روحیه مضاعف به او ببخشد.

۸.۱. حمله کردن با فاصله نزدیک

«وَ نَافِحُوا بِالطُّبَى»^۳

از فاصله نزدیک با لبه تیز شمشیر، حمله کنید.

۱. اَطْعُنُوا: حمله کنید؛ بضَم العین من باب قتل و بالفتح من باب نفع.

شُرُور: زدن از چپ و راست؛ به ضرباتی گفته می‌شود که از چپ و راست بر دشمن وارد شود؛ بالفتح فالسکون الطعن عن اليمين و اليسار و لا يستعمل الطعن تجاه الانسان شزرا قيل أكثر ما يستعمل فی الطعن عن اليمين خاصة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۹۵.

۳. نَافِحُوا: پیکار کنید، بجنگید؛ از ماده نَحَح به معنای دمیدن است؛ یعنی آن مقدار باید به دشمن نزدیک شد که گویی دمیدن انسان به او می‌رسد؛ المضاربة و المدافعة؛ نافحه: گافحه و خاصمه.

بِالطُّبَا: دُم شمشیر؛ طُبَا به معنای لبه تیز شمشیر است و گاه گفته می‌شود که منظور قسمت بالای شمشیر می‌باشد، در هر صورت ضرباتی که به این گونه وارد شود، کارسازتر است؛ جمع طَبَة بالتخفيف و بضَم الظاء فیهما حدّ السیف.

صَلُّوا: وصل کنید، برسانید؛ امر از ریشه وَصَلَ يَصِلُ؛ أمر من وصل الشیء بالشیء جعله متصلاً به.

خَطَا: قدم‌ها، گام‌ها؛ جمع خطوه یعنی با یک قدم به پیش گذاشتن؛ جمع خطوة بالضَم فیهما.



۹.۱. رساندن شمشیر به دشمن

«وَصِلُوا السَّيْفَ بِالْخَطَا»

و با پیش نهادن گام، شمشیر را به دشمن برسانید!

نکته

● منظور از جمله «صِلُوا السَّيْفَ بِالْخَطَا» این است که برای رساندن ضربات شمشیر به دشمن، گاهی تنها کشیدن دست‌ها کافی نیست، بلکه باید یک گام به جلو گذاشت و شمشیر را بر پیکر دشمن حواله کرد. مقصود این است که در جنگ با جلو رفتن خودت را به دشمن برسان و او را از پای درآور. احتمال دیگری هم دارد که یعنی وقتی که دشمن به طرف تو گام برداشت تو امانش نده و شمشیرت را به او برسان.

● یکی از ملاک‌های مقابله با دشمن، حداکثر کوشش برای حفظ جان است.^۱

۲. قرار داشتن در حضور خداوند در میدان نبرد

«وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعِثَ اللَّهُ»

بدانید شما [در میدان نبرد] در پیشگاه خداوند قرار دارید.

مشابه

◇ ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِنَا﴾^۲ و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز.
◇ ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾^۳ در برابر فرمان پروردگارت شکیبا باش که تو تحت نظر مایی.

۳. قرار داشتن در حضور رسول خدا

«وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ»

با پسر عموی پیامبر خدا ﷺ هستید.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۹۱.

۲. هود، ۳۷.

۳. طور، ۴۸.



۴. حمله پی در پی بر دشمن

«فَعَاوِدُوا الْكَرَّ»^۱

پی در پی [بر دشمن] حمله کنید.

۵. فرار نکردن

۱. ۵. شرم از فرار

«وَأَسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ»^۲

و از فرار شرم نمایید.

۲. ۵. فرار باعث ننگ

«فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ»^۳

ننگی است که در نسل های آینده شما نیز می ماند.

نکته

- فرار پدران لکه ننگ برای فرزندان است؛ چراکه فرزندان را برای فرار پدران نکوهش می کنند.^۴

۳. ۵. فرار از جنگ موجب عذاب آخرت

«وَنَارُ يَوْمِ الْحِسَابِ»^۵

و آتشی است که در روز حساب دامن شما را فرا می گیرد.

نکته

- یکی از ضررهای فرار از جنگ این است که آتش روز قیامت است برای اینکه فرار از گناهان کبیره است و عذاب آخرت را در پی خواهد داشت.

مشابه

♦ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ ۚ وَمَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ ذُبُرُهُ

۱. الْكَرَّ: پی در پی حمله و هجوم نمودن؛ الرجوع؛ كَرَّ الْفَارِسُ كَرًّا مِنْ بَابِ قَتَلَ إِذَا فَرَّ لِلْجَوْلَانِ ثُمَّ عَادَ لِلْقِتَالِ.

۲. الْفَرِّ: فرار.

۳. الْأَعْقَابِ: نسل های آینده؛ إِمَّا جَمَعَ عَقَبَ بِالضَّمِّ وَبِضْمَتَيْنِ أَيْ الْعَاقِبَةُ أَوْ جَمَعَ عَقَبَ كَكَتَفَ أَوْ عَقَبَ بِالْفَتْحِ أَيْ الْوَلَدُ، وَوَلَدُ الْوَلَدِ.

۴. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۶۶.

۵. عَاوِدُوا: اعاده کنید، تکرار کنید.



إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه‌رو شوید، به آن‌ها پشت نکنید [و فرار ننمایید] و هرکس که در آن هنگام به آن‌ها پشت کند، مگر آنکه هدفش کناره‌گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی [از مجاهدان] بوده باشد، به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم است و چه بد جایگاهی است!

۴.۵. استقبال از شهادت

﴿وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا﴾^۲

از جدا شدن روحتان از بدن در جهاد خوشحال باشید و آسان به‌سوی مرگ حرکت نمایید.

نکته‌ها

- منظور نفسی است که بدن را اداره می‌کند و مقصود از کلمه «انفسکم» در کلام امام علیه السلام شخصی است که جان خود را در میدان کارزار از دست می‌دهد.^۳
- «سُجْح» (بر وزن صُحْف) در اصل به معنای مستقیم است. این واژه مخصوصاً در مورد راه‌های مستقیم و صاف به کار می‌رود و از آنجایی که راه رفتن در این گونه جاده‌ها سهل و آسان است، این واژه به معنای سهل و آسان نیز استعمال می‌شود.^۴

مشابه

- ◇ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۵ کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.
- ◇ ﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾^۶ پس، آنان که زندگی دنیا را داده‌اند و آخرت را خریده‌اند باید که در راه خدا بجنگند.

۱. انفال، ۱۶ و ۱۵.

۲. جمله «طِيبُوا نَفْسًا» تعبیری است که در مواردی که انسان از چیزی با رضایت و طیب خاطر استقبال می‌کند به کار می‌رود و «نَفْسًا» در این گونه موارد، به عنوان «تمیز» منصوب است.

مَشْيُ سُجْح: راه رفتن آرام و با اطمینان؛ نرم و آرام؛ السهل.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۷۱.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۰۲.

۵. آل عمران، ۱۶۹.

۶. نساء، ۷۴.



۶. حمله به قلب دشمن

«وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ وَالرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ فَاضْرِبُوا تَبَجَهُ»^۱

بر شما باد به این لشکر متراکم دشمن و خیمه‌های افراشته به طناب، وسط آن خیمه را بزنید.

نکته‌ها

● سواد اعظم (سیاهی بزرگ) کنایه از گروه عظیمی است که در یک‌جا جمع می‌شود و از فاصله دور، به‌صورت سیاهی عظیمی خود نمایی می‌کند و در اینجا اشاره به مرکز تجمع لشکر معاویه است.^۲

● منظور از «الرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ» خیمه معاویه است که با طناب به زمین بسته شده است. معاویه آن روز در خیمه‌ای قرار داشت که بر آن با طناب‌های فراوان قبه بلندی افراشته بودند و صد هزار نفر از مردم شام متعهد شده، پیمان بسته بودند که تا پای جان از معاویه حمایت کرده، حفاظتش کنند.^۳

۷. عقب‌نشینی شیطان

«فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوُتْبَةِ، يَدًا وَآخَرَ لِلنُّكُوصِ رَجُلًا»^۴

۱. الرَّوَاقِ: خیمه، چادر؛ به‌معنای ایوان و اتاق‌هایی است که در قسمت جلو ساختمان قرار دارد و در اینجا اشاره به خیمه بزرگی است که برای معاویه زده بودند؛ کتک‌های الفسطاط و الفته و قبل هو ما بین یدی البیت. مُطَنَّبِ: با طناب بسته و افراشته شده، کشیده شده با طناب؛ محکم شده به‌وسیله طناب؛ المشدود بالاطناب و الطنب: الحبل تشد به الخیمه و نحوها و الجمع (اطناب) مثل عنق و اعناق. تَبَجَ: وسط؛ بخش عظیم از چیزی است؛ و جمله «فَاضْرِبُوا تَبَجَهُ» تأکید دیگری بر لزوم هدف‌گیری قلب سپاه و خیمه معاویه است؛ الشیء بالتحریک وسطه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۰۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۷۲.

۴. کَامِنٌ: پنهان شده؛ کَمَنَ من باب نصر و سمع، کمونا: الحبل و توارى و منه الکمین فی الحرب. کِسْرٍ: گوشه، کنار؛ شاید اطلاق این واژه بر این معنا به خاطر چین و شکنی است که در این قسمت از خیمه پیدا می‌شود؛ الخباء بالكسر الشقة السفلی ترفع احيانا و ترخی اخرى.

وُتْبَةٍ: جهش، پرش؛ حمله کردن؛ از ماده «وُتِبَ» در اصل به‌معنای پیروزی و ظفر است و به‌معنای پریدن و جستن برای گرفتن چیزی نیز آمده است که تناسب با ریشه اصلی آن دارد؛ الطفرة؛ وُتِبَ وُتُوبًا من باب (وعد): قفز و تستعمل بمعنی المبادره و المسارعه.

نُّكُوصٍ: عقب‌گرد، فرار؛ عقب‌نشینی و بازگشت از انجام کاری است و معمولاً در موارد عقب‌نشینی از کار خیر، به کار می‌رود؛ الرجوع.



شیطان در گوشه و کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله به پیش دارد و پایی برای فرار به عقب نهاده است!

نکته‌ها

- این کلام امام علیه السلام کنایه از تردید و دودل بودن معاویه است. معاویه منتظر فرصت بود که اگر اصحاب حضرت بترسند و سستی نشان دهند، به سوی آن‌ها یورش برد و اگر پایمردی کرده، شجاعت به خرج دهند، عقب‌نشینی کند و بگریزد.^۱
- نکوص و عقب‌نشینی شیطان، دوری جستن قوه واهمه از جنگ، به‌هنگام دشوار شدن کار و پدید آمدن مشکلات خواهد بود.^۲

مشابه

﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَمَّا لَإِخَافُ اللَّهِ وَ اللَّهِ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳ شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم کسی بر شما پیروز نمی‌شود و من پناه شمایم. ولی چون دو فوج روبه‌رو شدند او باز گشت و گفت: من از شما بیزارم، چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا می‌ترسم که او به‌سختی عقوبت می‌کند.

۸. دستور به مقاومت

«فَصَمْدًا صَمْدًا! حَتَّى يَنْجِلِي لَكُمْ عَمُودَ الْحَقِّ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكُمُ أَعْمَالُكُمْ»^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. انفال، ۴۸.

۴. صَمْد: استقامت، پایداری؛ به دو معنا آمده است: یکی «قصد کردن» و دیگری «استحکام و صلابت» و بعید نیست هر دو به یک ریشه برگردد، زیرا قصد هنگامی که محکم باشد، دارای صلابت خاصی است. «صَمْد» به‌معنای است که نیازمندان به سراغ او می‌روند و به‌معنای مکان رفیع و بالا و همچنین موجودی که درون آن خالی نیست، نیز آمده است. همه این‌ها با ریشه اصلی این لغت تناسب دارد و در اینجا به‌معنای ایستادگی و مقاومت و صبر و شکیبایی در برابر دشمن است؛ القصد.

يَنْجِلِي: کشف و روشن می‌شود؛ الشئ و تجلی آی انکشف و ظهر.

لَنْ يَتْرُکْ: نمی‌کاهد؛ مضارع «وَتَرَ» که با «لَنْ» منصوب شده؛ زیدا حقه و اثره من باب وعد نقصته.





محکم بایستید و مقاومت کنید! تا حق بر شما آشکار گردد و شما برترید، خدا با شماست و از اعمال نیک‌تان چیزی نمی‌کاهد.

نکته

- یک بُعد بسیار با عظمت انسانی که موجب جلوه نور حق و تابش نور ملکوتی در درون او می‌شود، مقاومت شدید برای دفاع از حق است.^۱

استعاره

مشبه: حق

مشبه‌به: عمود

وجه شبه: همچنان‌که که عمود بسیار واضح و بلند است و به راحتی می‌توان آن را دید و شناخت حق هم بسیار واضح و آشکار می‌شود و به راحتی می‌توان آن را دید.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۹۵.



خطبه ۶۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جریان سقیفه بنی ساعده
در مدینه، ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری
مخاطب: جمعی از یاران
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: احتجاج در امر خلافت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۴.

پیشگفتار خطبه

داستان سقیفه بنی ساعده

«سقیفه بنی ساعده» سایبانی بود در یکی از میدان‌های مدینه که اهل مدینه به‌هنگام لزوم، در آنجا اجتماع می‌کردند و به تبادل نظر می‌پرداختند. طایفه انصار بر مهاجرین پیش‌دستی کرده و برای تعیین جانشین پیامبر در آنجا اجتماع کردند. خواسته‌ی آن‌ها این بود که «سعد بن عباد» به عنوان خلیفه رسول الله تعیین شود. سپس در میان آن‌ها گفت‌وگو درگرفت که اگر مهاجران قریش گفتند یاران نخستین پیامبر ماییم و آن حضرت از عشیره و قبیله ما است و خلافت او به ما می‌رسد، در پاسخ چه خواهید گفت؟ گروهی گفتند: اگر قریش چنین بگوید خواهیم گفت: «منا امیر و منکم امیر» امیری از ما و امیری از شما باشد. (و به صورت شورایی خلافت را اداره کنیم) و به کمتر از این راضی نخواهیم شد. «عمر» به سراغ «ابوبکر» آمد، جریان را برای او بازگو کرد و هر دو به‌سوی «سقیفه» شتافتند. ابوبکر



خطبه‌ای خواند و نتیجه گرفت که سزاوارترین مردم به خلافت آن حضرت، عشیره و طایفه او هستند و هرکس در این موضوع با آن‌ها منازعه کند ظالم و ستمگر است. در اینجا «حباب بن منذر» برخاست و شدیداً به سخنان «ابوبکر» حمله کرد. گفت وگو میان عمر و حباب بالا گرفت و حباب تهدید کرد که اگر مهاجران پیشنهاد ما را نپذیرند، از مدینه بیرونشان می‌کنیم. در این میان ابوبکر رشته سخن را بدست گرفت و پیشدستی کرد و گفت: مردم! من پیشنهاد می‌کنم با یکی از این دو نفر (عمر و ابوعبیده) بیعت کنید! هنگامی که آن دو نفر به‌سوی ابوبکر برای بیعت رفتند «بشیر» بر آنان پیشی گرفت و با «ابوبکر» بیعت کرد.



قالوا لما انتهت إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنباء السقيفة بعد وفاة رسول الله ﷺ، قال عليه السلام: ما قالت الأنصار؟ قالوا قالت: منّا أمير و منكم أمير. قال عليه السلام: فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ وَيُتَجَاوَرَ عَنْ مُسِيئِهِمْ؟ قَالُوا وَمَا فِي هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ (عليه السلام) لَوْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ. ثُمَّ قَالَ (عليه السلام) فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ؟ قَالُوا احْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله). فَقَالَ (عليه السلام) احْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ.

قالوا لما انتهت إلى أمير المؤمنين عليه السلام أنباء السقيفة بعد وفاة رسول الله ﷺ، قال عليه السلام ما قالت الأنصار؟ قالوا قالت: منّا أمير و منكم أمير. قال عليه السلام چون به امیرالمؤمنین عليه السلام خبر دادند که پس از رسول اکرم ﷺ در سقیفه چه گذشت، فرمود: انصار چه گفتند؟ گفتند: سخن آنان این بود که «از ما امیری و از شما امیری» فرمود:

۱. استدلال به حدیث پیامبر در مورد انصار

«فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ وَيُتَجَاوَرَ عَنْ مُسِيئِهِمْ»^۱

چرا در برابر آن‌ها به این حدیث پیامبر ﷺ استدلال نکردید که درباره انصار فرمود: با نیکان آن‌ها به نیکی رفتار کنید و از بدان آن‌ها درگذرید!

نکته

- امام لفظ «شجره» را برای قریش به کار برده است و منظور از «ثمره» خود و اهل بیتش می‌باشد زیرا آن‌ها میوه شاخه‌های پربرگ درخت اسلام‌اند و مقصود از تباہ ساختن آن بزرگوار، سهل‌انگاری بود که درباره خلافت آن حضرت روا داشتند.^۲

۱. هَلَّا احْتَجَجْتُمْ: چرا استدلال نکردید؛ هل به معنای استفهام و لا برای نفی است؛ «احتججتهم» باب افتعال از «حجة» به معنای دلیل.

یُتَجَاوَرَ: گذشت و صرف نظر شود؛ باب تفاعل از جواز به معنای گذشت و صرف نظر شود. عطف بر يُحْسَنَ و منصوب است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۶۴.



۲. بیان دلیل

«قَالُوا وَمَا فِي هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَوْ كَانَتْ الْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ»^۱
[گفتند «در این چه حجّتی است؟» امام علیه السلام فرمود: «اگر حکومت و زمامداری در میان آنان بود، سفارش درباره آن‌ها (به مهاجران) معنا نداشت.

نکته‌ها

- جمله قبل در مورد حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که در مورد انصار به مهاجران سفارش می‌کند و امام در اینجا می‌فرماید که اگر حقشان حکومت بود دیگر نیازی نداشت که پیامبر در موردشان سفارش کند.
- هنگامی که سفارش کسی را به دیگری می‌کنند مفهومش این است که اختیار کارها به دست سفارش‌کننده است، نه آن کسی که سفارش او را کرده‌اند.^۲
- اگر امامت و زمامداری برای انصار جایز بود، احتیاجی به توصیه نداشتند، زیرا خود در رأس حکومت قرار می‌گرفتند و دیگران در شعاع حکومت آنان احتیاج به توصیه داشتند.^۳
- از این کلام حضرت معلوم می‌شود آن‌هایی که به حضرت امیر علیه السلام چنین خبری دادند و حضرت پاسخی به آن‌ها داد آن‌ها پاسخ حضرت امیر علیه السلام را نفهمیدند لذا از حضرت پرسیدند در این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دلیلی به ضرر ادعای انصار است. حضرت پاسخ داد که معنای سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله این است که خلیفه و جانشین در بین انصار نیست؛ زیرا اگر امارت در بین آن‌ها بود دیگر خودشان حاکم بودند و نیازی به سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشتند.

۳. سؤال امام درباره سقیفه

«ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ قَالُوا احْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله)»

[سپس امام علیه السلام پرسید: قریش به چه چیز (برای به دست آوردن خلافت) استدلال کردند؟

۱. الْوَصِيَّةُ: سفارش؛ الشَّيْءُ بالشَّيْءِ أَصْبِهَ مِنْ بَابِ وَعْدٍ وَصِيَّتَهُ وَوَصِيَّتَهُ إِلَى فُلَانٍ تَوْصِيَّةٌ وَأَوْصِيَّتُهُ إِيصَاءٌ وَالْإِصَاءُ الْوَصَايَةُ بِالْكَسْرِ وَالْفَتْحُ لُغَةٌ، وَهُوَ وَصَى فَعِيلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ وَالْجَمْعُ الْأَوْصِيَاءُ وَأَوْصِيَّتُ لَهُ بِمَالٍ جَعَلْتَهُ لَهُ، وَأَوْصِيَّتَهُ بَوْلَدَهُ اسْتَعْطَفْتَهُ عَلَيْهِ، وَأَوْصِيَّتَهُ بِالصَّلَاةِ أَمَرْتَهُ بِهَا.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۱۰.

۳. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۰۰.



عرض کردند: دلیل آن‌ها (برای اولویت خود در امر خلافت) این بود که آنان از شجره (خویشاوندان) رسول خدا ﷺ هستند.

نکته

● آنچه در سقیفه اتفاق افتاد، به تقسیم یک ارثیه شبیه‌تر بود تا انتخاب اصلح، حتی نمی‌توان آن را برگرفته از اصل شورا دانست چراکه در این صورت باید از بنی‌هاشم که نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا ﷺ بودند دعوت می‌شد.

۴. ضایع کردن حق امام

«فَقَالَ (عليه السلام): احْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ أَضَاعُوا الثَّمَرَةَ»

پس حضرت فرمود: به درخت احتجاج کردند و میوه آن را ضایع نمودند!

نکته

● اشاره به اینکه اگر پیوند با شجره وجود پیامبر اکرم ﷺ از طریق خانواده و طایفه مایه افتخار و اولویت در امر خلافت باشد، چرا ارتباط نزدیک با آن حضرت و زندگی در یک خانه و خانواده سبب این افتخار و اولویت نشود؟! و این پاسخ امام به ادعای زمامداری به دلیل قرابت با پیامبر ﷺ از دو نظر قابل توجه است: الف) هیچ‌کس به پیامبر ﷺ از علی و فرزندان نزدیک‌تر نیست؛ ب) بدان اندازه که ثمره وجودی پیامبر از نظر علم و عمل در آن حضرت تجسم یافته در هیچ‌یک از اصحاب آن حضرت تحقق نیافته است.^۱

مشابه

«كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۲ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبّه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۱۲.

۲. ابراهیم، ۲۴.



خطبه ۶۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از شهادت محمد بن ابی بکر

در کوفه، سال ۳۸ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی

ویژگی: یادی از یاران^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۲.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علی (ع) پس از آن ایراد کرد که فرمان حکومت «مصر» را به «محمد بن ابی بکر» داد و او در صحنه مبارزه با دشمن، مغلوب و کشته شد.

محمد بن ابی بکر انسانی آگاه و با تقوا بود، تا حدودی شخصیت الهی امیرالمؤمنین (ع) را شناخته، به گونه‌ای از جانبازی و فداکاری در راه او تن داده بود. امیرالمؤمنین این شخصیت و ارسته را خیلی دوست داشت، طوری که مورخین و راویان از امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند که می‌فرمود: «محمد فرزند من است که از صُلب ابوبکر آمده است.» «کنیه او بنا به نوشته ابن قتیبه، ابوالقاسم بوده است. قاسم ابن محمد فقیه حجاز فرزند او است و ام‌فروه مادر امام جعفر صادق (ع) نیز از فرزندان او است. امیرالمؤمنین (ع) محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر تعیین فرمود و فرمانی که در ذیل می‌آید به محمد سپرد تا در مصر خوانده شود. این



فرمان، به خط عبدالله بن ابی رافع، در اول ماه رمضان سال ۳۶ هجری نوشته شد: این است آنچه بنده خدا امیرالمؤمنین به محمد بن ابی بکر به عنوان تعهد به عمل برای اداره کشور مصر می سپارد:

۱. محمد را به تقوای الهی در پنهان و آشکار و ترس از خدا در حضور و غیاب دستور می دهد.
۲. عظوفت و نرمی به مسلمانان و سخت گیری بر منحرفین؛
۳. عدالت درباره اهل ذمه (اهل کتابی که پیمان همزیستی با جامعه مسلمانان بسته اند)؛
۴. انصاف و دادگری درباره ستمدیدگان و سخت گیری بر ستمکاران؛
۵. عفو و اغماض اشتباهات و خطاهای مردم؛
۶. هرچه که بتواند احسان و نیکوکاری درباره مردم نماید که خداوند احسان کنندگان را پاداش خواهد داد؛
۷. هرکس را که در پیرامون او است باید به اطاعت و حمایت از مردم جامعه دعوت نماید. عظمت پایان این اطاعت و حمایت، و بزرگی پاداش آن، فوق محاسبات است و کسی نمی تواند حقیقت این عاقبت و عظمت را درک کند؛
۸. مالیات زمین را وصول کند، کمتر از آن را نپذیرد و بدعتی نگذارد و سپس آن مالیات را همچنان که پیش از او عمل می شد، در میان مستحقین تقسیم نماید؛
۹. در مجلس و رویارویی با مردم همه را مساوی تلقی کند، تا نزدیک و دور در نزد او مساوی و برابر باشند؛
۱۰. او را دستور می دهد که میان مردم حکم بر حق کند و به عدالت قیام کند و از هوا و هوس پیروی ننماید و در راه خدا از ملامت کننده ای باکی نداشته باشد، زیرا خداوند با کسی است که به او تقوا بورزد و اطاعت او را مقدم بدارد.^۱

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۶.



وَقَدْ أَرَدْتُ تَوَلِيَّةَ مِصْرَ هَاشِمِ بْنِ عُثْبَةَ وَ لَوْ وَلَّيْتُهُ إِيَّاهَا لَمَا خَلَى لَهُمْ
الْعُرْصَةَ وَلَا أَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ، بَلَا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فَلَقَدْ كَانَ إِلَيَّ حَبِيبًا وَ
كَانَ لِي رَيْبًا.

۱. اشاره به قدرت «هاشم بن عتب» برای زمامداری مصر

«وَقَدْ أَرَدْتُ تَوَلِيَّةَ مِصْرَ هَاشِمِ بْنِ عُثْبَةَ، وَ لَوْ وَلَّيْتُهُ إِيَّاهَا لَمَا خَلَى لَهُمُ الْعُرْصَةَ، وَلَا أَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ»^۱

من می‌خواستم «هاشم بن عتب» را زمامدار مصر کنم و اگر او را والی آن منطقه کرده بودم، عرصه را بر آن‌ها (لشکر معاویه) خالی نمی‌گذازد و به آن‌ها فرصت نمی‌داد.

نکته‌ها

● امام علیه السلام می‌دانست که «محمد بن ابی بکر» کم‌سن و سال و کم‌تجربه است، گرچه امتیازات فراوانی دارد، مقاومت او در برابر مشکلات به اندازه «هاشم» نیست. اما اصحاب و یاران از این ویژگی‌ها کاملاً آگاه نبودند و به حضرت فشار آوردند و اصرار کردند؛ همان فشارها و اصرارهایی که شبیه آن در داستان «حکمین» ظاهر شد و امام علیه السلام را ناگزیر به پذیرش پیشنهاد طرفداران این فکر نمود؛ سرانجام که آثار سوء حکمیت را دیدند، پشیمان شدند، ولی آن پشیمانی سودی نداشت.^۲

● امام علیه السلام در این سخن به‌طور غیر مستقیم آن گروه را سرزنش می‌کند که اگر می‌گذاشتند «هاشم بن عتب» را برای حکومت «مصر» برگزیند، سرنوشت مصر طور دیگری بود و این منطقه مهم، به آسانی از دست نمی‌رفت.^۳

۱. هَاشِمُ بْنُ عُثْبَةَ: عتب برادر سعد وقاص و هاشم بن عتب پسر عموی عمر سعد قاتل امام حسین علیه السلام بود. عُرْصَة: میدان؛ از ماده «عَرَصَ» به معنای بازی کردن و جست و خیز نمودن است و از آن جایی که این کار در جاهای وسیع انجام می‌شود، به صحن خانه و همچنین جاهایی از آن، که بنایی ساخته نشده و میدان‌گاه‌هایی که در میان خانه‌های شهر وجود دارد، اطلاق می‌شود و خالی نگذاشتن عرصه کنایه از مجال ندادن به دشمن است؛ کُلُّ بَقْعَةٍ مِنَ الدَّوَرِ واسعة لیس فیها بناء و المراد هنا عرصه مصر.

لَا أَنْهَزَهُمْ: مجال قیام برای سوء استفاده به آن‌ها نمی‌داد؛ از ماده «نَهَزَ» در اصل به معنای برخاستن و حرکت کردن و یا حرکت دادن است و «انتهاز فرصت» کنایه از غنیمت شمردن و استفاده کردن از فرصت است؛ و انتهازتها اغتنامتها، و انتهازت الفرصة بهمزة التعدیة ای انتهازتها غیری.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۷.





- امام علی (ع) «فرصة» را کنایه از مصر آورده و منظور این است که اگر هاشم بن عتبّه فرمانروای آن دیار بود، عمرو عاص و یارانش بر آنجا تسلط نمی یافتند.^۱

۲. نگاه امام علی (ع) به محمد بن ابی بکر

«بِلَادِمَّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، فَلَقَدْ كَانَ إِلَيَّ حَبِيبًا، وَ كَانَ لِي رَيْبًا»^۲

من محمد بن ابی بکر را نکوهش نمی کنم، چه اینکه او مورد علاقه من بود و (همچون فرزندان خودم) در دامان من پرورش یافته بود!

نکته

- هاشم مرقال که بود؟

«هاشم» فرزند «عتبه» بود؛ با اینکه پدرش از دشمنان سرسخت پیامبر (ص) محسوب می شد، خودش مسلمانی بسیار پرشور و بافتخار بود و از یاران برجسته پیامبر (ص) و امیر مؤمنان علی (ع) محسوب می شد. این سخن از اوست که به امیر مؤمنان علی (ع) می گفت: «به خدا سوگند! دوست ندارم که تمام آنچه که روی زمین است و آنچه زیر آسمان قرار دارد، ملک من باشد و در برابر آن یکی از دشمنان تو را دوست داشته باشم یا یکی از دوستان تو را دشمن!» او در جنگ «صفین» در رکاب علی (ع) بود و آرزو داشت در راه خدا و در برابر امیر مؤمنان علی (ع) شربت شهادت بنوشد؛ بسیار شجاعانه جنگید و از آنجا که در امر جهاد سرعت به خرج می داد او را «مرقال» گفتند [زیرا «مرقال» به معنای سریع و پرتحرک است] و سرانجام به آرزوی خود رسید و پس از جنگ در میدان صفین شهید شد.^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۸۵.

۲. ریب: تربیت شده؛ از ریشه ریب، در عرف به فرزند زن که از شوهر دیگر باشد اطلاق می شود؛ ابن امرأه الرجل من غیره.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۲۸.



خطبه ۶۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه، سال ۳۹ هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: سیاسی، تاریخی

ویژگی: گلایه و اندوه امام^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۸۴.

پیشگفتار خطبه

یاران امام علیه السلام پس از جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، از اطراف او پراکنده و از جنگ رویگردان شدند. آنان دیگر به دستورات امام و نکوهش‌ها و پندهایش توجهی نداشتند. این خطبه از جمله گفتارهای امام علیه السلام در این زمینه است.



كَمْ أَدَارِيكُمْ كَمَا تُدَارَى الْبِكَارُ الْعَمِدَةُ وَ الثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ، كُلَّمَا
حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكَتْ مِنْ آخَرٍ كُلَّمَا أَطْلَّ عَلَيْكُمْ مَنَسِيرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ
الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ وَ انْجَحَرَ انْجَحَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرَهَا وَ الضَّبُعِ
فِي وَجَارِهَا. الدَّلِيلُ وَاللَّهُ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ وَ مَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقٍ نَاصِلٍ
إِنَّكُمْ، وَاللَّهُ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّايَاتِ وَ إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ
وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ يَافَسَادَ نَفْسِي أَضْرَعَ اللَّهُ خُدُودَكُمْ
وَ أَتَعَسَّ جُدُودَكُمْ لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ وَ لَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ
كَابْطَالِكُمُ الْحَقَّ.

۱. تشبیهات امام از دوستان سست عنصر

۱.۱. تشبیه به شتران تازه کار

«كَمْ أَدَارِيكُمْ كَمَا تُدَارَى الْبِكَارُ الْعَمِدَةُ»^۱

چقدر با شما مدارا کنم؟ همچون مدارا کردن با شتران تازه کار که از سنگینی بار، پشتشان معجروح می شود.

تشبیه

مشبّه: دوستان سست عنصر

مشبّه به: شتران تازه کار

وجه شبّه: امام (علیه السلام) دوستان سست عنصر را به شترانی تشبیه می کند که تازه آماده باربری اند و احیاناً کوهانشان معجروح شده است. روشن است همه شتران در آغاز کار چنین اند؛ باید این دوران را تحمل کنند تا پشتشان محکم و دست و پاهایشان، ورزیده شود.

۱. اداری: مدارا کنم؛ باب مفاعله از ماده «دَرَّ».

البِكَارُ: شتران جوان؛ جمع بکر؛ از ماده «بکّر» در اصل به معنای خارج شدن در صبحگاهان است. سپس این واژه به شتر جوان و تازه کار اطلاق شده است «بکر» در مورد انسان به کار می رود و جمع آن «أبکار» است و «بکر» در مورد شتر ماده به کار می رود و جمع آن «بکار» است؛ بالكسر جمع بکر بالفتح و هو الفتی من الابل.

الْعَمِدَةُ: شتری که کوهان آن بر اثر بار معیوب شده است و تحمل بار سنگین را ندارد؛ از ماده «عمد» به معنای برپاداشتن چیزی به وسیله ستون است. این واژه به هنگامی که کوهان شتر ورم می کند و بلند می شود، بر او اطلاق می گردد؛ بکسر المیم من العمدة الورم و الدبر و قيل العمدة التي كسرها ثقل حملها، وقيل التي قد انشدخت اسنمتها من داخل و ظاهرها صحيح.



۲.۱. تشبیه به جامه کهنه

«وَالثَّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ كُلَّمَا حَيَصْتُ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكْتُ مِنْ آخَرٍ»^۱

همچون جامه کهنه و فرسوده‌ای که هرگاه گوشه‌ای از آن را بدوزند، از سوی دیگر پاره می‌شود.

نکته

- مردمی را که وحدت و استقامت و اعتدال شخصیتشان مختل گشته است، نه می‌توان با قدرت سختگیری و کیفر اصلاح نمود و نه می‌توان رهایشان ساخت، زیرا کاری که از شمشیر و کیفر برمی‌آید، به جز در افراد استثنائی که طعم عدالت و رشد روحی را چشیده‌اند، چیزی جز جلوگیری موقت از بروز فساد نمی‌باشد.^۲

تشبیه

مَشَبَّه: دوستان سست‌عنصر

مَشَبَّه به: جامه کهنه

وجه شَبَه: امام علی (علیه السلام) دوستان سست‌عنصر را به جامه کهنه و پوسیده‌ای تشبیه می‌کند که با کمترین فشار پاره می‌شود و هرگاه یک طرف آن را بدوزند، طرف دیگر پاره می‌شود. آن‌ها بر اثر تن‌پروری و عافیت طلبی و روحیه ضعیف و افکار پوسیده، مقاومت خود را از دست داده بودند.

۳.۱. تشبیه یاران به سوسمار

«كُلَّمَا أَطَّلَ عَلَيْكُم مَّنْسِرٌ مِنْ مَّنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ، وَ انْجَحَرَ

۱. الْمُتَدَاعِيَةُ: کهنه و پاره؛ بر اثر پوسیدگی چاک چاک شده؛ از ماده «دعوت» است. این واژه به امور یا اشخاصی گفته می‌شود که یکدیگر را دعوت به چیزی می‌کنند؛ از آنجا که پارچه کهنه، هر گوشه‌ای که از آن پاره می‌شود، گویی گوشه دیگر را به مثل خود دعوت می‌کند، «متداعیه» گفته می‌شود؛ الخلقه التي تتخرق وإنما سميت متداعية لأن بعضها يتخرق فيدعوا لباقي إلى الانحراق.

حَيَصْتُ: دوخته شد؛ پاره دوزی شد؛ از ماده «حوص» به معنای دوختن است؛ لخیاطة يقال حاص الثوب يحوصه حوصا خاطه.

تَهْتَكْتُ: پاره شد؛ از ماده «هتک» که به باب تفعل رفته است. هتاکي هم از همین ماده و به معنای دریدگی است

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۲۱.



انْجَحَارُ الصَّبَّةِ^۱

هر زمان گروهی از لشکریان شام به شما نزدیک می‌شوند، هر یک از شما در را به روی خود می‌بندد و همچون سوسمار در لانه خود می‌خزد.

نکته

- درد بزرگ یاران امام علیه السلام احساس ضعف و زبونی و عدم احساس مسئولیت در برابر مسائل مهم اجتماعی بود؛ وگرنه با داشتن رهبری همچون علی بن ابی طالب علیه السلام باید به آسانی دشمنان را عقب برانند و تمام کشور اسلام را امن و امان کنند.^۲

تشبیه

مَشَبَّة: دوستان سست‌عنصر

مَشَبَّة به: سوسمار

وجه شَبَّة: تشبیه به «صَبَّة» (سوسمار) به خاطر آن است که سوسمار در میان حیوانات به حماقت معروف است، تا آنجا که حتی لانه خود را ممکن است گم کند. لذا آن را در کنار تخته‌سنگی می‌سازد که نشانه باشد و گم نشود، به علاوه می‌گویند «سوسمار» موجود بسیار بی‌عاطفه‌ای است، چراکه حتی نوزادان خود را می‌خورد.

۱. أَطْلَ: سربرآورد، نزدیک و مُشرف شد؛ از ماده «طَلَّ» به معنای اشراف بر چیزی است و در اینجا اشاره به نزدیک شدن لشکر شام دارد؛ علیه بالطاء المهملة أَشْرَفَ و فی بعض التَّسخ بالمعجمة أَى اقبل اليکم و دنا منکم. مَنَسِر: دسته‌ای از لشکر؛ از ماده «نَسَر» به معنای ربودن چیزی است و «مَنَسِر» به گروه کوچکی از لشکر که بین صد تا دویست نفر باشد اطلاق می‌شود، گویی آن‌ها برای ربودن اشیاء و اشخاصی به حرکت درآمده‌اند؛ کمجلس و کممبر القطعة من الجيش تمرّ قدام الجيش الكثير.

انْجَحَرَ: داخل لانه شد، داخل حُجره و خانه شد؛ خانه نشین شد. از ماده «جَحَرَ» به معنای خزیدن حیوان در لانه است. و جار هم به معنای غاری است که حیوانات در آن می‌خوابند؛ بالصَّم کلّ شیءٍ يحفره السَّبَاع و الهوام لأنفسها و حجر الصَّب کمنع دخله

و حجره غیره أَدْخله فأنحجر و تحجر و کذلک انحجره.

صَبَّة: سوسمار؛ (بر وزن دَبّه) به معنای «سوسمار ماده» است و در اصل از ماده «صَبَّ» به معنای جریان مختصر آب و مانند آن گفته می‌شود؛ انثی الصَّبَاب و هی دابة برّية.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۳۹.



۴.۱. تشبیه یاران به گفتار

«فِي جُحْرِهَا وَالصَّبْعِ فِي وَجَارِهَا»^۱

و مانند گفتار به آشیانه پناه می برد.

تشبیه

مَشَبَّه: دوستان سست عنصر

مَشَبَّه به: گفتار

وجه شبیه: تشبیه به «گفتار» نیز به خاطر حماقت این حیوان است. او حضور دشمن را احساس می کند اما با زمزمه های شکارچی به خواب می رود، خوابی که منتهی به اسارت و مرگ او می شود و به این ترتیب کمترین مقاومتی در برابر دشمن از خود نشان نمی دهد.

۵.۱. تشبیه یاران به تیر، بدون پیکان رها کردن

«الذَّلِيلُ وَاللَّهِ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ وَمَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقٍ نَاصِلٍ»^۲

به خدا سوگند! ذلیل آن کسی است که شما یاور او باشید، و آن کس که به وسیله شما (به سوی دشمن) تیراندازی کند، همچون کسی است که تیری بی پیکان و بدون پایه رها سازد.

نکته ها

● با توجه به اینکه «أَفْوَق» به معنای چوبه تیری است که ته آن شکسته باشد و «ناصل» به معنای تیری است که عاری از پیکان باشد، معنای جمله این می شود که: «شما همانند تیری هستید که هر دو قسمت حساس آن، از کار افتاده باشد؛ اولاً، نشانه گیری با آن

۱. صَبْع: گفتار؛ مؤنث مجازی است و به مذکر و مؤنث هر دو اطلاق می شود؛ انثی الضباب و هی دابة البرية، الصنع مؤنثة.

و جَار: لانه گفتار؛ چاله ای که گفتار و امثال آن در زمین می کنند و در آن می خوابند؛ از ماده «وَجَر» در اصل به معنای ریختن دارو در حلق است و از آن جا که خزیدن گفتار در لانه اش شباهتی با آن دارد، به لانه گفتار و بعضی دیگر از حیوانات «وَجَار» گفته می شود؛ بالكسر جحرها.

۲. أَفْوَق: تیر بدون ته؛ تیری که فَوْق یعنی شکاف ته آن که بر چله کمان گذاشته می شود شکسته باشد؛ المکسور الفوق، فوق السهم وزان (قفل)، موضع الوتر، جمعه: وُفوق و فوق السهم من باب تعب انکسرفوقه، فهو افوق. ناصِل: تیر بدون پیکان؛ تیری که «نصل» آن، یعنی آهنی که بر نوک آن نصب می شود، شکسته باشد؛ المنزوع النصل، و نصلت السهم نصلا: نزعت نصله.



غیر ممکن است؛ و ثانیاً، اگر به بدن دشمن برسد اثری نخواهد داشت و حداکثر همانند شلاقى است که بر بدن نواخته مى شود!

● در این جمله امام علیه السلام اشاره مى کند که ای انسان‌های ظاهربین! شما اصلاح را در این مى بینید که شما را آزاد بگذارم و به جای کار و تلاش، شما را رها کنم و هر وقت خواستید معاش شما به موقع آماده باشد و از آسمان ببارد و در اختیار شما قرار بگیرد و من به مصلحت شما عمل کنم.^۲

مشابه

◇ ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۳ اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید.

تشبیه

مَشَبَّه: دوستان سست عنصر

مَشَبَّه به: تیر بدون پیکان

وجه شَبَه: چون تیر بدون پیکان، (همان نوک آهنی که تمام کارایی تیر به وسیله آن است) ظاهری دارد ولی کارایی ندارد. لشکر کوفه نیز غالباً ظاهری داشتند اما به هنگام نبرد، به خاطر روحیه پایین و پستشان، قدرتی از خود نشان نمی دادند.

۲. ویژگی سست عنصران

«إِنَّكُمْ وَاللَّهِ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ، قَلِيلٌ تَحْتَ الرِّايَاتِ»^۴

سوگند به خدا شما در عرصه‌های آرام فراوانید ولی زیر پرچم‌های جهاد، اندک.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۴۰.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۲۶.

۳. محمد، ۷.

۴. الْبَاحَاتِ: میدان‌های عمومی شهر؛ حیاط خانه یا فضایی در شهر که مردم در آن جمع می‌شوند؛ از ماده «بَوح» به معنای گسترش یافتن و ظهور و بروز است. از آنجا که میدان، ظاهر و گسترده است، به آن «باحه» گفته می‌شود؛ لسیاحة و فی بعض النسخ الساحات.
الرَّيَاةِ: پرچم‌ها؛ جمع رایه؛ العلم.



۳. راضی نبودن به تباهی خود

«وَأَنَّى لَعَالِمٍ بِمَا يُضْلِحُكُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ، وَلِكَيْتَى وَاللَّهِ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»^۱
 من آنچه که شما را اصلاح و کجی هایتان را مستقیم می نماید، می دانم ولی هرگز با تباه کردن خود، شما را اصلاح نمی کنم.

نکته ها

- امام بیان می دارد که من می توانم همان کاری که «معاویه» و تمام حاکمان خودکامه و دنیاپرست انجام می دهند (سران قبایل را با اموال سرشار می خرنند و بیت المال مسلمین را ابزاری برای جلب توجه آنها قرار داده، بی حساب به این و آن می بخشند) انجام دهم، ولی یقیناً این کار، مسئولیت سنگین الهی دارد.^۲
- حضرت می دانند که زور و قلدری آنها را به راه می آورد ولی حضرت اهل زور و قلدری نیست خیلی از مردم هستند که اگر زور پشت سر آنها نباشد اهل صلاح نیستند و حضرت می تواند آنها را با ضرب شمشیر به راه بیاورد ولی می داند که اگر چنین کاری بکند ممکن است که به برخی ظلم شود.

۴. نفرین امام در حق این مردم

«أَضْرَعَ اللَّهُ خُدُودَكُمْ، وَ أَتَعَسَ جُدُودَكُمْ لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَابْطَالِكُمُ الْحَقَّ»^۳

خداوند رویتان را خوار و نصیبتان را تباه گرداند. آنچنان که باطل را می شناسید، معرفت به

۱. اَوْد: کجی، انحراف؛ از ماده «اود» به معنای کج شدن است. «اود» به «کزی» و «اعوجاج» گفته می شود؛ بالتحریک العوج.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۴۱.

۳. أَضْرَعَ: خار و ذلیل کرد؛ از ماده «ضرع» به معنای پستان در دهان گرفتن است. سپس به معنای ملایمت در چیزی اطلاق شده و به همین مناسبت در معنای «ذلت» نیز بکار رفته است؛ إلیه بالتثلیث ضرعاً بالتحریک و ضراعة خضع و ذل و استکان و اضربه الله اذله.

خُدُودٌ: گونه ها، جمع خَدٌّ؛ منظور چهره و صورت است.

أَتَعَسَ: هلاک و نابود ساخت؛ از ماده «تعس» به معنای لغزش و سقوط است و «اتعاس» که از باب افعال است به معنای هلاک کردن می باشد؛ الهلاک و الانحطاط. تعس تعسا من باب (نفع) اکبت علی وجهه.

جُدُودٌ: بهره ها؛ نصیب ها؛ جمع «جد» در اصل به معنای پدر بزرگ است؛ به معنای روزی و موقعیت اجتماعی و بهره نیز به کار می رود و در اینجا به معنای «بهره» است؛ بالضم جمع الجد بالفتح کالجدوده و الاجداد و هو البخت والحظ.



حق ندارید و آنچنان که حق را باطل می‌کنید، باطل را نابود نمی‌سازید!

نکته

- نفرین امام علی (علیه السلام) نتیجه اعمال خود آن‌هاست؛ زیرا کسی که پشت به جهاد کند و تن به تبلی بدهد، حاصلی جز محرومیت از مواهب زندگی ندارد.^۱

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۴۴.



خطبه ۷۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: کوفه، ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری

مخاطب: یاران و اصحاب

موضوع: سیاسی، اخلاقی

ویژگی: نجوای با پیامبر ﷺ

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۹۲.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امام علی (ع) در سحرگاه روزی که ضربت خورد، بیان فرمود. از متن کلام استفاده می‌شود که حضرت قبل از سحر اندکی در حالی که نشسته بودند به خواب رفته و در خواب رسول خدا را ملاقات کرده و با آن حضرت گفت و شنودی نموده است.



مَلَكْتَنِي عَيْنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)
فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقَيْتُ مِنْ أَمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدِ. فَقَالَ ادْعُ عَلَيْهِمْ؛
فَقُلْتُ أَبْدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرّاً لَهُمْ مِنِّي.

۱. رسول خدا را در خواب دیدم!

«مَلَكْتَنِي عَيْنِي وَ أَنَا جَالِسٌ»^۱

در حالی که نشسته بودم، خواب چشمانم را فرا گرفت!

نکته

- کنایه از خواب است؛ زیرا چشم نخستین عضوی است که خواب در آن ظاهر و آشکار می شود.^۲

استعاره

مُسْتَعَار: مَلَك

مُسْتَعَار لَهُ: خواب

مُسْتَعَار مِنْهُ: پادشاه

جامع: لفظ «مَلَك» برای خوابیدن استعاره به کار رفته است. جهت استعاره این است: آمدن خواب و غلبه کردن آن بر چشم، انسان را از انجام کار باز می دارد، چنانکه پادشاه، بنده خود را از انجام کارهای خصوصی مانع می شود، خواب را به پادشاه تشبیه کرده و لفظ «مَلَك» را برای آن استعاره آورده است.

۲. محتوای خواب

«فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَاذَا لَقَيْتُ مِنْ أَمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدِ»^۳

۱. مَلَكْتَنِي: بر من غالب شد؛ جمله مَلَكْتَنِي عَيْنِي: چشمم مالک من شد و بر من مسلط گشت کنایه ای است از خواب.

۲. پیام امام امیرالمومنین، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳. سَنَح: ظاهر شد؛ از ماده «سَنَح» به معنای «عبور سریع چیزی از مقابل انسان» است و به معنای «عرضه شدن چیزی به انسان» نیز آمده است. «سانح» به چیزی گفته می شود که از سمت چپ، به طرف راست از جلوی انسان عبور می کند و معمولاً آن را به فال نیک می گیرند و نقطه مقابل آن «بارح» است که از سمت راست، به چپ حرکت می کند و آن را نامبارک می شمارند؛ لی رای کمنع سنوحا و سنحا بالفتح و سنحا بالضم: عرض.

الأود: کزی؛ سنگینی؛ أودَ: أودأ: آن چیز کج و خمیده شد؛ تَأَوَّدَ، تَأَوَّدَا: کج و خمیده شد؛ سنوحا و سنحا بالفتح و سنحا بالضم: عرض یا ودادوا من باب فرح.

لَدَى: دشمنی، خصومت شدید؛ لَدَى: سخت خصومت شد؛ الخصیم الشدید.



در خواب، رسول خدا ﷺ بر من ظاهر شد، عرض کردم: ای رسول خدا! چه کژی‌ها و چه عداوت‌ها که از امت دیدم؟!

نکته‌ها

- مقصود امام علی (ع) از واژه «السنح» آشکار شدن چهره پیامبر ﷺ در قوه خیال آن بزرگوار می‌باشد.^۱
- «مِنْ» در عبارت «مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدِ» بیانیه است و بیان کلمه «ما» در «ماذا» است؛ یعنی چه کجی‌ها و خصومت‌هایی را از امت شما مشاهده کردم.
- هم در آن مدت طولانی ۲۵ سالی که امام علی (ع) خانه نشین بود، و هم در دوران کوتاه حکومتش، دائماً بر ضد او کارشکنی می‌کردند و حضرتش را روزافزون آزار می‌دادند؛ چراکه در دوران خلفا، مخصوصاً خلیفه سوم، به انحرافات از جمله، حیف و میل بیت‌المال و سپردن مقامات به دست ناهلان، عادت کرده بودند و امام علی (ع) می‌خواست آن‌ها را به مسیر اسلام و راه و رسم پیغمبر اکرم ﷺ و اجرای حق و عدالت بازگرداند؛ ولی این داروی شفا بخش، چنان در کام آن‌ها تلخ بود که گاه نزدیک‌ترین آن‌ها نیز تحملش را نداشت. لذا می‌توان گفت دوران حکومت امام علی (ع)، مملو از طوفان‌ها و حوادث تلخ و پی‌درپی بود. بنابراین، جای تعجب نیست، امامی که آن همه صبر و حوصله داشت که خاشاک را در چشم و استخوان را در گلو تحمل می‌کرد، در عالم خواب و رؤیا، شکایت امت به پیغمبر اکرم ﷺ برد.^۲

۳. نفرینشان کن

«فَقَالَ: ادْعُ عَلَيْهِمْ»^۳

(پیامبر در جواب فرمود) آن‌ها را نفرین کن!

نکته

- شکایت امام از امت و پاسخ‌گویی پیامبر ﷺ بیان‌کننده دو واقعیت تلخ است: اول، اندوه فراوانی که امام علی (ع) از شرکت نکردن در جهاد و یاری ندادن آن بزرگوار علیه ظالمان

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۹۶.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳. ادْعُ: دعا اگر با «ال» متعدی شود به معنای دعای به نفع است و اگر با «علی» متعدی شود به معنای نفرین است.



در دل داشت، تا آنجا که این کوتاهی و عقب‌نشینی به شهادت آن حضرت منجر شد. دوم، راضی نبودن پیامبر ﷺ از امت، که دستور به نفرین فرمود.^۱

۴. نفرین امام

«فَقُلْتُ: أَبَدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَابْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مَنِيَّ»

گفتم: خداوند بهتر از آنان را به من عنایت کند و به جای من شری را بر آنان گمارد.

نکته

● جمله «وَابْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مَنِيَّ» مفهومش آن نیست که امام علی (ع) العیاذ باللّٰه، بد بوده و حضرت شخص بدتری را در نفرین خود، برای حکومت بر آن‌ها تقاضا می‌کند؛ بلکه در «افعل تفضیل» گاه در طرف مفضل، اصلاً فضیلتی وجود ندارد همان‌گونه که در جمله اول امام علی (ع) نیز این معنا دیده می‌شود. می‌فرماید: «خداوند خوب‌تر از آن‌ها را به من بدهد.» درحالی که آن‌ها خوب نبودند، بلکه یکپارچه نفاق و آزار و شرارت بودند.^۲ شاهد این سخن در آیات متعددی از قرآن مجید نیز دیده می‌شود، از جمله در آیه ﴿قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ﴾^۳ اشاره به عذاب دوزخی است، یعنی آیا دوزخ بهتر است یا عذاب جاویدان؟! و در آیه ﴿أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾^۴ آیا این (نعمت‌های جاویدان بهشتی) بهتر است یا درخت زقوم (همان درختی که از قعر جهنم می‌روید)؟

مشابه

♦ ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾^۵ و نوح گفت پروردگارا! روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۹۵.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۵۰.

۳. فرقان، ۱۵.

۴. صافات، ۶۲.

۵. نوح، ۲۶.



خطبه ۷۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از صفین در کوفه، سال ۳۸
هجری
مخاطب: کوفیان
علت ایراد سخن: ترغیب سپاهیان برای بازگشتن به میدان نبرد
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: صفات پست کوفیان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۶۷.

پیشگفتار خطبه

این خطبه پس از آن ایراد شد که عمرو عاص با مکر خود و قرآن بر سر نیزه کردن، کوفیان را فریب داد. بخش اول خطبه، سرزنش کسانی است که در جنگ صفین، کار را ناتمام گذاشتند و فتنه آفریدند؛ و بخش دوم، مربوط به روزی است که علی علیه السلام خطبه‌ای خواند و از حوادث آینده خبر داد و فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی». گروهی از کسانی که پای منبر نشسته بودند، به آن حضرت جسارت کرده، به ساحت مقدّسش نسبت دروغ‌گویی دادند.^۱ امام علیه السلام این خطبه را در پاسخ کسانی ایراد فرمودند که پاره‌ای از سخنان امام را تکذیب کردند و حقایق گران‌بهایی را که امام علیه السلام در اختیار آن‌ها گذاشته بود، بر اثر نادانی و عدم شناخت، نادیده گرفتند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۶.



أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ فَلَمَّا أَتَمَّتْ
أَمْلَصَتْ وَ مَاتَ قَيْمُهَا وَ طَالَ تَأْيِيمُهَا وَ وَرِثَهَا أَبْعَدُهَا. أَمَّا وَ اللَّهُ مَا أَتَيْتُكُمْ
اخْتِيَاراً وَ لَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقاً وَ لَقَدْ بَلَّغْنِي أَنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ يَكْذِبُ
فَاتْلُكُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ فَإِنَّا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ، أَمْ عَلَيَّ
نَبِيِّهِ؟ فَإِنَّا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ. كَلَّا وَ اللَّهُ لَكِنَّهَا لَهْجَةً غِبْشُمُ عَنْهَا وَ لَمْ تَكُونُوا مِنْ
أَهْلِهَا وَ يُلِ أُمِّهِ كَيْلًا بِغَيْرِ ثَمَنِ لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ «وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ».

۱. تشبیه اهل عراق به زن باردار

«أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ، فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ وَ مَاتَ قَيْمُهَا وَ طَالَ تَأْيِيمُهَا، وَ وَرِثَهَا أَبْعَدُهَا»^۱

اما بعد، ای مردم عراق! شما به زن بارداری می مانید که در آخرین روزهای دوران حملش، جنین خود را ساقط کند و با این حال، قیم و سرپرستش نیز بمیرد و بیوگی او به طول انجامد (سپس از دنیا برود) و میراثش را دورترین بستگانش ببرند.

نکته

- اشاره به این دارد که مردم عراق در اثر جهل و نادانی، با اطاعت نکردن از امام علیه السلام خود را بی سرپرست تلقی کردند.^۲
- ضمیر «ها» در «قَیْمُهَا» به «مَرَأَة» بر می گردد؛ یعنی پس از مردن بچه قیم آن زن که شوهرش بود مُرد.

۱. الْمَرْأَةُ الْحَامِلُ: زن حامله.

حَمَلَتْ: بار برداشت.

أَمْلَصَتْ: بچه را سقط کرد؛ کودک مرده بدنیا آورد؛ از ماده «مَلَصَ» به معنای «از دست رفتن چیزی بطور سریع» است؛ «أَمْلَصَ، إِمْلَاصاً الشَّيْءَ»: آن چیز را لغزانید، «أَمْلَصَ، إِمْلَاصاً مِنْهُ»: از او رهایی یافت و آزاد شد؛ الْمَلِیصُ: جنین سقط شده؛ الحامل ألقت ولدها میتها و المملاص معتادته.

قَیْمٌ: سرپرست؛ شوهر؛ المرأة زوجها لأنه يقوم بأمرها.

تَأْيِيمٌ: بی شوهر ماندن، زنی که شوهر ندارد؛ از ماده «أَیَمَ» به معنای «از دست دادن همسر» است که هم در مورد مرد به کار می رود و هم در مورد زن. أَیَمٌ: زن بی شوهر. أَیْمٌ، تَأْیِماً: او را بی همسر کرد. الأیامی: جمع أَیْمٌ؛ المرأة خلوها من الزَّوْجِ، و الأیْم فی الأصل التي لا زوج له.

۲. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۱، ص ۱۳۸.



● «وَطَالَ تَأْيُمُهَا»: و بی شوهری آن زن طول کشید. بچه را که از دست داد ناگهان شوهرش هم مرد و شوهر دیگری هم نصیب او نشد و مدت زیادی بدون شوهر ماند. مقصود حضرت از این تشبیه این است که به مردم عراق بگوید شما هم مانند آن زن تمام مشقت‌های جنگ را تحمل کردید و در نزدیکی پیروزی که رسیدید حکمت را بر شما تحمیل کردند و امیدتان از پیروی قطع شد.

تشبیه

مُشَبَّه: مردم عراق

مُشَبَّه به: زن حامله

وجه شبّه: مردم «عراق» را به «زن حامله» تشبیه می‌کند چون مردانه از عزّت و شرف خود دفاع نکردند. سپس روی باردار بودن این «زن» تکیه می‌کند، چرا که آن‌ها این شایستگی را داشتند که با اطاعت از فرمان علی علیه السلام فرزند پیروزی را به دنیا بیاورند و دست غارتگران شام را، از دامن اسلام و قرآن و مسلمین کوتاه سازند، ولی متأسفانه در آخرین روزهای بارداری، در اثر جهل و نادانی، این فرزند را ساقط کردند.

تشبیه

مُشَبَّه: خودداری اصحاب امام از جنگ

مُشَبَّه به: سقط جنین

وجه شبّه: امام علیه السلام خودداری اصحابش را از جنگ با دشمن، با توجّه به نزدیکی پیروزی، به سقط جنین، که خلاف انتظار است، تشبیه کرده است. خودداری از جنگ، با روشن شدن علایم پیروزی، امری خلاف عادت و عرف است، چنانکه پس از نه ماه انتظار تولّد، سقط جنین بر خلاف عادت و عرف زنان است.



تشبیه

مشبه: تسلط دشمن بر کوفیان و ربودن مال و منالشان
مشبه به: زنی که فرزند و شوهرش قبل از او مرده‌اند
وجه شبه: تسلط دشمن بر کوفیان و ربودن مال و منالشان را به دلیل کوتاهی در امر مقاومت و دفاع از حق، به زنی تشبیه کرده است که فرزند و شوهرش قبل از او مرده‌اند و وارث نزدیکی ندارد. بدین شرح که ارث چنین زنی را وارثان دور می‌برند و با عدم مقاومت صحیح کوفیان، حیثیت، مال و منالشان به دست دشمنان خواهد افتاد.

تشبیه

مشبه: اطاعت نکردن از رهبر و دچار خاری شدن
مشبه به: کسی که سرپرستش را از دست داده و دچار تنهایی شده
وجه شبه: امام علیه السلام اطاعت نکردن از رهبر و نافرمانی و به دنبال آن، دچار ذلت و خواری شدن و به رنج، تفرقه و سرکوب گرفتار آمدن را به زنی تشبیه کرده است که سرپرستش را از دست بدهد و دچار غربت و تنهایی شود؛ زیرا جمعیت بی‌پیشوا، گرفتار ضعف و زبونی می‌شود؛ مانند زن بی‌قیم و سرپرست، که گرفتار همه نوع رنج و زحمت می‌گردد.

۲. اضطرار، عامل حرکت امام به کوفه

«أَمَّا وَاللَّهِ مَا آتَيْتُكُمْ اخْتِيَارًا، وَلَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقًا»^۱

بدانید به خدا قسم آمدنم به‌سوی شما از روی اختیار نبود، اضطرار مرا به‌سوی شما کشید.

نکته‌ها

- اقامت امام علیه السلام در مدینه و عراق به اختیار خویش نبود، بلکه متناسب با شرایط و به انگیزه مقابله با فتنه‌ها از جایی به جای دیگر می‌رفت.^۲

۱. آتیت: آمدم.

سَوْقًا: راندن و کشیدن، ضرورت مرا به‌سوی شما کشید؛ السَّاقَة: موکب، هیئت، دنباله لشکر؛ الاضطرار و فی بعض النسخ و لا جئت الیکم سَوْقًا بِالشَّيْنِ المعجمة.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۰.



● بعضی از مردم سست‌عنصر گمان می‌کردند که یگانه مخلوقات روی زمین و ممتازترین انسان‌ها بودند و از این رو امیرالمؤمنین از روی عشق و اشتیاق به‌سوی آنان شتافته است، لذا علی‌بن‌ایطالب مجبور است که از هرگونه خواسته آنان پیروی کند. در حالی که داستان جنگ جمل بود که امام را به حرکت به‌سوی آنان واداشت و به عبارت دیگر، آنچه امام را به‌سوی مردم کشاند، ادای تکلیف و وظیفه بود، نه اینکه فضیلت‌هایی در مردم بود که امام را مشتاق آنان نموده باشد.^۱

۳. پاسخ امام به تهمت‌های به خود

«وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنْكُمْ تَقُولُونَ: عَلِيٌّ يَكْذِبُ! قَاتِلُكُمْ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ. أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ»^۲

به من خبر رسیده که شما می‌گویید: علی دروغ می‌گوید! خدا شما را بکشد! بر چه کسی دروغ بندم؟ بر خدا؟ من اولین کسی هستم که به حق ایمان آوردم. یا بر پیامبر خدا؟ من نخستین فردی هستم که او را تصدیق نمودم.

نکته

● پس از اینکه رسول خدا ﷺ به پیامبری مبعوث شد، حضرت علی علیه‌السلام (از مردان) اولین کسی بود که به آن حضرت ایمان آورد. پیامبر اکرم ﷺ روز دوشنبه به رسالت مبعوث شد و علی علیه‌السلام روز سه شنبه با آن حضرت نماز خواند.^۳

مشابه

﴿وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾^۴ و کافران گفتند این ساحرِ دروغ‌گویی است.

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

۲. بَلَّغْنِي: به من رسید.

اَكْذِبُ: دروغ می‌بندم.

۳. جواهرالمطالب، ج ۱، ص ۴۳.

۴. ص ۴.



۴. دفاع امام از کلام خود

«كَلَّا وَاللَّهِ لَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غِثُّمٌ عَنْهَا وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا»^۱

به خدا سوگند! این گونه نیست. آنچه می‌گویم از پیامبر گرفته‌ام که شما از آن غایب بودید و شایستگی شنیدن آن را نداشتید.

نکته‌ها

- پس از ردّ ادعای منافقین، ثابت می‌شود که اتهام آن‌ها وارد نبوده و ادعایشان باطل محض است.^۲
- منظور از «لهجه» اقوال و اسرار و رموز، و مقصود از غیبت آن‌ها، ناتوانی درک و اندیشه منافقین از دریافت مطلب و یا حضور نداشتن منافقین در نزد رسول خدا ﷺ به‌هنگام بیان حقایق می‌باشد.^۳
- «غِثُّمٌ عَنْهَا»: یعنی اخبار غیبی که من نقل می‌کنم سخنانی از پیغمبر است که شما از آن غایب بوده‌اید. من در حضور پیغمبر و از خوا آن حضرت بوده‌ام ولی شما نه با او بودید و نه اهل درک این اخبار بودید.

۵. نفرین امام در حق تهمت‌زنندگان

«وَيْلٌ أُمَّه! كَيْلًا بَغَيْرِ ثَمَنٍ لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ»^۴

۱. لَهْجَةٌ: گفتار؛ نوعی از سخن و حرف زدن؛ از ماده «لَهَجَ» گاه به معنای ملازمت با چیزی و گاه به معنای اختلاط و آمیزش و گاه به معنای علاقه شدید به چیزی آمده است. در واقع ملازم وجود او است و مجموعه‌ای از امور مختلط است. و در جمله بالا اشاره به اسرار و مفاهیم خاصی است؛ اللسان یکتی بها عن الکلام.

۲. ترجمه و شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۰۲.

۳. همان.

۴. وَيْلٌ أُمَّه: مادرش به عزایش بنشیند؛ عبارتی است که در مقام مدح به کار می‌رود گرچه در اصل برای ذم وضع شده است. این جمله ترکیبی است از ویل که برای نفرین و یا تعجب می‌آید و امه که به معنای مادر او می‌باشد. در صورتی که «ویل» مرفوع خوانده شود به «ام» اضافه شده است و در این صورت مبتدا است؛ الویل: حلول الشر و بهاء الفضیحة، او هو تجميع يقال: ويله و ويلک و ويلي و في التدبیر يقال ويلة، و ویل کلمة عذاب و واد فی جهنم أو بئر أو باب لها و رجل و یلمة بکسر اللام و ضمها واه و يقال للمستجار و یلمه أي ویل لامة کقولهم لا أب له، فربوه و جعلوه کالشئ الواحد ثم ألحقوه الهاء مبالغة کداهية.

کَيْلًا بَغَيْرِ ثَمَنٍ: پیمانه بدون ثمن؛ یعنی: اگر ظرفیت داشت، علم و حکمت را به او رایگان پیمانه می‌کردم و می‌دادم. وَعَاءٌ: ظرف؛ در اینجا مراد ظرفیت انسانی است.

لَتَعْلَمَنَّ: قطعاً خواهید دانست.

نَبَأًا: خبر.



مادر آن یاوه‌گویی که گفت: «علی دروغ می‌گوید» به عزا بنشینند! اگر ظرفیت داشته باشد علم و حکمت را رایگان در اختیارش می‌گذارم «و در آینده حقیقت آنچه را به شما خبر دادم خواهید دانست.»

نکته‌ها

- جمله «كَيْلًا بِغَيْرِ ثَمَنٍ» اشاره دارد به اخلاق پسندیده و دستورالعمل‌های مفیدی که بدون چشمه است و آن مردم، حقایق را نمی‌فهمیدند و جان‌های خود را به دلیل نداشتن آمادگی لازم برای پذیرفتن، پاک و منزّه نمی‌ساختند. بنابراین، نفسشان قابلیت فراگیری آن حقایق را نداشت.^۱
- «كَيْلًا»: مفعول مطلق است و فعل آن حذف شده و در اصل «اکیل کیلا» بوده یعنی علم پیغمبر را برای واجدین شرایط و آن‌هایی که با ظرفیت هستند بدون اجرت پیمانه می‌کنم و تحویل آنان می‌دهم.
- «وَيْلٌ أُمَّهٍ»: به معنای وای بر مادر اوست این جمله در مقام مذمت به کار می‌رود و مقصود وای بر خود اوست و مقصود این است که او بمیرد و مادر او داغ او را ببیند. الت هاین جمله را گاهی از روی دلسوزی هم به کار می‌برند. ولی در این عبارت حضرت برای مذمت است و ضمیر «ه» آن به کسی بر می‌گردد که حضرت علی را تکذیب کرده است.
- جمله «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» یک آیه است و مقصود حضرت این است که این اخباری را که به شما داده‌ام اینکه گفته‌ام معاویه و بچه‌های بنی‌امیه با شرب خمر بر شما مسلط می‌شوند و بی‌دینی رواج پیدا می‌کند را خودتان به زودی خواهید دید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۰۳.



خطبه ۷۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از رحلت پیامبر ﷺ در مدینه،

سال ۱۱ هجری

مخاطب: جمعی از اصحاب

علت ایراد سخن: رحلت پیامبر ﷺ

موضوع: اعتقادی

ویژگی: نبوت شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۳.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه امام علی علیه السلام طرز فرستادن صلوات و درود بر پیامبر ﷺ و آل او علیهم السلام را به مردم یاد می دهد و سپس بخشی از صفات خداوند سبحان و صفات پیامبر اکرم ﷺ و دعایی برای آن حضرت را بیان می دارد.



اللَّهُمَّ دَاخِيَ الْمَذْخَوَاتِ وَدَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيَّهَا وَسَعِيدِهَا. اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَتَوَاصِيَّ بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا انْعَلَقَ وَالْمُعْلِنِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ وَالِدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْإِبْطَالِ وَالِدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَصْلَالِ كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ قَانِمًا بِأَمْرِكَ مُسْتَوْفِزًا فِي مَرْضَاتِكَ غَيْرَ نَاكِيلٍ عَنْ قُدَمٍ وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ وَإِعْيَا لَوْحِيكَ حَافِظًا لِعَهْدِكَ مَاضِيًا عَلَى نَفَازِ أَمْرِكَ حَتَّى أَوْزَى قَبَسِ الْقَابِسِ وَأَقَامَ أَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَابِطِ وَهُدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْصَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ وَأَقَامَ بِمَوْضِعَاتِ الْأَعْلَامِ وَنَيِّرَاتِ الْأَحْكَامِ فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ وَبَعِيثُكَ بِالْحَقِّ وَرَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ.

اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحًا فِي ظِلِّكَ وَاجْزِهِ مَضَاعِفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ. اللَّهُمَّ وَاعْلُ عَلَى بِنَاءِ الْبَنَانِ بِنَاءَهُ وَآكِرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ وَآتِمِّمْ لَهُ نُورَهُ وَاجْزِهِ مِنْ ابْتِعَاثِكَ لَهُ مَقْبُولِ الشَّهَادَةِ مَرْضَى الْمَقَالَةِ ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ وَخُطْبَةٍ فَضْلٍ. اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ وَمُنَى الشَّهَوَاتِ وَأَهْوَاءِ اللَّذَاتِ وَرَخَاءِ الدَّعَةِ وَمُنْتَهَى الطَّمَأْنِينَةِ وَتُحْفِ الْكِرَامَةِ.

۱. صفات خداوند

۱.۱. گستراننده زمین

«اللَّهُمَّ دَاخِيَ الْمَذْخَوَاتِ»^۱

بار خدایا! ای گستراننده زمین‌های گسترده!

۱. دَاخِيَ: پهن‌کننده؛ از ماده «دحو» به معنای گسترش دادن است و «دحو الارض» اشاره به زمانی است که خشکی‌ها تدریجاً از زیر آب بیرون آمدند و گسترش یافتند؛ معنای «دحو» در لغت گسترده و رها کردن جسم در فضا یا زمین است، که مانند انداختن یک جسم و قرار دادن آن جسم در موقعیت مناسب به طبیعت خود می‌باشد، اعم از اینکه آن موقعیت مناسب سکون باشد یا حرکت. البته منبسط بودن زمین به این معنا نیست که زمین کروی نیست زیرا این امر ثابت شده؛ الله الارض دحو بسطها فهي مدحوة.

مَذْخَوَات: گسترش یافته‌ها؛ زمین‌های بسط داده شده.



نکته

- اشاره به آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین است. جهان هستی و کرات و اجرام آسمانی در آغاز به صورت توده واحدی بودند؛ سپس به علل معلوم و نامعلومی از هم جدا شده، گسترش یافتند و امروز همچنان رو به گسترده‌گی، پیش می‌رود.^۱

مشابه

- ◇ ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا﴾^۲ و خدا زمین را چون فرش برایتان بگسترده.
- ◇ ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾^۳ و خداوند متعال زمین را بعد از آن گسترش داد.
- ◇ ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾^۴ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾^۵ و ما آسمان را با قدرت خود بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم و زمین را گسترده‌ایم و چه خوب گستراننده‌ای هستیم.

۲.۱. حافظ آسمان‌ها

«وَدَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ»^۶

و ای نگهدارنده آسمان‌های رفیع!

نکته‌ها

- تعبیر به «دَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ» اشاره به نگهداری کرات آسمانی، اعم از سیارات و کهکشان‌ها، به وسیله نیروی جاذبه است که در واقع یک ستون نامرئی می‌باشد.^۶
- «داعم» منادا است و در اصل «با داعم بوده» به معنای ستون و ستون هم به این لحاظ که نگهدارنده سقف است «دعامه» نام دارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲. نوح، ۱۹.

۳. نازعات، ۳۰.

۴. ذاریات، ۴۷-۴۸.

۵. دَاعِمٌ: به پا دارنده؛ از ماده «دَعَم» به معنای صاف کردن کژی‌ها است و از همین رو، واژه «دعامه» به معنای ستون خانه و سایبان است؛ منظور این است که قدرت او آسمان را بدون ستون، بالا نگه داشته است؛ دعمت: الشیء من باب نفع دعما حفظته بالدعامه و هی بالكسر ما یستند به الحائط و السقف و نحوهما یمنعهما السقوط. الْمَسْمُوكَاتِ: برافراشته شده‌ها؛ بالا رفته؛ از ماده «سَمَك» به معنای بر پا کردن و بلند نمودن است و به همین جهت این واژه بر سقف نیز اطلاق می‌شود؛ سمکا رفعه، و المسمکات کمکرمات السّماوات، و المسموکات لغة.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۷۸.



مشابه

♦ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾^۱ همانا خداوند آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا از نظام خود منحرف نشوند و هرگاه منحرف گردند جز او نمی‌تواند آن‌ها را نگاه دارد او حلیم و غفور است.

♦ ﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا﴾^۲ آیا شما به خلقت سخت‌ترید یا این آسمانی که او بنا نهاده؟ سقفش را برافراشت و به او پرداخت. شبش را تاریک کرد و روشنایی‌اش را آشکار ساخت.

۱. ۳. عطاکننده فطرت‌ها

«وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا، شَقِيَّهَا وَ سَعِيدِهَا»^۳

و ای که دل‌ها را، چه بدبخت و چه خوشبخت، بر فطرتش آفریدی!

نکته‌ها

- به علوم فطری و الهی و غرائز و تمایلات ثمربخشی اشاره دارد که خداوند در درون جان انسان‌ها قرار داده است؛ علوم و غرایز و امیالی که انسان از آن‌ها در مسیر تکامل و پیمودن طرق پیشرفت مادی و معنوی و سیر الی الله، بهره می‌گیرد و بدون آن‌ها، تلاش و کوشش‌هایش، یا متوقف و یا کم‌اثر می‌شود.^۴
- مقصود از قلوب، نفس ناطقه انسانی است؛ یعنی «ای خالق که دل‌های مردم را بر فطرتشان خلق کرده‌ای».

۱. فاطر، ۴۱.

۲. نازعات، ۲۷ تا ۲۹.

۳. جَابِلَ: خالق، سرشت آفرین؛ آفریدگار؛ جَابِلُ الْقُلُوبِ: آفریننده قلبها؛ الخلق: الجَبَل: اسم لكل وتد من أوتاد الأرض إذا عظم وطال من الأعلام والأطوار والشناخيب والأنضاد. فإذا صغر فهو من الآكام والقيران. و جَبَلَةُ الجَبَل: تأسيس خلقتها التي جَبِلَ عليها. و جَبَلَةُ الأرض: صلابها. و جَبَلَةُ كل مخلوق: توسه الذي طبع عليه. و يقال للشوب الجيد النسيج والغزل والقتل: إنه لجيد الجَبَلَة. و جَبَلَة الوجه: بَشَرَتَه. و رجل جَبَل الوجه أى غليظ بشرة الوجه. و رجل جَبَل الرأس: غليظ جلد الرأس والعظام.

فِطْرَتِ: سرشت، طبیعت، خلقت؛ طبیعت اولیه انسان که از هر افکار و آلاشی خالی و عاری است؛ فطرات: جمع فطرت به معنای خلقت، آفریدن.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۷۹.



مشابه

- ◇ ﴿فَظَرَّتْ اللَّهُ الَّتِي فَظَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۱ این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست.
- ◇ ﴿إِلَّا الَّذِي فَظَرْنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾^۲ مگر آن خدایی که مرا آفریده که او هدایتم خواهد کرد.

۲. شأن پیامبر در کلام علی

﴿اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ﴾^۳
[خداوند!] گرامی‌ترین درودها و افزون‌ترین و پربارترین برکات را بر محمد ﷺ بندهات و رسولت بفرست.

نکته‌ها

- صلوات، همان رحمت‌های الهی است و برکات، انواع نعمت‌های پروردگار را شامل می‌شود. مجموعه صلوات و برکات چنان فراگیر است که هیچ خیر و سعادت از آن بیرون نخواهد بود.^۴
- «شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ»: اضافه صفت به موصوف است و در راصل «اجعل صلواتک الشرائف» است یعنی صلوات‌های شریف.
- «عَلَى مُحَمَّدٍ»: جار و مجرور متعلق به «اجعل» است یعنی ای خدایی که گستراننده زمین و نگهدارنده آسمان هستی درودهای زیبای خود را بر محمد که رسول توسست قرار بده.

مشابه

- ◇ ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۵
خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود بفرستید و سلام گوید و تسلیم فرمائش باشید.
- ◇ ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾^۶ پاک و منزّه

۱. روم، ۳۰.

۲. زخرف، ۲۷.

۳. شَرَائِف: جمع «شریفه» به معنای گرامی‌ترین.

نَوَامِي: جمع «نامیه» به معنی رشدکننده و زیاد شونده؛ از ماده «نمو» به معنای رشد و افزایش است؛ الزَّائِد.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۸۲.

۵. احزاب، ۵۶.

۶. اسراء، ۱.



است خدایی که بنده اش را شبی از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد.

۳. اوصاف پیامبر

۱.۳. خاتم انبیا

«الْخَاتِمَ لِمَا سَبَقَ»

پیامبری که خاتم پیامبران پیشین بود.

نکته

- خَاتِم با خَاتَم فرق دارد. خَاتِم اسم فاعل و به معنای ختم کننده است ولی خَاتَم به معنای «ما یختم به» است یعنی وسیله ختم و به مهری که زیر نوشته ها می زدند خَاتَم می گفته اند برای اینکه سابقاً چون می خواستند مهرشان همیشه همراهشان باشد اسم خود را بر روی انگشتر خود حک می کردند.

۲.۳. گشاینده ابواب علوم

«وَالْفَاتِحَ لِمَا انْغَلَقَ»^۱

کسی که درهای بسته را گشود.

نکته

- منظور از پیچیدگی ها و درهای بسته، ابواب علوم و دانش ها و مسائل پیچیده اخلاقی و اجتماعی انسان ها است که پیامبر ﷺ با دین و آیین و هدایت های خود، آن ها را به روی انسان ها باز کرد.^۲

۳.۳. آشکارکننده حق با براهین و أدله و معجزات حق

«وَالْمُعْلِنَ الْحَقِّ بِالْحَقِّ»^۳

و حق را با حق آشکار ساخت.

نکته

- منظور از آشکار ساختن حق به حق، ممکن است اشاره به معجزات باشد که حقانیت پیامبر ﷺ را تبیین کرد؛ و یا اشاره به جنگ ها و غزواتی است که دشمنان حق را کنار زد تا مردم چهره حق را ببینند.^۴

۱. انْغَلَقَ: قفل و بسته شد؛ از ریشه غَلَقَ. «منغلق» یعنی ضلالتی که قفل و مستحکم شده باشد؛ تغلیق: محکم بستن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۸۳.

۳. الْمُعْلِنَ: اعلان کننده.

۴.



- پیامبر هیچ گاه برای اثبات حقانیت خود از ابزار باطل استفاده نکرد. «مَا ظَفِرَ مَنْ ظَفِرِ الْإِثْمِ بِهِ»^۱ و چنین نبوده که پیامبر معتقد باشد که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند و لذا برای اثبات مدعای خود هر دروغی را بگوید و هر خلافی را مرتکب شود بلکه او با عقل و منطق و بیان صحیح حق را که همان اسلام و توحید است ظاهر کرده است.

۳.۴. دفع کننده غوغای باطل

«وَالدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْبَاطِلِ»^۲

همان کسی که غوغای باطل را فرونشاند.

نکته

- پیغمبر اکرم آمد و همه آن غروهای زمان جاهلیت و همه آن جوش و خروش‌هایی را که برای بت‌های هبل و لات و عزی بود کنار زد و توحید و یکتاپرستی را حاکم کرد.

۳.۵. رفع کننده گمراهی از مردم

«وَالدَّامِغِ صَوَلَاتِ الْأَضَالِلِ»^۳

و حملات گمراهی‌ها را در هم شکست.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹.

۲. جَيْشَاتٍ: جوشش‌ها، غلیان‌ها؛ جمع «جیشه» از ماده «جیش» به معنای جوش و خروش است و به همین جهت به لشکری که دارای جنب و جوش فراوانی است «جیش» گفته می‌شود. جَاشَ: به جوش آمد و سر ریز شد؛ جمع جیشه من جاشت القدر إذا ارتفع غلیانها.

أَبَاطِيلُ: باطل‌ها، جمعی است که بر غیر قیاس آمده؛ الشَّيْءُ یَبْطُلُ بَطْلًا و بَطُولًا و بَطْلَانًا بَضْمَ الْأَوَائِلِ فُسْدًا و سَقَطَ حُكْمُهُ فَهُوَ بَاطِلٌ و الْجَمْعُ بَوَاطِلٌ و أَبَاطِيلٌ عَلَى غَيْرِ قِيَاسٍ، و قَالَ أَبُو حَاتِمٍ: الْبَاطِيلُ جَمْعُ ابْطُولَةٍ بَضْمَ الْهَمْزَةِ وَقِيلَ جَمْعُ ابْطَالَةٍ.

۳. دَامِغٌ: سرکوب‌کننده؛ خارکننده؛ زنده ضربتی که به مغز برسد؛ از ماده «دمغ» به معنای کوبیدن سر و شکستن جمجمه است؛ دَمَغًا مِنْ بَابِ نَفْعٍ كَسَرَتْ دَمَاعَهُ، فَالْشَّجَّةُ دَامِغَةٌ وَ هِيَ الَّتِي تَخْسِفُ الدَّمَاعَ وَ لَا يَبْقَى مَعَهَا حَيَاةٌ. صَوَلَاتٍ: حمله‌ها، یورش‌ها؛ جمع «صوله» به معنای حمله کردن برای چیره شدن است و در مورد گاز گرفتن شتر نیز این واژه به کار می‌رود؛ السَّطْوَةُ: صَوْلٌ صَالَ عَلَيْهِ، إِذَا اسْتَطَالَ؛ صَالَ عَلَيْهِ: وَثَبَ صَوْلًا وَ صَوْلَةً؛ يُقَالُ: «رَبَّ قَوْلٍ أَشَدُّ مِنْ صَوْلٍ»؛ وَ الْمُصَاوَلَةُ: الْمَوَاتِلَةُ، وَ كَذَلِكَ الصَّبَالُ وَ الصَّبَالَةُ وَ الْفَحْلَانُ يَتَصَاوَلَانِ، أَيْ يَتَوَاتَبَانِ. الْأَضَالِلُ: گمراهی‌ها؛ از ماده ضَلَّ به معنی گمراهی. أَضَلَّ، إِضْلَالًا الشَّيْءُ: آن چیز را گم کرد؛ جَمْعُ الضَّلَالِ عَلَى غَيْرِ الْقِيَاسِ.



نکته

- کنایه از مغلوب ساختن طرف مقابل است. پیامبر از صفات و خصوصیاتشان این بود که همه آن حمله‌های باطل و گمراه‌کننده ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها را سرکوب کرد.^۱

استعاره

مُسْتَعَار: دَمَغ

مُسْتَعَارَلَه: از بین بردن باطل توسط رسول خدا ﷺ

مُسْتَعَار مِنْه: شکستن استخوان مغز

جامع: امام علی‌علیه السلام لفظ «دمغ» را برای از بین بردن باطل توسط رسول خدا ﷺ استعاره آورده است. جهت استعاره این است که شکستن استخوان مغز برای انسان، کُشنده و از بین برنده است، همچنین فعل پیامبر در از بین بردن و محو کردن باطل، کُشنده و از بین برنده است.

۶.۳. حامل بار سنگین رسالت

«كَمَا حُمِّلَ، فَاضْطَلَعَ»^۲

چنان که سنگینی رسالتی را که بر عهده گرفت با قدرت پیش برد.

نکته

- «كَمَا حُمِّلَ»: متعلق است به «اجعل شرائف صلواتک» یعنی همان‌گونه که آن حضرت این وظایف سنگین را انجام داد تو در مقابل دروذهای شریف خود را بر او قرار بده.

۷.۳. قیام‌کننده به امر پروردگار

«قَائِمًا بِأَمْرِكَ»

آن حضرت به فرمانت قیام نمود.

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۳، ص ۱۰۶.

۲. اضْطَلَعَ: با قوت به پا خاست؛ نیرومند شد؛ با قدرت تمام به پیش برد؛ از ماده «ضلع» به معنای دنده، که استخوانی است مقاوم در مقابل حوادث مختلف، سپس ماده «ضلع» به معنای قوت و قدرت یافتن اطلاق شده است؛ الشیء بالضم ضلاعة قوی، و فرس ضلیع غلیظ الألواح شدید العصب و رجل ضلیع قوی.



نکته

- قیام به امر، اشاره به جدی گرفتن اوامر الهی است.^۱

۳. ۸. حرکت در مسیر رضایت خدا

«مُسْتَوْفِرًا فِي مَرْضَاتِكَ»^۲

و در راه خشنودیات شتافت.

نکته

- «مُسْتَوْفِرًا» به کسی می‌گویند که هنگام رفتن می‌جهد یعنی و آن پیغمبر در راه رسیدن به رضای تو کوشید و شتابان حرکت کرد.

۳. ۹. عدم شک و تردید در انجام تکلیف

«غَيْرَ نَاكِيلٍ عَنْ قُدَمٍ»^۳

تردید به خود راه نداد و عقب گرد نکرد.

۳. ۱۰. صاحب عزم و اراده

«وَلَا وَاٍ فِي عَزَمٍ»^۴

و عزم و اراده‌اش به سستی نگرایید.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲. مُسْتَوْفِرًا: شتابان؛ با سرعت؛ عجله‌کننده؛ از ماده «استیفاز» به معنای عجله کردن است؛ العجلة و استوفری قعدته قعد منتصباً غیر مطمئن.

۳. ناکیل: سر باززننده از اقدام و پیشروی؛ از ماده «نکول» به معنای بازگشت نمودن و ترسیدن است؛ غَيْرُ نَاكِيلٍ: بدون سرپیچی و تأخیر، بدون ترس؛ نکل: عقب نشست و هراسید؛ نکولا نکص و جبن؛ نکل: النون و الکاف و اللام أصل يدلّ صحيح على منع و امتناع، و إليه يرجع فروعه. و نکل عنه نُکُولًا يَنْکِلُ. و أصل ذلك التَّكَلُّ: الْقَيْد، و جمعه أنکال، لَأَنَّهُ يَنْکُلُ: أَيْ يَمْنَعُ. و التَّكَلُّ: حديدة اللجام. و هو ناکلٌ عن الأمور: ضعيفٌ عنها. و قال ابن دُرَيْدٍ: رماه يَنْکِلُهُ و من الباب نَکَلْتُ به تَنْکِيلاً، و نَکَلْتُ به نَکَالاً، و هو ذلك القياس، و معناه أَنَّهُ فَعَلَ به ما يَمْنَعُهُ من المعاودة و يمنع غيره من إتيانٍ مثل صَنِيعِهِ. و هذا أَجْوَدُ الوجهين. و يقال: المَنْكَلُ: الشَّيْءُ الذي يَنْكُلُ بالإنسان.

قُدَمٍ: قدم برداشتن، پیشروی، پیشتازی، پیشقدم بودن؛ بدون مکث حرکت کرد، پیشتاخت؛ در اینجا معنای مصدری دارد و به معنای تقدم یافتن و پیشروی کردن است.

۴. واه: سست، ضعیف؛ اسم فاعل از «وَهَى» یعنی سست شد. لَا وَاٍ: بدون ضعف و سستی، «واهی» ضعیف.



نکته

- یعنی پیامبر در تصمیم خود سستی نداشت وظیفه‌اش هرچه بود عمل می‌کرد اگر وظیفه او جنگ بود جنگ می‌کرد و هراسی نداشت.

مشابه

◇ ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۱ و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آن‌ها جنگ کردند، آن‌ها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آن‌ها می‌رسید، سست نشدند و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

۱۱.۳. گیرنده وحی

﴿وَاعْيَا لَوْحِيك﴾^۲

وحی تو را ضبط نمود.

مشابه

◇ ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾^۳ ما به تو وحی کردیم هم چنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم.

۱۲.۳. حافظ عهد خداوند

﴿حَافِظًا لِعَهْدِكَ﴾

و عهد تو را پاسداری کرد.

۱۳.۳. حرکت کردن با قدرت و جدیت

﴿مَاضِيًا عَلَى نَفَاذٍ آمْرًا﴾^۴

در انجام فرمانت (با قدرت و جدیت) پیش رفت.

نکته

- یعنی برنامه‌اش بر این بود که امر خدا را نفوذ می‌داد و به مورد اجرا می‌گذاشت.

۱. آل عمران، ۱۴۶.

۲. وَاَعْيَا: حافظ؛ از ماده «وَعَى» به معنای درک کردن و فهمیدن و حفظ کردن چیزی است. إِعْيَاء: حفظ و جمع کردن؛ اسْتَوْعَى، اسْتَيْعَاءُ الشَّيْءِ: آن چیز را در اندیشه گرفت.

۳. نساء، ۱۶۳.

۴. نَفَاذٍ: اجرا کردن؛ أَنْفَذَ: یعنی اجرا کرد.



۱۴.۳. روشن ساختن حق

«حَتَّى أَوْرى قَبَسَ الْقَابِسِ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ»^۱

او همچنان در این راه به پیش رفت تا شعله حق را برای طالبانش برافروخت و راه را برای ناآگاهان روشن ساخت.

نکته‌ها

● «قَبَس» کنایه از دانش و حکمت و «أَوْرى» کنایه از روشن شدن راه خدا به وسیله پیامبر است.^۲

● منظور از راه، راه بهشت و رسیدن به محضر مقدس حق تعالی است؛ و مقصود از روشن کردن راه، آموزش کیفیت پیمودن راه و طّی طریق، و ارشاد به سوی خداوند است.^۳

● «خَابِط» نادانی است که قصد رسیدن به حکمت الهی و هدایت را دارد ولی در تاریکی جهل و نادانی باقی مانده و قادر به پیمودن راه نیست. پیامبر ﷺ وظیفه ارشاد او را به عهده گرفته است و از ظلمت نجاتش می‌دهد؛ بدین سبب مستحق رحمت الهی می‌شود.^۴

۱. قَبَس: شعله آتش؛ هیزم آتش گرفته‌ای که با آن آتش دیگری در جای دیگر روشن می‌کنند؛ به معنای آتش مختصری است که از مجموعه‌ای جدا می‌شود؛ بفتحین شعله من النار

الْقَابِس: شعله آتش؛ جویای آتش؛ کسی که شعله‌ای از آتش می‌خواهد تا برای خود آتش روشن کند؛ القابِس هو الذی یطلب النار یقال قبس نارا یقبسها من باب ضرب أخذها وقبس علما تعلمه وقبست الرجل علما یتعدّی ولا یتعدّی و أقبسته نارا و علما بالالف

أَوْرى: افروخت؛ روشن کرد؛ از ماده «وری» به معنای روشن کردن آتش است. بنابراین «أوری» که فعل متعدی است، به معنای بر افروختن می‌آید؛ الرّند یوری خرج ناره و اوريته أنا، و منه أضاءة: روشن ساخت

خَابِط: کسی که در تاریکی بدون دید راه می‌رود؛ کورکورانه راه می‌رود؛ از ماده «خبط» به معنای حرکت کردن در مسیر نادرست است و هم چنین به معنای عدم تعادل به هنگام راه رفتن و برخاستن آمده است؛ الذی یسیر علی غیر جادة لیلاً؛ خَبَطَ البعیر الأرض بیده خَبَطاً: ضربها؛ و منه قیل: خَبَطَ عَشْوَاءَ، و هی الناقة الّتی فی بصرها ضعف، تَخْبِطُ إذا مشّت، لا تتوقّی شیئاً و خَبَطَ الرجل، إذا طرح نفسه حیث کان لینام

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۱۳.

۳. همان.

۴. همان.



تشبیه

مشبه: نور علم و دین
مشبه‌به: آتشی که وسیله روشنایی خانه است
وجه شبیه: پیامبر چراغ طالبین علم و سعادت را روشن کرد؛ مانند آتشی که وسیله روشنایی زندگی می‌شود.

۳.۱۵. هدایتگر عالم

«وَهْدِيَتْ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوَاضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ»^۱

دل‌هایی که در فتنه و گناهان فرو رفته بود، به برکت وجودش هدایت شد.

نکته

- این سخن به پیشرفت سریع اسلام در تمام جهات و روشن شدن جزیره عربستان، که مهد کفر و شرک و کانون جهل و جنایت بود، اشاره دارد.^۲ مقصود جنگ و ستیز و آدمکشی و غارت می‌باشد و می‌فرماید به وسیله پیامبر دل‌ها پس از آنکه در فتنه‌ها فرو رفته بودند هدایت شدند.

۳.۱۶. برپاکننده احکام اسلام

«وَأَقَامَ بِمَوْضِعَاتِ الْأَعْلَامِ وَنِيَّاتِ الْأَحْكَامِ»^۳

او پرچم‌های آشکارکننده حق را برافراشت و احکام نورانی اسلام را برپا ساخت.

۳.۱۷. امین

«فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ»^۴

[بار خدایا، محمد] امین درستکار و حی‌توست.

۱. خَوَاضَات: چند بار فرو رفتن؛ غوطه‌وری‌ها؛ جمع «خوضه» از ماده «خوض» در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب و راه رفتن و شنا کردن در آب است. سپس به عنوان کنایه به معنای ورود یا شروع به کار، یا سخنان زشت و ناپسند آمده است.
الْآثَام: گناهان.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۸۶.

۳. أَقَامَ: برپا داشت.

الْأَعْلَام: نشانه‌های راه، جمع «عَلَم»؛ بالتحریک ما يستدل به علی الطريق.
نِيَّاتِ الْأَحْكَام: احکام تابناک.

۴. الْمَأْمُونُ: مورد اطمینان.



نکته

- تعبیر به «امین مأمون» تأکیدی است بر کمال امانت آن حضرت، و اشاره‌ای است به مقام عصمت، که از شرایط حتمی نبوت است.^۱

۳. ۱۸. گنجینه‌دار دانش

«وَ خَاِزِنٌ عِلْمِکَ الْمَخْزُونِ»

و خزانه‌دار دانش پنهان توست.

نکته

- منظور از «خزانه دار بودن علم مخزون» آگاه بودن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اسرار غیب است.^۲
- علوم خدا بر دو قسم است: یک قسم علمی است که مربوط به خود اوست و به کس دیگر نمی‌دهد و یک قسم دیگر علمی است که خدا می‌خواهد به بشر برسد ولی به همه کس هم نمی‌توان گفت از این رو این علوم را نزد پیغمبر خزینه می‌کند به این معنا که از مردم پوشیده است بعد هم پیغمبر هرکدام از این علوم را رد جای خود به مردم ابلاغ می‌کند.

مشابه

◇ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^۳ او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد.

۳. ۱۹. شاهد روز رستاخیز

«وَ شَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ»

و شاهد و گواه روز رستاخیز است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۸۷.

۲. همان.

۳. جن، ۲۶.



مشابه

- ◇ ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ﴾^۱
به یاد آورید روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آن‌ها مبعوث می‌کنیم و ترا گواه
آن‌ها قرار می‌دهیم.
- ◇ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ
شَهِيدًا﴾^۲ چنین است که شما را بهترین امت‌ها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر
بر شما گواه باشد.
- ◇ ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۳ پس چگونه است
[حالشان] آنگاه که برای هر امتی گواهی [بر اعمالشان] آوریم و تو را گواه بر آنان قرار
خواهیم داد.

۳.۲۰. مبعوث شدن برای بیان حق

﴿وَبَعِثْكَ بِالْحَقِّ﴾^۴

و تو را به حق برانگیخته است.

۳.۲۱. رسول به‌سوی مردم

﴿وَرَسُولَكَ إِلَى الْخَلْقِ﴾

و فرستاده‌ات به‌سوی مردمان است.

مشابه

- ◇ ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۵ قطعاً ما تو را به درستی و راستی، بشارت‌دهنده و
بیم‌رسان فرستادیم.

۱. نحل، ۸۹.

۲. بقره، ۱۴۳.

۳. نساء، ۴۱.

۴. بعث: برانگیخته، مبعوث؛ بمعنی المبعوث كالجريح والقتيل.

۵. بقره، ۱۱۹.



۴. ادعیه در حق پیامبر

۴.۱. خداوندا به او وسعت بده!

«اللَّهُمَّ اَفْسَحْ لَهُ مَفْسَحاً فِی ظِلِّكَ»^۱

پروردگارا! جایگاه وسیعی در سایه لطف برای او بگشای!

تشبیه

مشبیه: ظِلّ

مشبیه‌به: پناه بردن به خداوند

وجه شبّه: وجه مشابهت، آسایشی است که در هر دو مورد وجود دارد. همان‌طور که شخص پناهنده به سایه، از رنج تابش آفتاب در آسایش است، پناهنده به سایه حق تعالی، از گرمای سوزان جهنم و عذاب دردناک آن در امان می‌باشد.

۴.۲. فضل مضاعف به او بده!

«وَ اجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ»^۲

خداوند! از فضل و کرم، پاداش مضاعف به او مرحمت کن.

۴.۳. برتری به او بده!

«اللَّهُمَّ وَ اَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِیْنَ بِنَاءَهُ»^۳

خداوند! کاخ پرشکوه او را از هر بنایی برتر ساز.

۱. اَفْسَحَ: باز کن، بگشا؛ از ماده «اَفْسَحَ» به معنای مکان وسیع است؛ از همین رو این ماده در مفهوم گسترش دادن به کار می‌رود. مفسح: مصدر میمی و در اینجا اسم مفعول مطلق است و ممکن است که اسم مکان باشد یعنی مکان وسیع؛ له فی المجلس فسحا من باب نفع فرجت له من مکان یسعه، و المفسح إما مصدر أو اسم مکان، و بعثته رسولا بعثا أوصلته و ابتعثته کذلک و فی المطاوع فانبعث مثل کسرتة فانکسر و کلّ شیء ینبعث بنفسه یتعدی الفعل إلیه بنفسه فیقال بعثه، و کلّ شیء لا ینبعث بنفسه کالکتاب و الهدیه یتعدی الفعل إلیه بالباء فیقال بعثت به. مَفْسَحاً: جای وسیع و گسترده؛ مکان وسیع.

۲. اجْزِهِ: او را پاداش ده.

مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ: خیر فراوان.

۳. اَعْلِ: بالا قرار بده.



نکته

- منظور از «بناء» در اینجا، یا دین و آیین و مذهب اوست که تقاضا شده بر تمام ادیان جهان پیشی گیرد، و یا مقام والای آن حضرت است، که بر همه تقدّم جوید.^۱

مشابه

- ◇ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲
اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

تشبیه

مشبه: دین و اسلام

مشبه‌به: ساختمان

وجه شبه: حضرت امیر علیه السلام دین و اسلام را به ساختمانی تشبیه فرموده و پیامبر را هم بناکننده آن معرفی فرموده است و در این جمله از خدا خواسته است که به این بنای رسول خدا صلی الله علیه و آله استحکام و برتری بدهد.

۴.۴. مقامش را گرامی مدار!

﴿وَ أَكْرِمُ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ﴾

و مقام او را در پیشگاه خود گرامی دار!

۴.۵. نورش را تمام مکن!

﴿وَ أَتِمِّمْ لَهُ نُورَهُ﴾

خداوندا! نور او را [در سراسر جهان] کامل گردان!

نکته

- مقصود از «نور» روشنایی بعثت است، که در این صورت، منظور از «إتمام نور»، انتشار آن در قلب جهانیان می‌باشد.^۳

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. توبه، ۳۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۱۷.



۴.۶. شهادت و شفاعتش را بپذیر!

«وَأَجْزِهِ مِنْ ابْتِغَائِكَ لَهُ، مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ، وَ مَرْضَى الْمَقَالَةِ»^۱

و پاداش رسالتش را پذیرش شهادت [و شفاعت در حق امت] و قبول گفتار او قرار ده!

نکته

- گواهی پیامبر ﷺ از آن روی نزد خداوند پذیرفته می شود که سخن از روی عدل می گوید و داوری اش دادگرانه است.^۲

۴.۷. منطق عادلانه

«ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ، وَ خُطْبَةٍ فَضْلٍ»^۳

دارای منطق عادلانه و سخنان جداکننده [حق از باطل] بود.

نکته

- منظور از «خُطَّة فَضْل» این است که پیامبر، حق را از باطل جدا کرد.^۴

مشابه

◇ «وَفَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ»^۵ آخرین کلام جداکننده بین حق و باطل، در نزد شماست.

۱. ابْتِغَاثٌ: برانگیخته شدن؛ از ریشه بَعَثَ به معنای برانگیختن، به حرکت در آوردن، فرستادن. مَرْضَى الْمَقَالَةِ: پسندیده گفتار.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۲.

۳. خُطَّة: خط ترسیم شده؛ روش؛ سنت؛ بالصَّم الخصلة و الحالة، و فی اکثر التسخ و خطبة فصل و هو الأظهر فَضْل: فیصله دادن بین شبهات و اختلافات.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۱۷.

۵. بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۹۹، ص ۱۲۶.



۴.۸. دعا برای خود و دوستان

«اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ، وَقَرَارِ النِّعْمَةِ، وَمُنَى الشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَاتِ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ، وَمُنْتَهَى الطَّمَانِينَةِ، وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ»^۱

خداوند! بین ما و او در جایی که زندگیش نیک، و نعمتش بی زوال، و خواهش هایش برآورده، و هوس هایش لذت بخش، و آسایشش فراوان، و در نهایت آرامش با ارمغان های کرامت است، جمع فرما.

نکته

● این شهوتی که در اینجا حضرت امیر بیان کرده اند غیر از شهوت های دنیایی است، گرچه شهوات دنیا هم در حد و اندازه و از راه مشروع و لازم است و انسان باید به دنبال آن برود. شهوت همیشه بد نیست و اگر خدا قوه شهوت را در انسان قرار نداده بود انسان شهوت غذا برای خوردن نداشت و از گرسنگی می مرد. اگر شهوت جنسی نداشت نسل بشر منقرض می شد پس نیروی شهوانی لازمه بشر است.

مشابه

♦ ﴿فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغ هایی پاداش داد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است در حالی که در آن جاودانه می مانند، و این پاداش نیکوکاران است.

۱. بَرْدِ الْعَيْشِ: زندگی خنک و گوارا، خوشی زندگی؛ اینگونه تعبیرها به لحاظ گرمای شدید منطقه بوده است؛ عیش بارد و عیشة باردة أى لا حرب فيها ولا نزاع، لأن البرد و السكون متلازمان كتلازم الحرّ و الحركة.

قَرَارِ النِّعْمَةِ: نعمت پایدار؛ الشیء قرأ من باب ضرب استقرّ و الاسم القرار.

مُنَى الشَّهَوَاتِ: آرزوهای دلنشین؛ آنچه هوس می کنید؛ آرزوهای مورد علاقه؛ مُنى جمع منیه به معنای آرزو و شهوات به معنای امیال و آرزوهاست.

أَهْوَاءِ اللَّذَاتِ: لذت های روحی و معنوی؛ جمع هوی بالقصر و هو ما تحبه النفوس و تمیل إليه من هویته هوی من باب تعب إذا أحببته و علقت به.

رَخَاءِ: فراخی و فراوانی نعمت؛ و رخو من باب تعب و قرب رخاوة بالفتح إذ الان، و كذلك العیش رخى و رخاوا اتسع فهو رخی على فعیل و الاسم الرّخاء

الدَّعَةِ: آسایش، آرامش؛ بفتح الدال السكون و السعة فى العیش.

تُحَفِ: هدایا، جمع تحفه؛ ارمغان، چیز گرانبها و ارزشمند؛ أَتَحَفَ، إِتحافاً الشیء و بالشیء: آن چیز را برایش ارمغان آورد، آن چیز را به او بخشید؛ جمع التحفة بالضم و كهزمة البرّ و اللطف و الطرفة و أصلها وحفة بالواو.



♦ ﴿يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصُحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱ ظرف‌های (غذا) و جام‌های (شراب طهور) از طلا گرداگرد آنها می‌گردانند در آن (بهشت) آنچه دل می‌خواهد و چشم از آن لذت می‌برد وجود دارد و شما در آن همیشه خواهید ماند.

۱. زخرف، ۷۱.



خطبه ۷۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جمل در بصره، سال ۳۶

هجری

مخاطب: حَسَنین علیهم السلام

موضوع: سیاسی

ویژگی: خیانت بیعت‌شکنان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۶.

پیشگفتار خطبه

در این خطبه، برخی از خیانت‌های مروان بن حکم نسبت به مسلمانان بیان شده است. امام علیه السلام در پیشگویی می‌کنند که در آینده، بنی مروان چه مشکلاتی برای مسلمانان به بار می‌آورند.

بعد از قتل «عثمان»، «مروان» در زمره کسانی بود که با امام علیه السلام بیعت کرد ولی چیزی نگذشت که دست به دست آتش افروزان «جمل» داد و به «بصره» آمد. پس از شکست لشکر جمل و کشته شدن طلحه و زبیر، «مروان» اسیر شد. اما او دست از شیطنت برنداشت و به «معاویه» و لشکریان «شام» پیوست و در جنگ «صفین» به‌طور فعال شرکت داشت. «معاویه» به فرزندش «یزید» وصیت‌هایی نمود و از جمله اینکه: «من از چهار نفر بر تو



می ترسم». یکی از آن‌ها را «مروان» برشمرد و توصیه کرد «هنگامی که از دنیا رفتم، وقتی که می خواهی بر جنازه من نماز بخوانی، بگو: پدرم وصیت کرده است که یکی از بزرگان «بنی امیه» بر پیکرش نماز گزارد و باید عمویم «مروان بن حکم» مراسم نماز را بجا آورد. به این ترتیب او را مقدم بدار و گروهی را دستور ده که زیر لباس خود اسلحه ببندند و در آخر نماز، به او حمله کنند و خونش را بریزند تا از دست او راحت شوی.» گویا «مروان» از ماجرا با خبر شده بود و با قراین و احوال، نسبت به حاضران سوءظن پیدا کرد و پیش از تکمیل نماز از صحنه گریخت. از اموری که درباره «مروان» نوشته‌اند این است که مادرش قبل از آن که با «حکم» ازدواج کند، از زنان بدکاره مشهور در محیط جاهلیت بود و از کسانی بود که آن‌ها را «صاحبة الرايه» می‌گفتند زیرا علناً پرچمی بر در خانه خود نصب کرده بود و افراد آلوده و بی‌بندوبار را به‌سوی خود فرا می‌خواند.



أَوَلَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ؟ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ، إِنَّهَا كَفَّ يَهُودِيَّةً لَوْ
بَايَعْنِي بِكَفِّهِ لَغَدَرَ بِسَبِّتِهِ. أَمَّا إِنَّ لَهُ امْرَأَةً كَلْعَقَةَ الْكَلْبِ أَنْفُهُ وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ
الْأَزْبَعَةِ وَسَتَلْقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْمًا أَحْمَرُ.

۱. شفاعت حسنین درباره مروان

قَالُوا: أَخَذَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ أَسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عليهما السلام) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَكَلَّمَاهُ فِيهِ فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَا لَهُ يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ (عليه السلام):

در بصره درباره مروان بن حکم، گفته اند: [در سال ۳۶ هجری] مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد، و برای آزادی خود از امام حسن و امام حسین خواست که نزد امیر مؤمنان علیه السلام از او شفاعت کنند. حسنین شفاعت کردند، و امام آزادش کرد، حسنین به حضرت گفتند: اجازه می دهید مروان با شما بیعت کند؟ فرمود:

۲. بی نیاز امام از بیعت مروان

«أَوَلَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ؟ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ، إِنَّهَا كَفَّ يَهُودِيَّةً، لَوْ بَايَعْنِي بِكَفِّهِ لَغَدَرَ بِسَبِّتِهِ»^۱

مگر او پس از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ من نیازی به بیعت او ندارم. دست او دست یهودی است! اگر [امروز] با دستش بیعت کند، [فردا] با نشیمن گاهش مکر و حيله به راه می اندازد.

نکته ها

- عبارت «إِنَّهَا كَفَّ يَهُودِيَّةً» در آن زمان شبیه یک ضرب المثل بوده؛ یعنی به بیعت و پیمان خود ملتزم نیست. کنایه از خیانت است و برای تحقیر خیانتکاران به کار می رود.^۲
- امام کلمه «سَبِّتِهِ» را به قصد توهین مروان آورده است.^۳ چون ما تحت مخفی است حضرت خواسته بگوید که اگر او با دست که ظاهر است بیعت کند ولی در خفا این بیعت را ترک نموده و کارشکنی می کند.

۱. كَفَّ يَهُودِيَّةً: دست یهودی؛ کنایه از حيله گری است.

سَبِّتَهُ: مقعد؛ نشیمن گاه؛ در اصل به معنای عار و ننگ است و از ماده «سَبَّ» به معنای دشنام گرفته شده است و گاه کنایه از مخرج انسان به کار می رود و در اینجا در همین معنا استعمال شده است. با توجه به اینکه جنبه کنایی دارد و مفهوم آن در پرده بیان شده، به کار رفتن آن در یک کلام فصیح، هیچ اشکالی ندارد؛ بالفتح الاست.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۲۰.



تشبیه

مشبه: دست مروان

مشبه‌به: دست یهودی

وجه شبّه: تشبیه دست مروان به دست یهودی، اشاره به خیانت‌های مروان و بی‌وفایی و بیعت‌شکنی اوست. شخصی که یک روز با علی علیه السلام بیعت می‌کند، بیعتی که حتی در میان مردم جاهلیت محترم بود و کمی بعد بیعت خود را شکسته، آتش جنگ «جمل» را برپا می‌کند، بیعتش ارزش و اعتباری ندارد و او همیشه تابع هواوهوس خویش است.

۳. کوتاهی حکومت

«أَمَّا إِنْ لَهُ إِمْرَةٌ كَلْعَقَةٍ الْكَلْبِ أَنْفُهُ»^۱

برای او حکومتی در پیش است که مقدار زمانش به اندازه‌ای است که سگ بینی خود را بلیسد.

تشبیه

مشبه: کوتاهی مدت حکومت مروان

مشبه‌به: لیسیدن سگ بینی خود

وجه شبّه: امام علی علیه السلام می‌فرماید که آگاه باشید که برای مروان بعد از یزید بن معاویه حکومتی است که زمان آن بسیار کوتاه است. کوتاهی حکومت مروان را به لیسیدن سگ بینی خود را تشبیه فرموده و این مبالغه در کوتاهی مدت حکومت اوست.

۱. إِمْرَةٌ: حکومت؛ سرپرستی؛ بالكسر مصدر کالامارة و قیل اسم.

لَعَقَةٌ: لیسیدن؛ از ماده «لَعَق» به معنای لیسیدن است و «لَعَقَه» اسم مره (یک بار لیسیدن) می‌باشد. اللَّعُوقُ: آنچه از غذا که با لیسیدن خورده می‌شود؛ کسمعه لحسه لعقة و یضم.



۴. تشبیه مروان به قوچ

«وَهُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ»^۱

او پدر قوچ‌های چهارگانه است.

تشبیه

مشبه: مروان

مشبه‌به: حیوان سرکش

وجه شبیه: «أَكْبُش» جمع «كَبَش» به معنای گوسفند نر یا قوچ است که حیوان سرکشی است و طبق این تعبیر، امام مروان را به حیوان سرکش تشبیه کرده است و این سخن اشاره است به فرزندان چهارگانه او: «عبدالملک» که جانشین او شد، «عبدالعزیز» که والی مصر گردید، «بشر» والی عراق و «محمد» نیز والی جزیره شد که هر کدام از آن‌ها شرارت را از پدرشان به ارث بردند.

۵. خبر از روز خونین

«وَسَتَلْقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَ مِنْ وَلَدِهِ يَوْمًا أَحْمَرَ»^۲

و امت اسلام به زودی از دست او و پسرانش، روز خونینی خواهند داشت.

نکته

- تعبیر امام علیه السلام به «یوما احمر» برای این حقیقت است که مدت حکومت آنان دارای ویژگی قتل و فساد است. کُشت و کشتار و فساد و تباهی در دوران حکومت بنی امیه استمرار دارد و با اساس اسلام و مسلمین مخالفت خواهد داشت.^۳

۱. الْأَكْبُش: رؤسا و بزرگان قوم؛ كبش‌ها، قوچ‌ها؛ جمع «كَبَش» به معنای گوسفند نر یا قوچ در هر سن و سالی که باشد؛ عرب این واژه را گاه در مورد رئیس و بزرگ قومی به کار می‌برد و می‌گوید: فلان کس «كَبَش القوم» یعنی رئیس قوم، یا «كَبَش الکتيبه» یعنی فرمانده لشکر است؛ القوم رئیس‌ه‌م.

۲. يَوْمًا أَحْمَر: روزی خونین؛ زمانی سخت.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۲۱.



مشابه

◇ «وَلَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفَجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَةً خَوَلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا»^۱ اما تأسفم از این است که حکومت این امت به دست بی خردان و تبهکاران افتد و مال خدا را در بین خود دست به دست کنند و بندگان حق را به بردگی گیرند و با شایستگان به جنگ خیزند و فاسقان را هم دست خود نمایند.

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۱.



خطبه ۷۴

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از قتل عمر و زمان تشکیل
شورای شش نفره در مدینه، ماه ذی الحجه سال ۲۶ هجری
مخاطب: اعضای شورا
موضوع: سیاسی، اعتقادی
ویژگی: احتجاج در امر خلافت^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۶.

پیشگفتار خطبه

این سخن را امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آستانه گزینش شورای شش نفره «عمر» نسبت به «عثمان» ایراد فرمود. «عمر» در آستانه وفاتش برای انتخاب خلیفه بعد از خود، یک شورای شش نفری تعیین کرد^۱ و گروهی را مأمور کرد که این شش نفر را تحت فشار قرار دهند تا در مدت سه روز فردی را از میان خود به عنوان خلیفه مسلمین برگزینند. از آنجا که علی (علیه السلام) حاضر نشد به شرایط نامشروع بعضی از اهل شورا تن در دهد، تمایل به «عثمان» پیدا کرده، به او رأی دادند و «عثمان» را به عنوان خلیفه برگزیدند.

۱. علی (علیه السلام)، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص.



لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي، وَوَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ
أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً، التَّمَسَّاسَ لِأَجْرِ ذَلِكِ وَ
فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرَجِهِ.

۱. اطلاع از شایستگی امام

«لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي»

شما خوب می دانید که من از هرکسی به امر خلافت شایسته ترم.

نکته ها

- اشاره است به این نکته، که اگر من در برابر تصمیم شما کوتاه می آیم، نه برای این است که در شایستگی خودم کمترین شک و تردیدی دارم، بلکه به خاطر رعایت مصلحت و حفظ کیان اسلام و خون مسلمین است.^۱
- خلافت وسیله ای برای تطبیق عدالت و تصحیح اشتباهات است که اگر این هدف محقق شود، دیگر مشکلی نیست و امام از غصب حقش در خلافت آزرده نمی شود.^۲

۲. شرط سکوت

«وَوَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً»^۳

به خدا سوگوند! تا هنگامی که اوضاع مسلمین رو به راه باشد و تنها به من ستم شود، سکوت اختیار می کنم.

نکته

- اشاره به اینکه من اگر کوتاه بیایم، به خاطر مصالح مسلمین است. مبدا در این لحظات حساس که دشمنان در داخل و خارج برای خاموش کردن نور اسلام توطئه می کنند، اختلافی در داخل به وجود آید و شکافی در صفوف مسلمین ایجاد شود و دشمنان از آن بهره گیرند.^۴

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳. لَأُسْلِمَنَّ: واگذار خواهم کرد.

ما سَلِمَتْ: مادام که سلامت باشد، مادام که سالم بماند.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۱۸.



- اینکه علی با همه علم؛ تقوا و پاکدامنی و با آن همه مجاهدت و مبارزت خانه نشین شود ظلم است و حضرت این ظلم را تا وقتی که به مردم ظلم و تعدی نشود می‌پذیرد.

۳. دلایل سکوت امام

۳.۱. از باب اجر و مصلحت

«الْتِمَاساً لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ»^۱

تا پاداش و فضل آن را بجویم.

۳.۲. از باب زهد

«وَزُهْداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرِفِهِ وَ زِيْرَجِهِ»^۲

و از زر و زیور دنیا که شما در تصاحب آن به رقابت افتاده‌اید دوری کنم [رغبت نشان ندهم].

نکته

- این عبارت اشاره دارد به اینکه طالبان خلافت و رقابت‌کنندگان بر سر جاه و مقام، قصدی جز دنیا و زینت‌های آن نداشته‌اند.^۳

مشابه

◇ ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا﴾^۴ چون زمین پیرایه خویش برگرفت و آراسته شد.

۱. التماساً: مصلحت‌اندیشی؛ جست‌وجو و طلب.

۲. تَنَافَسْتُمُوهُ: برای رسیدن به آن به رقابت برخاسته‌اید؛ از ماده «منافسه» به معنای رقابت در به دست آوردن چیزی است که آن را نفیس می‌شمرند (هرچند در واقع نفیس نباشد) و اشیای مرغوب را از این جهت «نفیس» می‌گویند که انسان نفس خود را برای به دست آوردن آن، به زحمت می‌اندازد؛ فی الشیء منافسة و نفاسا إذا رغبت فيه علی وجه المباراة. زُخْرُف: زینت، زیور؛ در اصل به معنای طلاست و به معنای زینت اطلاق شده است؛ گاه گفته‌اند که در اصل به معنای زینت است و «مزخرف» به سخنان فریبنده و به ظاهر زیبا گفته می‌شود و همچنین به خانه‌های زینتی و مانند آن؛ بالضم الذهب و کمال حسن الشیء.

زُجْرَج: هرچیز آراسته و زیبا؛ زینت و آرایش؛ زَر. آن نیز مانند «زخرف» به معنای طلا و زینت آمده است و به هرچیزی که ظاهر زیبایی داشته باشد، هرچند در باطن برخلاف آن باشد، اطلاق شده است؛ بالكسر الزينة.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۲۵.

۴. یونس، ۲۴.



خطبه ۷۵

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: روزهای اولیه خلافت در مدینه

مخاطب: بنی امیه

موضوع: سیاسی، اعتقادی

ویژگی: پاسخ به تهمت‌ها و شبهه‌های بنی امیه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۲۲.

پیشگفتار خطبه

هنگامی که به امام علیه السلام خبر رسید که بنی امیه او را متهم به شرکت در قتل عثمان کرده‌اند، این سخن را ایراد فرمود و به این اتهام پاسخ گفت؛ زیرا سابقه امام روشن و هدف او از هر نظر، آشکار بود.



أَوْ لَمْ يَنْهَ بَنِي أُمِّيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي، أَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ
تُهْمَتِي؟ وَلَمَّا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ أَلْبَغُ مِنْ لِسَانِي. أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ وَخَصِيمُ
التَّائِكِينَ الْمُؤْتَابِينَ، وَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ وَ بِمَا فِي الصُّدُورِ
تُجَارَى الْعِبَادُ.

۱. آشنایی بنی امیه با روحیات امام

«أَوْ لَمْ يَنْهَ بَنِي أُمِّيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي»

آیا آشنایی بنی امیه به احوال من، آنان را از عیب جویی من باز نداشت؟

نکته

● «أُمِّيَّة» در این عبارت مفعول است برای «لم ینه» و مقصود از آن طایفه بنی امیه است. «قرفی» به معنای عیب و دنبال عیب رفتن است؛ یعنی آیا اینکه بنی امیه درباره من علم دارند و مرا می شناسند آنان را نهی نمی کند از اینکه دنبال عیب نهادن بر من نباشند. بنی امیه به خوبی مرا می شناسند پس وقتی که مرا می شناسند پس وقتی مرا می شناسند نباید دنبال عیب جویی برای من باشند.

مشابه

◇ ﴿وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾^۱ و هر گناهی بخواهند انجام دهند، انجام می دهند.

۲. سابقه امام در اسلام

«أَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ تُهْمَتِي»^۲

۱. انعام، ۱۱۳.

۲. لَمْ يَنْهَ: باز نداشت؛ «ینهی» بوده که به سبب «لم»، «ینه» شده است. قَرْفٍ: عیب جویی؛ تهمت زدن؛ در اصل به معنای کندن پوست چیزی (مانند پوست درخت) است و از آنجا که عیب جویی سبب تضعیف شخصیت افراد می شود، این واژه به معنای عیب جویی و متهم ساختن به کار رفته است؛ فلانا من باب ضرب آئهمه و عابه. مَا وَزَعَ: مانع نشد؛ باز نداشت؛ از ماده «وزع» به معنای باز داشتن از چیزی است. این واژه به معنای جمع کردن هم آمده، زیرا برای جمع کردن چیزی باید مانع پراکندگی افراد آن شد و اگر واژه «توزیع» به معنای تقسیم می آید، شاید به این دلیل است که به هنگام تقسیم کردن چیزی، آن را یک جا جمع می کنند و سپس به قسمت هایی، تقسیم می کنند؛ عنه صرفه و کفه. سَابِقَتِي: سابقه من؛ از ماده «سَبَقَ» به معنای تقدم؛ پیش افتادن؛ «استباق» به معنی مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر است؛ الفضيلة و التقدم. تُهْمَت: گمان بد؛ از ماده «وهم» در اصل به معنای گمان بد درباره کسی یا چیزی است. از آنجایی که به هنگام گمان بد، گاه انسان نسبت خلاف به افراد می دهد، واژه «تهمت» گاهی در معنای «بهتان» که همان نسبت خلاف است، به کار می رود.



آیا سابقه من در اسلام نادانان را از زدن تهمت به من منع نمود؟

نکته

● جهال کنایه از بنی امیه است که حضرت را مورد تهمت قرار داده‌اند یعنی آیا همین که این نادانان مرا می‌شناسند و سوابق مرا می‌دانند این سابقه من آن‌ها را از تهمت زدن جلوگیری نمی‌کند.

۳. توجه به نصایح قرآن

«وَلَمَّا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ ابْلَغُ مِنْ لِسَانِي»

آنچه خدا آنان را بدان پند داد، از بیان من رساتر است.

نکته

● اگر مسلمانی پایبند به اسلام و قرآن باشد، در این کتاب مقدس، نحوه ورود به حوادث مبهم و اظهار نظر پیرامون آن‌ها روشن شده است. هرگز قرآن اجازه نمی‌دهد بدون دلیل، «تهمت» و یا «غیبتی» نسبت به مسلمانی صورت پذیرد تا چه رسد به امام. این موضوع در آیات قرآن آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان پرهیزید زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است و در کارهای پنهانی یکدیگر جست‌وجو نکنید و از یکدیگر غیبت مکنید. آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت.

۴. موضع امام در برابر مارقین، ناکثین و مرتابین

«أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ وَ خَصِيمُ النَّكَثِيِّنَ الْمُؤْتَابِينَ»^۲

من احتجاج‌کننده با خارج‌شدگان از دین و دشمن ناکثین (پیمان‌شکنان) و تردیددارندگان در اسلام می‌باشم.

۱. حجرات، ۱۲.

۲. حَجِيجٌ؛ محاجه‌کننده، با اقامه دلیل اتمام حجت‌کننده؛ کسی که حجت و دلیل علیه دیگری اقامه و او را محکوم می‌کند؛ از ماده «حَجَّ» به معنای قصد چیزی کردن است و از آنجا که انسان به هنگام گفت‌وگو با دشمن خود، قصد دارد بر او غلبه کند، به این کار «محاجه» گویند. بنابراین «حَجِيج» به معنای کسی است که در مقام مخاصمه با دیگری برآید؛ المحاج من حجَّ فلان اذا غلبه بالحجة.

الْمَارِقِينَ: خارج‌شوندگان؛ آن‌ها که از دین خارج شده‌اند، از ریشه «مَرَقَ» یعنی از دین خارج شد؛ الخارج من الدین. خَصِيمٌ: مخاصمه‌کننده، طرف دعوا؛ مدعی، معارض؛ از ریشه «خَصَمَ»؛ المخاصم. الْمُؤْتَابِينَ: فتنه‌گران، کسانی که شک و شبهه در بین مردم ایجاد می‌کنند.



نکته‌ها

● امام علی (ع) می‌خواهد بفرماید من همیشه با گروه‌های پیمان‌شکن و تردیدکنندگان در دین الهی و آن‌ها که از دین خدا خارج شده‌اند، مخالف بوده و هستم و جنگ‌های آن حضرت با «ناکثین» (آتش افروزان جنگ جمل) و «مارقین» (خوارج نهروان) و «قاسطین» (سپاه غارتگر شام) گواه بر این معنا است.^۱

● «مارقین» تمام کسانی بودند که از دین خارج شدند؛ و مقصود از «النَّاکِثِينَ الْمُؤْتَابِينَ» کسانی است که با شک و شبهه و بدون دلیل، قتل عثمان را به آن حضرت نسبت می‌دادند.^۲

۱.۴. مراجعه به قرآن، حلال مشکلات

«وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَرُّضُ الْأَمْثَالُ، وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ»^۳

آنچه مبهم است، باید در پرتو عرضه بر کتاب خدا روشن گردد و بندگان به آنچه در دل دارند جزا داده می‌شوند.

نکته‌ها

● قرآن معیار حل اختلاف است و در این پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»^۴ برای هر امر حقی، حقیقتی موجود است (که به‌سوی آن حق رهبری می‌کند) و بر سر هر امر درستی، نوری موجود است، پس آنچه موافق قرآن است اخذ کنید و آنچه مخالف قرآن است ترک نمایید.

● امثال به چیزهایی گفته می‌شود که مشتبه است حق و باطل با هم مشتبه می‌شوند مثل کشتن عثمان به این معنی که اگر عثمان معاند و باطل باشد کشتنش حق است ولی اگر آدم خوب و برحق است کشتنش جایز نیست.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۲۸.

۳. تَعَرُّضٌ: عرضه می‌شود؛ یعنی برای شناختن و تمیز دادن.

الْأَمْثَالُ: متشابهات؛ اموری که حق و باطل آن‌ها به هم شباهت دارند؛ جمع «مثل» به معنای شبیه و مانند است و از آنجا که امور مبهم، جهات مختلفی دارد که هرکدام به نظر شبیه دیگری می‌آید واژه «امثال» گاهی به معنای مبهمات و متشابهات به کار رفته است و مقصود در خطبه بالا، همین معنا است.

تُجَازَى: کیفر داده می‌شوند.

۴. کافی، ج ۱، ص ۶۹.



خطبه ۷۶

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اخلاقی

ویژگی: بیان صفت حق جویان^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۲.

پیشگفتار خطبه

سخنی است از امام علی(ع) در تشویق مردم به انجام عمل صالح.



رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَدُعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا وَأَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ
فَنَجَا، رَاقِبَ رَبَّهُ وَخَافَ ذَنْبَهُ، قَدَّمَ خَالِصًا وَعَمِلَ صَالِحًا، اكْتَسَبَ مَذْخُورًا وَ
اجْتَنَبَ مَحْذُورًا، وَرَمَى غَرَضًا وَأَحْرَزَ عَوَضًا، كَابَرَ هَوَاهُ وَكَذَّبَ مُنَاهُ، جَعَلَ
الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ
الْبَيْضَاءَ، اغْتَنَمَ الْمَهْلَ وَبَادَرَ الْأَجَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ.

۱. اوصاف راهبان قرب و سالکان طریق

۱.۱. گوش شنوا داشتن

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى»^۱

خدا رحمت کند کسی را که چون سخن حکیمانه‌ای را بشنود، خوب فرا گیرد.

نکته‌ها

- حُکَم به معنای کلام حق است مقصود حرف و سخن حق است خواه یک حکم شرعی حلال و حرام یا یک کلام حکمت‌آمیز باشد.
- مقصود از «وَعَى» که به معنای حفظ کردن است به ذهن سپردن نیست حفظ کردن واقعی محافظت است و به این معناست که خوب عمل کند.

مشابه

◇ «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۲ و هر که را حکمت دادند، خیر فراوانی به او ارزانی شده است.

◇ «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۳ آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشان‌اند کسانی که خدا هدایتشان کرده است و اینان خردمندان‌اند.

۱. سَمِعَ: شنید.

حُكْمًا: حکمت؛ علم، دانش؛ در اینجا به معنای سخن حکمت‌آمیز است.
فَوَعَى: درک کرد، دریافت؛ حفظ کرد و فهمید؛ از ماده «وَعَى» به معنای حفظ کردن چیزی است و «اِذْنُ وَاَعْيَهُ» کنایه از آن است که انسان سخنی را که می‌شنود، به خوبی پذیرا شود.

۲. بقره، ۲۶۹.

۳. زمر، ۱۸.



۲. پذیرش هدایت داشتن

«وَدُعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَذَنَّا»^۱

هنگامی که به سوی هدایت ارشاد گردد، پذیرا شود.

نکته

- منظور از راهنما و منجی، پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است، نه افراد بدعت گذاری که خود را به عنوان «شیوخ تصوف» نام نهاده اند؛ آن ها خودشان در تاریکی و ظلمات گام بر می دارند.^۲

مشابه

- ◇ «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ»^۳ بگو این راه من است که به سوی خدا دعوت می کنم.
- ◇ «وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ»^۴ ای قوم چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید.

۳. دنبال هادی و مرشد بودن

«وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَتَجَا»^۵

و دست به دامن هادی و رهبری زُند و [در پرتو هدایتش] نجات یابد.

۴. مراقب خود بودن

«رَاقِبَ رَبَّهُ»^۶

خدای را حاضر ببیند.

۱. رَشَاد: استواری بر حق، از ریشه «رَشَدَ» به معنای راه راست یافتن و هدایت است؛ بر ضد «غی» (گمراهی) است.

رُشد: هدایت؛ نجات؛ صلاح؛ کمال.

ذَنَّا: نزدیک شد

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۳۵.

۳. یوسف، ۱۰۸.

۴. غافر، ۴۱.

۵. حُجْرَة: محل بستن کمر بند و لنگ؛ از ماده «حَجَزَ» به معنای نگهداری و مانع شدن است؛ از آنجا که شال و کمر بند، لباس را محکم نگه می دارد، «حُجْرَة» بر آن اطلاق می شود. در گذشته دور به جای شلوار لنگ می بسته اند بعد برای اینکه این لنگ باز نشود به آن گره محکمی می زدند. این گره را حِجْزَه می گویند؛ بالضم معقد الازار.

۶. رَاقِب: مراقبت کرد؛ اِزْتَقَبَ، اِزْتَقَاباً؛ او را زیر نظر قرار داد؛ اَرْقَبه من باب قتل حفظه و اَنَا رَقِيب و رَاقِبَتِ اللّٰه خفت عذاب.



نکته

- اگر بشر بپذیرد که خداوند او را می‌بیند، نه تنها همه دردهای او درمان خواهد گشت، بلکه توفیق او در راه کمال حتمی خواهد بود.^۱

۵. ترس از گناه داشتن

«وَخَافَ ذَنْبَهُ»

و [خدا رحمت کند کسی را که] از گناه خود بترسد.

مشابه

- ◇ «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۲ و تمام موجودات از قهر خدا که فوق همه آن‌هاست می‌ترسند و هرچه مأمورند اطاعت می‌کنند.

۶. عمل خالص داشتن

«قَدَّمَ خَالِصًا»

[خدا رحمت کند کسی را که] اعمال خالصی از پیش فرستد.

نکته

- بالاترین درجه اخلاص، همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «خدایا! تو را نه برای امید به بهشت و نه ترس از جهنم، بلکه از آن جهت که تو را شایسته عبادت دیدم، بندگی می‌کنم.»

مشابه

- ◇ «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۳ زنده واقعی اوست معبودی جز او وجود ندارد، پس او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید.
- ◇ «الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهَ»^۴ عمل خالص آن است که نخواهی هیچ‌کس جز خدای عز و جل تو را بر آن بستاید.

۱. ترجمه و شرح نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ۱۱، ص ۱۹۹.

۲. نحل، ۵۰.

۳. غافر، ۶۵.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۶.



۷. کار نیک انجام دادن

«وَعَمِلْ صَالِحًا»

و [خدا رحمت کند کسی را که] کارهای نیک بجا آورد.

مشابه

♦ ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾^۱ پس هرکس امید لقای پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام دهد.

۸. توشه آخرت کسب کردن

«اِكْتَسَبَ مَذْخُورًا»^۲

ذخیره‌ای برای آخرت فراهم سازد.

نکته

- اعمال نیک و بدی که انسان انجام می‌دهد خواهی نخواهی برای انیان ذخیره می‌شود ولی در این جمله مقصود اعمال نیک است یعنی کارش عمل صالح انجام دادن باشد.

۹. پرهیز از گناه داشتن

«وَاِجْتَنَّبَ مَحْذُورًا»^۳

و از گناهان پرهیزد.

نکته‌ها

- در مواردی که شرایط گناه برای کسی فراهم و زمینه معصیت آماده شده باشد، خودداری از گناه، احترام عملی است که سالکان الی‌الله دارا هستند.
- چیزهایی که محذور دارد آن چیزهایی است که برای انجام آن ترسانده شده و از نزدیک شدن به آن بر حذر داشته شده است پس باید خود را از آن‌ها دور نگه دارد.

۱. کهف، ۱۱۰.

۲. اِكْتَسَبَ: فراهم سازد.

مَذْخُورًا: ذخیره شده، قابل ذخیره کردن؛ از ریشه ذَخَرَ به معنای ذخیره و پس انداز کردن.

۳. مَحْذُورًا: بر حذر داشته شده؛ از ماده «حَذَرَ» به معنای پرهیز؛ تَحَذَّرَ، تَحَذَّرًا منه؛ از او بر حذر شد.



مشابه

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾^۱ البته از عذاب خدا باید سخت هراسان بود.

۱۰. هدف‌دار بودن

«رَمَى غَرَضًا»^۲

تیر را بر هدف نشانند

نکته

- در تیراندازی و مسابقات انسان هدف را تعقیب می‌کند این کنایه است از اینکه هرکسی باید در راهی که می‌رود و کاری که می‌کند هدف داشته باشد.

۱۱. در طلب آخرت بودن

«وَ أَخْرَزَ عَوْضًا»^۳

و [خدا رحمت کند کسی را که] پاداش آخرتی بیابد.

نکته

- کسی که عمرش را در راه رسیدن به هدف صرف می‌کند جایزه آن را می‌گیرد و در آخرت به آن مقام شامخ می‌رسد.

۱۲. جنگیدن با هواهای نفسانی

«كَاتَرَ هَوَاً»^۴

با خواسته‌های دل بجنگد.

۱. اسراء، ۵۷.

۲. غَرَضًا: انجام کاری برای هدفی؛ هدفی که به‌هنگام تیراندازی آن را نشانه‌گیری می‌کنند و به‌معنای مقصود و حاجت نیز می‌آید؛ ولی در روایتی «عرض» آمده است که به‌معنای متاع زودگذر دنیا است؛ ما یرمی بالسهم و فی بعض التسخ عرضا بالعين المهملة و هو متاع الدنیا.

۳. أَخْرَزَ: به دست آورد؛ مالک شد؛ أَخْرَزَ، إِخْرَازًا الشَّيْءَ: آن را برای خود فراهم آورد و ذخیره کرد.

۴. كَاتَرَ: مبارزه کرد؛ غالب شد؛ از ماده «مکابره» به‌معنای منازعه و مبارزه می‌باشد. گاه نیز به منازعات علمی که هدف از آن غلبه بر طرف مقابل است، نه تحقیق حق، گفته می‌شود. در اینجا منظور همان معنای اول است؛ مکابره غالبته و عاندته، و فی بعض التسخ کاتر بالثاء المثلثة و هو بمعنی غالب أيضا، يقال: کاترناهم فکثرناهم أی غلبناهم بالكثرة.



مشابه

♦ ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۱ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند.

♦ «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ كِبَرِيَّايِ وَ نُورِي وَ عُلُوِّي وَ اِرْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَ لَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ شَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَ لَمْ أُوْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ نُورِي وَ عُلُوِّي وَ اِرْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَ كَفَّلْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ رِزْقَهُ»^۲

رسول خدا ﷺ فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: سوگند به عزت و جلال خودم و بزرگی و کبریائیم و نور و برتری مقامم که هیچ بنده دلخواه خود را بر دلخواه من مقدم ندارد جز اینکه کارش را پریشان کنم و دنیایش را در هم سازم، و دلش را با آن مشغول کنم، و از دنیا بر او ندهم جز آنچه برایش مُقدر کرده‌ام، و سوگند به عزت و جلال و بزرگی و نور و برتری و بلندی مقامم که هیچ بنده دلخواه مرا بر خود مقدم ندارد جز آنکه فرشتگان من او را نگهداری کنند، و آسمان‌ها و زمین‌ها روزی او را متکفل گردند.

۱۳. رها کردن آرزوها

﴿وَ كَذَّبَ مُنَاهُ﴾^۳

و [خدا رحمت کند کسی را که] آرزوهایش را تکذیب نماید.

نکته

- شرط اصلی در سیروسسلوک الی‌الله، مبارزه با دشمن درونی است و آن هوای نفس و آرزوهای دور و دراز است؛ دشمنی که هراندازه خواسته او برآورده شود اشتها و خواسته‌اش بیشتر می‌گردد.
- تکذیب آرزو به این است که خواسته‌های نفسانی را به دور بریزد و فریب آرزوهای زودگذر را نخورد.

۱. نجم، ۲۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵.

۳. مُناه: آرزویش.



۱۴. مرکبش صبر

«جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ»^۱

شکیبایی را مرکب نجات خویش سازد.

مشابه

◇ «الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۲ آن‌ها کسانی هستند که صبر و استقامت را پیشه کردند و تنها توکلشان بر پروردگارشان است.

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ مَطِيَّة

مُسْتَعَارله: صبر

مُسْتَعَاربه: مرکب سواری

جامع: در این عبارت امام علی (ع) لفظ «مَطِيَّة» را که به معنی مرکب سواری است برای صبر استعاره آورده و وجه مشابَهت است. همان‌طور که مرکب تندرو می‌تواند وسیله نجات از دست دشمن باشد، صبر در برابر مشکلات نیز می‌تواند به انسان رهایی و نجات بخشد.

۱۵. تقوا، ابزار کار

«وَالْتَّقْوَىٰ عُدَّةٌ وَفَاتِيه»^۳

تقوا را وسیله [آرامش به‌هنگام] وفاتش بشمرد.

نکته

- کسی که خود را مهيای مرگ کرده باشد مصداق این جمله است و البته چنین شخصی در طول زندگی خود کاملاً توجه به اعمال و رفتار خود دارد.

۱. مَطِيَّة: چیزی که با آن راه طی شود؛ مرکب سواری؛ به معنای مرکب راه‌ور و سریع السیری است که سرکشی نمی‌کند و انسان را به بیراهه نمی‌کشاند؛ المركب.

۲. نحل، ۴۲.

۳. عُدَّة: چیزهایی که آماده و تدارک می‌شود.



مشابه

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱
 آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و اجرا کنید و آنچه را از آن نهی کرده خودداری
 نمایید و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدید العقاب است.

۱۶. ورود در مسیر روشن

«رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ»^۲

[خدا رحمت کند کسی را که] در راه روشن گام نهد.

۱۷. ملازم حق

«وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ»^۳

و ملتزم راه واضح شود.

۱۸. بهره‌گیری از غنیمت دنیا

«اُعْتَنَمَ الْمَهْلَ»^۴

فرصت را مغتنم شمارد.

مشابه

﴿فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَلُهُمْ رُوَيْدًا﴾^۵ حال که چنین است کافران را اندکی مهلت ده.

۱. حشر، ۷.

۲. الْغَرَاءُ: زیبا؛ سفید؛ درخشان و واضح؛ صیغه مونث «اغر» به معنای هرچیز سفید است، سپس به هرچیزی که درخشندگی ظاهری یا معنوی داشته باشد، اطلاق شده است. منظور از «طریقه غراء» جاده‌های روشن و خالی از انحراف است.

۳. الْمَحَجَّةُ: وسط و میانه راه که شخص محتاط همان را انتخاب می‌کند؛ از ماده «حَجَّ» در اصل به معنای قصد کردن است و از آنجا که راه مستقیم و آشکار انسان را به مقصود می‌رساند، واژه «محجه» به چنین راه‌هایی اطلاق شده است؛ معظم الطريق.

۴. مَهْلٌ: مهلت؛ فرصت؛ ایام زندگی؛ معنای اسم مصدری دارد و به معنای رفق و مدارا آمده است. از آنجا که فرصت‌ها زمینه‌های رفق و مدارا است، این واژه به معنای فرصت به کار می‌رود؛ در اینجا اشاره به فرصت‌هایی است که خداوند به بندگان، برای اصلاح عمل خویش و عمل صالح، داده است که انسان‌ها باید آن را غنیمت بشمرند؛ اسم من المهلة أو مصدر.

۵. طارق، ۱۷.



۱۹. آمادگی برای مرگ

«وَبَادِرِ الْأَجَلَ»^۱

و [خدا رحمت کند کسی را که] با عمل خود بر اجل پیشی گیرد.

نکته

- شتاب به سوی مرگ به معنای خودکشی نیست بلکه آمادگی برای مرگ است و طبیعی است که کسی که آماده مرگ است خود را برای آن سرا ساخته است.

مشابه

- ◇ «وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»^۲ از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد.
- ◇ «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»^۳ سكرات مرگ به حق آمد، این همان چیزی بود که از آن روگردان بودی.

۲۰. توشه گیری از اعمال نیک

«وَتَزَوَّدْ مِنَ الْعَمَلِ»

و از اعمال نیک توشه بگیرد.

۱. بَادِر: پیشی گرفت؛ از ماده «بَدَرَ» به معنای سرعت گرفت، شتابید.

۲. منافقون، ۱۰.

۳. ق، ۱۹.



خطبه ۷۷

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در زمان خلافت عثمان در مدینه،
سال ۳۳ هجری
مخاطب: سعید بن عاص
موضوع: کارگزار عثمان
ویژگی: رسوا نمودن بنی امیه^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۸.

پیشگفتار خطبه

«عثمان» بر مسلمانان حکومت می کرد و اطرافیانش بیت المال را در اختیار گرفته بودند. والی کوفه، «سعید بن عاص»، هدایایی تهیه کرد و به مدینه فرستاد و بر امام منت نهاد که من برای شما سهم زیادی فرستادم. امام علیه السلام در جوابش فرمود: آنچه فرستادی مقدار ناچیزی از حق من است.



إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي ثَرَاثَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) تَفْوِيقًا وَ
اللَّهُ لَئِنْ بَقِيَتْ لَهُمْ لَا تَنْفُضَنَّهُمْ نَفْضَ اللَّحَامِ الْوِدَامِ التَّرْبَةِ.

۱. نمونه‌ای از جنایات بنی‌امیه

۱.۱. پایمال کردن حق امام

«إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي ثَرَاثَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَفْوِيقًا»^۱

بنی‌امیه از میراث محمد ﷺ اندک‌اندک به من می‌دهند.

نکته

- تعبیر «يُفَوِّقُونَنِي» از ماده «فواق الناقه» یعنی یک بار شیر شتر را دوشیدن است و به کمی هدایای آن‌ها اشاره دارد. گویی خلافت به منزله مرکب راهوارِ شیردهی است که آن‌ها از همه چیزش بهره می‌گیرند و گه‌گاه تنها به اندازه یک بار دوشیدن، در اختیار آن حضرت قرار می‌دهند.^۲

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ تفویق

مُسْتَعَارِله: بخشش اندک بنی‌امیه

مُسْتَعَارمنه: شیر دادن به بچه شتر

جامع: امام علی (ع) لفظ «تفویق» را برای بخشش اندک فرماندار کوفه سعید بن عاص استعاره آورده‌اند، وجه شباهت در هر دو مورد بخشش اندکی است که در دفعات مکرری صورت می‌گیرد چنان‌که به بچه شتر مختصری از شیر مادر را می‌دهند و سپس

۱. لَيُفَوِّقُونَنِي: مرا کم می‌دهند؛ از ماده «فواق» در اصل به معنای فاصله‌ای که در میان دو مرتبه دوشیدن شیر از پستان می‌باشد و بعضی آن را به معنای فاصله‌ای که میان باز کردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر است، می‌دانند و از آنجا که پستان بعد از دوشیدن شیر، در استراحت فرو می‌رود، این واژه گاهی در معنای آرامش و استراحت نیز به کار رفته است. («افاقه مریض» یا «افاقه دیوانه» هنگامی که سالم شود و یا بر سر عقل آید، به همین مناسبت است.) این واژه در کلام بالا اشاره به مقدار کمی از مال است که «بنی‌امیه» از «بیت‌المال» در عصر عثمان در اختیار امام می‌گذاشتند.

ثَرَاث: ارث؛ مالی که به ارث رسیده؛ بَضَمَ التَّارِثُ التَّاءَ وَ الهمزة فيهما بدل من الواو.

تفویق: چیز کم دادن.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۴۵.



او را کنار می‌زنند و شیر شتر را می‌دوشند. باز مجدداً بچه شتر را می‌آورند مختصری از شیر مادر را می‌دهند و باز کنار می‌زنند و ما بقی شیر شتر را می‌دوشند. حضرت مال اندکی که از جانب امیر کوفه برای وی ارسال شده بود به شیر مختصری که به بچه شتر می‌دهند تشبیه کرده و لفظی که در دوشیدن شتر به کار می‌رود برای بخشش مال اندک استعاره آورده است.

نوع استعاره: تبعیه تصریحیه

۲. دور کردن بنی‌امیه از حکومت

«وَاللّٰهُ لَیِّنٌ بَقِیْتُ لَهُمْ لَا تُفْضَنَّهُمْ نَفْضَ اللَّحَامِ الْوِذَامِ التَّرِیَةِ»^۱

به خدا قسم اگر زنده بمانم آنان را دور خواهم انداخت، مانند پاره جگر یا شکنجه خاک‌آلودی که قصاب دور می‌اندازد.

نکته‌ها

- تشبیه «بنی‌امیه» به خاک‌هایی که محتویات شکم حیوان، مانند جگر و معده، روی آن بیفتد و آلوده شود، اشاره به نهایت آلودگی و پستی آن‌هاست.
- حضرت می‌فرماید اگر روزگاری بر اوضاع تسلط پیدا کنم وابسته گان بنی‌امیه را همان گونه که قصاب آشغال‌های گوشت‌ها را کنار می‌اندازد من هم آنان را کنار می‌اندازم. مقصود حضرت از کنار انداختن این است که نمی‌گذارم در جامعه و اجتماع حضور داشته باشند و ظلم کنند و بیت‌المال را در هر راهی کعه می‌خواهند مصرف کنند.

۱. لَا تُفْضَنَنَّ: دور خواهم انداخت؛ از ماده «نَفَضَ» به معنای تکان دادن چیزی برای جدا شدن آن‌چه بر آن است می‌باشد و به تعبیر فارسی، به معنای «تکاندن» است. به همین جهت، به زنانی که فرزند بسیار می‌آورند «نفوض» گفته می‌شود. این واژه در مورد ریختن میوه‌ها از درخت نیز به کار می‌رود؛ نفضا من باب قتل حرکه لیزول عنه الغبار ونحوه فانفضض أى تحرك لذلك ونفضت الورق من الشجر نفضا اسقطته والنفض بفتحین ما تساقط فعل بمعنى مفعول. لَحَام: گوشت‌فروش، قصاب؛ از ریشه لَحِم به معنای گوشت؛ الْقَصَاب: الْوِذَام: سیرابی و روده گوسفند؛ جمع «وذمه»؛ کتات جمع و ذمه محرکه.

تَرِیَّة: به خاک آلوده شده؛ از ماده تَراب به معنای خاک؛ السَّیء یترب من باب تعب لصق بالتراب، و فی القاموس التراب بالكسر أصل ذراع الشاة ومنه التراب الوذمة أو هی جمع ترب مخفف ترب والصواب الوذام التریة انتهى.



تشبیه

مشبه: برکنار کردن معاویه از امور اجرایی
 مشبه‌به: آنچه قصاب از احشا و اعضای داخلی بدن حیوان دور می‌اندازد
 وجه شبه: امام علی علیه السلام کلمه «نفض» را برای دور کردن بنی‌امیه از پایگاه قدرت به کار برده است. برکنار کردن بنی‌امیه از امور اجرایی، تشبیه شده است به آنچه از احشا و اعضای داخلی بدن حیوان که دور انداخته می‌شود.



خطبه ۷۸

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: خدا ترسی و تقوا^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۵.

پیشگفتار خطبه

این سخن مشتمل بر چهار دعای بسیار پر معنا و آموزنده از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که از قراین به دست می آید امام علیه السلام همواره آن ها را تلاوت می فرمود.



اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَائْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي؛ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ وَ سَقَطَاتِ الْأَلْفَاطِ وَ شَهَوَاتِ الْجَنَانِ وَ هَفَوَاتِ اللِّسَانِ.

۱. دعا‌های آموزنده امام

۱.۱. طلب بخشش از مطلق گناهان

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ»^۱

بار خدایا! آنچه تو از من به آن آگاه‌تری بر من ببخشای و اگر بار دیگر به‌سوی آن باز گردم تو نیز آمرزش خود را بر من باز گردان!

نکته

- معنای کنایی عبارت «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي» گذشت کردن و صرف نظر کردن است به این معنا که خدایا گناهانم را نادیده بگیر و از عذاب من صرف نظر کن.
- توجیه عبارت «مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي» این است که بگوییم حضرت امیر هر چند معصوم می‌باشند و گناه نمی‌کنند ولی صرف نظر از عصمت چون او انسان است و طبیعت هر انسانی اقتضا دارد که وقتی غافل شد اشتباه کند حضرت هم دارند دعا را بر مبنای طبیعت انسان بیان می‌کنند.

مشابه

﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَمْثَلُ اللَّهُ نَسُوءَهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۲
روزی که خدا همگان را زنده می‌کند، آنان را از کاری که کرده‌اند آگاه می‌سازد. خدا اعمال آن‌ها را شماره کرده است، هر چند خود از یاد برده‌اند و خدا ناظر بر هر چیزی است.

۱. اغْفِرْ: ببخش؛ از ماده «غَفَرَ» به معنای پوشاندن و مستور کردن؛ اللَّهُ له ذنبه غفرا و غفرانا من باب ضرب صفح عنه و ستر علیه ذنبه و غطاء، و أصل الغفر السَّتر يقال الصَّيغُ اغْفِرَ للوسخِ ای استر له.

۲. مجادله، ۶.



۲.۱. طلب بخشش به خاطر عهد و پیمان‌های وفانشته

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَاَيْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي»^۱

خداوندا، بر من پیامرز آنچه را که با خود وعده کردم و توفایی از من نسبت به آن ندیدی.

نکته

- گاهی انسان پیش خود می‌گوید از امروز به بعد نوافل را انجام می‌دهم این‌ها وعده‌هایی است که انسان از ناحیه خود داده که ممکن است موفق به عمل بشود و یا نه و حضرت در این جمله می‌گوید خدایا ببخش آن وعده‌هایی را که از ناحیه خودم دادم ولی تو وفا کردن به این وعده‌ها را نزد من یافت نکردی.

۳.۱. طلب بخشش از ریا

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ يِلْسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي»

خداوندا! آنچه را با زبان به تو تقرب جستم سپس قلبم با آن مخالفت نمود، بر من ببخش!

نکته

- در مواقعی که ایمان ضعیف باشد، انسان در ظاهر دم از خدا زده، به زهد و تقوا تظاهر می‌کند، ولی در نهان و قلبش، چیز دیگری می‌گذرد. این حالت، گناهی است از نوع نفاق و نیاز به مغفرت و طلب مغفرت از خدا را دارد.

مشابه

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۖ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^۲ بعضی از آن‌ها با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود مالی نصیبمان کند، زکات می‌دهیم و در زمره صالحان درمی‌آییم. چون خدا از فضل خود مالی نصیبشان کرد، بخل ورزیدند و به اعراض بازگشتند.

۱. وَاَيْتُ: وعده دادم؛ از ماده «وَأَى» به معنای تصمیم گرفتن بر چیزی، توأم با قصد وفای به آن است؛ به تعبیر دیگر، وعده‌هایی که انسان با خویش می‌گذارد؛ درحالی که «وَعْدَهُ» به معنای قرارهایی است که انسان با دیگری می‌گذارد. گاه هر دو (وَأَى و وَعْد) به یک معنا به کار می‌رود؛ الوعد الذی یوثقه الرجل علی نفسه و یعزم علی الوفاء به، و منه و آيته و آیا و عدته.

۲. توبه، ۷۵ و ۷۶.



۴.۱. طلب بخشش از چهار گناه ویژه

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ وَ سَقَطَاتِ الْأَلْفَافِ وَ شَهَوَاتِ الْجَنَانِ وَ هَفَوَاتِ اللِّسَانِ»^۱
 خدایا! نگاه‌های اشارت‌آمیز (زیانبار) و سخنان بی‌فایده و خواسته‌های نابجای دل و لغزش‌های زبانم را عفو فرما!

نکته‌ها

- امام در این فراز از دعا، چهار لغزش متداول را نام می‌برد که اکثر افراد به همه یا بعضی از آن‌ها گرفتارند و استغفار از آن‌ها ضرورت دارد:
- الف) نگاه‌های زیان‌بار؛
- ب) سخنان باطل و بیهوده؛
- ج) خواسته‌های نابجای دل؛
- د) لغزش‌های زبان.^۲
- مقصود از «رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ» خطاهای اشاره گوشه چشم است نه آنچه که بر حق صادر شده است.

۱. رَمَزَاتِ: اشاره‌ها، اشارات رمزی؛ جمع «رمزه» به معنای اشاره با چشم و ابرو و گاه با لب‌ها است. «رمز» در اصل به معنای حرکت دادن لب‌ها برای بیان مطلبی است، بی‌آنکه صدایی در آن باشد و گاه به معنای اشاره با چشم و ابرو می‌آید؛ هو تحریک الشفتین فی اللفظ من غیر اثباته بصوت و قد یكون إشارة بالعين و الحجاب.
 لَحَاطٍ: نگاه و نظر؛ جمع «لحظ» به معنای نگاه کردن با گوشه چشم است. این کار گاهی به منظور بی‌اعتنایی و تحقیر نسبت به چیزی، و گاه برای استهزا یا سخریه و یا عیب‌جویی، انجام می‌شود؛ النظر بمؤخر العين.
 سَقَطَاتٍ: بیهوده‌ها؛ چیزها و حرف‌های لغو و بیهوده؛ سخنانی که باید به دور انداخته شود؛ جمع «سقط» به معنای هرچیز پست و بی‌ارزش است، خواه متاع پست و بی‌ارزش باشد، یا سخن و فعلی اینچنین. ولی «سقطات» جمع «سقطه» به معنای لغزش است؛ بنابراین «سقطات اللفاظ» اشاره به لغزش‌هایی است که انسان در تعبیرات و سخنان خود مرتکب می‌شود و گاه منتهی به گناهانی می‌گردد. از این رو با «هفوه» معنای مشابهی پیدا می‌کند؛ بالتحریر ردی المتاع و الخطاء من القول و الفعل. جنان: قلب؛ روح.
 هَفَوَاتٍ: لغزش‌ها؛ جمع «هفوه» به معنای لغزش است؛ خواه در سخن باشد یا در عمل. این ماده به معنای سرعت نیز آمده است و از آنجا که سرعت، سبب لغزش می‌شود، هر دو معنا به یک ریشه باز می‌گردد. در واقع «سقطات الا لفاظ» از قبیل اضافه صفت به موصوف است و به معنای «الالفاظ الساقطة» می‌باشد، ولی «هفوات اللسان» چنین نیست؛ الزلة.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۶۳.



- «سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ» اشاره به سخن بی ارزش و بی معنا و احیاناً رکبیک و زشت است که از افراد بی مبالات و غافل و بی خبر صادر می شود.^۱
- «هَفَوَاتِ اللِّسَانِ» با توجه به مفهوم «هَفْوَةٌ» که به معنای لغزش و حرکت سریع در هوا می باشد، اشاره به سخنانی است که بر اثر عدم توجه کافی بر زبان انسان جاری می شود و چه بسا گناه عظیمی همچون غیبت و تهمت و استهزای مؤمن در آن باشد.^۲

مشابه

- ◇ «الْعُيُونُ مَصَايِدُ الشَّيْطَانِ»^۳ چشم ها دام های شیطان است.
- ◇ «إِذَا أَبْصَرْتَ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ غَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ»^۴ هرگاه چشم، شهوت را (چیزی را که خواهش و هوس آن باشد) ببیند، دل از عاقبت آن کور گردد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲. همان

۳. عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۷.

۴. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۰۵.





خطبه ۷۹

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: حرکت به سوی نهر روان؛ سال ۳۸ هجری
مخاطب: کوفیان
موضوع: علم، اعتقادی
ویژگی: قرآن شناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۷۳.

پیشگفتار خطبه

محتوای این خطبه به طور اجمال، نفی صحت پیشگویی های منجمان است و آن را در تضاد با توحید پروردگار می شمرد. به تعبیر دیگر، ادعاهایی را که منجمان در پیشگویی های خود دارند، در زمره مسائل خرافی شمرده، آن را در تضاد با قرآن می داند؛ مردم را از گرایش به چنین افکاری باز می دارد و اساس پیروزی را توکل بر خداوند و تکیه بر ذات پاک او ذکر می کند. به همین دلیل امام علیه السلام خود به حرف های منجمی که می گفت این ساعت حرکت نکن و سه ساعت دیگر که من می گویم در فتنه خوارج حرکت کن، گوش نداد و او را مشرک خواند.



أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَ تَخَوْفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ وَ اسْتَعْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفَعَ الْمَكْرُوهَ، وَ تَبَتَّغَى فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّكَ الْحَمْدُ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ وَ أَمِنَ الضُّرَّ. ثُمَّ أَقْبَلَ (عليه السلام) عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا كُمْ وَ تَعَلَّمُ النُّجُومَ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّا تَدْعُو إِلَى الْكُهَانَةِ وَ الْمُنَجِّمِ كَالْكَاهِنِ وَ الْكَاهِنِ كَالسَّاحِرِ وَ السَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَ الْكَافِرُ فِي النَّارِ، سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ.

۱. خطاهای منجمان

«أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَ تَخَوْفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ»^۱

آیا تصور می‌کنی به ساعتی راهنمایی می‌کنی که هرکس در آن ساعت حرکت کند زیان و ضرر از او دور می‌شود؟ و بر حذر می‌داری از ساعتی که هرکه در آن حرکت نماید زیان و ضرر وی را احاطه می‌کند؟

نکته

- استفهام انکاری در جمله به این معناست که هرگز از طریق «علم نجوم» چنین آگاهی‌هایی به دست نمی‌آید.^۲

۲. پیامد تصدیق کلام منجمان

۱.۲. تکذیب قرآن

«فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ»

کسی که تو را در این گفتار تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است.

۱. حَاقَ بِه: او را احاطه کرد و فرا گرفت؛ از ماده «حَقَّ» به معنای فرا گرفتن و برخوردن و نازل شدن و احاطه پیدا کردن است و در مورد نزول عذاب یا تأثیر ضربات شمشیر نیز به کار می‌رود، چراکه در آن هم، نوعی فراگیری و احاطه وجود دارد. بعضی گفته‌اند که «حَقَّ» در اصل از ماده «حَقَّ» به معنای تحقق یافتن، گرفته شده است که «قاف» اول تبدیل به «واو» و سپس تبدیل به «الف» شده است.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۷۲.



نکته

- «بهذا» متعلق به «صَدَقَ» است و مشارالیه آن عقیده منجم است یعنی کسی که عقیده تو را تصدیق کند و معتقد شود که آنچه تو می‌گویی حق است.

۲.۲. تکذیب کردن یاوری خداوند

«وَأَسْتَغْنَىٰ عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفْعِ الْمَكْرُوهِ»^۱

و از یاری جستن از خدا، در رسیدن به هدف‌های مطلوب و مصون ماندن از حوادث ناخوشایند، خود را بی‌نیاز می‌پندارد.

نکته

- آنچه امام علیه السلام در برابر پیشنهاد مرد منجم فرمود، حقیقتی است که همیشه و در همه اعیان تداوم دارد. نباید علائم و فعل و انفعالات طبیعی را نشانه خیر و شر امور دانست، بلکه معیار در زندگی را باید امر و نهی الهی قرار داد.

مشابه

- ◇ «قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا»^۲ موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید و پایداری ورزید.
- ◇ «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»^۳ اینک صبری نیکو و بر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری‌ده است.
- ◇ «قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»^۴ گفت: پروردگارا، به حق داوری کن و به رغم آنچه وصف می‌کنید، پروردگار ما همان بخشایشگر دستگیر است.

۱. نَیْل: نائل شدن، دست یافتن.

۲. اعراف، ۱۲۸.

۳. یوسف، ۱۸.

۴. انبیاء، ۱۱۲.



۳.۲. با این تصدیق، دیگری ستایش می‌شود نه پروردگار

«وَتَتَّبِعْ فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّيكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ بِرِزْقِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ وَآمِنَ الضَّرَّ»^۱

از کسی که به سخن تو عمل کند، خواهی که به جای پروردگارش، تو را حمد و سپاس گوید. زیرا تو، به زعم خود، او را به ساعتی که به سود خویش دست می‌یابد و از زیان در امان می‌ماند، راه نموده‌ای.

۳. پرهیز از پیشگویی‌های منجمان

«ثُمَّ أَقْبَلَ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا كُمْ وَتَعَلَّمُ النُّجُومَ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ»

آنگاه امام رو به مردم کرد و فرمود: ای مردم! از فراگرفتن علم نجوم بر حذر باشید! جز به آن مقدار که در خشکی و دریا به وسیله آن هدایت حاصل می‌شود.

نکته‌ها

- حضرت با بیان خود، همه گونه استفاده از علم نجوم و کیهان‌شناسی را رد نمی‌کند، بلکه بعضی از فوائد آن، از قبیل راهیابی دریایی را برای جامعه بشری ضروری می‌داند. آنچه مورد نهی و مذمت قرار گرفته است، مجموعه پندارها و خیالاتی است که زندگی و سرنوشت انسان‌ها را در این دنیا با اوضاع و احوال ستارگان پیوند می‌داد.^۲
- منجم به کسی گفته می‌شود که از طریق قرب و بُعد و مدارات ستارگان، پیش‌گویی می‌کند؛ ولی کاهن و ساحر با کمک گرفتن از شیطان و جن، از آینده خبر می‌دهد.
- وقتی حضرت مشاهده کردند که عقیف بن قیس در چنین موقعیتی که عازم یک جنگ سرنوشت ساز هستند آمده و چنین ادعایی دارد خواستند بفهمانند که به طور کلی نباید این گونه مطالب در زندگی مطرح شود از این رو به نهی کلی آن پرداخته و مردم را از آموختن علم نجوم در آن حدی که او مدعی آن بود بر حذر می‌دارند.

۱. يُؤَلِّيكَ: به تو واگذار کند؛ به تو اختصاص دهد؛ مضارع باب الافعال أو من باب التفعیل يقال أوليته الأمر وليته آتاه أي جعلته واليا له و متسلطا عليه.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۷۸.



مشابه

- ◇ ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾^۱ و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آن‌ها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید.
- ◇ ﴿وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۲ و نشانه‌هایی و آنان به وسیله ستاره راهیابی می‌کنند.

۴. دلیل نهی امام

«فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكَهَانَةِ، وَالْمَنْجَمِ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ، وَ الْكَافِرُ فِي النَّارِ. سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ»^۳

زیرا نتیجه آموختن نجوم کهانت و پیشگویی است و منجم چون کاهن و کاهن همانند ساحر و ساحر همچون کافر است و کافر در جهنم است. به نام خدا حرکت کنید!

نکته

- منظور از «کهانت»، خبر دادن از امور پنهانی و پیشگویی درباره مسائل آینده و ادعای آگاهی بر اسرار پنهان است.
- انسان خداشناس و موحد، به جای دل‌بستگی به مخلوق و پیوند زدن خواست و اراده‌اش به حدس و خیالات بی‌اساس، به خداوند دل می‌بندد که هیچ رویدادی بدون خواست او در آفرینش صورت نمی‌پذیرد.^۴
- «وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ»: مقصود این نیست که ساحر واقعاً کافر است کفر مراتبی دارد و یکی از مراتب آن سحر است.

۱. انعام، ۹۷.

۲. نحل، ۱۶.

۳. کَهَانَة: پیشگویی، خبر دادن از غیب؛ از ریشه «كَهَنَ، يَكْهَنُ» به معنای پیشگویی کرد و از آینده خبر داد؛ کاهن جمع کَهَنَ به معنای پیشگو، کسی که مدعی است از غیب و آینده خبر دارد؛ له من باب نصر و منع و کرم کِهَانَة بالفتح و تَكْهَنَ تَكْهِنَا قَضَى له بالغیب فهو کاهن و الجمع کَهَنَة و کِهَان و حرفته الکِهَانَة بالكسر. سَاحِر: جادوگر

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۷۷.



مشابه

- ◇ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ يُقْتَلُ وَ سَاحِرُ الْكُفَّارِ لَا يُقْتَلُ»^۱ رسول خدا ﷺ فرمود: مسلمان ساحر را می‌کشند (یعنی حدّش کشتن است) اما کافر ساحر را نمی‌کشند!^۲
- ◇ ﴿وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾^۳ و نیز سخن کاهنی نیست. چه اندک پند می‌گیرید.
- ◇ ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾^۴ پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده‌اند.
- ◇ ﴿ثُمَّ نَذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾^۵ آنگاه به [سزای] آنکه کفر می‌ورزیدند، عذاب سخت به آنان می‌چشانیم.

۱. کافی، ج ۱۴، ص ۲۴۱.

۲. «قيل: يا رسول الله لم لا يُقتل ساحر الكفار؟ قال: لأنّ الشّرك أعظم من السّحر؛ ولأنّ السّحر والشّرك مقرونان» پرسیدند یا رسول الله چرا ساحر کافر را نباید کشت؟ فرمود: زیرا شرک به خدا بزرگ‌تر از سحر است (و کافر مشرک است در واقع از حیث طاعت) و برای اینکه سحر و شرک با هم اند (لذا مسلمان ساحر یعنی کسی که از ایمان به شرک گرائیده، پس قتلش واجب است).

۳. حاقه، ۴۲.

۴. ص، ۲۷.

۵. یونس، ۷۰.



خطبه ۸۰

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: پس از جمل در بصره، سال ۳۶ هجری

مخاطب: کوفیان

علت ایراد سخن: فتح بصره و اسارت عایشه

موضوع: اخلاقی، فقهی

ویژگی: توجه به خصایص ذاتی و غریزی افراد^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۴۵.

پیشگفتار خطبه

علی علیه السلام این خطبه را بعد از جنگ «جمل» و شکست سپاه «عایشه» در «بصره» ایراد فرمود و در آن به مذمت زنان پرداخت. به یقین، منظور زنانی است همانند آتش افروز جنگ جمل و کسانی که از گفته‌های آن‌ها پیروی می‌کنند. گوشه دیگر طعنه امام علیه السلام متوجه مردان است؛ اینکه آن‌ها باید متولی امر جنگ و صلح باشند و این امر از زنان ساخته نیست و هرگاه کار به غیر اهلش سپرده شد، فساد برمی‌خیزد. ناقص‌العقل واقعی، مردان بصره بودند که از شخصیت اجتماعی عایشه سوءاستفاده کردند و عقل خود را به دست او دادند و خون‌ها ریختند. زن، با توجه به ناتوانی‌های طبیعی که دارد، نمی‌تواند در امور نظامی



دخالت کند و برای آن ساخته نشده است. زنان، تفاوت‌هایی با مردان دارند. در عادت ماهانه، از نماز و روزه برکنارند؛ شهادت دوزن برابر یک مرد و ارث آن‌ها نصف است. پس معلوم می‌شود که آن‌ها برای نظامی‌گری آفریده نشده‌اند.^۱

۱. نهج البلاغه (بهرام پور)، ص ۱۲۰.



مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ. فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ، وَأَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ، وَأَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ. فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَظْمَنَ فِي الْمُنْكَرِ. فِي الْمُنْكَرِ.

۱. کاهش بهره اقتصادی و عقلانی زنان

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ»^۱

ای مردم! زنان از نظر ایمان و بهره (اقتصادی) و عقل کاستی‌هایی دارند.

نکته

● تردید نیست که زن و مرد از نظر ساختمان جسمانی و روانی، تفاوت‌هایی دارند که جای هیچ‌گونه انکار ندارد. البته وجود این تفاوت‌ها، نوعی تکامل در خلقت الهی است و یکی را بر دیگری ممتاز نمی‌سازد. وجود تفاوت‌های شغلی بین زنان و مردان در میان همه ملت‌ها، حتی در میان جوامعی که تساوی کامل آن دو را شعار خود قرار داده‌اند، دلیل روشنی بر لزوم توجه به تفاوت‌های جسمی و روحی زنان و مردان است.

۲. دلایل سه‌گانه

۱. ۲. علت نقص ایمان

«فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ»^۲

اما کاستی ایمان آن‌ها، به دلیل آن است که از نماز و روزه در ایام عادت باز می‌مانند.

نکته

● یکی از ارکان مهم ایمان نماز است و زنان از نظر ساختمان بدنی و جسمی طوری هستند که تقریباً ثلثی از عمرشان را مکلف به خواندن نماز نیستند. حیض و نفاس یک

۱. مَعَاشِرَ: جمعیت‌ها، گروه‌ها؛ جمع معشر؛ عشیره و معاشرت از همین ماده است. اصل کلمه به معنای اختلاط است؛ جمع المعشر و هی الجماعة من الناس
الْحُظُوظُ: بهره‌ها؛ از ماده «حَظَّ»؛ در اینجا مراد ارث است.

۲. قُعُودُ: نشستن؛ در اینجا مراد معاف شدن است؛ وقتی با عن متعدي می‌شود به معنای انصراف و دست نزدن به کاری است.



حالت نامناسب روحی است و نماز معراج مؤمن است و آنگاه بالا رفتن با این وضع مناسب نیست از این جهت نماز در این دو حالت از زنان برداشته شده و قضا هم ندارد.

مشابه

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾^۱ از تو در باره عادت ماهانه [زنان] می پرسند، بگو: آن، رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه، از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند.

۲.۲. علت نقصان عقل

«وَأَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ»

و گواه کاستی عقول آن ها این است که شهادت دو نفر از آنان، هم چون شهادت یک مرد است.

نکته

● خداوند در باب شهادت، شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد قرار داده و این بدان جهت است که مرد از عقل و تدبیر بیشتری برخوردار است و اگر زنان از این جهت از مردان عقب باشند اما در عوض از جهت عاطفه و احساسات از مردان جلوتر هستند. زندگی خانوادگی هم به عقل و تدبیر نیاز دارد و هم به عاطفه و محبت و این حکم به حسب غالب است و گرنه چه بسا در زنان نوابغی وجود دارند که اندیشمندتر از مردان اند.

۳.۲. علت کاستی اقتصادی

«وَأَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ»^۲

و اما کاستی بهره [اقتصادی] آن ها دلیلش این است که سهم ارث آنان، نصف سهم مردان است.

نکته

● در زمینه اینکه چرا در قرآن ارث زنان نصف ارث مردان قرار است: الف) امام صادق (علیه السلام) فرموده است برای اینکه خدا مهریه زن را بر مرد قرار داده است؛ ب) جهت دیگر اینکه وضعیت مخارج زندگی است که این مردان هستند که باید مخارج زندگی را تأمین کنند. اگر خداوند نصیب مردان را دو برابر زنان قرار داده ولی کلیه مخارج زندگی زن و فرزندان را به عهده مرد قرار داده است.

۱. بقره، ۲۲۲.

۲. موارث: چیزی که از طریق ارث به انسان می رسد؛ جمع میراث



مشابه

◇ ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾^۱
مردان، سرپرست زنان اند، به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز]
به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند.

۳. برحذر بودن از زنان فاسد

﴿فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ﴾^۲

حال که چنین است، از زنان بد بپرهیزید و مراقب نیکان آن ها نیز باشید.

۴. تسلیم بی قید و شرط نشدن

﴿وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ﴾^۳

در اعمال نیک از آنان اطاعت نکنید تا در اعمال بد انتظار پیروی از شما نداشته باشند!

نکته

● مقصود این است که در نظام اجتماعی و سیاسی، محور و کارفرما زنان نباشند؛ زیرا ممکن است که آرای آنان صددرصد بر اساس عقل و تدبیر نباشد و احساسات زنانه نیز در آن دخالت داشته باشد و بزرگ ترین گواه بر این معنی عمل عایشه است که با آن همه سابقه شناخت که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت، براساس برانگیخته شدن احساسات، جنگ جمل را به راه انداخت.

۱. نساء، ۳۴.

۲. حَذَر: احتیاط و ترس

۳. لَا تُطِيعُوهُنَّ: اطاعت نکنید. يَطْمَعَنَّ: طمع می کنند.



خطبه ۸۱

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰

هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اخلاقی، اعتقادی

ویژگی: زهدشناسی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۱۵.

پیشگفتار خطبه

امام علیه السلام در این خطبه به تعریف جامعی از زهد می‌پردازد و آن را در سه جمله بیان می‌دارد. آنگاه به کسانی که خود را از رسیدن به این حقیقت ناتوان می‌بینند توصیه می‌کند که در برابر محرمات الهی مقاوم و در برابر نعمت‌های او شکرگزار باشند.



أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ، وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ، فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَنْسُوا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ، فَقَدْ أَعَذَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتِبَ بَارِزَةً الْعُذْرُ وَاضِحَةً.

۱. حقیقت زهد

۱.۱. کوتاهی آرزو

«أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ»^۱

ای مردم! زهد همان کوتاهی آرزو است.

نکته

- اشاره است به اینکه حقیقت زهد، ترک وابستگی‌ها و گسستن زنجیرهای اسارت مربوط به گذشته و آینده است.^۲
- «أَيُّهَا النَّاسُ»: منادا است و در اصل «یا ایها الناس» است خطاب حضرت در این خطبه به توده مردم است و تفسیر زهد برای همه مردم است
- برای زهد و بی‌رغبتی نسبت به دنیا مراتبی وجود دارد. اصولاً رغبت به دنیا در همه انسان‌ها وجود دارد و اگر از آن جلوگیری نشود خواه ناخواه انسان را به پرتگاه می‌اندازد. از جمله چیزهایی که باید در این ارتباط کنترل شود آرزوهای طولانی است و حضرت هم در این جمله به کوتاه کردن آرزوها سفارش فرموده‌اند.

مشابه

♦ «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَافَاتِكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ»^۳

۱. الزَّهَادَةُ: زهد؛ بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا؛ گاه در مورد افراد تنگ‌نظر یا کج‌خلق نیز این واژه به کار می‌رود، ولی معنای معروف و مشهور آن همان معنای اول است و لازمه آن کوتاهی آرزوها و پرهیز از گناه و مانند آن می‌باشد؛ کسعادة و الزهد بمعنی و هو ترک الميل إلى الشیء و فی الاصطلاح إعراض النفس عن الدنیا و طمباتها، و قیل: هو ترک راحة الدنیا طلباً لراحة الآخرة.

قِصْر: کوتاه نمودن. «اسْتَقْصَرَا» استَقْصَرَاةً: او را کوتاه شمرد. «أَقْصَرَ، إِقْصَاراً»: آن را کوتاه کرد؛ خلاف الطول، و هما من الأسماء المتضایفة التي تعتبر بغیرها.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۰۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.



تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است، خداوند متعال می‌فرماید: «تا بر گذشته تأسّف نخورید و نسبت به آینده شاد و دل‌بسته نباشید.» بنابراین آن کس که غم گذشته (و آنچه را از دست داده) نمی‌خورد و نسبت به آینده (و آنچه در دست دارد) شاد و دل‌بسته نیست، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است.

♦ ﴿كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ﴾^۱ و نسبت به او بی‌رغبت بودند.

۲.۱. شکر نعمت

﴿وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ﴾

هنگام نعمت شاکر باشید.

نکته

- اشاره به این است که همواره نعمت‌ها را از سوی خدا بدانید، نه از سوی خود، تا همین، سبب دل‌بستگی به خدا گردد، نه دل‌بستگی به خویش.^۲

۳.۱. پارسایی

﴿وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ﴾^۳

از گناهان دوری کنید.

نکته

- «وَرَعَ» عبارت است از التزام به انجام اعمال نیک و خودداری از غرق شدن در محرّمات، که لازمه‌اش بی‌اعتنایی به محبّت و لذاذ دنیا است. بنابراین شخص پارسا دل‌بسته به دنیا نیست و از خوشی‌های زودگذر آن اجتناب دارد. از کلام امام علی (ع) امر به پارسایی و دوری از محرّمات به خوبی استفاده می‌شود.^۴

مشابه

♦ «لَا وَرَعَ كَالْوَقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَلَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ»^۵ هیچ پارسایی همچون باز ایستادن در شبهه، و هیچ زهدی مانند نخواستن حرام، نیست.

۱. یوسف، ۲۰.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۰۷.

۳. تَوَرُّع: دوری از شبهات؛ از ماده وَرَعَ به معنای از گناه اجتناب کردن؛ شدة التَّحَرُّج.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۶۸.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۲.





۲. زهدمداری

«فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَتَنَسَّوْا عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ»^۱
اگر (جمع) این سه واقعیت از شما دور شد، حداقل اینکه حرام، بر صبر شما غلبه نکند و به فراموشی شکر نعمت دچار نشوید.

نکته

- کوتاه کردن آرزوها دائم در شکر نعمت بودن و ورع از گناهان مرتبه بالایی از زهد است ولی این یک مرتبه نازل است.

۳. تمام بودن حجت بر همگان

«فَقَدْ أَعَذَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ مُسْفِرَةً ظَاهِرَةً وَكُتِبَ بَارِرَةُ الْعُذْرِ وَاضِحَةً»^۲
خداوند به وسیله حجت های آشکار و روشن و کتاب هایی که عذر بین و واضح خدا بر بندگان است، جای عذری برای شما باقی نگذاشته است.

نکته

- خداوند هیچ بهانه ای برای بندگان باقی نگذاشته و از انسان پیمان گرفته و حجت را بر گناهکاران تمام کرده و حکمت را آشکار ساخته است.^۳

۱. عَزَبَ: دور شد؛ میسر نشد؛ از ماده «عَزَوْب» در اصل به معنای دور شدن و کناره گیری کردن است و به همین مناسبت به معنای ترک ازدواج نیز آمده است و به کسی که تشکیل خانواده نداده است، «عَزَب» می گویند؛ الشیء بالعين المهملة والزاء المعجمة غاب و ذهب.

۲. أَعَذَّرَ: عذر خود و حجت خود را بیان کرد. «عَذَّرَ، يَعَذِّرُ»: او را به خاطر کاری که کرده بود معذور و بی گناه دانست یا عذر او را پذیرفت. تَعَذَّرَ: آن مرد عذر آورد، به نفع خود دلیل آورد. اعَذَّرَ: عذر خود و حجت خود را بیان کرد. مُسْفِرَةً: روشن کننده؛ کشف کننده؛ از ریشه «سَفَر» به معنای روشن شد؛ مُسْفَرٌ: شاد و خندان و درخشنده و نورانی. خداوند با فرستادن دلیل های واضح و ظاهر کاری کرده که اتمام حجت نموده و راه عذر تراشی را بر مردم بسته است بَارِرَةُ الْعُذْرِ: از بین برنده عذر؛ الإخلاق بالشیء و ترکه.

۳. در سایه سار نهج البلاغه، ص ۸۱.



مشابه

- ◇ ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۱ پیامبرانی
مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشد.
- ◇ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۲ و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم تا آنگاه که
پیامبری بفرستیم.

استعاره

مُسْتَعَار: لفظ حجج

مُسْتَعَارُله: انبیا

مُسْتَعَارُبه: حجج

جامع: لفظ «حجج» که به معنای دلایل است، بر انبیا به عنوان استعاره به کار رفته
است. وجه شباهت میان دلیل و پیامبر این است که هر دو، مطلب مورد نظر را
اثبات می‌کنند.

نوع استعاره: اصلیه تصریحیه

۱. نساء، ۱۶۵.

۲. اسراء، ۱۵.



خطبه ۸۲

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: در کوفه، بین سال‌های ۳۷ تا ۴۰

هجری

مخاطب: کوفیان

موضوع: اخلاقی

ویژگی: صراحت و اختصار^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۰.

پیشگفتار خطبه

این خطبه را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که مشغول خواندن خطبه‌ای بود؛ مردی از میان جمعیت عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! دنیا را برای ما توصیف کن.» امام علیه السلام فرمود: «بدون مقدمه بگویم، درباره سرایی که ابتدای آن سختی و مشقت است و پایان آن فناست.» این خطبه ترسیم دقیقی از زندگی دنیا و مشکلات و نابسامانی‌های آن است.



مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ، وَآخِرُهَا فَنَاءٌ! فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنْ اسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ وَمَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ، وَمَنْ سَاعَاَهَا فَاتَتْهُ وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتْهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ.

۱. اوصاف دنیا

۱.۱. خانه رنج

«مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ»^۱

من چگونه توصیف کنم سرایی را که آغاز آن سختی و مشقت است.

نکته

- اشاره به این حقیقت است که انسان از بدو تولد، گرفتار رنج و مشقت می‌شود.^۲

مشابه

◇ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۳ به‌راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم.

۲.۱. خانه فنا

«وَآخِرُهَا فَنَاءٌ»

و پایانش نیستی و فناست.

مشابه

◇ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۖ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۴ تمام کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی می‌شوند و تنها ذو الجلال و گرامی پروردگارت می‌ماند.

۱. ما أَصِفُ: چگونه توصیف کنم؟

عَنَاء: رنج، مشقت؛ از ریشه عنا، یعنی: در برابر او خاضع و ذلیل شد. اعناء الرجل: آن مرد را ذلیل و خار و خاضع کرد؛ بالمدّ التعب و المشقة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۷۹.

۳. بلد، ۴.

۴. الرحمن، ۲۶ و ۲۷.



۳.۱. پیامدهای حلال و حرام

«فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ»

در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است.

نکته

- اشاره به اینکه انسان حتی در آخرت، گرفتار پیامدهای دنیای خویش است. زیرا از دو حال خارج نیست: یا در طلب حلال بوده است و یا در طلب حرام. اگر به سراغ حلال رفته است، باید حساب همه آن‌ها را در قیامت پس بدهد؛ و اگر در طلب حرام بوده، باید کیفر آن را بچشد.^۱

مشابه

◇ «ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^۲ سپس در همان روز است که از نعمتِ [روی زمین] پرسیده خواهید شد.

۴.۱. آزمایش ثروتمند

«مَنْ اسْتَغْنَى فِيهَا فُتِنَ»^۳

ثروتمندش دچار فتنه و آزمایش است.

نکته

- کسی که ثروتمند است در فتنه است یعنی در بوته آزمایش است که آیا اموال خود را در راه صحیح مصرف کند یا خیر معمولاً ثروتمندان دنیا ثروت خود را در راه تمایلات شیطانی به کار می‌برند و اندک کسانی هستند که ثروت خود را در راه خدمت به خلق خدا مصرف کنند.

مشابه

◇ «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِغْنَى»^۴ حَقّاً که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲. تکاثر، ۸.

۳. فُتِنَ: گمراه شد؛ آزمایش شد؛ بالبناء علی المجهول من الفتنة بمعنی الضلالة.

۴. علق، ۶ و ۷.



- ◇ «إِنْ اسْتَعْنَى بَطَرٌ وَفُتِنَ وَإِنْ افْتَقَرَ قَنِطٌ وَوَهَنٌ»^۱ اگر توانگر گردد، طغیان کند و به فتنه افتد و اگر درویش گردد، نومید و ضعیف شود.
- ◇ «أَتَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فُتْنَةٌ»^۲ بدانید که دارایی‌ها و فرزندان وسیله آزمایش شمایند.

۵.۱. فقیر محزون

«وَمَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزَنٌ»^۳

و کسی که فقیر گردد، محزون می‌شود.

۶.۱. دنیا به ساعیانش نمی‌رسد

«وَمَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ»^۴

و کسی که به سرعت دنبال دنیا بدود، به آن نمی‌رسد.

نکته

- کسی که در پی دنیا افتد، ممکن است به بخشی از آن دست یابد، لیکن چیزهای بسیار دیگری را از دست می‌دهد.^۵

مشابه

- ◇ «مَنْهُوْمَانِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ»^۶ دو پرخورند که سیر نشوند: دنیاطلب و دانشجو.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹.

۲. انفال، ۲۸.

۳. حَزَنٌ: اندوهگین شد. حُزْنٌ: غصه؛ «الْحُزْنُ - الْحُزْنَانُ»: غمگین شد؛ بالبناء علی المعلوم من باب فرح.

۴. سَاعَاهَا: مسابقه داد که به آن برسد یعنی برای رسیدن به آن تلاش کرد؛ از ماده «ساعی» در اصل به معنای دویدن است و به تلاش و کوشش نیز «سعی» گفته می‌شود، گویی انسان به دنبال چیزی می‌دود. در جمله بالا اشاره به کسانی است که به دنبال دنیا می‌دوند و گویی با هم مسابقه می‌دهند و هر یک بر دیگری پیشی می‌گیرد و یا اشاره به این است که آن‌ها به دنبال دنیا می‌دوند و دنیا هم از آن‌ها فرار می‌کند.

فاتتته: از او فوت شد.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۰.

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۶.



۲.۱. رهایی دنیا

«وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَّقَهُ»^۱

و کسی که آن را رها سازد، رام او می شود.

۸.۱. نگاه ابزاری به دنیا

«وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ»^۲

و آن کس که به دنیا [به دیده عبرت] بنگرد، به او بصیرت و بینایی می بخشد.

نکته

● منظور از جمله «أَبْصَرَ بِهَا» نگاه کردن به عیوب دنیا و ناپایداری آن و درس های عبرت آن است. به یقین چنین نگاهی سبب بینایی و هوشیاری است و منظور از جمله «أَبْصَرَ إِلَيْهَا» چشم دوختن به زرق و برق و مظاهر فریبنده آن است که چشم باطن انسان را کور می کند. به عبارت دیگر نگاه ابزاری به دنیا بصیرت می دهد و نگاه هدفی انسان را کور می کند.^۳

● «ب» در بها برای سببیت است یعنی اگر به سبب و به وسیله دنیا نگاه کند او را بصیر و بینا می کند. هرچه از زر و زیور دنیا ببیند برای او وسیله عبرت است. اما اگر «الیها» باشد یعنی به سوی او توجه کند و با نظر شیفتگی به دنیا نگاه کند آن وقت است که چشم دلش کور می شود و بی وفایی دنیا را نمی بیند.

مشابه

◇ «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا»^۴ همانا دنیا سرای راستی است برای کسی که با آن به راستی برخورد کند و خانه عافیت است برای آن که آن را فهمید.

۱. قَعَدَ: نشست. قعود: نشستن؛ نَقِضُ الْقِيَامِ.

اتَّقَهُ: موافق و مطیع او شد؛ از ماده «مواته» به معنای دنبال شخص یا چیزی رفتن و از او اطاعت کردن است.

۲. أَبْصَرَ بِهَا: خواست به وسیله آن با بصیرت شود و عبرت گیرد.
بَصَرَتَهُ: او را بصیر و بینا می کند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۸۲.

۴. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۶۶.



♦ «نَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا وَتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَيَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا وَيَقْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا»^۱ دنیا هم با احوالاتش تو را از زوال خود آگاه نموده و زشتی هایش را به تو نشان داده، زیرا دنیا پرستان سگانی فریادزننده و درندگانی شکارکننده هستند. یکدیگر را می‌گزند، زورمندش ضعیفش را می‌خورد و بزرگش به کوچکش به قهر و غلبه حمله می‌کند.

۹.۱. نگاه هدفی به دنیا

«وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ»^۲

و آن کس که به دنیا [به دیده طمع] بنگرد، نابینایش می‌سازد.

نکته

- هرکس به دنیا تکیه کند و به خوشی هایش دل بندد، او را از نیکی‌ها و پیشی گرفتن بر خیرات باز می‌دارد.^۳

مشابه

♦ «لِحُبِّ الدُّنْيَا صُمَّتِ الْأَسْمَاعُ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَغَمَّتِ الْقُلُوبُ عَنْ نُورِ الْبَصِيرَةِ»^۴ از برای دوستی دنیا گوش‌ها از شنیدن حکمت کر شده‌اند و دل‌ها از نور بصیرت کور گشته‌اند.

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۳۱.

۲. أَبْصَرَ إِلَيْهَا: به دیده طمع به آن نگریست. أَعْمَتْ: کور کرد.

۳. در سایه‌سار نهج البلاغة، ج ۳، ص ۱۳۲.

۴. غررالحکم، شماره ۷۳۶۳.



خطبه ۸۳

شناسنامه خطبه

تاریخ، زمان و مکان وقوع: نامعلوم

مخاطب: مردم

موضوع: اعتقادی، اخلاقی

ویژگی: غفلت‌زدایی^۱

۱. شناسنامه نهج البلاغه، ص ۱۲۰.

پیشگفتار خطبه

امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه درباره انسان، از جهات متعدد و اینکه دارای استعدادها و قوای متنوع است، سخن گفته‌اند. همچنین حقایقی را درباره خداوند، که خالق انسان است، بیان فرموده، مسائلی را درباره مبدأ حرکت و مسیر و مقصد نهایی حیات آدمی مطرح کرده است. این خطبه، خطبه شگفت‌انگیزی است و به نام خطبه «غراء» (درخشان) نامیده می‌شود. در این خطبه، صفات خداوند متعال، توصیه به تقوا، برحذر داشتن از دنیا، مسائلی مربوط به قیامت، آگاه ساختن مردم از آنچه در آن هستند از زرق و برق دنیا و سپس اشاره به برتری آن حضرت در شیوه تذکر به مردم، آمده است.



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ وَ دَنَا بِطَوْلِهِ مَانِحَ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَ فَضْلٍ وَ
كَاشِفِ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَ أَزْلِ أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ وَ سَوَائِغِ نِعَمِهِ وَ أَوْمِنُ
بِهِ أَوْلاً بَادِئاً وَ اسْتَهْدِيهِ قَرِيباً هَادِياً وَ اسْتَعِينُهُ قَاهِراً قَادِراً وَ اتَّوَكَّلْ عَلَيْهِ كَافِياً
نَاصِراً وَ أَشْهَدْ أَنَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ لِإِنْفَازِ
أَمْرِهِ وَ إِنْهَاءِ عُذْرِهِ وَ تَقْدِيمِ نُذْرِهِ.

۱. اوصاف خداوند

۱.۱. برتری

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ»^۱

ستایش مخصوص خداوندی است که با قدرتش برتری یافت.

نکته

- علو خدا به قدرت اوست نه اینکه خیال کنیم او بالا و ما پایین هستیم این علو مکانی است و در خدا نیست. خدا غیر متناهی است پس از وقت قدرت غیر متناهی بود از همه بالاتر و بر هم مسلط است.

۱.۲. قرب به بندگان

«وَ دَنَا بِطَوْلِهِ»^۲

و به جهت احسانش نزدیک شد.

۱. عَلَا بِحَوْلِهِ: به سبب قدرتش برتری یافت. حول: توانایی؛ در اصل به معنای تغییر چیزی و جدا شدن آن از دیگری است و «حائل» را بدین جهت حائل گویند که میان دو چیز جدایی می اندازد. این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود، مفهومش این است که او توانایی دارد هرگونه خطر و مانع را از بندگانش مرتفع سازد و میان حوادث دردناک و آن ها، مانع برقرار سازد. همین معنا در جمله «لا حول و لا قوة الا بالله» آمده است که اشاره به این حقیقت دارد: «نیروی محرک و قدرت بر انجام کار برای رسیدن به هر مقصودی، از ناحیه اوست و برطرف کننده موانع نیز او می باشد؛» الحيلة و القوة الحَوْلُ: الحيلة و القوة أيضا؛ الحَوْلُ: السنة؛ و كُلُّ ذِي حَافِرٍ أَوَّلُ سَنَةِ حَوْلٍ، و الأَثْنَى حَوْلِيَّةٌ، و الجمع حَوْلِيَّاتٌ؛ و حَالَ عَلَيْهِ الحَوْلُ، أَى مَرَّ؛ وَ حَالَتِ الدَّائِرُ، وَ حَالَ الغُلَامُ، أَى أَتَى عَلَيْهِ حَوْلٌ.

۲. طَوْل: نیکی و احسان؛ از ماده «طول» گرفته شده که امتداد چیزی را بیان می کند و از آنجا که نعمت ها، امتداد وجودی بخشنده نعمت است، این واژه بر آن اطلاق شده است؛ الفضل و السعة؛ طَالَ: الشَّيْءُ؛ الطَّوْلُ: خِلَافُ العُرْضِ وَ جَمْعُهُ؛ أطْوَالٌ؛ مِثْلُ قُفْلٍ وَ أَقْفَالٍ وَ طَالَتْ: النَّحْلَةُ اِزْتَمَعَتْ قَبْلَ هُوَ مِنْ بَابِ قَرَبٍ حَمَلًا عَلَى تَقْيِضِهِ وَ هُوَ قَصْرٌ وَ قِيلَ مِنْ بَابِ قَالَ وَ الفِعْلُ لَازِمٌ وَ الْفَاعِلُ؛ الْمُطَاوَلَةُ: فِي الْأَمْرِ بِمَعْنَى التَّطَوُّلِ فِيهِ وَ طَوَّلْتُ: الْحَدِيدَةَ مَدَدْتُهَا؛ طَائِلٌ: إِذَا كَانَ حَقِيرًا وَ الْفَجْرُ؛ الْمُسْتَطِيلُ: هُوَ الْأَوَّلُ وَ يُسَمَّى الْكَاذِبَ وَ ذَنَبَ السَّرْحَانِ شَبَّهَ بِهِ لِأَنَّهُ مُسْتَدِيقٌ صَاعِدٌ فِي غَيْرِ اغْتِرَاصٍ.



نکته

- مقصود نزدیکی مکانی نیست بلکه خداوند به واسطه تفضلی که دارد به بندگان خود نزدیک است.

مشابه

- ◇ «قَرَّبَ فَنَائِي وَ عَلَا فِدَنًا وَ ظَهَرَ فَبَطْنٌ»^۱ در عین نزدیکی دور است و در عین بلندی نزدیکی و در عین آشکار بودن نهان.
- ◇ «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ۖ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^۲ سپس همان صاحب قوه نزدیک و نزدیک تر شد، تا آنکه فاصله همان ذو قوه به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

۳.۱. بخشنده فضل

«مَانِحٌ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَ فَضْلٍ»^۳

[خداوندی که] بخشنده هر غنیمت و فضلی است.

مشابه

- ◇ «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۴ هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست و آنچه را که باز دارد، پس از آن گشاینده‌ای ندارد و اوست همان شکست‌ناپذیر سنجیده‌کار.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۹.

۲. نجم، ۸ و ۹.

۳. مانح: بخشنده؛ از ماده «مَنَحَ» به معنای در اختیار او گذاشت. مَنَحَ الشَّيْءَ: آن چیز را به او داد. «مَانِحٌ، يَمَانِحُ»: متقابلاً به او کمک و عطا کرد. تَمَنَّحَ المالُ: آن مال را به دیگری خوراند. اسْتَمَنَحَ: از او عطا خواست؛ أَعْطَاهُ: المُنْحُ: العطاء؛ مَنَحَهُ يَمْنَحُهُ وَ يَمْنَحُهُ. و الاسم المِنْحَةُ بالكسر، و هي العطية؛ وَ المَنْيْحَةُ: مَنَحَهُ اللبنُ، كالنَّاقَةِ أَوْ الشَّاةِ تَعْطِيهَا غَيْرَكَ يَحْتَلِبُهَا ثُمَّ يَرُدُّهَا عَلَيْكَ.

فَضْلٌ: جود و بخشش، خیر، مال؛ از ریشه «فَضَلَ» به معنای باقی ماند؛ «يَفْضُلُ مِنَ الشَّيْءِ»: ته مانده آن چیز را باقی گذاشت؛ الفضل (جمع آن فضول): باقی مانده، ته مانده.

۴. فاطر، ۲.



۴.۱. دافع بلایا

«وَكَاشِفِ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَأَزْلٍ»^۱

برطرف کننده هر بلا و مصیبتی است.

۵.۱. نعمت هایش فراوان

«أَحْمَدُهُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ وَسَوَابِغِ نِعَمِهِ»^۲

او را ستایش می‌کنم بر کرم‌های پی‌درپی و نعمت‌های فراوان او.

مشابه

◇ «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۳ آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده و نعمت‌های خود را چه نعمت‌های ظاهر و چه نعمت‌های باطن بر شما گسترده است.

◇ «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ»^۴ هر نعمتی که شما راست، از جانب خداوند است و چون محنتی به شما رسد به پیشگاه او زاری می‌کنید.

۶.۱. مبدأ هستی

«وَأُوْمِنُ بِهِ أَوَّلًا بِأَدْيَا»^۵

و به او ایمان می‌آورم که اول و آغازگر آفرینش است.

۱. عَظِيمَةٌ: بلای بزرگ. أَزْلٌ: سختی و مشقت، بحران؛ تنگنا و سختی؛ بفتح الهمزة و سکون الزاء المعجمة الشدة و الضیق؛ الأزل: الضیق، وقد أَزَلَ الرجل يَأْزِلُ أَزْلاً، أى صار فى ضيقٍ وجذبٍ. والأزل أيضاً: الحبس. يقال: أَزَلُوا مَالَهُمْ يَأْزِلُونَهُ، إذا حَبَسُوهُ عن المَرعى من خوف.

۲. أَحْمَدُهُ: او را سپاس می‌گویم. عَوَاطِفِ كَرَمِهِ: کرم‌ها و بخشش‌های پی‌درپی او. عَوَاطِفِ جمع عاطفه یعنی چیزی که در پی چیز دیگری می‌آید؛ عَطَفْتُ ثَنِيَّتَهُ؛ عَطَفْتُ الشَّيْءَ: اَمَلْتَهُ. وَانْعَطَفْتُ الشَّيْءَ انْعَاجًا. وَعَطَفْتُ عَلَيْهِ: انصرفت. وَعَطَفْتُ رَأْسَ الْخَشْبَةِ، أى: لَوِيت. وَقَوْلُهُ: ثَانِي عَطْفِهِ أى: لاوَى عُنُقَهُ، وَهَنَ عَوَاطِفِ: أى: ثَوَانِي الْأَعْنَاقِ. وَثْنِي فَلَانٍ عَلَى: سَوَابِغِ: کامل و تمام؛ جمع «سابغه» به معنای وسیع و کامل است. السَّبْغَةُ: رفاه و فراخ در زندگی. إِسْبَاغُ النِّعَمِ: فراوان بخشیدن نعمت؛ کامل و فاف؛ سبغت النعمة تسبغ بالضم سبوغاً: اتسعت؛ اسباغ الوضوء: اتمامه.

۳. لقمان، ۲۰.

۴. نحل، ۵۳.

۵. أُوْمِنُ: ایمان می‌آورم. بادی: آغازکننده، ظاهرشونده؛ از ماده «بدو» در اصل به معنای ظاهر شدن و آشکار گشتن است و به معنای سرآغاز نیز می‌آید. در خطبه بالا هر دو معنا مناسب است، چراکه خداوند هم سرآغاز هستی است و هم آثار وجودش ظاهر و آشکار است، به گونه‌ای که پهنه زمین و آسمان را فرا گرفته است؛ الظاهر و منه قوله تعالى: بَادَى الرِّأْيَ، أى ظاهره يقال بدا يبدو بدوا أى ظهر فهو باد أو من البداية مقابل النهاية.



۲.۱. راهنما

«وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيباً هَادِيّاً»^۱

و از وی هدایت می طلبم که نزدیک و راهنماست.

نکته

- هدایت را به این دلیل از خدا می طلبد که او هم زمام هدایت بندگان را دارد و هم به آنها نزدیک است.^۲

مشابه

- ◇ «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۳ همانا تو ای رسول ما چنین نیست که هرکس را بخواهی هدایت کنی لکن خدا هرکه را خواهد هدایت می کند و او به حال آنان که قابل هدایت هستند آگاه تر است.
- ◇ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۴ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا او را بر همه آیین ها غالب گرداند. هرچند مشرکان کراهت داشته باشند.

۸.۱. توانا

«وَأَسْتَغِيْنُهُ قَاهِرًا قَادِرًا»^۵

از او یاری می جویم که پیروز و تواناست.

۹.۱. ناصر و یاور

«وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا»

بر او توکل می کنم که کفایت کننده و یاور است.

۱. اَسْتَهْدِيهِ: هدایت می طلبم.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۳۶.

۳. قصص، ۵۶.

۴. توبه، ۳۳.

۵. اَسْتَغِيْنُهُ: کمک می جویم.



نکته‌ها

- توکل عبارت از این است که انسان درباره چیزهایی که بدان‌ها امیدوار و یا از آن خائف و ترسان است، به غیر اعتماد کند.^۱
- «ناصرًا» به معنای یاری‌دهنده بندگان علیه دشمنان می‌باشد. خداوند با افاضه هدایت و قوت، خداپاوران را علیه کفار به پیروزی می‌رساند.^۲
- «ناصرًا» حال است برای ضمیر «علیه» و به معنای کمک و یاور است.

مشابه

- ◇ ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ﴾^۳ اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما پیروز نخواهد شد.

۲. شهادت بر رسالت پیامبر

«وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»

گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست.

۳. وظایف نبوت

۳.۱. دعوت مردم به سوی ایمان

«أَرْسَلَهُ لِإِنْفَازِ أَمْرِهِ»^۴

خداوند او را فرستاد تا فرمانش را اجرا کند.

نکته‌ها

- پیامبر ﷺ وظیفه رسالت را برآورده ساخت و حجت‌های آشکار را به بندگان خدا ابلاغ کرد و هشدارهای عذاب آخرت را بیان نمود.^۵
- مراد از نافذ بودن، تأثیرگذاری دستورالعمل پیامبران بر دل مردم است که سخن آن‌ها را

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲. همان.

۳. آل عمران، ۱۶۰.

۴. إِنْفَازٍ: اجرا؛ از ریشه «نَفَذَ، يَنْفِذُ»: اجرا کرد، انجام داد. «نَافَذَ، يُنَافِذُ»: او را محاکمه کرد.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۷.



می پذیرفتند و به بندگی خود برای خداوند اقرار می کردند.^۱

۳.۲. اتمام کننده حجت خدا

«وَإِنْهَا عُدْرَةٌ»^۲

و [خداوند او را فرستاد] تا بر مردم حجت را تمام کند.

نکته

- در این جمله آمده است که خداوند پیغمبر را برای تمام کردن عذر فرستاده است. خواسته کاری کند که راه عذر تراشی برای بندگان بسته شود.

۳.۳. بیم دادن مردم از قیامت

«وَ تَقْدِيمُ نُذْرٍ»^۳

و آن‌ها را در برابر اعمال ناروا بترساند.

نکته

- به بندگان «نذر» گفته می شود بدان علت است که پیغمبران مردم را از عذاب روز قیامت می ترسانند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۸۳.

۲. إِنْهَا: ابلاغ؛ اعلام نمودن. به نهایت رساندن؛ الابلاغ.

عُدْرَةٌ: حجت و سند. اسْتَعْدَرْتُ، اسْتَعْدَارًا إِلَيْهِ: از او عذر و پوزش خواست. الْعُدْرُ: پوزش خواستن، چیرگی و پیروزی. الْعَذِيرُ: عذر آورنده، یاری کننده؛ الْحِجَةُ الَّتِي يُعْتَذَرُ بِهَا؛ و الْجَمْعُ أَعْدَارٌ. يقال: اعْتَذَرَ فُلَانٌ اعْتِذَارًا وَعُدْرَةً وَمَعْدْرَةً مِنْ دَيْنِهِ فَعَدْرَتْهُ، وَعُدْرُهُ يَعْدُرُهُفِيمَا صَنَعَ عُدْرًا وَعِدْرَةً وَعُدْرَى وَمَعْدْرَةً وَالْاسْمُ الْمَعْدْرَةُ.

۳. نُذْرٌ: هشدارها؛ جمع «نذیر» به معنای بیم دهنده است و در اینجا اشاره به آیات و اخبار الهی است که در آن نسبت به نافرمانی و عصیان هشدار داده شده است؛ عذرا أو نذرا، أى حجة و تخويفا أو إعدارا و إنذارا، أى تخويفا و وعيدا.



أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي صَرَبَ الْأَمْثَالَ وَوَقَّتَ لَكُمْ الْأَجَالَ
وَأَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ وَأَرْفَعَ لَكُمْ الْمَعَاشَ وَأَحَاطَ بِكُمْ الْإِحْصَاءَ وَأَزْصَدَ لَكُمْ
الْجَزَاءَ وَآتَرَكُمُ بِالنَّعَمِ السَّوَابِغِ وَالرَّفْدِ الرَّوَافِغِ وَأَنْذَرَكُمْ بِالْحُجَجِ الْبُؤَالِغِ
فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا وَوَقَّفَ لَكُمْ مُدَدًا فِي قَرَارِ خِبْرَةٍ وَدَارِ عِبْرَةٍ أَنْتُمْ مُخْتَبِرُونَ
فِيهَا وَمُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا.

۴. سفارش به تقوا

«أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ»

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می‌کنم.

۵. بیان تمثیلات

«الَّذِي صَرَبَ الْأَمْثَالَ»

خداوندی که برای شما مثل‌ها زد.

نکته

- مقصود از مثال‌ها همان داستان‌های قرآنی است و هم هبرای پند و اندرز است.

مشابه

◇ ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱ خدا برای مردم مثل‌ها می‌آورد، باشد که پند گیرند.

۶. تعیین اجل

«وَوَقَّتَ لَكُمْ الْأَجَالَ»^۲

مدت زندگی شما را معین فرمود.

نکته

- خداوند برای هرکس، زمان معین عمر را نوشته است؛ پس از آن انسان‌ها را به‌سوی خود باز می‌گرداند و اعمال نهان و آشکارش را محاسبه می‌کند. بنابراین لازم است که انسان مراقب باشد و به منظور ملاقات حق، کارهای شایسته انجام دهد.^۳

۱. براهیم، ۲۵.

۲. الْأَجَالَ: عمرها یا اوقات اشیا. سال و ماه و هفته و روز؛ از ریشه أَجَلَ، جمع آن «آجال».

۳. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۳، ص ۱۸۴.



مشابه

◇ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِرُونَ﴾^۱ و برای هر امتی اجلی است؛ پس چون اجلشان فرارسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

۷. پوشاننده لباس زیبا به بشر

﴿وَالْبَسْكُمْ الرِّيَاشَ﴾^۲

به شما لباس زیبا پوشاند.

مشابه

◇ ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ﴾^۳ ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست؛ اما لباس پرهیزکاری بهتر است!

۸. گسترش دهنده روزی

﴿وَأَرْفَعْ لَكُمْ الْمَعَاشَ﴾^۴

و فراخی معیشت داد.

نکته

● اگر کمبود هست برای این است که برخی حق دیگران را می خورند یا کفران نعمت می کنند و از امکانات بهره نمی برند.

۱. اعراف، ۳۴.

۲. الرِّیَاشُ: لباس زیبا و فاخر؛ همانگونه که در متن هم به آن اشاره شده از ماده «ریش» به معنای پره‌های پرندگان است، سپس به لباس‌های فاخر که شباهتی به پره‌های زیبای پرندگان دارد، اطلاق شده و بعد از آن به معنای وسیع‌تری که هرگونه فراوانی و نعمت است اطلاق گردیده است. لباس در واقع دو گونه است: لباس‌هایی است که تنها بدن را می پوشاند و مصداق (يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ) است و لباس‌هایی که جنبه زینت و زیبایی دارد؛ قرآن در این آیه، به هر دو اشاره کرده و به دنبال آن سخن از لباس تقواست (وَلِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ)؛ الریش واحد قال تعالی: و ریشا و لباس التقوی، و هو ما ظهر من اللباس الفاخر، و فی المصباح الریش الخیر و الریاش بالكسر المال و الحالة الجميلة.

۳. اعراف، ۲۶.

۴. أَرْفَعُ: وسعت داد؛ از ماده «رَفَعَ» به معنای گستردگی و وسعت است و هنگامی که در مورد نعمت‌ها به کار رود، اشاره به فزونی نعمت می باشد؛ بالغین المعجزة من الرِّفْع و هو السَّعة و الخصب يقال رفع عیشه بالضّم رفاعة أَسْع؛ الرِّفْد، بالكسر: العطاء و الصلة. و الرِّفْد، بالفتح: المصدر. رَفَدَهُ يَرْفُدُهُ رَفْدًا: أعطاه، وَرَفَدَهُ وَ أَرْفَدَهُ: أعانته، و الاسم منهما الرِّفْد. و ترافدوا: أعان بعضهم بعضاً. و المَرْفُدُ و المَرْفُودُ: المعونة.



۹. حسابگر اعمال

«وَ أَحَاطَ بِكُمْ الْإِخْصَاءُ»^۱

شما را در محدوده شماره‌گری اعمال قرار داد.

نکته

- این طور نیست که خدایی که آن همه نعمت را عطا فرموده حسابش از دست او در رفته باشد او امار و ارقام همه نعمت‌ها را دارد و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

مشابه

- «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ جَدُّوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۲
هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.
- «وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا»^۳ و خدا به آنچه در نزد آن‌هاست احاطه دارد و همه چیز را به عدد شمار کرده است.
- «لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا»^۴ او همه را حساب کرده و یک یک شمرده است.

۱۰. مراقب کيفر و پاداش

«وَ أَوْصَدَ لَكُمْ الْجَزَاءَ»^۵

و جزای کردارتان را آماده نموده است.

نکته

- این تعبیر نشان می‌دهد پاداش و کيفر الهی همچون مراقبی هوشمند، در کمین انسان‌ها نشسته تا هیچ یک از اعمال آن‌ها، از این دایره بیرون نرود.^۶

۱. أَحَاطَ بِكُمْ الْإِخْصَاءُ: ضبط و ثبت اعمال شما را محیط و غالب بر شما قرار داد؛ (اعمال) شما را تحت محاسبه دقیق قرار داد.

۲. کهف، ۴۹.

۳. جن، ۲۸.

۴. مریم، ۹۴.

۵. أَوْصَدَ لَكُمْ: مهیا نموده است؛ آماده کرد و در انتظار شما قرار داد.

۶. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۴۳.



مشابه

◇ ﴿وَإِزَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ تا برای کسانی که می‌خواهند با خدا و پیامبرش جنگ کنند کمین‌گاهی باشد.

۱۱. گسترش دهنده نعمت‌ها

﴿وَأَثَرَكُمْ بِالنَّعِيمِ السَّوَابِغِ﴾^۲

همان کسی که شما را با نعمت‌های فراوان برگزید.

مشابه

◇ ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ﴾^۳ و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم در باره خدا بدون دانش و رهنمود و کتابی روشن، به مجادله برمی‌خیزند.

◇ ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾^۴ و آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند.

◇ ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾^۵ به خدا سوگند که خدا تو را بر ما فضیلت داد.

۱۲. بخشش وسیع خداوند

﴿وَالرَّفْدِ الرَّوَافِغِ﴾^۶

و بخشش‌های گسترده (برگزید)

۱. توبه، ۱۰۷.

۲. آثر: برگزید.

السَّوَابِغِ: فراوان؛ سبغ: شئی سَابِغٌ، أى کامل وافٍ؛ سَبَغَتِ النِّعْمَةُ تَسْبِغٌ بِالضَّمِّ سُبُوغًا: اتسعت؛ أَسْبَغَ اللَّهُ عَلَيْهِ النِّعْمَةَ، أى أَتَمَّهَا. وَاسْتَبَاغَ الْوَضْوءُ: إِتْمَامُهُ؛ سَبَغَتِ النَّافَةُ تَسْبِغًا: أَلْقَتْ وَلَدَهَا وَقَدْ أَشْعَرَ؛ السَّابِغَةُ: الدَّرْعُ الْوَاسِعَةُ.

۳. لقمان، ۲۰.

۴. حشر، ۹.

۵. یوسف، ۹۱.

۶. رَفْدٌ: عطایا، بخشش‌ها؛ از ماده «رفده» به معنای نصیب و بخشش و جایزه است؛ جمع رفده و هی العطیة و الصَّلَة. الرَّوَافِغِ: واسعه‌ها؛ گسترده، فراوان؛ از ماده «رفغ» به معنای گستردگی و وسعت است؛ جمع «رافغه»؛ بنابراین «الرفد الروافغ» به معنای عطایای گسترده پروردگار است.



مشابه

◇ ﴿كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۱ هر دو [دسته] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است.

۱۳. انذار با دلایل روشن

﴿وَ أَنْذَرَكُمْ بِالْحَجَجِ الْبَوَالِغِ﴾^۲

با دلایل رسا و روشن، شما را بیم داده است.

نکته‌ها

- خداوند در عین بخشش نعمت‌های بی‌حساب، به انسان‌ها هشدار می‌دهد که از این نعمت‌ها سوءاستفاده نکنند، بلکه در طریق صلاح و سعادت و رستگاری کمک بگیرند.^۳
- منظور از «حجج» پیامبران، پند و اندرزهایی است که بندگان را به پیمودن راه حق، ارشاد و هدایت می‌نماید و اتمام حجتی بر متخلفین از فرمان پروردگار است تا روز قیامت نگویند ما از حقیقت بی‌خبر بودیم.^۴

۱۴. شمارشگری خداوند

﴿فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا﴾

همان خدایی که شما را به حساب آورده است.

مشابه

◇ ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۵ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا^۵ هرکه در آسمان‌ها و زمین است جز بنده‌وار به‌سوی [خدای] رحمان نمی‌آید و یقیناً آن‌ها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است.

۱. اسراء، ۲۰.

۲. البوالغ: حجت‌ها و دلایل رسا و کامل؛ جمع بالغه.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۴۵.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۸۷.

۵. مریم، ۹۳ و ۹۴.



۱۵. مقرر کردن مدت عمر

«وَوُظِّفَ لَكُمْ فِي قَرَارِ خَيْرَةٍ وَ دَارِ عِبَرَةٍ»^۱

و مدت عمر و زندگانی شما را در دار آزمایش و سرای عبرت تعیین نموده است.

نکته‌ها

- تعبیر به «قَرَارِ خَيْرَةٍ» اشاره به این است که سراسر زندگی انسان‌ها، دوران آزمایش آن‌هاست.^۲
- تعبیر به «عبرت» اشاره به سرنوشت عبرت‌انگیز ظالمان و اقوام و افراد آلوده و گنهکار است که نشان می‌دهد جزای الهی منحصر به سرای قیامت نیست و بخش مهمی از آن، در این دنیا نیز دامن انسان‌ها را می‌گیرد.^۳

مشابه

♦ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾^۴ همانا در این عذاب و عقوبت عبرتی است برای کسانی که خداترس هستند.

۱. وَظَّفَ: مقدر ساخت، مقرر و معین کرد؛ التَّعْيِينَ؛ الْوُظَّائِفُ جمع الوظيفة، و الْوُظَيْفَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ: ما يقدم كل يوم من رزق أو طعام أو علف أو شراب. و الْوُظَيْفُ لكل ذي أربع فوق الرسغ إلى الساق، و العدد أَوْظُفَةٌ. مُدَّةً: مدت‌ها؛ زمان‌ها؛ جمع «مده» به معنای بخشی از زمان است و گاه به معنای پایان زمان معینی آمده است و نیز به ماده‌ای که با آن چیزی می‌نویسند «مداد» گفته می‌شود. در واقع در تمام این معانی یک نوع کشش و امتداد دیده می‌شود.

خَيْرَةٌ: آزمایش و امتحان؛ علم و آگاهی؛ هم به معنای مصدری آمده، هم اسم مصدر و لذا «اهل خبره» به کسانی گفته می‌شود که آگاهی کافی نسبت به چیزی دارند و از آنجا که امتحان و آزمایش وسیله آگاهی برای «کارآیی» یک انسان، یا یک موجود است، این واژه به معنای «امتحان» نیز به کار می‌رود و در خطبه بالا همین معنا منظور شده است؛ اسم من الاختبار كالعبرة من الاعتبار؛ يقال: اختبرت فلانا و اعتبرته امتحنته؛ قال: و يكون الاعتبار بمعنى الاتعاض.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۴۶.

۳. همان.

۴. نازعات، ۲۶.



۱۶. حسابرسی بر اساس آزمایش‌های دنیا

«أَنْتُمْ مُخْتَبَرُونَ فِيهَا وَ مُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا»^۱

شما در دنیا آزمایش می‌شوید و بر اساس آن مورد محاسبه قرار می‌گیرید.

مشابه

◇ ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲ آیا مردم گمان کردند به حال

خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد.

۱. مُخْتَبَر: آزمایش شده.

۲. عنکبوت، ۲



فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنْقٌ مَشْرَبُهَا رَدْعٌ مَشْرَعُهَا يُونِقُ مَنْظَرُهَا وَيُوبِقُ مَخْبَرُهَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَضَوْءٌ أَفْلٌ وَظِلٌّ زَائِلٌ وَسِنَاءٌ مَائِلٌ حَتَّى إِذَا أُنِسَ نَافِرُهَا وَاطْمَأَنَّ نَاكِزُهَا قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا وَقَنَصَتْ بِأَحْبِلِهَا وَأَقْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا وَأَعْلَقَتْ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ الْمَنِيَّةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَنْكِ الْمَضْجَعِ وَوَحْشَةِ الْمَرْجِعِ وَمُعَايِنَةِ الْمَحَلِّ وَثَوَابِ الْعَمَلِ. وَكَذَلِكَ الْخَلْفُ يَعْقِبُ السَّلَفَ لَا تُثْقِلُ الْمَنِيَّةُ اخْتِرَامًا وَلَا يَرْعَوِي الْبَاقُونَ اخْتِرَامًا يَحْتَذُونَ مِثَالًا وَيَمْضُونَ أَرْسَالًا إِلَى غَايَةِ الْإِنْتِهَاءِ وَصَيُورِ الْفَنَاءِ.

۱۲. اوصاف دنیا

۱. ۱۲. همچون آبی گل آلود

«فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنْقٌ مَشْرَبُهَا رَدْعٌ مَشْرَعُهَا»^۱

دنیا آبشخورش تیره و ورودی به این آبگاه، پر گل ولای است.

نکته‌ها

- «رَنْق» کنایه از آلودگی و آمیخته بودن خوشی‌های دنیا به مصیبت، حزن و اندوه و عوارض و بیماری است.^۲

- معمولاً سطح بسیاری از رودخانه‌های بزرگ که انسان‌ها از آب آن استفاده می‌کنند از زمین‌های مجاور پایین‌تر است، به گونه‌ای که هرگز نمی‌توان در کنار آن رفت و از آب آن استفاده کرد، لذا بخشی از ساحل رودخانه را کنده و پایین می‌برند و با یک شیب مناسب،

۱. رَنْق: تیره، کدر؛ صفت مشببه از ماده «رَنْق» به معنای کدر شدن است. بنابراین «رَنْقٌ مَشْرَبُهَا» اشاره به کدر بودن آبشخور دنیا است. ولی «رونق» به معنای زیبایی و طراوت و آب و رنگ جالب، آمده است و این به خاطر آن است که گاهی در لغت عرب ماده واحد، در دو معنای متضاد به کار می‌رود؛ الماء من باب فرح و نصر رنقا و رنقا و رونقا کدر فهو رنق و رنق و رنق کعدل و کنف و جبل و مکان.

رَدْعٌ: لغزنده؛ گل و لای باتلاق؛ از ماده «رَدْع» به معنای پر گل و لای است و در تشبیهی که در خطبه بالا آمده، دنیا را به منزله نهر بزرگی می‌شمارد که مسیر آن به سوی آب، پر گل و لای است؛ کتف كثير الوحل؛ الرَّدْعَةُ، بالتحريك: الماء والطين، و الوحل الشديد؛ و كذلك الرَّدْعَةُ بالتسكين؛ و الجمع رَدْعٌ وَ رَدَاغٌ.

مَشْرَعٌ: محل و راه ورود به آب؛ محل برداشتن آب از چشمه یا رودخانه؛ از ماده «شَرَعَ، يَشْرَعُ»؛ داخل آب شد. الشريعة: جمع آن شرایع به معنای آبشخور، جایی از رودخانه که از آنجا آب می‌خورند. مشرَع: محل و راه ورود به آب.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۹۰.



راه وصول به آب را آسان می سازند. عرب این راه را «شریعه» یا «مشرع» می نامد و آنجا که به آب منتهی می شود «مشرب» نامیده می شود.^۱

● «رَدْعُ» به معنای وجود سرگین بسیار است و در اینجا اشاره به وجود سختی ها و گرفتاری های این دنیا دارد.^۲

مشابه

◇ «وَيَشْرَبُونَ الرِّثْقَ»^۳ آب تیره ناگوار بنوشند.

تشبیه

مشبه: مواهب دنیا

مشبه به: آب

وجه شبیه: مواهب دنیا را به آب تشبیه می کند. نقطه وصول به آب جایی است که آب را گل آلود می کند. به همین دلیل، این آب، از دور تشنگان را به سوی خود دعوت می کند اما هنگامی که به سوی آن گام برمی دارند به مشکلاتی گرفتار می شوند و هرگز به آب گوارا نیز دست نمی یابند. مواهب دنیا اعم از مال و مقام و تجملات، همین گونه است، زیرا برای وصول به دنیا، انسان باید از بسیاری از فضایل اخلاقی چشم پوشد و تن به آلودگی بدهد، که هرکدام باتلاقی است در راه رسیدن به مواهب دنیا.

۱۷. ۲. ظاهری فریبنده

«يُونُقٌ مَّنْظَرُهَا»^۴

(دنیا) چشم اندازش فریبنده است.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۵۱.

۲. درسایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۴.

۳. نهج البلاغه (صباحی صالح)، ص ۲۶۲.

۴. یونُق: زیبا جلوه می کند، شگفت انگیز و جالب است؛ از ماده «انق» به معنای دوست داشتن چیزی و اعجاب نسبت به آن است. بنابراین «یونق منظرها» اشاره به منظره جالب و اعجاب انگیز است؛ مضارع باب الافعال يقال انقنق الشيء أعجبني و المعجزة أنق كفرح يقال انق الشيء انقا أي راق حسنه و أعجب.



۱۷.۳. باطنی خطرناک و مهلك

«وَيُوبِقُ مَحْبَرَهَا»^۱

(دنیا) باطن آن کُشنده است.

نکته

- دنیا خوش منظره است و منظره آن اعجاب انگیز اما بوته امتحان آن هلاکت آور است و انسان در بوته امتحان آن به هلاکت می رسد.

مشابه

- ◇ «فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَّسَّهَا قَاتِلٌ سَمَّهَا»^۲ دنیا همچون مار است، چون به آن دست بگذاری نرم، ولی زهرش کُشنده است.

۱۷.۴. فریبندگی دنیا

«غُرُورٌ حَائِلٌ»^۳

(دنیا) فریبنده ای زودگذر است.

نکته

- منظور از «غرور» این است که دنیا از بس متغیر و رنگ به رنگ می شود، گویا حقیقت و ماهیتش فریب و نیرنگ شده است.^۴

۱. يُوبِقُ: هلاک می کند؛ از ماده «وَبِقَ» به معنای هلاکت است و «موبق» به معنای مهلك می باشد؛ من باب الافعال
أَيْضًا وِ الْمَجْرَدِ وِ بَقِ مِنْ بَابِ وَعْدٍ وَوَجَلَ وَوَرِثَ يُقَالُ بَقِيَ الرَّجُلُ وَبَقِيَ وَيُوبِقُ وَبَقَا هَلَكَ.
مَحْبَرٌ: آزمایشگاه؛ کالمنظر مصدر او اسم مکان.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۸.

۳. غُرُورٌ: فریبندگی؛ غَرور به معنای شخص فریبکار است و شیطان را غَرور گفته اند؛ بِالْفَتْحِ مِنْ غَرَّتِ الدُّنْيَا غُرُورًا
مِنْ بَابِ قَعْدِ خَدْعَتِهِ بَزِيْنَتِهَا فَهِيَ غُرُورٌ مِثْلُ رَسُولٍ اسْمُ فَاعِلٍ مَبَالِغَةً. حَائِلٌ: زودگذر؛ متحول و متغیر، دگرگون شونده؛
متلون و رنگارنگ؛ از ماده «حَوَلَ» به معنای دگرگونی است و اطلاق واژه «حول» بر سال، به خاطر دگرگون شدن آن
است؛ بنابراین «حائل» به معنای دگرگون شونده یا به تعبیر دیگر «زودگذر» است؛ الْمَتَغَيِّرُ اللَّوْنُ؛ لِحَائِلٍ: کل شیء
یتحرک من مکانه؛ او یتحول من موضع الی موضع و من حال الی حال.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۹۱.



۵.۱۷. درخشش دنیا

«وَصَوَّءَ آفِلٌ»^۱

(دنیا) نوری غروب کننده است.

تشییه

مشبه: دنیا

مشبه به: نور غروب کننده

وجه شبّه: دنیا به نوری غروب کننده می ماند که برای اندک زمانی می توان از آن سود برد همچنان که نوری که غروب کننده است ناپایدار است و زوال می پذیرد، دنیا نیز بقا و ثباتی ندارد و از دست انسان می رود و زائل می شود.

۶.۱۷. سایه ای آرام بخش

«وَوَظِلُّ زَائِلٌ»

(دنیا) سایه ای است زوال پذیر.

۷.۱۷. تکیه گاهی ناستوار

«وَوَسِنَادٌ مَائِلٌ»^۲

(دنیا) تکیه گاهی ناستوار است.

تشییه

مشبه: دنیا

مشبه به: تکیه گاهی ناستوار

وجه شبّه: هیچ یک از دنیا و تکیه گاه ناستوار قابل اعتماد و تکیه کردن نیستند.

۱. آفِل: غروب کننده؛ نابودشدنی؛ از ماده «افول» به معنای پنهان شدن است و از آنجا که، غروب ماه و خورشید و ستارگان، همراه پنهان شدن آنها است «افول» به معنای غروب به کار می رود؛ افولا من باب ضرب و نصر و علم غاب.
۲. وسناد مائل: تکیه گاهی است کج شدنی؛ ستون، پایه، چیزی که به آن تکیه می شود؛ از ماده «سند» به معنای تکیه گاه و ستون است و از آنجا که دنیا تکیه گاه و ستونی است کج و غیر قابل اعتماد، در خطبه بالا با تعبیر «سناد مائل» از آن یاد شده است؛ السند بفتح تنین ما استندت إلیه من حایط و نحوه.



۱۷.۸. دل بستگی منکران به دنیا

«حَتَّىٰ إِذَا أَنَسَ نَافِرُهَا وَ أَطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا»^۱

تا کسی که از آن گریزان است به آن انس گیرد و کسی که انکارش کرده به آن مطمئن گردد.

۱۷.۹. دنیا همچون اسب چموش

«قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا»^۲

چونان اسب چموش پاها را بلند کرده.

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه‌به: اسب چموش

وجه شبیه: امام علیه السلام دنیا را به مرکبی تشبیه می‌کند که ظاهراً راهوار است اما چیزی نمی‌گذرد که سرکش می‌شود و سوار خود را به زمین می‌افکند.

۱۷.۱۰. شکارگری دنیا

«وَقَتَصَتْ بِأَحْبِلِهَا»^۳

و او را به دام‌هایش صید کند.

۱. أَنَسَ: انس گیرد. أَنَسَ: الفت. «أَنَسَ، يُؤْنَسُ، إِنِيسَاءً»: او را مأنوس کرد، او را سرگرم کرد؛ به انسا من باب علم و فی لغة من باب ضرب و الانس بالضم اسم منه و استأنست به و تأنست به إذا سكن القلب و لم ينفر و رجل. نافر: متنفر؛ از ریشه نَفَرَ: از آن روی گردان شد. نافر: مونث نافر به معنای زنی که از چیز ننگ داشته و بدش بیاید. ناکر: انکارکننده؛ اسم فاعل از ماده نَكَرَ؛ کسی که از چیزی ناراحت و زده می‌شود؛ نکر فاعل من نکر الأمر من باب فرح آی انکره.

۲. قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا: دست‌های خود را بلند می‌کند و روی پاهای خود می‌ایستد که سوار خود را به زمین بزند؛ از ماده «قَمَصَ» در اصل به معنای بلند کردن هر دو دست و فرود آوردن آن‌ها است و هنگامی که اسب روی دو پای خود تکیه کرده، دست‌ها را بلند می‌کند و بر می‌خیزد و سپس به روی زمین بر می‌گردد، این واژه گاهی نیز به عنوان کنایه برای «ذلت بعد از عزت» به کار می‌رود؛ الفرس و غیره عند الزكوب قمصا من باب ضرب و قتل و هو أن يرفع يديه معا و يضعهما معا.

۳. قَتَصَتْ: شکار می‌کند؛ از ماده «قتص» به معنای صید کردن است و «قانس» به معنای صیاد آمده است؛ یقنصه صاده فهو قانص و قنص و قناص. أَحْبِلُ: طناب‌ها؛ جمع «حبل» به معنای طناب است.



تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه به: صیادی که دام‌های خود را گسترده
وجه شبه: امام علیه السلام دنیا را به صیادی تشبیه می‌کند که دام‌های خود را گسترده و
دانه‌های جالبی در آن پاشیده، هنگامی که صید به آن نزدیک می‌شود، چنان آن
را گرفتار می‌کند که راه فرار ندارد.

تشبیه

مشبه: دنیا

مشبه به: صیادی که در کمین‌گاه است
وجه شبه: دنیا را به صیادی تشبیه می‌کند که در کمین‌گاهی است، ناگهان از آنجا
بیرون می‌آید و تیرهای خود را یکی بعد از دیگری به سوی انسان پرتاب می‌کند.

۱۱.۱۲. زدن تیر مرگ

«وَ أَقْصَدْتُ بِأَسْهُمِهَا»^۱

و به تیرهایش [که در کمان نهاده] او را هلاک سازد.

۱۲.۱۲. مرگ فرجام دنیا

«وَ أَعْلَقْتُ الْمَوْتَ أَوْهَاقَ الْمَنِيَّةِ»^۲

و دنیا ریسمان مرگ را بر گلوی او می‌افکند.

۱. أَقْصَدْتُ: به هدف می‌زند؛ السهم أصاب فقتل مكانه و فلانا طعنه فلم يخطئه.

أَسْهُمُ: تیرها؛ جمع «سهم» به معنای تیر است که جمع دیگرش «سهام» می‌باشد.

۲. أَعْلَقْتُ الْمَوْتَ: به گردن شخص می‌اندازد؛ أَعْلَقْتُ: آویخت و بست

أَوْهَاقَ الْمَنِيَّةِ: طناب‌های مرگ؛ دام‌ها و تله‌ها، کمندها؛ کمند که برای گرفتن حیوان فراری یا انسان به گردن او انداخته می‌شود؛ جمع «وهق» به معنای طنابی است که بر گردن شخص یا حیوانی می‌افکنند؛ جمع وهق محرکة و یسکن و هو الحبل یرمی فی عنق الشخص یؤخذ به و یوثق و أصله للدواب و یقال فی طرفه النشوطة، و هی بالضم ربطة دون العقدة إذا مدت بأحد طرفیها انفتحت.



۱۲. ۱۳. وحشتناکی قبر

«قَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَنْكِ الْمُضْجِعِ»^۱

کشان کشان به سوی گوری تنگ و جایگاهی وحشتناک می‌برند.

۱۲. ۱۴. مشاهده کردن نتیجه اعمال در قبر

«وَوَحْشَةَ الْمَرْجِعِ وَ مُعَايَنَةَ الْمَحَلِّ، وَ ثَوَابِ الْعَمَلِ»^۲

جایی که محل خویش را در بهشت و دوزخ می‌بیند و پاداش اعمال خود را مشاهده می‌کند.

۱۲. ۱۵. برخورد دنیا با آیندگان و گذشتگان

«وَ كَذَلِكَ الْخَلْفُ يَعْقُبُ السَّلَفَ»^۳

همین است برخورد دنیا با آیندگانی که جانشین گذشتگان اند.

نکته

- به این معنا که این جنگ و دعوایی که گذشتگان بر سر مال و مقام دنیا داشتند، منحصر به آن‌ها نبود بلکه این نسل بعدی هم از آن‌ها متابعت کرده و این‌ها هم بر همان رویه هستند.

۱. ضَنْكِ الْمُضْجِعِ: خوابگاه تنگ یعنی قبر؛ «ضنک» به معنای تنگ و «مضجع» به معنای جایی است که انسان پهلویش را بر آن می‌نهد و در اینجا اشاره به قبر است؛ بسكون النون الضيق.

۲. مَرْجِع: قبر؛ کمزول مصدر من رجع رجوعاً کالمرجعة و هما شاذان لَأَنَّ المصادر من فعل یفعل بالفتح و كذلك الخلف یعقب السلف.

۳. الْخَلْفُ: از پس آینده؛ کسی که بعد از دیگری بیاید.

يَعْقُبُ: به دنبال؛ بعد از؛ بکسر القاف و بسكونها للتخفيف يقال جانتی عقبه و أصل الكلمة جاء زید یطأ عقب عمرو، و المعنی كلما رفع عمرو قدما وضع زید قدما مکانها، ثم کثر حتی قبل جاء عقبه. سَلَفُ: گذشتگان، پیشینیان.



۱۸. مرگ و زندگی

«لَا تُثْقِلُ الْمَنِيَّةُ اخْتِرَاماً وَلَا يَزَعُو الْبَاقُونَ اخْتِرَاماً»^۱

مرگ از نابود کردنشان باز نمی‌ایستد و ماندگان از آلودگی دست بر نمی‌دارند.

نکته

- تعبیر به «اخترام» با توجه به اینکه ریشه این لغت به معنای بریدن و قطع کردن و شکاف دادن است اشاره به این نکته دارد که یکی از مشکلات زندگی دنیا این است که کمتر کسی به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود، بلکه غالباً عوامل گوناگونی چه از درون و چه از برون، چه روانی و چه جسمانی، چه حوادث فردی و چه اجتماعی، باعث مرگ انسان می‌شود.^۲
- «وَلَا يَزَعُو الْبَاقُونَ اخْتِرَاماً»: یعنی از جنایتی که گذشتگان داشتند این بعدی‌ها دست بر نمی‌دارند به هر حال نه بعدی‌ها از جنایتی که قبلی‌ها داشتند دست بر می‌دارند و نه مرگ دست از آدم‌کشی بر می‌دارد.

۱. لَا تُثْقِلُ: دست بر نمی‌دارد؛ ادامه می‌دهد؛ قلعا من باب منع انتزعه من اصله و الاقلاع عن الأمر الكف عنه اختراماً: نابود کردن؛ ریشه کن کردن؛ از ماده «خَرَمَ» به معنای پاره کردن و شکافتن است و در اینجا اشاره به حوادثی است که رشته عمر انسان را پاره می‌کند و نهال وجود انسان را ریشه کن می‌سازد؛ المنية أخذته و القوم استأصلتهم واقتطعتهم. لَا يَزَعُو: خودداری نمی‌کنند؛ دست بر نمی‌دارد، شرم نمی‌کند؛ از ماده «رَعُو» به معنای بازگشت از جهل به سوی علم و اصلاح نمودن خویش است و جمله بالا «لَا يَزَعُو الْبَاقُونَ اخْتِرَاماً» اشاره به این است که «دیگران درس عبرت نمی‌گیرند و از گناهان بازگشت نمی‌کنند و به اصلاح خویش نمی‌پردازند.»؛ عن القبيح ارتدع؛ و الاسم رعيا بالضم؛ و الرعوى بالفتح و يرعوى عنه يكف و منه: شر الناس من يقرأ كتاب الله لا يرعوى الى شيء منه: ای: لا ینکفی ولا ینزجر. اختراماً: مرتکب جرم شدن؛ از ماده «جرم» به معنای گناه کردن است؛ اكتساب الجرم و الذنب؛ جرم الجرم: الذنب؛ والجريمة مثله.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۵۶.



۱۹. قرار گرفتن در مسیر فنا

«يَحْتَذِرُونَ مِثْلًا وَيَمْضُونَ أَرْسَالًا إِلَى غَايَةِ الْإِثْتِهَاءِ، وَصَيُورِ الْفَنَاءِ»^۱

همچون آنان عمل می‌کنند و همانندشان گام بر می‌دارند تا به پایان جهان برسند و در مسیر فنا قرار گیرند.

نکته

- مقصود این است که این آدم‌ها به دست مرگ گرفتارند و ماند گله‌های کوچک گوسفند که به تدریج به کشتارگاه می‌روند و می‌آیند و یک راهی را طی می‌کنند و این جریان همین طور ادامه دارد تا دنیا تمام شود.
- «وَيَمْضُونَ أَرْسَالًا»: مقصود این است که این آدم‌ها به دست مرگ گرفتارند و مانند گله‌های کوچک گوسفند که به تدریج به کشتارگاه می‌روند این‌ها هم از این دنیا خارج می‌شوند.

۱. يَحْتَذِرُونَ: پیروی می‌کنند، هم شکل و مثل می‌کنند؛ از ماده «حذو» به معنای انجام دادن کار مشابه است. به همین دلیل به معنای اقتدا کردن در کارها آمده است و در اینجا، اشاره به این است که «باقی ماندگان، همچون پیشینیان به اعمال زشت خویش ادامه می‌دهند.»؛ به إذا اقتدیت به فی اموره و اصله من حذوت النعل بالنعل قدرتها بها و قطعتها علی مثالها و قدرها و تشبیه.

مثال: الگو.

يَمْضُونَ: می‌گذرند؛ از ریشه «مضی، يمضی» به معنای آن کار را ادامه داد و دنبال کرد. ماضی: سپری شده، تمام شده. أَرْسَال: دسته دسته؛ جمع «رُسُل» به معنای گله حیوان است و در جمله بالا اشاره به این است که گروهی بدون فکر و مطالعه و اندیشه، چشم و گوش بسته به دنبال دیگران حرکت می‌کنند. / جمع رسل بفتح تین مثل سبب و أسباب و هو القطيع من الابل و شبه به الناس فقيل جاءوا أرسالا أي متتابع.

صَيُور: بازگشت؛ پایان کار، سرانجام؛ از ماده «صیر» به معنای انتقال از حالتی به حالت دیگری است و لذا «صیور» به عاقبت و پایان و مسیر هر کار اطلاق می‌شود. (این واژه صیغه مبالغه است). / الأمر بالكسر و یفتح مسیره و عاقبتة كالصَيُور و الصَيُورة.



حَتَّى إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ وَتَقَصَّصَتِ الدُّهُورُ وَأَزَفَ النُّشُورُ أَخْرَجَهُمْ مِنْ
صَرَائِحِ الْقُبُورِ وَأَوْكَارِ الطُّيُورِ وَأَوْجِرَةَ السَّبَّاحِ وَمَطَارِحِ الْمَهَالِكِ سِرَاعاً إِلَى
أَمْرِهِ مُهْطِعِينَ إِلَى مَعَادِهِ رَعِيلاً صُمُوتاً قِياماً صُفُوفاً يَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ وَيُسْمِعُهُمُ
الدَّاعِيَ عَلَيْهِمْ لُبُوسِ الْإِسْتِكَانَةِ وَضَرْعِ الْإِسْتِسْلَامِ وَالذَّلَّةِ قَدْ ضَلَّتِ الْحَيْلُ
وَأَنْقَطَعَ الْأَمَلُ وَهَوَتْ الْأَفْتِدَةُ كَاطِمَةً وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ مُهَيِّمَةً وَالْجَمَ
الْعَرَقُ وَعَظُمَ الشَّفَقُ وَأُرْعِدَتِ الْأَسْمَاعُ لِرَبْرَةِ الدَّاعِي إِلَى فَضْلِ الْخِطَابِ وَ
مُقَابِيضَةِ الْجَزَاءِ وَنَكَالِ الْعِقَابِ وَنَوَالِ الثَّوَابِ.

۲۰. رستاخیز، صحنه ای هولناک

۱.۲۰. فَنای همه چیز

«حَتَّى إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ»^۱

تا آنجا که رشته امور گسیخته شود.

۲.۲۰. گذشت زمان

«وَتَقَصَّصَتِ الدُّهُورُ»^۲

و زمان‌ها بگذرد.

۳.۲۰. نزدیکی رستاخیز

«وَأَزَفَ النُّشُورُ»^۳

و رستاخیز نزدیک می‌گردد.

۱. تَصَرَّمَت: به آخر رسید؛ برچیده شد؛ از ریشه «صَرَمَ» به معنای دلیر و قاطع. صارم: جمع آن صوارم به معنای دلاور شجاع؛ «تَصَرَّمَ الرجل»: آن مرد با سختی خود را مقاوم و صبور گردانید. صریم: کار قطعی و جزئی؛ التخل قطعه و انصرم اللیل و تصرم ذهب.

۲. تَقَصَّصَت: سپری شد؛ پایان یافت؛ از ریشه «قَضَى يَقْضِي»: کارش را انجام داد. تقصّی: آن چیز سپری و تمام شد؛ تقصت الدهور: روزگاری سپری شد؛ الشیء یقْصُه قطعته.

۳. آزَف: نزدیک شد؛ از ماده «أَزَفَ» به معنای نزدیک شدن است؛ ازف النشور: قیامت نزدیک شد؛ شخص فلان یأزف أزفا من باب تعب قرب و دنا و منه قوله: أزفت الآزفة، أى قربت القيامة و دنت، سمیت بذلك لأنّ کلّ ما هو آت قریب.



مشابه

♦ ﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾^۱ حساب مردم به آن‌ها نزدیک شده اما آن‌ها در غفلت‌اند و روی گردانند.

♦ ﴿فَاَحْيَيْنَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴾^۲ به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می‌کنیم همچنین روز رستاخیز همین‌گونه است.

۴.۲۰. شروع رستاخیز موجودات از درون قبرها

﴿اَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ الْقُبُورِ وَ اَوْكَارِ الطُّيُورِ، وَ اَوْجَرَةِ السَّبَّاحِ، وَ مَطَارِحِ الْمَهَالِكِ﴾^۳
خداوند همه را از میان گورها و آشیانه پرندگان و لانه درندگان و پرتگاه‌های هلاک به درآورد.

نکته‌ها

- اشاره به گرد آمدن اجزای پراکنده انسان‌ها برای حضور در معاد دارد و روشن می‌سازد که همگان چه آن‌ها که در قبرشان قرار داشته باشند و یا آن‌ها که خوراک پرندگان و درندگان شده باشند و یا آن‌ها که در صحنه‌های پیکار به هلاکت رسیده و مفقودالآثر باشند، اجزای پراکنده بدنشان ترکیب شده و در صحرای محشر حاضر می‌شوند.^۴
- منظور از اوکار و اوجار شکم‌های پرندگان و حیوانات درنده است.^۵
- «مطارح المهالك» اشاره به غرق شدن در دریاها یا سوختن با آتش یا کشته شدن در

۱. انبیاء، ۱.

۲. فاطر، ۹.

۳. ضرائح: شکاف میان قبرها، قسمت وسط قبرها؛ لحدهایی که در دیواره قبر کنده می‌شود و مرده در آن گذاشته می‌شود؛ جمع «ضریح» به معنای قبر، یا شکافی است که در وسط قبر داده می‌شود؛ الشق فی وسط القبر فی جانب فعیل بمعنی مفعول.

اُوکَار: آشیانه‌ها؛ جمع «وکر» به معنای لانه پرندگان است.

اَوْجَرَة: چاله‌های حیوانات؛ جمع «وجار» به معنای حفره‌هایی است که بر اثر سیل، در دره‌ها پیدا می‌شود و به لانه درندگان نیز اطلاق می‌گردد؛ السَّبَّاح جمع و جار بالكسر و هو جحرها الذی تأوی الیه.

السَّبَّاح: درنده‌ها.

مَطَارِح: جاهایی که چیزی انداخته می‌شود؛ پرتگاه‌ها؛ جمع «مطرح» به معنای محلی است که چیزی در آن می‌افکند.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۹۷.

۵. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۶.



میدان جنگ و مانند آن دارد.^۱

مشابه

♦ ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾^۲ آیا نمی داند روزی که تمام آنچه در قبرها است زنده می شود.

۲۰. ۵. مراحل تشکیل دادگاه الهی

۲۰. ۵. ۱. حرکت سریع به سوی پروردگار

«سِرَاعاً إِلَىٰ أَمْرِهُ مُهْطِعِينَ إِلَىٰ مَعَادِهِ»^۳

با شتاب به سوی فرمان [و دادگاه] پروردگار حرکت می کنند.

نکته

● منظور از «امر» حکمی است که با قضای الهی صادر می شود و همگان به سوی پروردگارشان رجوع می کنند. کلمه «سراع» اشاره به نزدیکی وصول آنان به خداوند دارد و اینکه جان، با جدا شدن از بدن، با شتاب به سوی پروردگار حرکت می کند.^۴

مشابه

♦ ﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكِ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾^۵ روزی که زمین به سرعت از [اجساد] آنان جدا و شکافته می شود؛ این حشری است که بر ما آسان خواهد بود.

۲۰. ۵. ۲. ایستادن در صف

«رَعِيلاً صُّمُوتًا، قِيَامًا صُّفُوفًا»^۶

۱. در سایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲. عادیات، ۹.

۳. مُهْطِعِينَ: شتاب کنندگان با ترس و اضطراب؛ از ماده «هَطَعَ» به معنای روی آوردن سریع توأم با ترس است؛ یهطع من باب منع أسرع مقبلاً و أهطع فی عدوه أسرع و منه قوله تعالى: مهطعين إلى الداع، أي مسرعين إليه فی خوف.

۴. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۰.

۵. ق، ۴۴.

۶. رَعِيلاً: یک دسته جمع شده از اسبان؛ در اینجا منظور مردم هستند؛ القطعة من الخيل و الجماعة من الناس. صُّمُوتًا: ساکت؛ از ماده صَمَت به معنای ساکت؛ جمع صامت كالصمت و الصمات مصدر بمعنی السکوت من صمت یصمت من باب قتل.

قیاماً صُّفُوفًا: در حال قیام و در صف ایستاده.



به صورت دسته‌هایی خاموش، صف به صف ایستاده.

مشابه

♦ ﴿وَعَرِّضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا﴾^۱ و ایشان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند.

۲۰. ۵. ۳. دیده شدن به وسیله چشم

﴿يُنْفِذُهُمُ الْبَصَرُ﴾^۲

به گونه‌ای که چشم به خوبی آن‌ها را می‌بیند.

نکته

- جمله «يُنْفِذُهُمُ الْبَصَرُ...» اشاره به این است که جمعیت آن‌ها با آنکه بسیار عظیم است، به گونه‌ای در عرصه محشر می‌ایستند که همه نمایان‌اند و صدا به گوش همه می‌رسد.^۳

۲۰. ۵. ۴. شنیدن صدای پروردگار

﴿وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ﴾^۴

و صدای دعوت‌کننده [الهی] به آن‌ها می‌رسد.

نکته

- داعی یعنی حکمی که خداوند بر بازگشت مردمان به محشر صادر می‌کند. «اسماع» عمومی بودن حکم را نسبت به تمام انسان‌ها بیان می‌کند، بدین معنی که هیچ‌کس قادر نیست از این حکم عمومی که نسبت به حضور در محشر صادر می‌شود، خارج شود.^۵

۱. کهف، ۴۸.

۲. يَنْفِذُهُمُ الْبَصَرُ: به گونه‌ای جمع و انباشته شده‌اند که چشم همه آن‌ها را یک‌جا می‌بیند.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۶۳.

۴. يُسْمِعُ: می‌شنواند.

الدَّاعِيَ: صدازننده.

۵. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۶۳.



۲۰. ۶. ترسیمی از وضع خلاق در محشر

۲۰. ۱. ۶. ذلت و خواری

«عَلَيْهِمْ لَبُؤُسُ الْإِسْتِكَانَةِ وَصَرَغُ الْإِسْتِسْلَامِ وَالذَّلَّةِ»^۱

لباس خاکساری و ذلت، تسلیم و خواری بر آنان پوشانده می شود.

نکته

- این عبارت اشاره به چگونگی وضعی است که مردگان با ذلت و خواری و نهایت ترس و نیازمندی هنگام خروج از قبرها دارند.^۲
- وقتی انسان تسلیم شود در برابر طرف احساس ضعف و ذلت می کند. مقصود حضرت این است که مردم در آن روز بر اثر تسلیم شدن در برابر امر حق احساس ضعف و ذلت می کنند.

تشبیه

مشبه: حالت رام بودن مردم در روز قیامت

مشبه به: لباس

وجه شبیه: امام حالت رام بودن مردم در روز قیامت را که آنان را در برگرفته به لباس تشبیه فرموده و می فرماید: در قیامت لباس و پوشش استکانت بر مردم احاطه کرده است.

۲۰. ۲. ۶. کارساز نبودن چاره

«قَدْ ضَلَّتِ الْحِيلُ»^۳

[روزی است که] چاره سازی در آن کارساز نیست.

۱. لَبُؤُسٌ: پوشاک، لباس؛ يَفْتَحُ اللَّامُ مَا يَلْبَسُ قَالَ تَعَالَى: وَعَلَّمَنَاهُ صِنْعَةَ لَبُؤُسٍ، يَعْنِي الدَّرْعَ.

الْإِسْتِكَانَةُ: بیچارگی؛ زمین گیر شدن؛ باب استفعال از سَكَنَ؛ الْخُضُوعُ.

صَرَغَ: ذلت و خواری؛ ضَعْفٌ وَ خُضُوعٌ؛ لَهُ يَضْرَعُ مِنْ بَابِ مَنَعَ ضِرَاعَةً ذَلًّا وَ خُضُوعًا، وَ ضَرَعَ ضِرْعًا مِنْ بَابِ تَعَبٍ لُغَةً وَ ضَرَعَ ضِرْعًا وَ زَانَ شَرَفَ ضَعْفٍ، وَ تَضَرَّعَ إِلَى اللَّهِ ابْتِهَالًا.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. ضَلَّتِ الْحِيلُ: چاره ها ناکارآمد شد



نکته

- مقصود این است که در آن روز حیل‌ها کاربردی ندارند. در این دنیا می‌شود با حیل و نیرنگ به جایی رسید و یا از زیر مجازات فرار کرد پس کاربرد نیرنگ در این دنیا زیاد است ولی در آخرت سودی ندارد.

۲۰. ۶. ۳. قطع شدن آرزوها

«وَأَنْقَطَعَ الْأَمَلُ»^۱

آرزو قطع شده است.

۲۰. ۶. ۴. از کار افتادن دل‌ها

«وَهُوَ الْأَفْتِدَةُ كَاطِمَةٌ»

دل‌ها از ترس تهی و خاموش شده است.

نکته

- نفوس انسان‌ها در قیامت، در نهایت خواری و بیچارگی قرار دارند و به جز رضا و بخشش خداوند به چیزی امیدوار نیستند.^۲
- «كَاطِمَةٌ»: حال است و به معنای سکوتی است که از روی غصه باشد. این هم از صفات روز قیامت است.

۲۰. ۶. ۵. مخفی شدن صداها

«وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ مُهَيِّمَةً»^۳

صداها آهسته و مخفی گشته است.

۱. انْقَطَعَ: بریده شد.

الْأَمَلُ: آرزو.

هُوَ: سقوط کرد و از کار افتاد.

كَاطِمٌ: فرو برنده خشم، غم زده؛ از ماده كَطَمَ. الْكَاطِمُ: خاموش، ساکت. الْكَطِيمُ: اندوهگین؛ یکظم کظما من باب ضرب و سکت و رَجُلٌ كَاطِمٌ و مَكْظُومٌ مَكْرُوبٌ.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۲.

۳. مُهَيِّمَةٌ: آهسته. اسم فاعل «هینمه» به معنای صدای خیلی مخفی است و در این عبارت حال است. برای اصوات؛ الصَّوْتُ الخَفِی.



مشابه

♦ ﴿يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾^۱ در آن روز، داعی را که هیچ انحرافی در او نیست پیروی می کنند و صداها در مقابل [خدای] رحمان خاشع می گردد و جز صدایی آهسته نمی شنوی.

۶.۶.۲۰. نهایت گرفتاری

﴿وَالْجَمَّ الْعَرَقُ﴾^۲

عرق تا دهان رسیده است.

نکته

● وحشت و اضطراب از یک سو، گرمای محشر از سوی دیگر، فشردگی جمعیت و خستگی مفرط از سوی سوم، باعث می شود که آب بدن ها به عرق تبدیل شود و از تمام پیکرشان جاری گردد. عرق از سر و صورتشان جاری و اطراف دهان را احاطه کرده است، به گونه ای که اگر لب بگشایند، دهان پر از عرق خواهد شد.^۳

۶.۶.۲۰. عظمت ترس از گناه

﴿وَعَظَّمَ الشَّقَقُ﴾^۴

و ترس از گناه، عظیم شده است.

۶.۷.۲۰. دعوت به حسابرسی اعمال در قیامت

۱.۷.۲۰. مجازات یا کیفر الهی

﴿وَأُزِدَّتِ الْأَسْمَاعُ لَزْبَرَةِ الدَّاعِيَ إِلَىٰ فَضْلِ الْخِطَابِ، وَ مُقَايِضَةِ الْجَزَاءِ، وَ نَكَالِ الْعِقَابِ وَ تَوَالِ الثَّوَابِ﴾^۵

گوش ها از صدای رعد آسای دعوت کننده به سوی حسابرسی پروردگار، به لرزه در آمده و همه باید نتیجه اعمال خود را دریابند؛ مجازات و کیفر الهی، یا نعمت و ثواب را.

۱. طه، ۱۰۸.

۲. الْجَمَّ الْعَرَقُ: عرق سر و صورت، دور دهان را گرفته؛ بلغ النَّم فصار كاللجم.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۶۴.

۴. الشَّقَقُ: خوف، ترس؛ در اصل به معنای آمیخته شدن نور روز با تاریکی شب است، به همین سبب در مورد توجه آمیخته با ترس نسبت به چیزی، اطلاق می شود و گاه نیز صرفاً به معنای ترس می آید؛ الخوف.

۵. أُزِدَّتِ: به لرزش درآمده؛ از ریشه «رَعَدَ، يَرْعُدُ - رَعْدًا»: دچار رعدزدگی شد. ارتَعَدَ: لرزان و جنبان شد.



نکته‌ها

- مقصود از «فصل الخطاب» حتمی شدن حکم خداوند علیه آن‌ها پس از ورود به محشر است که به حساب مال و منالشان رسیدگی شود و حقوقی که از حق الناس بر گردنشان باشد وصول گردد.^۱
- «فصل الخطاب» از باب اضافه صفت به موصوف است و مقصود از آن خطاب و ندایی است که فاصل و جداکننده حق از باطل است.
- منظور از «مقایضة الجزاء» معاوضه‌ای است که انجام می‌گیرد، اخلاق و رفتار پست و زشت را کیفر، و اخلاق نیک و حق را پاداش می‌دهند. ارزش کار هرکسی را به اندازه استعداد و پذیرشش به حساب آورده، ادا می‌کنند.^۲

الْأَسْمَاعُ: گوش‌ها؛ از ریشه «سَمَعَ» به معنای «شنید».

زُبْرَةٌ: نهیب و فریاد؛ صدای شدید توأم با آمرت است؛ من زبره زبرا من باب ضرب زجره و نهیره.

فَصْلُ الْخِطَابِ: حکم و قضاوت فیصله‌دهنده؛ جدا کردن حق از باطل.

مُقَايَظَةُ الْجَزَاءِ: دادن جزای کارها؛ معاوضه؛ رد و بدل کردن؛ از ماده «قیض» به معنای مبادله کردن چیزی، با چیزی است و از آنجا که جزای اعمال در برابر عمل انسان‌ها قرار می‌گیرد، در عبارت بالا تعبیر به «مقایضه» شده است؛ به الباء المشأة التَّحْتَانِيَّة عارضه عرضا بعرض.

نَكَالِ الْعِقَابِ: تلخی عذاب؛ مجازات و عقوبت؛ و «نوال» به معنای نعمت است؛ به تنکیلا صنع به صنعا يحذر غیره، و النَّكَال اسم منه أو هو العقوبة.

نَوَالِ الشَّوَابِ: شیرینی پاداش؛ بخشش و عطا؛ العطا.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲. همان.



عِبَادُ مَخْلُوقُونَ اقْتِدَارًا وَ مَرْبُوبُونَ اقْتِسَارًا وَ مَقْبُوضُونَ اخْتِصَارًا وَ
[مُضْمَنُونَ] مُضْمَنُونَ أَجْدَاثًا وَ كَائِنُونَ رُفَاتًا وَ مَبْعُوثُونَ أَفْرَادًا وَ مَدِينُونَ جَزَاءً
وَ مُمَيَّزُونَ حِسَابًا قَدْ أَمْهَلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ وَ هُدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ وَ عَمَرُوا
مَهْلَ الْمُسْتَعْتَبِ وَ كُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدْفُ الرِّيبِ وَ خُلُّوا لِمِضْمَارِ الْحَيَادِ وَ رَوِيَّةِ
الْإِزْتِيَادِ وَ أَنَاةِ الْمُفْتَبِسِ الْمُزْتَادِ فِي مَدَّةِ الْأَجَلِ وَ مُضْطَرَبِ الْمَهْلِ.

۲۱. مراحل آفرینش تا برانگیخته شدن انسان ها

۲۱.۱. آفریده شدن انسان ها

«عِبَادُ مَخْلُوقُونَ اقْتِدَارًا»^۱

آن ها بندگانی هستند که با دست قدرتمند الهی، آفریده شده اند.

مشابه

◊ ﴿وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾^۲ و خداست که همواره بر هر چیزی تواناست.

۲۱.۲. پرورش یافتن انسان ها

«وَ مَرْبُوبُونَ اقْتِسَارًا»^۳

و بی اراده خویش پرورش داده می شوند.

۲۱.۳. قبض روح انسان ها

«وَ مَقْبُوضُونَ اخْتِصَارًا»^۴

و برای حضور [در پیشگاه خدا] قبض روح می گردند.

۱. اقْتِدَارًا: قدرت.

۲. كهف، ۴۵.

۳. مَرْبُوبُونَ: جمع مربوب به معنی پرورش یافته.

اقْتِسَار: جبر و بدون اختیار؛ از ماده «قسر» به معنای مجبور ساختن است. حرکت قسری به حرکت بدون اختیار گفته می شود. یعنی اینها بدون اختیار خود تحت تعلیم و تربیت خداوند قرار گرفتند؛ علی الأمر قسرا من باب ضرب قهره و اقتسره کذلک.

۴. مَقْبُوضُونَ: قبض روح شوندگان. «قَبَضُ، يَقْبِضُ»: به آن چنگ زد و آن را گرفت. قابض: گیرنده، قبض کننده. اخْتِصَارًا: حاضر شدن (ملانکه برای قبض روح). حال است از ماده حَصَرَ؛ حضره الموت و احتضره اشرف علیه فهو فی النزاع و هو محصور و محتضر بالفتح.



نکته

- انسان محتضر به آن فردی گفته می‌شود که ملائکه نزد او حاضر می‌شوند و او را قبض روح می‌کنند.

۴.۲۱. سپردن به قبرها

«و [مُصَمَّنُونَ] مُصَمَّنُونَ أَجْدَاثًا»^۱

و به قبرها سپرده می‌شوند.

۵.۲۱. تبدیل شدن به استخوان‌های پوسیده

«و كَانُوا رُفَاتًا»^۲

و سرانجام به استخوان‌های پوسیده‌ای مبدل خواهند شد!

نکته

- یعنی این‌ها همان انسان‌هایی هستند که در اثر ماندن در قبرها پوسیده شده و به صورت پودر درآمده بودند اینک خدا آن‌ها را دوباره در قیامت خلق فرموده است. قرآن در این باره می‌فرماید: «وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمُبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا»^۳

۶.۲۱. رستاخیز انسان‌ها

۱.۶.۲۱. تنها برانگیخته شدن

«و مَبْعُوثُونَ أَفْرَادًا»

آن‌ها تک‌تک برانگیخته می‌شوند.

۱. مُصَمَّنُونَ: دفن و پوشانده شده‌ها؛ از ماده صَمَنَ: عهده دار شدن، به گردن گرفتن. ضَمِنَ: درون یک چیز، داخل یک چیز.

أَجْدَاثَ: قبرها؛ جمع «جدث» به معنای قبر است؛ جمع الجدث کاسباب و سبب و هو القبر و هذه لغة أهل تهامة و أما أهل نجد فيقولون جدف بالفاء.

۲. رُفَات: پوسیده و خاک شده؛ خُرد شده؛ از ماده «رُفَت» به معنای خرد شدن و خرد کردن است؛ کالفتات بالضم لفظاً و معنا و هو ما تناثر من كل شيء.

۳. اسراء، ۴۹.



نکته

● خلقت انسان‌ها در این دنیا به صورت انفرادی و تک به تک بوده. اول آدم خلق شد و بعد حوا خلق شد و بعد دیگران در قیامت هم انسان‌ها به صورت تک به تک مبعوث می‌شوند. قرآن نیز در این باره می‌فرماید: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۱

مشابه

◇ ﴿وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا﴾^۲ و روز قیامت همه آن‌ها، تنها، به سوی او خواهند آمد.

◇ ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾^۳ و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده‌اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید و شفیعی را که در [کار] خودتان، شریکان [خدا] می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم. به یقین، پیوند میان شما بریده شده و آنچه را که می‌پنداشتید از دست شما رفته است.

۲۱. ۶. ۲. جزای اعمال

﴿وَمَدِينُونَ جَزَاءً﴾

و در برابر اعمالشان جزا داده خواهند شد.

نکته

● «جَزَاءً»: در این عبارت مصدر و مفعول مطلق است که از غیر فعل خود آمده است یعنی جزا داده می‌شوند جزا دادنی.

۲۱. ۶. ۳. جدا بودن حساب هر فرد

﴿وَمُمَيَّرُونَ حِسَابًا﴾^۴

و حساب هر یک از دیگری جداست!

۱. انعام، ۹۴.

۲. مریم، ۹۵.

۳. انعام، ۹۴.

۴. مَدِينُونَ: جزا داده شدگان؛ جمع «مَدِين».

مُمَيَّرُونَ: از هم جدا شدگان؛ از ریشه «مَيَّرَ» به معنای تمیز داد، جدا کرد.

**مشابه**

- ◇ ﴿وَأَمَّا زُورَ الْيَوْمِ أَتَيْهَا الْمُجْرِمُونَ﴾^۱ وای گناهکاران، امروز [از بی گناهان] جدا شوید.
- ◇ ﴿مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^۲ خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد تا آنکه پلید را از پاک جدا کند.

۲۲. فرصت های الهی

﴿قَدْ أُمِّلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ﴾

اینان در دنیا برای بیرون آمدن از گمراهی مهلت داده شدند.

نکته

- «مَخْرَج»: محل خروج است و مقصود از آن در اینجا طلب راه فرار است. حضرت فرموده اند چنین نیست که بدون جهت و بدون دلیل خواسته باشند این مردم را به جهنم ببرند.

مشابه

- ◇ ﴿فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ زُوَيْدًا﴾^۳ پس کافران را مهلت ده و کمی آنان را به حال خود واگذار.

تشبیه

مشبه: مدت عمر

مشبه به: فرصتی برای طلب رضایت

وجه شبیه: امام علیه السلام در این عبارت مدت عمر را به فرصتی برای طلب رضایت تشبیه کرده است، چون طولانی به لحاظی همان مهلت و فرصت انجام کار نیک می باشد.

۱. یس، ۵۹.

۲. آل عمران، ۱۷۹.

۳. طارق، ۱۷.



۲۲. ۱. ارائه راه رسیدن به سعادت

«وَهْدُوا سَبِيلَ الْمُنْهَجِ»^۱

و به راه روشن هدایت گشتند.

۲۲. ۲. فرصت جلب رضایت خداوند

«وَعُمِّرُوا مَهْلَ الْمُسْتَعْتَبِ»^۲

و [در دنیا] زمانی کافی برای جلب رضایت پروردگار در اختیار داشتند.

نکته

- «مَهْلَ الْمُسْتَعْتَبِ»: یک مثل است و برای جلب رضایت کسی است که رضایت قلبی او مطلوب است. مقصود حضرت از آوردن این جمله این است که بگوید: خدا این قدر به آن‌ها مهلت داده بود که رضایتشان به دست بیاید.

۲۲. ۳. کنار رفتن پرده تردید

«وَكُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدْفُ الرَّيْبِ»^۳

و [با ارائه دلایل روشن از سوی پروردگار] پرده شبهات از برابر چشمشان برداشته شد.

نکته

- ریب به معنای شک و تردید است. کسی که در شک و تردید است در حقیقت در ظلمت و تاریکی است.

۲۲. ۴. رفتن به سوی خیرات

«وَحُلُوا لِمِصْمَارِ الْحَيَادِ»^۴

۱. مَنْهَج: راه و روش؛ طریق واضح؛ کالمنهج و المنهاج الطريق الواضح.

۲. مُسْتَعْتَب: خواستار خشنودی؛ کسی که رضایت ناراضی را جلب کند؛ از ماده «عتب» به معنای رضایت و خشنودی است. بنابراین «مستعتب» به کسی می‌گویند که در مقام جلب رضایت باشد. ریشه اصلی این لغت «عتاب» به معنای سرزنش است و «اعتاب» به معنای نفی سرزنش است و «استعتاب» به معنای طلب نفی سرزنش، که مساوی با طلب خشنودی است؛ بِالضَّمِّ الرِّضَا و استعتبه أعطاه العتبی کأعتبه و طلب إليه العتبی من الأضداد.

۳. سُدْفٌ: تاریکی‌ها؛ ظلمات؛ جمع «سدفة» به معنای ظلمت است؛ جمع سدفة.

الرَّيْبُ: شبهه‌ها؛ تردیدها؛ جمع «رربة»؛ جمع سدفة، كغرفة و غرف و هی الظلمة.

۴. حُلُوا: به حال خود گذاشته شدند.

مِصْمَارٌ: لاغر کردن و آماده کردن برای مسابقه. اسبی را که برای میدان مسابقه تربیت می‌کردند به این ترتیب بوده که اول مدتی به آن علوفه فراوان می‌دادند تا خوب چاق شود و بعد کم‌کم او را می‌تازاندند تا چاقی بدن اسب کم و استخوانش



و در میدان مسابقه به‌سوی خیرات رها شدند.

نکته

- این جمله کنایه است چون اسبی در کار نبوده پس کنایه است از آمادگی و ریاضت یعنی آن‌ها را رها کردند تا با انجام اعمال صالح خود را تربیت و آماده بهشت کنند.

۵.۲۲. دنیا محل تلاش برای رسیدن به حقیقت

«وَرَوِيَّةُ الْإِزْتِيَادِ وَ أَتَاةُ الْمُقْتَبِسِ الْمُتَرَادِ فِي مَدَّةِ الْأَجَلِ وَ مُضْطَرِبِ الْمَهْلِ»^۱

و مجال تفکر برای رسیدن به بهترین مراتب و اقتباس نور سعادت در مدت حیات و محل آمد و شد فرصت به آنان عنایت شد.

نکته‌ها

- عبارت «الْمُقْتَبِسِ الْمُتَرَادِ» به معنای کسی است که چراغ در دست گرفته تا به وسیله نور آن گم کرده‌ای را بیابد.^۲

محکم شود و خیلی در دویدن چالاک شود. عرب به این کار تضمیر می‌گوید؛ الفرس ضمورا من باب قعد و ضمرا من باب قرب قلّ لحمه و هزل، و ضممرته و أضمرته أعدده للسباق و هو أن تعلفه قوتا بعد السمن أي يعلف حتى يسمن ثم يرد إلى قوته الأول ليخف لحمه و ذلك في أربعين يوما، و المضمار الموضع الذي تضمير فيه الخيل. جِيَاد: اسبان اصیل؛ جمع «جواد» در اینجا به معنای اسب با ارزش است.

۱. رَوِيَّة: تفکر و اندیشه؛ الفکر و التدبیر و هی کلمه جرت علی ألسنتهم بغير همز تخفيفا و هی من رَوَات فی الأمر بالهمز أي نظرت فيه.

إِزْتِيَاد: اختیار و انتخاب؛ از ماده «رَوَد» به معنای طلب کردن چیزی است؛ الطلب. أَتَاة: ثانی و بآرامش؛ وقار و حلم است و به معنای درنگ کردن نیز آمده است؛ فی الأمر تمکث و لم يعجل و الاناة و زان حصاة اسم منه.

مُقْتَبِس: کسی که در تاریکی شعله‌ای از آتش به دست گرفته و در جست‌وجوی چیزی باشد؛ کالقباس هو طالب العلم و النار

مُتَرَاد: جوینده، خواهنده؛ از ریشه اراده.

مُضْطَرِب: محل رفت‌وآمد؛ (به فتح راء) از ماده «اضطراب» به معنای حرکت نامنظم و گاه به معنای رفت‌وآمد، آمده است.

۲. درسایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۵.



مشابه

- ◇ ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾^۱ بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟
ایا تفکر نمی کنید.
- ◇ ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾^۲ آیا آن ها در دل خود نیندیشیدند.

۱. انعام، ۵۰.

۲. روم، ۸.



فَيَا لَهَا أَمْثَالًا صَائِبَةً وَ مَوَاعِظَ شَافِيَةً لَوْ صَادَفَتْ قُلُوبًا زَاكِيَةً وَ أَسْمَاعًا
وَاعِيَةً وَ آرَاءَ عَازِمَةٍ وَ أَلْبَابًا حَازِمَةً فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ سَمِعَ فَخْشَعَ وَ اقْتَرَفَ
فَاعْتَرَفَ وَ وَجَلَ فَعَمِلَ وَ حَازَرَ فَبَادَرَ وَ أَتَقَنَ فَأَحْسَنَ وَ عُبِّرَ فَاغْتَبَرَ وَ حَذَرَ فَحَذَرَ وَ
رُجِرَ فَازْدَجَرَ وَ أَجَابَ فَأَنَابَ وَ رَاجَعَ فَتَابَ وَ افْتَدَى فَاخْتَدَى وَ أَرَى فَرَأَى فَاسْرَعَ
طَالِبًا وَ نَجَا هَارِبًا فَافَادَ ذَخِيرَةً وَ أَطَابَ سَرِيرَةً وَ عَمَّرَ مَعَادًا وَ اسْتَظْهَرَ زَادًا لِيَوْمِ
رَحِيلِهِ وَ وَجَّهَ سَبِيلَهُ وَ حَالَ حَاجَتِهِ وَ مَوْطِنَ فَاقْتِهِ وَ قَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مَقَامِهِ فَاتَّقُوا
اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جَهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ وَ اخْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَ اسْتَحِقُّوا
مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّانِجِزِ لِيَصْدَقَ مِيعَادُهُ وَ الْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ.

۲۳. مواعظ تکان دهنده!

«فَيَا لَهَا أَمْثَالًا صَائِبَةً، وَ مَوَاعِظَ شَافِيَةً، لَوْ صَادَفَتْ قُلُوبًا زَاكِيَةً، وَ أَسْمَاعًا وَاعِيَةً، وَ آرَاءَ
عَازِمَةٍ، وَ أَلْبَابًا حَازِمَةً»^۱

وه! چه مثل‌های صائب و رسایی و چه اندرزهای شفافبخشی، به شرط آنکه با قلب‌های پاک
و گوش‌های شنوا و اراده‌های قاطع و عقل‌های دور اندیش روبه‌رو شود.

نکته‌ها

- تعبیر به «صائبه» اشاره به این است که مثل‌ها دقیقاً مطابق واقع است و تعبیر به «اسماع
واعیه» اشاره به این است که بعد از شنیدن یک سخن، باید آن را در خود نگاه داشت.^۲

۱. فَيَا لَهَا أَمْثَالًا: اوه! چه مثل‌های صائب و رسایی؛ اشاره به موعظه‌های روشنگر و اندرزهایی است که سبب نجات
انسان هاست؛ منادای محذوف و لام در لَهَا برای تعجب است و «امثالا» تمیز که بیان‌کننده ضمیر است.
صَائِبَةً: مطابق واقع؛ درست و به جا؛ صاب السهم الغرض صوبا؛ صاب-یُصبیه من باب باع کاصابه وصل الغرض
و ما أخطاه
شَافِيَةً: شفافبخش.

وَاعِيَةً: شنونده و حفظ‌کننده؛ از ریشه‌ی وعی به معنای پذیرفت، وعی الحديث: آن سخن را پذیرفت و درباره اش تدبیر
کرد؛ واعی: جمع‌کننده و در خود نگهدارنده؛ واعیه مونث «واعی» است.
زَاكِيَةً: پاک.

عَازِمَةٍ: با عزم و جدی؛ از ریشه‌ی عَزَمَ.
أَلْبَابًا حَازِمَةً: عقل‌های دوراندیش؛ تفکر عمیق و صحیح؛ از ماده «حَزَم»؛ به افراد دور اندیش «حازم» گفته می‌شود و
«حزام» به معنای کمربند است که از نظر استحکام، تناسبی با معنای اصلی دارد؛ فلان رأیه حزمًا آنقته

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۷۷.



- تفاوت «آراء عازمه» و «الباب حازمه» ظاهراً در این جهت است که «آراء عازمه» اشاره به تصمیم‌های محکم است و «الباب حازمه» اشاره به اندیشه‌های ژرف و عمیق است که عواقب کار را به خوبی می‌بیند و با دورنگری جوانب هر مسئله را بررسی می‌کند.^۱
- مقصود از شافی بودن موعظه این است که در دل‌ها تأثیر بگذارد و بیماری نادانی و اخلاق پست را از میان ببرد و شخص موعظه‌پذیر را به خدا بازگشت دهد تا به پیشگاه خداوند تضرع و زاری کند.^۲
- شرایط اثرپذیری مواعظ عبارت است از: الف) دل پاک و پذیرنده؛ ب) گوش شنوا؛ ج) اراده قوی؛ د) عقل.
- «یا لها»: ندا و مناداست؛ یعنی ای شگفت از این‌ها. مقصود از «لها» که در فارسی به معنای این‌هاست آن کارهایی است که انجام شده است.
- «أَمْثالاً صَائِبَةً»: تمیز برای «لها» است و ابهام آن را بیان می‌کند یعنی مثل‌ها و الگوهایی که صائب و حق بوده است.

مشابه

◇ ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳ و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم، باشد که آنان بیندیشند.

◇ «إِنِّي قَدْ بَثْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ [بِهَا الْأَنْبِيَاءُ] الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أَمَمُهُمْ وَأَدَيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِهِمْ»^۴ من به شما پندهایی دادم که پیغمبران امت‌های خود را به آن‌ها پند دادند و آنچه را [از مماشات و مهربانی] با شما به جا آوردم که اوصیاء به آن‌هایی که بعد از پیغمبران بودند رفتار کردند.

۲۴. توصیه به تقوا

«فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ سَمِعَ فَخْشَع»^۵

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۷۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳. حشر، ۲۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

۵. تَقِيَّةً: تقوا، مفعول مطلق نوعی؛ كالتَّقْوَى اسم من اتقیت الله اتقاء



پس تقوای الهی پیشه کنید مانند تقوای کسی که شنید و خاشع شد.

نکته

- اینکه کسی حرف حق را بشوند و عمل کند به این معناست که او یک نحو خدا ترسی دارد و بر اثر همان خدا ترسی که دارد در برابر حق خاشع است پس امام می فرماید که تقوای شما هم مانند تقوای این افراد باشد که خدا ترس هستند.

مشابه

- ◇ ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱ این [قرآن] برای مردم، بیانی و برای پرهیزکاران رهنمود و اندرزی است.

۲۴. ۱. اعتراف به گناه

﴿وَ اقْتَرَفَ فَأَعْتَرَفَ﴾^۲

و گناه کرد و اعتراف نمود.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾^۳ و هرکس نیکی به جای آورد برای او در ثواب آن خواهیم افزود.
- ◇ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾^۴ زیرا کسانی که مرتکب گناه می شوند، به زودی در برابر آنچه به دست می آوردند کیفر خواهند یافت.

۲۴. ۲. خضوع و خشوع

﴿وَجَلَّ فَعَمِلَ﴾^۵

و ترسید و به عمل برخاست.

۱. آل عمران، ۱۳۸.

۲. اِقْتَرَفَ: کسب کرد؛ از ماده «قرف» به معنای به دست آوردن چیزی است و «اقتراف» در مورد انجام گناه به کار می رود؛ لاهله اقترافا اکتسب من مال حلال او حرام.

۳. شوری، ۲۳.

۴. انعام، ۱۲۰.

۵. وَجَلَّ: ترسید.



نکته

- کسی که از عذاب خداوند ترسیده برای نجات خود عمل نیکو انجام می‌دهد و کسی که از عذاب خداوند می‌ترسد گناه نمی‌کند.

مشابه

- ◇ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^۱ مؤمنان، همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد.

۳.۲۴. خوف الهی (وَ حَاذَرَ فَبَادَرَ)^۲

و حذر نمود و به‌سوی طاعت شتافت.

مشابه

- ◇ ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ...﴾^۳ پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت می‌کنند و از آن روی می‌گردانند بترسند...

۴.۲۴. رسیدن به مقام یقین (وَ اَيَّقَنَ فَأَحْسَنَ)

و چون [به مرگ و لقای پروردگار] یقین کند، نیکی نماید.

مشابه

- ◇ ﴿وَيُجْزَى الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾^۴ و آنان را که نیکی کرده‌اند، به نیکی پاداش دهد.

۵.۲۴. عبرت‌گیری از حوادث (وَ عُبِّرَ فَأَعْتَبَرَ)^۵

و هرگاه درس عبرت به او بدهند، عبرت پذیرد.

۱. انفال، ۲.

۲. حاذَرَ: حذر و احتیاط در پیش گرفت؛ از ماده حَذَرَ؛ الشَّيْءُ و حاذره خافه. و یحتمل أن یراد من حاذر كثرة الخوف بناء على أن زيادة المبنى تدل على زيادة المعنى.
بادَرَ: به عمل مبادرت کرد؛ پیشی گرفت.

۳. نور، ۶۳.

۴. نجم، ۳۱.

۵. اعتَبَرَ: پند گرفت؛ از ریشه عَبَرَ به معنای پند، موعظه و عبرت؛ آی آری العبر كثيرا بناء على أَنَّ التَّشْدِيدَ دَلِيلُ الْمُبَالَغَةِ.



نکته

- اگر کسی از تاریخ گذشتگان عبرت گرفته باشد حساب کار خودش را می‌کند و خود را بنده صالح خدا تربیت می‌کند و طبعاً فرد پرهیزکاری است. حضرت هم توصیه می‌کنند که تقوای شما چنین تقوایی باشد.

مشابه

- ◇ ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ﴾^۱ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.

۶.۲۴. پرهیز از اعمال خلاف

﴿وَحُذِّرْ فَحْذِرْ﴾

و هر زمان او را [از اعمال خلاف] برحذر دارند، حذر کند.

۷.۲۴. گوش به امر و نهی الهی

﴿وَرُجِرْ فَارْذَرْ﴾^۲

و اگر [از نافرمانی خدا] منعش کنند، باز ایستد.

مشابه

- ◇ ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ﴾^۳ و قطعاً از اخبار، آنچه در آن مایه انزجار است به ایشان رسید.

۸.۲۴. اجابت دعوت حق

﴿وَاجَابَ فَأَنَابَ﴾^۴

و آنگاه که [به زبان] اجابت [دعوت حق] کند [در عمل] به سوی او بازگردد.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ﴾^۵ و کسی که دعوت‌کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده‌کننده [خدا] نیست.

۱. یوسف، ۱۱۱.

۲. ارْذَرْ: امتناع ورزید؛ دوری کرد؛ زجره زجر منعه و نهاده کازدجر و ازدجر يستعمل مطاوع ازدجر و هو غریب.

۳. قمر، ۴.

۴. أَنَابَ: از راه خطا برگشت؛ رجوع الشیء.

۵. احقاف، ۳۲.



۹.۲۴. توبه از گناه

«وَرَجَعَ قَتَابٌ»

و چون بازگردد، توبه کند.

مشابه

◇ ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۱ و توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم.

۱۰.۲۴. پیروی از رهبران الهی

«وَأَقْتَدَىٰ فَأَحْتَذَىٰ»^۲

و چون تصمیم به پیروی [از پیشوایان دین] گیرد، به دنبال آنان گام بردارد.

مشابه

◇ ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۳ برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سر مشقی نیکوست.

۱۱.۲۴. دیدن حقایق

«وَأَرَىٰ فَرَأَىٰ»

و چون [حقایق را] به اونها نشان دهند ببیند.

۱۲.۲۵. آثار حرکت سریع در مسیر حق

«فَاسْرَعَ طَالِبًا، وَنَجَا هَارِبًا»^۴

پس شتابان طالب حق شد و با گریز از زشتی نجات یافت.

۱۳.۲۵. کسب ذخیره

«فَأَفَادَ ذَخِيرَةً»^۵

۱. هود، ۸۸.

۲. اَحْتَذَى: پیروی کرد؛ عملش را شبیه عمل مقتدای خود کرد؛ مطابق پیشوایش عمل کرد؛ از ماده «حذو» در اصل به معنای برش کفش مطابق الگو و اندازه معین است؛ سپس به مطابقت چیزی که مانند دیگری صورت گیرد «حذو» و «احتذاء» گفته شده و به کفش «جذاء» می‌گویند؛ در اینجا به معنای پیروی کردن و مطابق الگوهای الهی در همه چیز حرکت کردن است.

۳. احزاب، ۲۱.

۴. هارِبا: در حال فرار؛ از ماده هَرَبَ به معنای فرار کردن؛ الفرار.

۵. آفادَ: به دست آورد؛ کسب کرد؛ المال استفاده و أعطاه و هو من الأضداد.



در نتیجه، ذخیره‌ای به دست آورد.

۲.۲۵. پاکیزگی باطن

«وَ أَطَابَ سَرِيرَةً»^۱

و باطن خویش را پاکیزه کند.

۳.۲۵. آبادی قیامت

«وَ عَمَّرَ مَعَاداً»^۲

قیامتش را آباد نمود.

نکته

- تعمیر کردن آخرت و معاد به این است که انسان واجبارت الهی را انجام دهد و از محرمات پرهیز کند و خلاصه به وظایف شرعی خود عمل نماید.

۴.۲۵. پیش فرستادن توشه برای قیامت

«وَ اسْتَظْهَرَ زَاداً لِّیَوْمِ رَحِيلِهِ وَ وَجْهَ سَبِيلِهِ وَ حَالَ حَاجَّتِهِ وَ مَوْطِنِ فَاقَتِهِ وَ قَدَّمَ أَمَامَهُ لِدَارِ مَقَامِهِ»^۳

و برای روز کوچ، و راهی که در پیش دارد، و نیازی که او را افتد، و جایی که در آن درویش ماند، توشه فراهم آورد.

مشابه

◇ «وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۴ و در کارهای نیک شتاب می‌کنند

و آنان از شایستگان‌اند.

۱. أَطَابَ: طیب و پاکیزه شد.

سَرِيرَةً: باطن.

۲. عَمَّرَ: آباد کرد.

۳. اسْتَظْهَرَ: به دوش گرفت؛ از ماده «ظهر» به معنای پشت، گرفته شده و «استظهر زادا» به معنای حمل کردن زاد و توشه بر پشت خویش یا بر پشت مرکب است؛ به استعنت.

وَجْهَ سَبِيلِهِ: جهت راه خود.

۴. آل عمران، ۱۱۴.



تشبیه

مشبه: مسافرت آخرت

مشبه به: مسافرت دنیا

وجه شبّه: در مسافرت‌ها این طور بوده که مردم مخارج سفر خود را که به صورت آذوقه و خشکبار بوده روی شتر، اسب یا الاغ خود می‌بسته و همراه خود می‌برده‌اند و از این بستن آذوقه بر روی شتر و اسب تعبیر به «استظهار زاد» می‌کرده‌اند؛ یعنی توشه خود را ظاهر کرده است. ظاهر بودن به این معناست که روی حیوان بوده و همه می‌دیده‌اند و حالا حضرت می‌فرماید که چنین کسی بالاخره زاد و توشه‌ای برای قیامت خود برداشته است. پس مسافرت آخرت شبیه مسافرت‌های دنیاست.

۲۶. توصیه‌های مجدد به تقوا

۱. ۲۶. تقوا در راستای هدف

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ لَهُ»^۱

تقوای الهی پیشه کنید. در راستای هدفی که شما را برای آن آفریده است.

۲. ۲۶. هشدار از نافرمانی پروردگار

«وَ اخْذُوا مِنْهُ كُنْهَ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ»^۲

از مخالفت فرمانش بر حذر باشید! آنچنان که به شما هشدار داده.

نکته

- تعبیر به «کنه» اشاره به این حقیقت است که در برابر هشدارهای الهی تنها به ظواهر قناعت نکنید و صورت را بر معنا مقدم ندارید بلکه به عمق این هشدارها برسید و رضا و خشنودی خدا را بطلبید.^۳

۱. در اینکه جمله «جهه ما خلقکم له» «ظرف» است یا «مفعول به» برای فعل مقدر یا «مفعول لاجله» احتمالات متعددی داده شده است ولی احتمال اول از همه روشن‌تر باشد.

۲. کُنْهَ: حقیقت و باطن چیزی؛ گاه به معنای سرانجام و پایان وقت چیزی آمده است و در جمله بالا همان معنای اول منظور شده است؛ الشیء حقیقت و غایت و نهایت به یقال گرفته کنه المعرفة.

۳. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۸۰.



- حذر احتیاط است و اگر آن را به معنای ترس گرفته‌اند به خاطر همان احتیاط است چون کسی که احتیاط می‌کند می‌ترسد که در آینده به خطری برخورد کند. پس می‌فرماید کمال احتیاط را در امور مربوط به دنیا و آخرت داشته باشید.

مشابه

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^۱ و هرکس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت‌آور است.

۲۶. ۳. قطعی بودن وعده پرودگار

﴿وَاسْتَحِقُّوا مِنْهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّجَازِ لِصِدْقِ مِيعَادِهِ، وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعَادِهِ﴾^۲

بدین وسیله استحقاق آنچه را به شما وعده داده شده است، پیدا کنید که وعده او صادق و قطعی است و به این طریق از وحشت روز رستاخیز در امان بمانید.

نکته‌ها

- منظور استحقاق یافتن وعده‌های نیک و پاداش‌های شایسته حق تعالی است و چون این استحقاق وقتی پیدا می‌شود که انسان آمادگی برای آن بیابد، پس در حقیقت امام، امر به آمادگی و تهیه مقدمات فرموده است.^۳
- کلمه «تَجَزَّ» در کلام امام علیه السلام به معنی قطعی بودن وعده حق و تحقق یافتن معاد و حکم الهی است که این یقین موجب روی آوردن به طاعت و فرمانبرداری از دستورات الهی می‌شود.^۴

۱. نساء، ۱۴.

۲. تَجَزَّ: جدی گرفتن و تصدیق نمودن؛ از ماده «نَجَز» به معنای انجام دادن چیزی است و غالباً در مورد وفای به عهد، به کار می‌رود و «تَجَزَّ» به معنای مطالبه انجام چیزی یا مطالبه وفای به عهد است؛ الوعد نجزا من باب قتل تعجل و التَّجَزَّ مثل قفل اسم منه و یعدی بالهمزة و الحرف فیقال أنجزته و نجزت به إذا أعجلته و استنجز حاجته و تنجزها طلب قضاءها ممّن وعده إياها.
میعاد: وعده.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۱۲.

۴. همان.



مشابه

◇ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۱ خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

◇ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ لِهَؤُلَاءِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۲ خدا به مردان منافق و زنان منافق و کافران وعده آتش جهنم داده است. در آن جاودانه‌اند. همین برایشان بس است. لعنت خدا بر آن‌ها باد و به عذابی پایدار گرفتار خواهند شد.

۱. مانند، ۹.

۲. توبه، ۶۸.



جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعًا لِيَتَعَى مَا عَنَّاهَا وَأَبْصَارًا لَتَجُلُو عَنْ عَشَاهَا وَأَشْلَاءَ جَامِعَةً
لِأَعْضَائِهَا مُلَانِمَةً لِأَخْنَائِهَا فِي تَرْكِيبِ صُورِهَا وَ مَدَدِ عُمْرِهَا بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا
و قُلُوبٍ رَائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا فِي مُجَلَّلَاتِ نِعَمِهِ وَ مُوجِبَاتِ مَنِّهِ وَ حَوَاجِزِ عَافِيَتِهِ وَ قَدَرِ
لَكُمْ أَعْمَارًا سَتَرَهَا عَنْكُمْ وَ خَلَفَ لَكُمْ عِبْرًا مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ مِنْ مُسْتَمْتَعِ
خَلَاقِهِمْ وَ مُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ أَرْهَقَتْهُمْ الْمَنَآيَا دُونَ الْأَمَالِ وَ شَذَّبَهُمْ عَنْهَا تَخَرُّمُ
الْأَجَالِ لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ وَ لَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أَنْفِ الْأَوَانِ فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ
بِضَاضَةِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِي الْهَرَمِ وَ أَهْلُ غَضَارَةِ الصَّحَّةِ إِلَّا نَوَازِلَ السَّقَمِ وَ أَهْلُ مَدَّةِ
الْبَقَاءِ إِلَّا آوَنَةَ الْفَنَاءِ مَعَ قُرْبِ الرِّيَالِ وَ أَرْوِفِ الْإِنْتِقَالِ وَ عِلَزِ الْقَلْقِ وَ أَلَمِ الْمَضَضِ وَ
غُصَصِ الْجَرَضِ وَ تَلَقَّتِ الْإِسْتِعَاثَةَ بِنُصْرَةِ الْحَفْدَةِ وَ الْأَقْرَبَاءِ وَ الْأَعِزَّةِ وَ الْقُرَنَاءِ فَهَلْ
دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاجِبُ وَ قَدْ غَوَدَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِينًا وَ فِي ضَيْقِ
الْمَضْجَعِ وَ حِيدًا قَدْ هَتَكَتِ الْهَوَامُ جِلْدَتَهُ وَ أَبْلَتِ النَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ وَ عَفَتِ الْعَوَاصِفُ
آثَارَهُ وَ مَحَا الْحَدَثَانُ مَعَالِمَهُ وَ صَارَتِ الْأَجْسَادُ شَحِيبَةً بَعْدَ بَصَّتِهَا وَ الْعِظَامُ نَخِرَةً
بَعْدَ قُوتِهَا وَ الْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثَقْلِ أَغْبَائِهَا مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا لَا تُسْتَرَادُّ مِنْ صَالِحِ
عَمَلِهَا وَ لَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلَّلِهَا أَوْ لَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَ الْآبَاءِ وَ إِخْوَانَهُمْ وَ
الْأَقْرَبَاءِ تَحْتَدُونَ أُمُثْلَتَهُمْ وَ تَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ وَ تَطْثُونَ جَادَتَهُمْ فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ
حَظِّهَا لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا كَأَنَّ الْمَعْنَى سِوَاهَا وَ كَأَنَّ الرُّشْدَ
فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَجَازَكُمْ عَلَى الصَّرَاطِ وَ مَزَالِي دَحْضِهِ وَ أَهْوَالِ زَلَلِهِ
وَ تَارَاتِ أَهْوَالِهِ.

۲۷. توجه به نعمت های الهی

۲۷.۱. نعمت گوش

«جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعًا لِيَتَعَى مَا عَنَّا»^۱

خداوند برای شما گوش هایی قرار داد تا آنچه را برایش اهمیت دارد بشنود و حفظ کند.

۱. تَعَى: بشنود و دریافت کند؛ از ماده وَعَى.

ما عَنَّا: چیزی که به آن توجه شود؛ از ماده «عنایت» به معنای توجه و اهتمام، نسبت به چیزی است و ضمیر در «عنا» در اینجا ممکن است به خداوند برگردد؛ اشاره به اهداف الهی است که از طریق گوش به انسان می رسد یا به خود انسان باز می گردد.



مشابه

- ◇ ﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾^۱ تا آن را برای شما [مایه] تذکری گردانیم و گوش‌های شنوا آن را نگاه دارد.
- ◇ ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ﴾^۲ خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید، در حالی که [سخنان او را] می‌شنوید.
- ◇ ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾^۳ و اوست آن کس که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد. چه اندک سپاسگزاری.

۲.۲۲. نعمت چشم

﴿وَأَبْصَارًا لِّتَجْلُوْا عَنْ عَشَاهَا﴾^۴

و چشم‌ها مقرر فرمود تا از تاریکی‌ها بینا شوند.

نکته

- در مورد کلمه «عَنْ» دو احتمال وجود دارد: الف) اینکه زائده باشد «لتجملوا عشاها» یعنی تا اینکه کوری او برطرف شود ب) به معنای «بعد» باشد «لتجملوا بعد عشاها» یعنی تا اینکه جلوه پیدا کند و روشن شود بعد از آنکه کور بوده است.

مشابه

- ◇ ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ۖ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾^۵ آیا دو چشمش نداده‌ایم؟ و زبانی و دو لب.
- ◇ ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً﴾^۶ و برای آن‌ها گوش و چشم و قلب قرار دادیم.

۱. حاقه، ۱۲.

۲. انفال، ۲۰.

۳. مؤمنون، ۷۸.

۴. تَجْلُوْا: روشن می‌شود؛ از ماده «جلا» به معنای واضح و آشکار شدن است.

عشاها: تاریکی آن‌ها؛ از ماده «عَشَو» به معنای ضعف چشم و ناتوانی آن است و گاه گفته‌اند به معنای شب‌کوری است؛ عشا من باب تعب ضعف بصره و أبصر نهارا و لم یبصر لیلا فهو أعشا و المرأة عشاء

۵. بلد، ۸ و ۹.

۶. احقاف، ۲۶.



۳.۲۷. نعمت بدن و اعضاء هماهنگش

«وَأَشْلَاءَ جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا مُلَائِمَةً لِأَحْنَائِهَا فِي تَرْكِيبِ صُورِهَا وَ مُدَدِ عُمْرِهَا»^۱

هر عضو را شامل اعضا گردانید و آن اعضا را در تألیف صورت و دوامشان در محل های مناسب قرار داد.

نکته

● «جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا»: یعنی این اعضای ظاهری دربرگیرنده قوت و نیروی لاعضای باطنی هستند گوش باطنی از راه همین گوش ظاهری و چشم باطنی از راه چشم ظاهری درک می کنند.

● «مُلَائِمَةً لِأَحْنَائِهَا»: مقصود از این عبارت این است که بعضی از اعضای انسان کج و خمیده است مانند استخوان های دنده ها و بعضی از استخوان های دیگر و بعضی دیگر مستقیم است مانند استخوان های دست و پا.

مشابه

◇ ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ﴾^۲ او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، آنگاه از علقه ای.

۴.۲۷. نعمت بدن با امکاناتش

«بِإِبْدَانِ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا»^۳

۱. أَشْلَاءَ: جسدها؛ بدن ها؛ جمع «شَل» به معنای عضو و جسد؛ در اینجا به معنای جسد آمده است، زیرا بعد از آن می گوید: «جامعه لاعضائها» و گاه گفته اند به معنای قطعه گوشت می باشد که در واقع همان عضلات است. این معنا نیز در اینجا صادق است؛ جمع الشلو مثل احوال و حمل و هو العضو و قال فی القاموس الشلو بالكسر العضو و الجسد من کل شیء.

مُلَائِمَةً: متناسب، سازگار؛ هماهنگ.

أَحْنَاء: اطراف؛ کجی؛ جمع «حنو» به هر چیزی گفته می شود که نوعی انحاء و پیچیدگی دارد، مانند بسیاری از استخوان های بدن؛ بالفتح و الکسر کل ما فيه اعوجاج من البدن کعظم الحجاج و اللحي و الضلع و من غیره کالقف و الحقف و کل عود معوج فی القتب و الرحل و السرج و الحنو أيضا الجانب و عن النهایة ملائمة لا حنائها ای معاطفها. مُدَدٍ: مدت ها.

۲. غافر، ۶۷.

۳. أَرْفَاق: چیزهای مورد احتیاج؛ جمع «رفق» به معنای سود و نفع؛ چیزی که از آن کمک می جویند؛ التفع يقال ارتفعت به ای انتفعت؛ و قال فی القاموس: الرفق بالكسر ما استعين به و یروی بارماقها بدل بارفاقها و هو جمع الرمح بقیه الروح.



با بدن‌هایی که تمام امکانات را [برای ادامه حیات] در بر دارد.

نکته

- مقصود از «قائمة بارفاقها» این است که هر بدنی برای منافی که از آن منظور بوده آفریده شده است.^۱

۱.۴.۲۷. نعمت دل

«وَقُلُوبٍ رَّائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا»^۲

و دل‌هایی که جوینده انواع روزی‌ها [و مواهب الهی] است.

نکته

- مقصود حضرت این است که خداوند به انسان نیروی اندیشه و تفکری داده که با آن بهره‌وری هر عضوی را طلب کند اگر انسان فکر و اندیشه نداشت نمی‌توانست از این اعضاء بهره‌برداری کند و در نتیجه می‌مرد ولی چون دارای هوش و اندیشه است به این وسیله از هر عضوی بهره‌خودش را می‌برد و در نتیجه به زندگی خود ادامه داده و نسل بشر بر روی زمین باقی می‌ماند.

۲.۴.۲۷. غرق در نعمت‌های بزرگ

«فِي مُجَلَّلَاتٍ نَعِيمَةٍ»^۳

در حالی که انسان‌ها در نعمت‌های بزرگ غرق‌اند.

نکته

- «فِي مُجَلَّلَاتٍ»: جار و مجرور است و متعلق به فعل مقدر و جمله حال است برای فاعل «جَعَلَ» یا حال است برای ضمیر خطاب در «لَكُمْ» بنابراین ترکیب معنا این است که خدا قرار داد برای شما گوش‌ها و... در حالتی که شما در پوشش نعمت‌های خداوند قرار دارید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌میثم، ج ۳، ص ۲۱۷.

۲. رَائِدَةٌ: هدایت‌کننده؛ جست‌وجوگر؛ از ماده «زود» در اصل به معنای جست‌وجوی آب و مرتع است؛ سپس به هرگونه جست‌وجوگری و طلب چیزی گفته شده است و از آنجا که معمولاً کاروان‌ها قبلاً کسی را می‌فرستادند که محل مناسبی برای توقف کاروان پیدا کند، سپس آن شخص کاروان را به آن محل هدایت می‌کرد.

۳. مُجَلَّلَاتٍ: پوشاننده؛ نعمت‌های گسترده که شامل عموم می‌شود؛ از ماده «جلال» در اصل به معنای بزرگ شدن است و از آنجا که بزرگ شدن سبب گسترش و شمول و عمومیت می‌شود، این واژه به معنای شمول و عمومیت نیز به کار می‌رود و «مجللات النعم» نعمت‌هایی است که تمام وجود انسان را فرا می‌گیرد؛ ما تعم الخلق من جلال الشیء تجلیلا آی عم و منه السحاب المجلل و هو الذی یجلل الأرض بماء المطر آی یعمه.



مشابه

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۱ و هر نعمتی که دارید از خداست.

۲۸. شاکر نعمت

﴿وَمُوجِبَاتٍ مِّنْهُ وَحَاجِزٍ عَافِيَّتِهِ﴾^۲

و در برابر نعمت شاکر و از سلامت خدادادی بهره‌مندند.

نکته

- منظور از «موجبات» نعمت‌هایی است که از طرف خداوند فرود آمده و بر بندگان ارزانی شده است. منظور از موانع تندرستی و عافیت، عواملی است که خداوند مقرر می‌دارد تا بیماری‌ها و زیان‌هایی را که به انسان می‌رسد از میان ببرد.^۳

مشابه

﴿كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ﴾^۴ قبلاً خودتان [نیز] همین‌گونه بودید و خدا بر شما مَنّت نهاد.

﴿وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا﴾^۵ و در آن رودها پدید آورد و برای آن، کوه‌ها را قرار داد و میان دو دریا برزخی گذاشت.

۱. ۲۸. نعمت عمر

﴿وَقَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَارًا سَتَرَهَا عَنْكُمْ﴾

خداوند عمرهایی برای شما مقدر فرموده که مقدار دقیق آن، از شما پنهان است.

نکته

- حکمت پوشیده بودن مرگ این است که افراد نسبت به زندگی خود دلگرم باشند و اگر افراد می‌دانستند که در چه تاریخ و در چه سالی می‌میرند زندگی خود را تعطیل می‌کردند و

۱. نحل، ۵۳.

۲. مَنّ: نعمت‌ها؛ جمع مَنّت.

حَاجِز: مانع شونده‌ها؛ موانع؛ «جمع حاجز» به معنای چیزی است که مانع و رادع می‌شود و «حواجز العافیه» موانع تندرستی است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۱۸.

۴. نساء، ۹۴.

۵. نمل، ۶۱.



امور دنیا مختل می‌ماند پی برای آن که روند زندگی به طور طبیعی جریان داشته باشد باید فرارسیدن مرگ انسان از او پوشیده بماند.

مشابه

- ◇ ﴿وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾^۱ و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود مگر آنکه در کتابی [مندرج] است.
- ◇ ﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲ و هرکس اجلس فرا رسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی‌افکند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.
- ◇ ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ﴾^۳ و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد. [خداوند، مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین و هرکه پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می‌دهیم و هرکه پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می‌دهیم.

۲۸. ۲. نعمت عبرت‌های تاریخ

«وَخَلَفَ لَكُمْ عَبْرًا مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ مِنْ مُسْتَمْتَعٍ خَلَاقِهِمْ»^۴
و از آثار گذشتگان برای شما عبرت‌ها به جای گذاشت مانند بهره‌ای که از دنیا بردند.

نکته

- «مِنْ مُسْتَمْتَعٍ خَلَاقِهِمْ»: «مِنْ»: بیانیه است یعنی از بهره بردن نصیب هایشان مقصود این است که از بهره‌هایی که نصیب آن‌ها شده بهره کافی را برده‌اند.

۱. فاطر، ۱۱.

۲. منافقون، ۱۱.

۳. آل عمران، ۱۴۵.

۴. مُسْتَمْتَع: محل بهره‌برداری و استفاده بردن؛ اسم مکان است؛ اسم مکان من استمعت بكذا انتفعت به. خَلَاقِهِمْ: نصیب و بهره آن‌ها؛ از ماده «خلق» در اصل به معنای تعیین اندازه است و به همین دلیل به نصیب و بهره نیز «خلاق» گفته می‌شود. «مستمع خلاقهم» که در خطبه بالا آمده به معنای لذاتی است که از دنیا برده‌اند؛ بالفتح النصیب من الخير.



۲۸. ۳. نعمت فراخی عمر پیش از فرا رسیدن مرگ

«وَمُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ أَوْ هَقَّتْهُمْ الْمَنَایَا دُونَ الْأَمَالِ»^۱

و خوشی‌ها و زندگی راحتی که پیش از مرگ داشتند.

نکته

● «وَمُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ»: حضرت این طور فرض کرده که همه ما طنابی به دور گردنمان است و موقعی که مرگمان می‌رسد این طناب را می‌کشند و ما را خفه می‌کنند.

۲۸. ۴. لزوم توجه به فرا رسیدن اجل

«وَشَذَّبَهُمْ عَنْهَا تَخَرُّمُ الْأَجَالِ»^۲

ریسمان اجل ناگهان گسیخت و آنان را از خواسته‌هایشان جدا ساخت.

۲۸. ۵. نعمت سلامت بدن و لزوم توشه‌گیری از آن

«لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ»

آنان هنگام تندرستی بدن، توشه آخرت فراهم نساختند.

۱. مُسْتَفْسَحٌ: وسعت و باز بودن؛ اسم مکان از فَسَحَ به معنای وسیع شد، محل وسیع؛ محلّ الفسحة و هی السعة. خَنَاقِهِمْ: طنابی که برای خفه شدن به گردن بسته شود؛ از ماده «خنق» به معنای خفه کردن است و «خنق» به معنای طنابی است که با آن خفه می‌کنند و «مستفسح خناقهم» در خطبه بالا به معنای مواهبی است که قبل از گلوگیر شدن مرگ، انسان از آن بهره می‌گیرد؛ ککتاب الحبل الذی یخنق به یقال خنقه یخنقه خنیقاً ککثف إذا عصر حلقه حتی یموت فهو خائق و خناق، و ربّما یطلق الخناق علی الحلق یقال اخذه بخنقه و مخنقه أى بحلقه. أَوْ هَقَّتْهُمْ: آن‌ها را ربوده است؛ آن‌ها را گیر انداخته است؛ از ماده «ارهاق»، گرفتن چیزی با عجله است و ریشه اصلی آن «رَهَقَ» به معنای ظلم آمده است.

الْمَنَایَا: مرگ‌ها؛ جمع منیه به معنای مرگ.

۲. شَذَّبَهُمْ: آن‌ها را جدا و قطع کرد؛ آن‌ها را کنده و جدا کرده است؛ از ریشه «شَذَّ، یَشُدُّ»: از جماعت جدا و تنها شد. شاذّ: نادر و کمیاب. در اینکه «شذبهم» یک کلمه است یا دو کلمه در میان مفسران نهج البلاغه گفت‌وگوی فراوانی است. آن‌ها که آن را یک کلمه می‌دانند «شذب» را از ماده «تشذیب» به معنای بریدن و اصلاح شاخه‌های درخت می‌دانند، که با متن خطبه بسیار مناسب است و آن‌ها که آن را دو کلمه دانسته‌اند (شذب+بهم) را از ماده «شذود» به معنای جدا شدن و انفراد و ندرت یافتن گرفته‌اند، که آن هم با خطبه بالا مناسب دارد؛ الشیء أدركته وأرهقت الزجل أمرا یتعدى إلى مفعولين أعجلته و کلفته حمله.

تَخَرُّمٌ: از بین بردن و ریشه کن کردن؛ از ماده «خرم» به معنای پاره کردن است



۶.۲۸. عبرت نگرفتن در جوانی

«وَلَمْ يَتَّعِبُوا فِي أَنْفِ الْأَوَّانِ»^۱

و از ابتدای جوانی عبرت نگرفتند.

نکته

● خداوند آثار گذشتگان را فرا روی انسان نهاده است تا مایه بصیرت گردد و از معصیت باز دارد. آن وقتی که انسان جوان است و قدرت عبادت بیشتری دارد آن وقتی که انسان سالم است و حوصله بیشتری برای انجام اعمال صالح دارد بیسشتر عمر خود را که سرمایه آخرت خود اوست به غفلت و بیهودگی و غرق شدن در ثروت و مقام دنیا می گذراند و برای آخرت چیزی آماده نمی کند.

مشابه

◇ «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»^۲ به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.

◇ «وَلَكِنْ مَتَّعْتُهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا»^۳ ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا [آنجا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک شده، بودند.

۲۹. زوال نعمت‌ها

۱.۲۹. زوال نعمت جوانی

«فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاصَةِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِي الْهَرَمِ»^۵

ایا جوانان شاداب، انتظاری جز خمیدگی پیری دارند؟

۱. أَنْفِ الْأَوَّانِ: اوایل وقت‌ها؛ مفرد است و به معنای آغاز هر چیزی است و لذا «چراگاهی» که هنوز حیوانی در آن نچریده است «انف» نامیده می شود و همچنین کاسه‌ای که هنوز کسی از آن آب نوشیده است؛ بضمّین أول الأمر.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. یوسف، ۱۱۱.

۴. فرقان، ۱۸.

۵. بَضَاصَةِ: شاداب؛ از ماده «بَضَّ» به معنای نرمی و نازکی پوست؛ خرمی و شادابی؛ مصدر است و در اصل به معنای پُر شدن و شادابی و طراوت است؛ الرَّجُلُ بِالْفَتْحِ و الْكُسْرِ بَضَاصَةٌ و بَضُوضَةٌ فَهُوَ بَضٌّ أَيْ رَخَصَ الْجَسَدَ رَفِيقَ الْجِلْدِ مَمْتَلًى. حَوَانِي: کجی‌ها؛ انحناها؛ در اصل به معنای طولانی‌ترین دنده‌های انسان است که در هر طرف، دو عدد وجود دارد و مفرد آن «حانیه» است؛ در اینجا کنایه از پیری شدید است که قامت انسان را به صورت کمان در می آورد؛ جمع الحانیه و هی العلة التي تحنى شوطا الجسد و تمنعه عن الاستقامة.

هَرَم: پیری؛ منتهای پیری و ضعف و ناتوانی است که از آن در فارسی به «پیری فرتوت» تعبیر می شود؛ محرکه أقصى الکبر



نکته

● «بِضَايَةِ الشَّبَابِ»: یعنی طراوت و لطافت جوانی. در مقابل آن جوانی است به معنای پیری شدن پوست و پرچین و چروک شدن آن است که در هنگام پیری برای انسان به وجود می آید.

۲.۲۹. زوال نعمت سلامتی

«وَأَهْلُ غَضَارَةِ الصَّحَةِ إِلَّا تَوَازَلَ السَّقَمُ»^۱

و آنکه در شادابی سلامت است غیر از امراض گوناگون را توقع دارد؟

۳.۲۹. زوال نعمت بقا

«وَأَهْلُ مُدَّةٍ إِلَّا الْبَقَاءُ آوَنَةُ الْفَنَاءِ»^۲

و آیا کسانی که از بقا، برخوردارند جز لحظات فنا را منتظرند؟

۴.۲۹. ناپایداری مواهب و نعمت‌ها

«مَعَ قُرْبِ الزَّيَالِ وَأُزُوفِ الْإِنْتِقَالِ وَعَلَزِ الْقَلْقِ وَآلَمِ الْمَضِضِ وَغُصَصِ الْجَرَضِ وَتَلَفَّتِ الْإِسْتِغَاةُ بِنُصْرَةِ الْحَفْدَةِ وَالْأَقْرَبَاءِ وَالْأَعِزَّةِ وَالْقُرَنَاءِ»^۳

این‌ها همه در حالی است که هنگام فراق و جدایی و لرزه و اضطراب و ناراحتی مصیبت و

۱. غَضَارَةُ: متنعم بودن؛ ناز و نعمت؛ نعمت و زندگی خوب و آسوده و راحت است؛ طیب العیش و السَّعة و النِّعم. تَوَازَلَ: مشکلات نازل شده؛ از ماده «نَزَلَ» به معنای فرود آمدن. «اسْتَنْزَلَ، اسْتَنْزَالًا»: از او پایین آورد؛ مِنْ عَلُوٍّ إِلَى سُفْلٍ. السَّقَمُ: بیماری. اسْقَمَهُ: بیمار کردش. سَقِمَ: بیمار شد؛ المرض المختص بالبدن و المرض قد يكون في البدن و في النفس.

۲. آوَنَةُ: زمان؛ جمع «اوان» است که به معنای زمان می آید؛ جمع اوان کازمنة و زمان.

۳. الزَّيَالِ: مفارقت؛ جدایی؛ این واژه مصدر است و به معنای دور کردن و زایل نمودن می باشد.

أُزُوفِ: نزدیکی؛ نزدیک شدن. به قیامت «افقه» گفته می شود، چون از بندگان دور نیست.

عَلَزِ: اضطراب و قلق ناشی از مرض و حالت احتضار؛ لرزشی که بیماران از شدت درد پیدا می کنند و آرام ندارند؛ بالتَّحَرِيكِ خَفَّةً و هلع يصيب المريض والأسير و المحتضر و رجل علز أي هلع لا ينم.

مَضِضٌ: سوزناکی غم و غصه و زخم؛ از ماده «مَضَّ» به معنای تالم و ناراحتی شدید است؛ محرَّكة وجع المصيبة غُصَصٌ: غصه‌ها و گلوگیر شدن‌ها.

جَرَضٌ: قورت دادن آب دهان؛ از ماده «جَرَضَ» به معنای فرو بردن آب دهان به زحمت بر اثر غم و اندوه است؛ بريقه ابتلعه بالجهد على هم و حزن و أجرضه الله بريقه أغصه.

تَلَفَّتِ: التفات و توجه به چیزی؛ از ماده «لَفَت» به معنای روی گرداندن و منصرف شدن از چیزی است؛ الالتفات بمعنى و هو الانصراف يقال التفات إلى التفات انصرف بوجهه نحوى و التلفت أكثر منه.

حَفْدَةُ: سرعت و چابکی در عمل و کار است و به دختران و نوه‌ها، گاهی «حفده» گفته می شود، به خاطر اینکه در خدمت پدر و مادر، در کار خانه سریع و چابک اند. الأعوان و الخدم، و قيل أولاد الأولاد.

قُرَنَاءٌ: هم نشین‌ها؛ همتاها؛ از ریشه «قَرَنَ» به معنای هم نشین؛ جمع قرین.



چشیدن طعم تلخ مصایب و فرو بردن جرعه‌های درد و رنج و گردش چشم به اطراف برای کمک خواهی و یاری جستن از فرزندان و نزدیکان و عزیزان و هم قطاران فرا رسیده است.

نکته

● «مَعَ قُرْبِ الرَّيَالِ» می‌خواهد بفرماید با اینکه مرگ به زودی بین ما جدایی می‌اندازد آیا باز هم کسانی که مایل به ماندن در دنیا هستند می‌توانند غیر از نزدیک شدن به فنا را انتظار داشته باشند؟

● «وَأَرْوِفِ الْإِنْتِقَالَ»: مقصود نزدیک بودن انتقال به عالم آخرت است.

● «وَعَلَزِ الْقَلَقِ»: مقصود از اضطراب همان وحشت هنگام مرگ و یا لرزیدن دست و پا است که در اواخر عمر به انسان دست می‌دهد. این رعشه خواهی نخواهی در هنگام پیری به انسان دست می‌دهد و علامت پیری است.

● «وَأَلَمِ الْمَضَضِ وَغَضَصِ الْجَرَضِ»: یعنی آن‌ها بقای مدت را می‌خواهند در صورتی که درد و رنج‌های دائمی و گلوگیر شدن آب دهان نزدیک است خلاصه نزدیک است به جایی برسید که بر اثر پیری و ضعف اعصاب رنج‌های دائمی نصیب شود و قدرت فرو بردن آب دهان را هم نداشته باشید.

● «تَلَفَّتِ الْإِسْتِعَاةُ بِنُصْرَةٍ»: مقصود این است که با وجود اینکه التفات به خویشان و اقارب و دوستان برای استغاثه از آن‌ها نزدیک است در عین حال آن‌ها طول مدت را طلب می‌کنند.

۵.۲۹. قادر نبودن برای دفع مرگ

«فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاجِبُ وَقَدْ غَوَدَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِينًا وَفِي ضِيقِ الْمَضْجَعِ وَحِيدًا»^۱

آیا آن‌ها [بستگان و نزدیکان] می‌توانند مرگ را از او دفع کنند و یا ناله‌ها و شیون‌های آنان برای او سودی دارد، در حالی که به محله مردگان سپرده شده و در تنگنای قبر تنها مانده است.

۱. النَّوَاجِبُ: زنان گریه‌کننده و ناله‌کننده؛ کسانی که بلند گریه می‌کنند؛ جمع «ناحیه» از ماده «نَحَب» در اصل به معنای جدیت در کار است سپس به معنای گریه کردن شدید و با صدای بلند، به کار رفته است؛ الّاتی یرفعن أصواتهنّ بالبكاء من النّحب و هو شدّة البكاء و یروی التّوادیب بدلها. غَوَدَ: رها شد؛ ترک شد؛ مغادره ترکه و بقاء. رَهیناً: در گرو؛ دربند.

مَضْجَع: خوابگاه؛ ضجعا و ضجوعا من باب منع وضع جنبه بالأرض کاضطجع و المضجع کمقعد موضع الضجع



نکته

- «وَقَدْ عُودِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِينًا»: یعنی این انسان را پس از مردن تحویل محله اموات داده و در قبرستان ترک نموده و به گرو گذاشته‌اند.
- «ضَيْقِ الْمَضْجَعِ»: از باب اضافه صفت به موصوف است یعنی در محل خوابی که تنگ است رها شده در حالی که تنه‌است.

۳۰. سرنوشت جسم و روح انسان پس از مرگ

۳۰. ۱. شکافته شدن پوست تن

«قَدْ هَتَكَتِ الْهُوَامُ جِلْدَتَهُ»^۱

حشرات موذی، پوست تن او را از هم می‌شکافند.

نکته

- منظور از «هوام» کرم‌هایی هستند که از جسد میت یا غیر آن به وجود می‌آیند.^۲ وقتی که جنازه را در قبر می‌گذارند، حشرات سمی و غیر سمی دور جنازه پیدا می‌شوند و جنازه را قطعه قطعه می‌کنند، می‌خورند و بعد هم خودشان نابود می‌شوند.

۳۰. ۲. پوسیده شدن بدن

«وَأَبْلَتِ النَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ»^۳

سختی‌های گور، بدن او را می‌پوساند.

۱. هَتَكَتِ: کنده و پاره‌پاره کرده‌اند؛ السَّتر و غیره جذبه فقطعه من موضعه.

هَوَامُّ: حشرات؛ جمع «هامه» به معنای حشرات موذی است و گاه به خصوص حشراتی که دارای سم کشنده هستند اطلاق شده است؛ من الحيوان ماله سم يقتل كالحیات و الجمع الهوام كدابة و دواب و ربما يطلق على ما لا يقتل كالحشرات.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۲۰.

۳. أَبْلَتِ: کهنه و پوسیده کرده‌اند.

النَّوَاهِكُ: پوسنده‌ها؛ گزنده‌ها؛ جمع «ناهکه» به معنای چیزی است که بدن انسان را کهنه می‌کند و می‌پوساند، این تعبیر در مورد کسی که لباس را بپوشد تا کهنه شود به کار می‌رود؛ الحمی نهکا من باب ضرب هزلته و جهدته و أضنته و نهکه السلطان بالغ فی عقوبته و التَّاهِک و النهیک المبالغ فی الأشياء
جِدَّتَهُ: تازگی او؛ از ماده جدید به معنای نو و تازه است؛ بكسر الجیم مصدر يقال جد یجد من باب ضرب یضرب جدة إذا صار جدیداً و هو ضد البلی.



نکته

- مقصود از این جمله این است که پوسانندگان طراوت و تازگی بدن این مرده تازه به گور رفته را کهنه کرده و پوسانده‌اند.

۳۰. ۳. نابودی آثار به‌وسیله تندباد

«وَعَفَّتِ الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ»^۱

و تندبادها آثارش را نابود می‌کند.

تشییه

مشبه: آثار شخص

مشبه‌به: درخت پر بار

وجه شبیه: همان‌طور که تندباد و طوفان یک درخت را از جا می‌کند و آن را نابود می‌کند اینجا هم حضرت فرموده است تندبادهای حوادث ریشه آثار این شخص را در می‌آورد و او را از هر جهت نابود می‌کند.

۳۰. ۴. از بین رفتن نشانه‌ها

«وَمَحَا الْحَدَثَانُ مَعَالِمَهُ»^۲

و گذشت شب و روز، نشانه‌های او را از میان برمی‌دارد.

نکته

- امام فرموده است که شب و روز و گذشت زمان او را از هر جهت به بوته فراموشی می‌سپارد علامت‌های شناخت او را کم کم از بین می‌برد تا اینکه به‌طور کلی فراموش می‌شود.

۱. عَفَّتْ: پوشاند؛ نابود کرد؛ از ماده «عفو» به معنای محو کردن و از میان بردن و یا پوشاندن است و از آن‌جایی که «عفو» از خطا، آن را از بین می‌برد و یا می‌پوشاند، در این مورد به کار می‌رود. در اینجا به معنای از میان بردن آثار انسان بعد از مرگ به‌وسیله تند بادهاست؛ بالتخفیف و یروی بالتشدید؛ الأصمعی: عَفَّتْ يَدُهُ يَعْفِتُهَا عَفْتًا، إذا لواها ليكسرها. و عَفَّتْ كَلَامَهُ يَعْفِتُهُ، أي يكسره من اللُّكْنَةِ. و الْأَعْفَتْ فِي لُغَةِ تَمِيمٍ: الْأَعْسَرُ، وَ فِي لُغَةِ غَيْرِهِمْ: الْأَحْمَقُ. عَوَاصِفٌ: بادهای تند؛ طوفان‌ها؛ از ریشه «عَصَف» به معنای باد.

۲. الْحَدَثَانُ: حوادث روزگار؛ از ماده «حدوث» است که معنای آن روشن است و «حدثان» اشاره به شب و روز است که پشت سر هم حادث می‌شوند. مَعَالِمُ: نشانه‌ها؛ علائم؛ جمع مَعْلَم.



۵.۳۰. دگرگونی بدن‌ها

«وَصَارَتِ الْأَجْسَادُ شَحِبَةً بَعْدَ بَضَّتِهَا»^۱

و بدن‌ها، پس از طراوت، پژمرده و دگرگون می‌شوند.

۶.۳۰. متلاشی شدن استخوان‌ها

«وَالْعِظَامُ نَخْرَةً بَعْدَ قُوَّتِهَا»^۲

و استخوان‌ها بعد از توانایی و قدرت، می‌پوسند و متلاشی می‌شوند.

۷.۳۰. ارواح مسئول اعمال

«وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقَلِ أَعْبَائِهَا»^۳

[این در حالی است که] ارواح در گرو مسئولیت سنگین اعمال خویش‌اند.

نکته

- بدن پس از مرگ، از آن آلودگی‌ها و حشرات است، اما روح برای حسابرسی اعمال می‌ماند.^۴

۸.۳۰. رسیدن به یقین

«مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا»

به اخبار غیبی پس از مرگ یقین پیدا کرده است.

نکته

- یعنی این ارواح پس از خارج شدن از بدن به همه آن اخبار غیبی که در زمان حیات به آن‌ها داده شده آگاه می‌شوند. معمولاً در دوران زندگی انسان‌ها نسبت به اخبار غیبی آن گونه‌ای که هست یقین ندارند و شک و تردیدها در وجود آن‌ها هست ولی پس از مردن این اخبار برای آن‌ها روشن می‌شود و هیچ جای تردیدی برای آن‌ها باقی نمی‌ماند.

۱. شَحِبَةٌ: رنگ‌پریده؛ پژمرده؛ از ماده «شحب» به معنای تغییر جسم و لاغر شدن است، در مقابل «بضه» است که به معنای طراوت و پر بودن است؛ لونه من باب جمع و نصر و کرم شحوبا و شحوبة تغیر من هزال أو جوع أو سفر.

۲. نَخْرَةٌ: پوک؛ پوسیده؛ صفت مشبهه از ماده «نخر» به معنای پوسیدن و متلاشی شدن؛ در اینجا به عنوان وصف برای «عظام» ذکر شده است و اشاره به استخوان‌های پوسیده می‌باشد.

۳. أَعْبَائِهَا: بارهای سنگین؛ جمع «عبء» به معنای بار سنگین است و در اینجا به معنای مسئولیت‌های سنگین است.

۴. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶۷.



۹.۳۰. نيفزودن بر اعمال صالح

«لَا تُسْتَرَادُّ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا»^۱

از همه دردناک‌تر اینکه بر اعمال صالحشان چیزی افزوده نمی‌شود.

۱۰.۳۰. توبه نکردن

«وَلَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلِيلِهَا»^۲

و نمی‌توانند از اعمال زشتشان توبه کنند!

مشابه

◇ «فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ»^۳ پس امروز، نه از این [آتش] بیرون آورده می‌شوند و نه عذرشان پذیرفته می‌گردد.

۱۱.۳۰. همه در برابر مرگ یکسان‌اند

«أَوَلَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءَ وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرَبَاءَ»

آیا شما فرزندان و پدران و برادران همان مردم نیستید؟

نکته

● اشاره به اینکه گاهی پدران زودتر از فرزندان از دنیا می‌روند و گاه فرزندان پیش از پدران و گاه برادران قبل از برادران دیگر؛ و زمان معین برای پایان عمر هیچ‌کس وجود ندارد.^۴

۱۲.۳۰. دنباله‌روی از روش گذشتگان

«تَحْتَذُونَ أَمْثَلَتَهُمْ وَتَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ وَتَطْتُونُ جَادَتَهُمْ»^۵

۱. لَا تُسْتَرَادُّ: مجال زیاد کردن به او داده نمی‌شود؛ از ریشه «زَادَ» به معنای زیاد کردن است.

۲. لَا تُسْتَعْتَبُ: از او درخواست رضایت نمی‌شود؛ مجال تحصیل رضایت خدا به او داده نمی‌شود؛ از ریشه عَتَبَ به معنای رضایت؛ الْعَتَبَةُ: أسكفة الباب. و جعلها إبراهيم كناية عن امرأة إسماعيل إذ أمره بإبدال عَتَبَتِهِ. وَعَتَبَاتُ الدرجة و ما يشبهها من عَتَبَاتِ الجبال و أشراف الأرض و كل مرقاة من الدرج عَتَبَةٌ و الجميع العَتَب. و تقول: عَتَبَ لَنَا عَتَبَةٌ، أى: اتخذ عَتَبَاتٍ. أى: مرقيات. زَلَّلَ: خطاها و لغزشها.

۳. جائیه، ۳۵.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۳۹۸.

۵. تَحْتَذُونَ: پیروی می‌کنید.

أَمْثَلَتَهُمْ: الگوها و خط مشی آن‌ها.

قِدَّتَهُمْ: طریقه و روش آن‌ها؛ از ماده «قَدَّ» به معنای بریدن و جدا کردن قطعه‌ای از چیزی است. تَطْتُونُ: قدم می‌گذارید؛ و "الْقِدَّةُ" بالكسر أيضا الطريقة و الفرقة من الناس، و الجمع قَدَدٌ مثل سدره و سدر، و بعضهم يقول الفرقة من الناس إذا كان هوى كل واحد على حدة. و منه "تَقَدَّدَ القوم" أى تفرقوا. و القَدِيدُ: اللحم المُقَدَّدُ.



شما نیز همان برنامه‌ها را دنبال می‌کنید و بر همان طریقه سوار هستید و در همان جاده گام برمی‌دارید.

نکته

● حضرت در این جمله نتیجه می‌گیرد که این حال آن آدم‌هایی است که قبل از شما در این دنیا بودند آن‌ها رفتند و شما آمدید و وارث آنان شدید و جای آن‌ها را گرفتید پس باید عبرت بگیرید این شخص تا زنده بود مال و حق مردم را ضایع می‌کرد حالا شما او را در قبر دفن کردید و خودتان کارهای او را ادامه می‌دهید؟ باید از اعمال و رفتار او درس بگیرید و هدایت شوید.

● «وَتَرْكِبُونَ قَدَتَهُمْ»: مجاز در اسناد است چون در حقیقت سوار مرکب می‌شوند و در راه گام بر می‌دارند و چون در واقع جاده و راه است که انسان را به مقصد می‌رساند و از آن تعبیر به «سوار راه شدن» می‌کنند و اسناد سوار شدن را به راه می‌دهند.

۱۳.۳۰. پندناپذیری مردم

«فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِصْمَارِهَا كَأَنَّ الْمَعْنَى سِوَاهَا وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا»^۱

دل‌ها از گرفتن بهره خویش، سخت و ناتوان شده، از رشد معنوی خود غافل گشته، در غیر طریق حق گام بر می‌دارد، گویی غیر آن‌ها مقصود هستند و گویی نجات و رستگاری آن‌ها در به چنگ آوردن دنیا است.

نکته

● «فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا»: شما که از آن‌ها عبرت نگرفتید پس قلب‌هایتان قساوت گرفته و به آن بهره‌ای که باید نمی‌رسد بهره شما این است که باید متنبه می‌شدید و از خواب غفلت بیدار می‌گشتید ولی قلب‌هایتان زنگار گرفته و در خواب عمیق فرو رفته و هیچ تنبهی پیدا نکره‌اید.

● «لَاهِيَةٌ»: به معنای بازیگوشی است و چون با «عَنْ» متعدی شده به معنای اعراض و روگردان شدن از رشد و ترقی و تکامل است.

۱. قاسی: سخت؛ قساوت گرفته.

لاهیة: بی‌توجه؛ بی‌التفات.

مِصْمَارَه: مسیر مسابقه.

معنی: مقصود؛ عنی: الامر یعیننی عناية فانا معنی به. و اعتنیت بامر. و عنت امور و اعتنت، ای: نزلت و وقعت إحرز: به دست آوردن.



● «كَأَنَّ الْمَغْنَى سِوَاهَا»: یعنی گویا مقصود انبیا و اولیا از آن همه فرمایشات هدایت غیر از این قلب‌ها بوده است.

● «كَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْزَارِ دُنْيَاهَا»: احراز دنیا به معنای تحصیل دنیاست. مقصود از آن همه تبلیغات و ارشادات و هدایت‌ها؛ تبلیغ و ارشاد غیر آن قلب‌هاست و خیال کرده‌اند که رشد و تکامل در به دست آوردن مال دنیاست در حالی سعادت انسان به تقواست.

مشابه

◇ «كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِينَ نُسَيِّعُ مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرًا قَلِيلًا إِلَيْنَا رَاجِعُونَ»^۱ گویا مردن در این جهان را برای غیر ما ثبت کرده‌اند و انگار حق بر غیر ما واجب شده و خیال می‌کنی مردگانی که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به جانب ما باز می‌گردند.

۳۱. گذرگاه‌های هولناک قیامت

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَجَازِكُمْ عَلَى الصَّرَاطِ، وَ مَزَالِقِ دَحْضِهِ، وَ أَهْوِيلِ زَلَلِهِ، وَ تَارَاتِ أَهْوَالِهِ»^۲ و بدانید که عبور شما از صراط است، آنجا که جایگاه لغزش قدم‌ها و محل هول و ترس و انواع مخاطرات است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۲.

۲. مَجَازِكُمْ: عبور شما؛ از ماده «جواز» به معنای سیر و حرکت و عبور است؛ بنابراین «مجاز» که مصدر میمی است به همین معناست.

مَزَالِقِ: جاهای لغزنده‌ای که باعث افتادن می‌شود؛ از ماده «زلق» به معنای لغزش است؛ جمع «مزلق» به معنای لغزشگاه؛ جمع المزلق و هو الموضع الذي يزلق فيه القدم ولا تثبت و مكان. دَحْضِهِ: لغزش توأم با سقوط؛ این واژه گاهی در مورد باطل شدن و یا زوال خورشید از دائرة نصف النهار به سوی مغرب به کار رفته است؛ و یحرک زلق.

أَهْوِيلِ: ترس‌ها؛ جمع «اهوال»، و «اهوال» نیز جمع «هول» است؛ بنابراین «اهاویل» جمع الجمع می‌باشد و «هول» به معنای ترس و وحشت است.

تَارَاتِ: پی‌درپی؛ دفعات؛ نوبه‌ها؛ جمع «تاره» به معنای دفعه در اصل از ماده «تار» به معنای نظر تند به کسی کردن است و به معنای زدن با عصا و مانند آن نیز آمده است و از آنجا که این امور در دفعات مختلف واقع می‌شود، این واژه به معنای دفعه نیز می‌آید؛ جمع تارة و هی المرة و الحین.



نکته

- «مَزَالِقِ دَحْصِه»: منظور امام، سختی‌ها و دشواری‌های حسابرسی است که مجرمان و بدکاران را هلاک می‌کند و عذاب آن شبیه به عذاب آتش است.^۱
- «تارات» به معنای دفعات است. یعنی هول‌ها و ترس‌های پل صراط یک دفعه و دو دفعه نیست بلکه انسان بر روی این پل دفعات زیاد و متعددی می‌ترسد و لغزش‌گاه‌های زیادی وجود دارد که هر پرتگاه و لغزش‌گاهی احتمال پرت شدن و لغزیدن و ترس وجود دارد.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷۳.



اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ وَأَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ
وَأَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ نَوْمِهِ وَأَظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَا جَرِ يَوْمِهِ وَظَلَفَ الزُّهْدُ شَهَوَاتِهِ وَ
أَوْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ وَقَدَّمَ الْخَوْفُ لِأَمَانِهِ وَتَنَكَّبَ الْمَخَالِجَ عَنْ وَضَحِ السَّبِيلِ
وَسَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّهْجِ الْمَطْلُوبِ وَلَمْ تَقْتُلْهُ فَاتِلَاتُ الْغُرُورِ وَ
لَمْ تَعْمَ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ ظَافِرًا بِفُرْجَةِ الْبُشْرَى وَرَاحَةِ النُّعْمَى فِي أَنْعَمِ
نَوْمِهِ وَآمَنَ يَوْمِهِ وَقَدْ عَبَّرَ مَعْبَرَةَ الْعَاجِلَةِ حَمِيدًا وَقَدَّمَ زَادَ الْآجِلَةِ سَعِيدًا وَ
بَادَرَ مِنْ وَجَلٍ وَأَكْمَشَ فِي مَهَلٍ وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ وَرَاقَبَ
فِي يَوْمِهِ غَدَهُ وَنَظَرَ قُدَمَاءَ أَمَامَهُ فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَتَوَالًا وَكَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا
وَوَبَالًا وَكَفَى بِاللَّهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَاجِبًا وَخَصِيمًا.

۳۲. توصیه به تقوا و جلوه‌های آن

۱.۳۲. تقوای فکری

«فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ»

تقوای الهی پیشه کنید! همچون تقوای خردمندی که تفکر، قلب او را به خود مشغول ساخته.

نکته

- «ذی لُبٍّ»: تعبیر حضرت در این عبارت «ذی لُبٍّ» است نه «ذی عقل» گرچه «ذی لُبٍّ» را به معنای صاحب عقل گرفته‌اند ولی «ذی لُبٍّ» از ظرافت و لطافت دیگری برخوردار است و عمیق بودن را می‌رساند. پس لُب با عقل تفاوت ظریفی دارد.

مشابه

- ◇ ﴿أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ﴾^۱ آیا در خودشان به تفکر نپرداخته‌اند؟
- ◇ ﴿كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ آیات را برای مردمی که می‌اندیشند این چنین تفصیل می‌دهیم.

۱. روم، ۸.

۲. یونس، ۲۴.



۳۲. ۲. خوف از خداوند

«وَأَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ»^۱

خوف الهی جسمش را خسته کرده است.

نکته

- مقصود از خوف و ترسی که حضرت فرموده خوف از عذاب خدا و خوا از حساب و کتاب روز قیامت است او همیشه می ترسد و طبیعی است که چنین فردی هیچ وقت آرام و قرار ندارد برخلاف کسی که درباره آخرت بی خیال است.

مشابه

◇ ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.

۳۲. ۳. شب زنده داری

«وَأَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ نَوْمِهِ»^۳

شب زنده داری خواب را از چشمش ربوده است.

نکته

- «غِرَارَ نَوْمِهِ»: مقصود این است که یکی از صفات این شخص این است که علاقه به عبادت در شب و علاقه به خواندن نماز شب همین خواب کمی را هم که دارد از او می گیرد.

مشابه

◇ ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾^۴ و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافلة ای باشد.

◇ ﴿قِمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۵ نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا^۵ به پا خیز شب را مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه.

۱. أَنْصَبَ: خسته کرد؛ از ماده «نَصَب» به معنای خسته شدن است؛ التَّعب؛ النَّصب؛ الإعياء والتَّعب، والفعل: نَصَبَ يَنْصُبُ. وَأَنْصَبَنِي هذا الأمر، وأمر ناصِب أي مُنْصَب.

۲. آل عمران، ۱۷۵.

۳. أَسْهَرَ: بیدار نگهداشته و مانع خواب شده؛ از ماده «سهر» به معنای شب بیداری است و از آنجا که حوادث و حشمتناک، خواب شبانه را از چشم می برد و نیز زمین قیامت، هول انگیز است به هر دو «ساهره» اطلاق می شود.

التَّهَجُّدُ: عبادت شبانه؛ شب زنده داری؛ نام و هجد و تهجد سهر و استيقظ فهو من الأضداد. غِرَارَ: اندک؛ مصدر و اسم مصدر است و به معنای کمی و کسادی است و مفهوم جمله بالا این است که عبادات شبانه، حتی خواب کم را از آن ها می گیرد؛ بکسر الغین المعجمة القليل من النوم

۴. اسراء، ۷۹.

۵. مزمل، ۳ و ۲.



۳۲. ۴. امید به رحمت خداوند

﴿وَأُظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ﴾^۱

و به امید ثواب، گرمی روز را با تشنگی گذرانده است.

نکته

- کنایه از زیادی روزه، در گرم‌ترین روزها است.^۲
- در این جمله مجاز در اسناد به کار رفته است برای اینکه آن حضرت متعلق تشنگی را گرمای روز او قرار داده و فرموده‌اند که امیدواری او به خداوند گرمی روزش را تشنه می‌کند در حالی که گرمای روز تشنه نمی‌شود بلکه آن شخص در گرمای روز تشنه می‌شود پس اسناد تشنگی به روز داده شده.

مشابه

- ◇ ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾^۳ پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد.
- ◇ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ﴾^۴ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

۳۲. ۵. زهد در دنیا

﴿و ظَلَفَ الزُّهْدُ شَهَوَاتِهِ﴾^۵

زهد در دنیا، خواهش‌های نفسانی را از او گرفته است.

۱. أُظْمَأَ: تشنه کرد؛ العطش.

هَوَاجِر: جمع «هاجره» به معنای وسط روز که هوا بسیار گرم می‌شود؛ گرمای شدید نيمروز که مردم به خانه‌ها پناه می‌برند، گویی هجرت کرده‌اند و در اصل از ماده «هجر» و «هجران» گرفته شده که به معنای ترک چیزی و جدایی از آن است؛ جمع الهاجرة و هو نصف التَّهَار عند اشتداد الحرِّ يقال أتينا أهلنا مهجرين أي سائرین فی الهاجرة.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳. کهف، ۱۱۰.

۴. احزاب، ۲۱.

۵. ظَلَفَ: بازداشتن؛ خودداری کرده؛ از ماده «ظلف» به معنای بازداشتن از چیزی است و «ظلف» به معنای مکان مرتفع نیز آمده است؛ گویی انسان‌ها را از رسیدن به خود منع می‌کند؛ نفسه عنه يظلفها من باب ضرب منعها من أن تفعله أو تأتیه أو كفّها عنه.



نکته

- انسان متقی در دنیا زهد پیشه کرده و آن را خُرد و ناچیز شمرده است و خود را از موارد خشم خداوند دور نگهداشته و به سوی خشنودیش گسیل داشته است.^۱
- مقصود حضرت این است که تقوای کسی را پیشه کنید که بی رغبتی او نسبت به دنیا وی را از خواسته‌ها و تمایلات نفسانی باز دارد و منع نماید. نسبت به دنیا بی رغبت است و وقت خود را صرف عبارت خدا و خدمت به خلق می‌کند.

۶.۳۲. ذکر الهی

«وَأَزَجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ»^۲

ذکر الهی زبانش را به حرکت و شتاب واداشته است.

مشابه

- ◇ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى»^۳ رستگار آن کس که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد.
- ◇ «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون»^۴ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.

۷.۳۲. خوف از آخرت

«وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ»

ترس از خدا را برای ایمنی در رستاخیز از پیش فرستاده است.

۱. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. أَوْجَفَ: سرعت داد؛ شتاب بخشید. این واژه به معنای ایجاد اضطراب، که در بسیاری از موارد، لازمه تسریع است، نیز آمده است؛ فی سیره أسرع و الوجیف ضرب من سیر الابل و الخیل.

۳. اعلی، ۱۴ و ۱۵.

۴. بقره، ۱۵۲.



مشابه

- ◇ ﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۱ همان [خدایی] که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم، آسوده‌خاطرشان کرد.
- ◇ ﴿أَفَأَمِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ﴾^۲ آیا ساکنان شهرها ایمن شده‌اند از اینکه عذاب ما شامگاهان در حالی که به خواب فرو رفته‌اند به آنان برسد؟

۳۲. ۸. کناره‌گیری از اندیشه‌های باطل

﴿وَتَتَكَبَّ الْمَخَالِجُ عَنْ وَضَحِ السَّبِيلِ﴾^۳

و از اندیشه‌هایی که او را از راه روشن حق باز دارد کناره گرفته است.

۳۲. ۹. حرکت در صراط مستقیم

﴿وَسَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى التَّهْجِ الْمَطْلُوبِ﴾^۴

در بهترین و مستقیم‌ترین راه‌هایی که او را به روش مطلوب می‌رساند، گام برداشته است.

نکته

- مقصود حضرت از این جمله این است که تقوای کسی را پیشه خود کنید که نسبت به راه مطلوب معتدل‌ترین راه را انتخاب کرده باشد نه آن‌چنان که همچون ابوموسی اشعری راه خشک مقدسی را پیشه گرفته و از راه حق منحرف گشته و نه همچون طلحه و زبیر و

۱. قریش، ۴.

۲. اعراف، ۹۷.

۳. تَتَكَبَّ: کناره گرفت و دوری کرد؛ اعراض کرد؛ از ماده «نکب» و «نکوب» به معنای عدول و دوری و انصراف از چیزی است؛ به همین جهت هنگامی که دنیا به کسی پشت کند، از آن تعبیر به «نکبت» می‌شود؛ عنه من باب نصر و فرح نکيا و نکبا و نکوبا عدل کنکب و تنکب و نکبه تنکيبا لازم متعدّد و طریق منکوب علی غیر قصد.

مَخَالِج: چیزهای جاذب و جلب‌کننده؛ از ماده «خلج» به معنای مشغول کردن چیزی است؛ جمع «مخلج»؛ تعبیر به «خلجان» به ذهن، اشاره به همین معناست و «خلیج» را به این جهت خلیج گفته‌اند که گویی بخشی از دریا جدا شده و به‌سوی خشکی پیش رفته و خشکی را به خود مشغول داشته است؛ المشاغل من خلج یخلج ای شغل و جذب.

وَضَحِ السَّبِيلِ: محل واضح راه؛ جاده روشن؛ از ماده «وضوح» به معنای آشکار شدن است و «وضح السبیل» به معنای وسط جاده است؛ محجّة الطريق؛ الوَضَح: بیاض الصبح و بیاض البرص، و بیاض الغرة و التحجیل و نحوه. و إذا کان بیاض غالب فی ألوان الشاة و فشا فی الصدر و الظهر و الوجه یقال إنه تَوَضَّحَ شدید، و قد تَوَضَّحَ و أَوْضَحَتْ الأمر فَوَضَّحَ، و وَضَّحْتُهُ فَوَضَّحَ. و الوَاضِحَة: الطريق المسلوک.

۴. أَقْصَد: میانه‌ترین، معتدل‌ترین.



معاویه راه کفر را پیش گرفته بلکه راه معتدل یعنی همان راهی که سلمان و ابوذر و... پیش گرفتند و به سعادت نائل آمدند.

۳۲. ۱۰. پرهیز از غرور

«وَلَمْ تَفْتَلُهُ فَاتِلَاثُ الْغُرُورِ»^۱

و وسوسه‌ها و فریب‌ها هرگز او را نفریفته است.

مشابه

◇ «ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا وَغَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»^۲ این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید و زندگی دنیا فریبتان داد.

◇ «إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ»^۳ کافران جز گرفتار فریب نیستند.

۳۲. ۱۱. پرهیز از شبهات

«وَلَمْ تَعَمْ عَلَيْهِ مُشْتَبِهَاتُ الْأُمُورِ»^۴

و امور مشکوک بر او پنهان نمانده است.

مشابه

◇ «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۵ لیکن دل‌های درون سینه‌ها کور است.

◇ «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۶ و هرکه در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود.

۳۲. ۱۲. با مژده به بهشت توشه برای آخرت فرستاده

«ظَافِرًا بِفَرَحِ الْبُشْرَى وَرَاحَةِ النُّعْمَى فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ وَآمَنَ يَوْمِهِ وَقَدْ عَبَّرَ مَعْبَرَةَ الْعَاجِلَةِ

۱. لَمْ تَفْتَلُهُ: او را منصرف نکرد و نهیچاند؛ او را باز نگرداند؛ منصرفش نکرد؛ از ماده «فتل» به معنای منصرف ساختن از چیزی است و گاه به معنای تابیدن نیز آمده است و «فتیله» را نیز به همین جهت فتیله می‌گویند؛ یفتله من باب ضرب لواه و فتل وجهه عنهم صرف.

۲. جائیه، ۳۵.

۳. ملک، ۲۰.

۴. لَمْ تَعَمْ: پوشیده نماند؛ تعمی بوده که مجزوم شده.

۵. حج، ۴۶.

۶. اسراء، ۷۲.



حَمِيداً وَقَدَّمَ زَادَ الْآجِلَةِ سَعِيداً^۱

با مژده (بهشت) و زندگی آسوده در میان نعمت‌ها، در بهترین جایگاه‌ها و ایمن‌ترین روزها، شاد و مسرور است؛ این در حالی است که از گذرگاه دنیای زودگذر، با روشی پسندیده عبور کرده و توشه آخرت را توأم با سعادت، از پیش فرستاده است.

نکته‌ها

- عبارت «فِي أَنْعَمِ نَوْمِهِ وَ أَمِنِ يَوْمِهِ» کنایه از لذت‌های روح و آسایش بدن است که انسان خردمند را از ارتکاب حرام و لذت‌های آن بی‌نیاز می‌گرداند.^۲
- از این جهت دنیا معبر نامیده شده است که باید از مسیر دنیا به سوی آخرت عبور کرد.^۳

مشابه

◇ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ﴾^۴ بر نعمت و فضل خدا شادی می‌کنند.

◇ ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۵ در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است.

۱۳.۳۲. نگرش به آینده و پابندی به لوازم آن

«وَبَادَرِ مِنْ وَجَلٍ وَأَكْمَشَ فِي مَهَلٍ وَرَغَبَ فِي طَلَبٍ وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ وَرَاقَبَ فِي يَوْمِهِ

۱. ظافراً: در حالی که پیروز است؛ از ریشه «ظَفَرَ، يَظْفَرُ» به معنای به خواسته خود دست یافت؛ ظفیر: کسی که به دنبال هر کاری می‌رود کامروا می‌شود.

النُّعْمَى: رفاه؛ برخورداری؛ زندگی مرفه و پر نعمت؛ مفرد است و به معنای آرامش و زندگانی آسوده و گسترده است و در واقع «نعمی» مفهومی همانند نعمت دارد که مفهوم آن وسیع است.

انعم: راحت‌ترین، آسوده‌ترین؛ افعِلْ تفضیل از نعمت؛ التَّعِيمُ الخفض و الذَّعَةُ و المال کالتَّعْمَةِ، و أنعم الله صباحک من التَّعْمَةِ جعله ذار فاهیة. العَاجِلَة: منظور دنیا است.

۲. درسایه سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۷۵.

۳. فرهنگ لغات نهج البلاغه، (صبحی صالح) ص ۶۷.

۴. آل عمران، ۱۷۱.

۵. یونس، ۶۴.



غَدَّةٌ وَ نَظَرٌ قُدُّمًا أَمَامَهُ»^۱

و محض ترس از مقام حق به سویی کردار پسندیده شتافته و در ایام مهلت در دنیا به سویی طاعت سرعت کرده و در جست و جوی رضای حق، شوق نشان داده و به خاطر خوف خدا از گناه گریخته و امروز به فکر فردا بوده و همواره به آینده نگریسته است.

مشابه

♦ ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ﴾^۲ آنان در نیکی ها شتاب می کردند و به خاطر رغبت و ترس، ما را می خواندند و برای ما خاشع بودند.

۳۲. ۱۴. نتیجه تقوا، رسیدن به بهشت

«فَكَفَى بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا وَ نَوَالًا»^۳

همان بس، که بهشت پاداش و عطیه [پرهیزگاران] باشد!

۳۲. ۱۵. آتش دوزخ، کیفر بدکاران

«وَ كَفَى بِالنَّارِ عِقَابًا وَ وَبَالًا»

و همان بس که آتش دوزخ کیفر و مجازات [بدکاران و بی تقویان] باشد.

۱. بَادَرٌ: برای عمل مبادرت ورزید.

وَجَلَّ: ترس؛ ترس از خدا.

أَكْمَشَ: شتاب کرد؛ عجله کرد؛ مقصود این است که در مدت زندگی به سرعت کوشید؛ أَسْرَعَ؛ الْكَمَشُ: الرجلُ السَّريْعُ الماضي و قد كَمَشَ بالضم كَمَاشَةً، فهو كَمَشٌ و كَمِيشٌ. و كَمَشَتْهُ تَكْمِيشًا: أَعْجَلَتْهُ. و انْكَمَشَ و تَكَمَّشَ: أَسْرَعَ. فِي مَهَلٍ: در زمانی که مهلت و فرصت داشته؛ در عین آرامش.

هَرَبَ: فرار، فرار از گناه و خطا.

رَاقَبَ: مراقبت و مواظبت کرد.

قُدُّمًا: پیشاپیش؛ پیشتاز؛ پیشرو؛ بِالضَّمِّ و بضمّتين و القدمة كالقدم محرّكة السَّابِقَةِ فِي الْأَمْرِ.

۲. انبیاء، ۹۰.

۳. نوال: بخشش، عطا.



مشابه

- ◇ ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۱ و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید.
- ◇ ﴿وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾^۲ و بنگرید که فرجام فسادکاران چگونه بوده است.

۱۶.۳۲. خداوند منتقم و ناظر بندگان

﴿وَكَفَى بِاللَّهِ مُنْتَقِمًا وَنَصِيرًا﴾

و کافی است که خداوند انتقام گیرنده و یاور است.

مشابه

- ◇ ﴿فَاتَّقِنَا مِنْهُمْ فَأَعْرِضْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ﴾^۳ سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم.

۱۷.۳۲. حجت آور بودن قرآن

﴿وَكَفَى بِالْكِتَابِ حَجِيجًا وَخَصِيمًا﴾^۴

و همین بس که قرآن در قیامت حجت آور و خصومت گر است.

مشابه

- ◇ ﴿إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾^۵ سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.

۱. آل عمران، ۱۳۱.

۲. اعراف، ۸۶.

۳. اعراف، ۱۳۶.

۴. حَجِيجًا: دلیل آورنده؛ قضاوت کننده؛ مدافع. حَاجَّ: با او ستیزه و کشمکش کرد. احْتَجَّ: ادعایی کرد و دلیل آورد. الحجه: دلیل و برهان. حَجِيج: کسی که برای چیره شدن استدلال می کند و دلیل می آورد. خَصِيمًا: مدعی؛ محاصمه کننده؛ از ریشه خَصَمَ: در دشمنی بر او چیره شد. خَاصَمَ: با او ستیزه و دشمنی و کشمکش متقابل کرد. خصوم: ستیزه گر. خصیم: ستیزه گر، دشمنی کننده (جمع آن خُصَمَاء).

۵. زمر، ۳۱.



أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي أَغْدَرَ بِمَا أَنْذَرَ وَاحْتَجَّ بِمَا نَهَجَ وَحَذَرَ كُمْ عَدُوًّا
نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا فَأَصْلَ وَأَزْدَى وَوَعَدَ فَمَنِّي وَزَيْنَ
سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ وَهَوْنَ مُوَبَقَاتِ الْعَظَائِمِ حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ وَاسْتَغْلَقَ
رَهِيئَتَهُ أَنْكَرَ مَا زَيْنَ وَاسْتَغْظَمَ مَا هَوْنَ وَحَذَرَ مَا أَمَّنَ.

۳۳. سفارش به تقوا

۳۳.۱. بسته بودن راه عذر

«أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي أَغْدَرَ بِمَا أَنْذَرَ وَاحْتَجَّ بِمَا نَهَج»^۱

شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم! همان خداوندی که با انذار و هشدار خود، راه عذر را بسته و با دلایل روشن، طریق هدایت را نشان داده و حجت را تمام کرده است.

نکته

- جمله «اَحْتَجَّ بِمَا نَهَج» اشاره به ارائه طریق و نشان دادن راه سعادت است و جمله «اعذر بما انذر» اشاره به خطراتی است که در این مسیر، در برابر انسان کمین کرده است.^۲

۳۳.۲. خطرات شیطان و راهکارهای او

۳۳.۲.۱. نفوذ در دل‌ها

«وَ حَذَرَ كُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا»

و شما را از دشمنی بر حذر داشته است که پنهانی در سینه‌ها نفوذ می‌کند.

نکته

- مقصود از «عدو» شیطان است. شیطان رانده شده درگاه خداست او با آدم دشمنی دارد و به‌طور مخفیانه در سینه‌های بنی آدم نفوذ می‌کند قرآن عتاب و تهدید شیطان را بیان می‌کند: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۳

۱. أَغْدَرَ: عذر و بهانه شما را برطرف کرد.

نَهَج: تشریع کرد؛ برنامه‌ریزی کرد.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۱۸.

۳. اعراف، ۱۶ و ۱۷.



مشابه

♦ ﴿الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾^۱ آنکه در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.

۳۳. ۲. ۲. نفوذ در گوش

﴿وَنَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا﴾^۲

و آهسته در گوش‌ها می‌دمد.

نکته

- این جمله کنایه از این است که شیطان در گوش‌های شما القائاتی می‌کند این القائات خیلی مخفیانه است و با دقت و توجه معلوم می‌شود.

مشابه

♦ ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۳ ای فرزندان آدم!

مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست؟

♦ ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾^۴

از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید.

♦ ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾^۵ و از شرّ دمنندگان افسون در گره‌ها.

۳۳. ۲. ۳. گمراه‌کننده

﴿فَاصْلًا وَأَزْدِي﴾^۶

و گمراه می‌سازد و به هلاکت می‌کشاند.

۳۳. ۲. ۴. وعده و آرزو دهنده

﴿وَوَعْدَ فَمَتَّى﴾^۷

۱. ناس، ۵.

۲. نَفَثَ: دمید، آهسته القا کرد؛ يَنْفَثُ من باب نصر و ضرب من النَّفَثِ و هو كالتفخ و منه.

نَجِيًّا: رازگونه و به‌طور سری؛ از ماده نجوى.

۳. یس، ۶۰.

۴. بقره، ۱۶۸.

۵. فلق، ۴.

۶. اَزْدِي: ساقط کرد، هلاک کرد.

۷. مَتَّى: آرزوهای دروغین القا کرد.



و وعده می دهد و در آرزوها می افکند.

۳۳. ۲. ۵. زینت دهند

«وَزَيْنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ»

و گناهان و جرایم را در نظرها زیبا جلوه می دهد.

مشابه

♦ ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾^۱ سوگند به خدایی که به سویی امت های پیش از تو [رسولانی] فرستادیم [اما] شیطان اعمالشان را برایشان آراست.

۳۳. ۲. ۶. آسان کننده خطرات

«وَهُوَ مَوْقَاتِ الْعَطَائِمِ»^۲

و معاصی بزرگ را کم اهمیت می شمرد.

۳۳. ۲. ۷. فریبکاری تدریجی شیطان

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ»^۳

این کار ادامه می یابد تا شیطان به تدریج پیروان خود را فریب دهد.

نکته ها

- تعبیر به «استدرج» اشاره به این نکته است که شیطان پیروان خود را به گروگان می گیرد و راه های بازگشت را به روی آن ها می بندد.^۴
- مقصود از «قرینته» نفس انسان است که شیطان با وسوسه ها قرین آن می شود.^۵

۱. نحل، ۶۳.

۲. مَوْقَاتٍ: هلاک کننده ها؛ گناهان هلاک کننده.

۳. اسْتَدْرَجَ: فریب داد؛ به چنگ آورد، به دام انداخت؛ از ریشه دَرَجَ، يَدْرُجُ: از پله بالا رفت و درجاتی را پیمود؛ دَرَجَ: ساختمان را چند مرتبه ساخت؛ خدعه و آدناه و قرین الشَّيْطَان. قَرِينَتُهُ: حریف، همآورد، همراه؛ از ریشه قَرَنَ؛ التَّابِع لِرَأْيِهِ. قال الشَّارَحُ المَعْتَزَلِي: القرينة ههنا الانسان الذي قارنه الشَّيْطَان و لفظه لفظ التَّائِيث و هو مذكَّر أراد القرين.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۲۱.

۵. فرهنگ لغات نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۶۸.



مشابه

- ◇ ﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۱ هرکس از یاد خدا روی گردان شود شیطانی را بر او مسلط می‌کنیم که همواره قرین او باشد.
- ◇ ﴿وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا﴾^۲ و هرکس شیطان یار او باشد، چه بد همدمی است.

۳۳. ۲. ۸. انکار وعده‌های قبل

﴿وَاسْتَعْلَقَ رَهَيْتَهُ، أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ﴾^۳

و گروگانش را به قید طاعت خود در آورد، آن وقت آنچه را آراسته بود منکر گردید.

۳۳. ۲. ۹. بزرگ شمردن کوچک‌ها

﴿وَاسْتَعْظَمَ مَا هَوَّنَ﴾

و آنچه را آسان جلوه داده بود بزرگ شمرد.

۳۳. ۲. ۱۰. ترساندن از چیزی که ایمن داده

﴿وَ حَذَّرَ مَا أَمَّنَ﴾

و از آنچه ایمن نموده بود بترساند.

نکته‌ها

- تعبیر به «استَعْلَقَ رَهَيْتَهُ» اشاره به این است که شیطان پیروان خود را به گروگان می‌گیرد و راه‌های بازگشت را به روی آن‌ها می‌بندد.^۴

۱. زخرف، ۳۶.

۲. نساء، ۳۸.

۳. استَعْلَقَ: او را قفل کرد و راه نجات را به رویش بست؛ از ریشه «عَلَقَ، يَغْلِقُ»: به ستوه آمد و بی‌قرار و ناآرام شد؛ الرَّهْنُ من باب فرح اذا استَحَقَّه المرتَهَن و ذلک إذا لم یفتکک فی الوقت المشروط. رَهَيْتَهُ: کسی که به گروگان گرفته و او را گمراه کرده. «رهن، یرهن»: آن چیز را نزد فلانی رهن و گرو گذاشت. ارهنَ الشیء: آن چیز را نزد او گرو گذاشت. «استرهن الشیء»: آن چیز را از او به عنوان گرو خواست.

۴. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۲۱.



أَمْ هَذَا الَّذِي أَنشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَشَغَفِ الْأَسْتَارِ نُظْفَةً دِهَاقًا وَ عِلْقَةً مُحَاقًا وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا وَ وَلِيدًا وَ يَافِعًا ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا وَ لِسَانًا لَا فِظًا وَ بَصَرًا لَا حِظًّا لِيَفْهَمُ مُعْتَبِرًا وَ يَقْصُرَ مُزْدَجِرًا حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ وَ اسْتَوَى مِثَالُهُ نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا وَ خَبَطَ سَادِرًا مَاتِحًا فِي غَرْبِ هَوَاهُ كَادِحًا سَعِيًّا لِدُنْيَاهُ فِي لَذَاتِ طَرِبِهِ وَ بَدَوَاتِ أَرْبِهِ ثُمَّ لَا يَخْتَسِبُ رَزِيَّةً وَ لَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيرًا وَ عَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا لَمْ يُفِدْ عَوْضًا وَ لَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضًا دَهْمَتُهُ فَجَعَلَتْ الْمَنِيَّةُ فِي غُبْرِ جِمَاحِهِ وَ سَنَنِ مِرَاجِهِ فَظَلَّ سَادِرًا وَ بَاتَ سَاهِرًا فِي غَمَرَاتِ الْآلَامِ وَ طَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَ الْأَسْقَامِ بَيْنَ أَخٍ شَقِيقٍ وَ وَالِدٍ شَفِيقٍ وَ دَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا وَ لَادِمَةٍ لِلصَّدْرِ قَلَقًا وَ الْمَرْءِ فِي سَكْرَةٍ مُلْهَنَةٍ وَ غَمْرَةٍ كَارِثَةٍ وَ أَنَّةٍ مُوجِعَةٍ وَ جَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ وَ سَوْفَةٍ مُثْعَبَةٍ ثُمَّ أَدْرَجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا وَ جَذِبَ مُنْقَادًا سَلَسًا ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَغْوَادِ رَجِيعٌ وَ صَبَّ وَ نَصَوُ سَقَمٍ تَحْمِلُهُ حَفْدَةُ الْوُلْدَانِ وَ حَشْدَةُ الْإِخْوَانِ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ وَ مُنْقَطَعِ زُورَتِهِ وَ مُفْرَدِ وَحْشَتِهِ حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ وَ رَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ أَقْعَدَ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا لِنَهْتَةِ السُّؤَالِ وَ عَثْرَةِ الْإِمْتِحَانِ وَ أَعْظَمَ مَا هُنَالِكَ بَلِيَّةً نَزُولِ الْحَمِيمِ وَ تَصْلِيَةِ الْجَحِيمِ وَ فَوْرَاتِ السَّعِيرِ وَ سَوَارَاتِ الرَّفِيرِ لَا فِتْرَةَ مَرِيحَةٍ وَ لَا دَعَةَ مَرِيحَةٍ وَ لَا قُوَّةَ حَاجِزَةٍ وَ لَا مَوْتَةَ نَاجِزَةٍ وَ لَا سِنَّةَ مُسْلِيَّةٍ بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ وَ عَذَابِ السَّاعَاتِ إِنَّا بِاللَّهِ عَائِدُونَ عِبَادَ اللَّهِ أَيْنَ الَّذِينَ عَمَرُوا فَتَنَعُمُوا وَ عَلَّمُوا فَفَهَّمُوا وَ أَنْظَرُوا فَلَهَّوْا وَ سَلَّمُوا فَتَنَسُوا أَمْهَلُوا طَوِيلًا وَ مَنَحُوا جَمِيلًا وَ حَذَرُوا أَلِيمًا وَ وَعِدُوا جَسِيمًا أَخَذَرُوا الذُّنُوبَ الْمَوْرُطَةَ وَ الْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ أُولَى الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْعَافِيَةِ وَ الْمَتَاعِ هَلْ مِنْ مَنَاصٍ أَوْ خَلَاصٍ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ أَمْ لَا فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ أَمْ بِمَا دَا تَعْتَرُونَ وَ إِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّوْلِ وَ الْعَرْضِ قَيْدٌ قَدَّهُ مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ الْآنَ عِبَادَ اللَّهِ وَ الْخِنَاقُ مُهْمَلٌ وَ الرُّوحُ مُرْسَلٌ فِي فَيْنَةِ الْإِرْسَادِ وَ رَاحَةِ الْأَجْسَادِ وَ بَاحَةِ الْإِحْتِسَادِ وَ مَهْلِ الْبَقِيَّةِ وَ أَنْفِ الْمَشِيَّةِ وَ إِنْظَارِ التَّوْبَةِ وَ انْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ قَبْلَ الصَّنْكِ وَ الْمَضِيقِ وَ الرُّوعِ وَ الرُّهُوقِ وَ قَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُنْتَظَرِ وَ إِخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ.

۳۴. غفلت از مرگ

۳۴. ۱. آغاز و انجام زندگی انسان

«أَمْ هَذَا الَّذِي أَنشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شَغَفِ الْأَسْتَارِ نُظْفَةً دِهَاقًا، وَ عِلْقَةً مُحَاقًا، وَ



جَنِينًا وَرَاضِعًا، وَوَلِيدًا وَيَافِعًا^۱

این انسانی که خداوند او را در تاریکی های رحم و درون پرده ها و غلاف ها پدید آورده، نطفه ای بود ریخته شده و خون بسته ای که شکل نیافته و جنینی در رحم و طفل شیرخوار و کودک و آنگاه نوجوان.

نکته

● این کلام حضرت اشاره به آیه «فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»^۲ است که خلقت انسان را در تاریکی های سه گانه معرفی کرده است. بچه ای که در رحم است در سه پرده و غلاف قرار دارد که از آن ها به تاریکی ها تعبیر شده است یکی از آن ها پرده اطراف بچه است که مانند غلاف بچه را احاطه کرده است. تاریکی دیگر خود رحم است که بچه با آن پرده اطراف

۱. شُغْفٍ: پرده ها؛ منظور پرده روی شکم هست؛ از ماده «شغاف» به معنای غلاف و پوسته نازک روی قلب است و «شُغْفٌ» در این جا به معنای پرده های متعدد می باشد؛ بضمّین جمع شغاف کسحاب و هو غلاف القلب. دِهَاقًا: ریخته شده، جهیده شده؛ دفع شده؛ از ماده «دَهَق» به معنای شدت فشار است؛ سپس به معنای فرو ریختن با قوت و فشار آمده است که اینجا اشاره به فرو ریختن نطفه در داخل رحم است؛ بالذال المهملة من دَهَقِ الماء أفرغه إفراغاً شدیداً، و فی بعض النسخ دفاقا من دَقِ الماء دفقا من باب قتل انصب لشدّة و یقال أيضاً دفقت الماء أى صببته يتعدّى فهو دافق ومدفوق، وأنکر الأصمعی استعماله لازماً قال: وأما قوله تعالى من ماء دافق فهو علی اسلوب أهل الحجاز و هو أنهم یحوّلون المفعول فاعلاً إذا كان فی موضع نعت و المعنی من ماء مدفوق، و قال ابن القوطبة ما یوافقه سرّ کاتم أى مکتم و عارف ای معروف و عاصم ای معصوم. عَلَّقَهُ: خون بسته شده یعنی قبل از آنکه به گوشت و اعضا تبدیل شود.

مُحَاقًا: مخفی؛ پنهان؛ صورت و اعضا آن تشکیل نشده و پنهان است؛ از ماده «محق» به معنای نقصان تدریجی و محو شدن است و به همین جهت، آخر ماه را «محاق» می گویند و توصیف «علقه» به «محاق» به خاطر آن است که تدریجاً زایل و دگرگون می شود و به صورت جنین در می آید و یا به خاطر این است که قیافه ای محو و نامشخصی دارد و هیچ صورتی به خود نگرفته است؛ محقه محقا من باب نفع نقصه و أذهب منه بركة، و قيل هو ذهاب الشيء كلّه حتی لا یرى له أثر منه و یمحق الله الربا و انمحق الهلال الثلاث لیال فی آخر الشهر لا یکاد یرى لخفائه و الاسم المحاق بالضم و الکسر لغة. و فی القاموس المحاق مثلثة آخر الشهر أو ثلاث لیال من آخره أو أن یستمر القمر فلا یرى غدوة و لا عشية سَمَى به لأنه طلع مع الشّمس فمحقته.

جَنِينًا: کودک در رحم بعد از شکل گیری.

راضِع: شیرخوار؛ از ماده «رَضَعَ؛ رِضَاعَة» به معنای شیر خوردن است؛ «ارْتَضَعَ، ارْتَضَاعًا الْوَلَدُ أُمَّهُ»: آن کودک پستان مادرش را مکید.

یَافِعًا: جوان قد برافراشته؛ از ماده «یفع» به معنای بلند شدن و قد کشیدن است و هنگامی که بچه به صورت جوانی نرس و قد کشیده در می آید به او «یافع» می گویند؛ غلام یافع و یفع و یفعة مرتفع.



او را در خود جا داده و تاریکی سوم هم پوست شکم مادر است که بر همه آن‌ها احاطه دارد بنابراین جنین در سه غلاف قرار دارد که از این جهت از آن‌ها تعبیر به تاریکی‌های سه گانه شده است.

● برای عبارت «نُطْفَةٌ دِهَاقًا» دو معنا وجود دارد: الف) ممکن است مقصود از دهاقا ریختن با سرعت باشد و نطفه هم به این دلیل که با سرعت ریخته می‌شود از آن تعبیر به «نُطْفَةٌ دِهَاقًا» کرده‌اند یعنی آب خالصی که با سرعت ریخته شده است ب) مقصود از دهاقا پُر باشد و ممکن است که معنایش این باشد که نطفه‌ای که پر از ژن‌ها و سلول‌های مختلف است و این جمله اشاره به آیه ۲ سوره دهر است «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ» پس مقصود نطفه امشاج است که ملوط از نطفه زن و مرد است.

مشابه

- ◇ «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ»^۱ سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم.
- ◇ «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»^۲ و اوست که شما را از یک تن آفرید، برخی [از شما] استقرار یافته [در زمین] و برخی به ودیعت نهاده است.
- ◇ «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ»^۳ اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رحم‌ها صورت‌گیری می‌کند.
- ◇ «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانْتَظِرُوا»^۴ شما را در شکم مادران در چند مرحله در درون تاریکی‌های سه‌گانه آفرینش بخشید. این است خدای یکتا پروردگار شما؛ فرمانروایی از آن اوست؛ خدایی جز او نیست؛ پس چگونه رویگردانتان می‌سازند؟

۳۵. ابزار خدادادی در اختیار انسان

۳۵. ۱. عقل

«ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا»^۵

۱. مؤمنون، ۱۳.

۲. انعام، ۹۸.

۳. آل عمران، ۶.

۴. زمر، ۶.

۵. مَنَحَ: بخشید و عطا کرد. مَنَحَهُ: عطا داد او را. «اسْتَمْتَحَ، اسْتِمْتَاحًا»: از او عطا و بخشش خواست.



سپس به او عقلی نگهدارنده بخشید.

۲.۳۵. زبان

«وَلِسَاناً لَا فِطاً»

و زبانی گویا [بخشید]

مشابه

♦ ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ۖ وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ﴾^۱ آیا دو چشمش نداده‌ایم؟ و زبانی و دولب.

۳.۳۵. چشم

«وَبَصَراً لَا حِطّاً»^۲

و چشمی بینا [بخشید].

مشابه

♦ ﴿إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٍ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ﴾^۳ اگر خدا شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر دل‌هایتان مهر نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که این نعمت‌ها را به شما باز دهد.

۴.۳۵. قوه درک

«لِيَفْهَمَ مُعْتَبِراً وَيَقْصَرَ مُزْدَجِراً»^۴

تا درک کند و عبرت گیرد و از بدی‌ها پرهیزد.

نکته

● خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که هنگام ارتکاب محرمات کوتاه بیاید و آن‌ها را ترک کند.

۵.۳۵. دوران اعتدال انسان

«حَتَّىٰ إِذَا قَامَ اِعْتِدَالُهُ وَاسْتَوَىٰ مِثَالُهُ»

ولی چون به حد کمال رسید و قامتش آراسته شد.

۱. بلد، ۹.

۲. لا حِطَّ: بیننده، نگاه‌کننده؛ از ماده لَحَظَ به معنای نگاه کردن.

۳. انعام، ۴۶.

۴. يُقْصِرُ: خودداری کند؛ از ریشه قَصَرَ به معنای ناقص شد، نارسا و کم شد. اقْصَرَ: کوتاه‌تر، کوتاه‌قدرتر. يَقْصِرُ:



۳۶. آسیب‌های انسان

۱.۳۶. کبر و غرور

«نَفَرٌ مُسْتَكْبِرٌ وَخَبَطَ سَادِرًا»^۱

به حال تکبر از مدار حق گریخت و چموش و بی‌باک شد.

نکته‌ها

- عبارت «وَحَبَطَ سَادِرًا» کنایه از جهل و کم‌خردی است.^۲ حالتی که به هیچ چیز اعتنایی ندارد. اسب و شتر تا زمانی که رم نکرده و سرکش نشده‌اند هنگام راه رفتن در یک خط مستقیم راه می‌روند و به هیچ راهنمایی اعتنایی ندارند در این صورت از آن تعبیر به «خَبَطَ سادرا» می‌کنند یعنی آن اسب یا شتر در حالتی که به همه چیز پشت پا زده کج راه می‌رود.
- «نَفَرٌ» به معنای کوچ کردن است و در اینجا کنایه از فرار کردن از حق و حقیقت است.

مشابه

◇ ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كِبَرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ﴾^۳ کسانی که درباره آیات خدا بدون حجتی که برای آنان آمده باشد مجادله می‌کنند، در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند عداوت بزرگی است. این‌گونه، خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می‌نهد.

◇ ﴿يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا﴾^۴ آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود و باز به حال تکبر، چنانکه گویی آن را نشنیده است، سماجت می‌ورزد.

خودداری کند که منظور خودداری از گناه است.

مُؤَدِّجِر: خودداری کننده؛ باب افتعال از ماده زجر.

۱. خَبَطَ: بی‌محابا و بی‌ملاحظه رفتار کرد.

سادرا: بی‌پروا؛ بی‌اعتنا؛ از ماده «سدر» به معنای حیرت و سرگردانی است؛ المتحیر والذی لا یهتم ولا یبالی ما صنع.

۲. در سایه‌سار نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. غافر، ۳۵.

۴. جائیه، ۸.



۲.۳۶. پیروی از هوس‌ها

«مَاتِحًا فِي غَرْبِ هَوَا»^۱

با دلو هوا و هوس آب کشید.

تشبیه

مشبه: دلو

مشبه‌به: هوای نفس

وجه شبّه: هوای نفس به دلو شتر تشبیه شده است؛ یعنی همان‌طور که دلو بزرگ برای رسیدن به آب زیاد از چاه استفاده می‌شود، هوای نفس هم وسیله‌ای برای رسیدن به آرزوهای دراز در چاه دنیا است.

۳.۳۶. دنیا طلبی مُجدّانه

«كَادِحًا سَعِيًّا لِدُنْيَا، فِي لَذَاتِ طَرَبِهِ، وَ بَدَوَاتِ آرَبِهِ»^۲

برای رسیدن به دنیا کوشش بسیار کرد، در هر لذت و خوشی گام نهاد، هرچه به نظرش رسید عمل کرد.

نکته

● این تعبیّرات، اشاره به بی‌خبرانی است که تمام سعی و تلاش خود را در طریق به چنگ آوردن مال و منال دنیا و لذّت‌های زودگذر و اِشباع هوا و هوس‌ها به کار می‌گیرند. گویی

۱. مَاتِح: آب‌کشنده؛ کِشنده آب از چاه؛ «مَاتِح» به معنای کسی است که در بالای چاه ایستاده و سعی دارد تا آنجا که می‌تواند از چاه آب بکشد؛ الذی یَسْتَسْقِی الْمَاءَ مِنَ الْبُئْرِ وَ هُوَ عَلَى رَأْسِهَا وَ الْمَاتِحُ الذی نَزَلَ الْبُئْرَ إِذَا قَلَّ مَآؤُهَا فَيَمْلَأُ الدَّلَاءَ فَالْفَرْقُ بَيْنَ الْمَعْنَيْنِ كَالْفَرْقِ بَيْنَ النُّقْطَتَيْنِ.

غَرْبٍ: دلو یا دلو بزرگ؛ الدلو العظیم.

۲. کَادِح: تلاش‌کننده؛ زحمت‌کش؛ از ماده «كَدَحَ» به معنای تلاش و کوشش و فشار بر کار است و گاه به معنای حرص نیز آمده است؛ فی العمل من باب منع سعی؛ الكَدْحُ: العمل و السعی و الکسب و الخَدَشُ. و الكَدْحُ: عمل الإنسان. لنفسه من خير أو شر. كَدَحَ يَكْدَحُ كَدْحًا وَ كَدَحَ لِأَهْلِهِ كَدْحًا؛ و هو اكتسابه بمشقة.

بَدَوَاتٍ: ابتدای‌ها؛ از ماده «بدو» به معنای ظاهر و آشکار شدن و «ارب» به معنای حاجت و شادی و چاره‌جویی آمده است؛ با توجه به معنای فوق، «بدوات آربه» به معنای حوائج و لذّاتی است که انسان به فکرش خطور می‌کند؛ بدوا و بدوّا و بداء و بدوء و بداوّة ظهر، و بداوّة الشّیء أول ما یبدو منه، و بدای الرأی ظاهره، و بدال له فی الأمر بدوا و بداءة نشأله فیهِ رأی و هو ذو بدوات.



از آفرینش آن‌ها هیچ هدفی جز این نبوده است. این در حالی است که با چشم خود ناکامی‌ها و شکست‌ها، بیماری‌ها و مرگ‌ومیرها را می‌بینند.^۱

● «فِي لَذَاتِ طَرِيهٍ»: یعنی چنین شخصی راه سعادت را گم کرده است و همه تلاش‌های خود را صرف عیش و نوش‌ها و رفع حوایج دنیایی خود می‌کند.

۳۷. بی‌توجهی به مصائب دنیا

«ثُمَّ لَا يَحْتَسِبُ رِزْيَةً»^۲

او هرگز فکر نمی‌کند مصیبتی برایش پیش آید.

۱. ۳۷. پروا نکردن از گناه

«وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً»^۳

و هیچ ترسی او را خاشع نمی‌گرداند.

مشابه

◇ ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ﴾^۴ آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد.

۲. ۳۷. فریب خوردگی

«فَمَا تَفِي غَرِيرًا»^۵

سپس فریب‌خورده و غرق در فتنه، جان داد.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۲۹.

۲. لَا يَحْتَسِبُ: به حساب نمی‌آورد، احتمال نمی‌دهد.

رِزْيَةً: بلا؛ مصیبت؛ از ماده «رِزَأَ» در اصل به معنای نقصان است و «رِزِيه» به معنای مصیبت بزرگ آمده است.

۳. تَقِيَّةً: پرهیز؛ پروا. در اینجا به معنای تقوای الهی است و مفهوم جمله این است که او به خاطر تقوای الهی خضوع و خشوعی در پیشگاه خداوند ندارد. («تقیه» را در اینجا مفعول مطلق نوعی گرفته‌اند و بعضی‌ها مفعول له؛ ولی در مفهوم جمله، تفاوت چندانی ایجاد نمی‌کند.)

۴. حدید، ۱۶.

۵. غَرِير: مغرور و فریب‌خورده.



۳.۳۷. سپری کردن عمر در لغزش‌ها

«وَعَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيرًا»^۱

و مدتی اندک را در لغزش‌هایش سپری کرد.

نکته

- مقصود این است که ممکن است چنین فردی با وجود اینکه عمر کوتاهی دارد اما بر اثر غفلت از خدا گناهان و لغزش‌های فراوانی داشته باشد.

۴.۳۷. منفعت نبردن از نعمت‌ها

«لَمْ يُفِدْ عَوْضًا»^۲

در برابر نعمت‌های خدادادی سودی عاید خود ننمود.

۵.۳۷. انجام ندادن واجبات

«وَلَمْ يَقْضِ مُقْتَرَضًا»

و فریضه‌ای به جای نیاورد.

۶.۳۷. ناگهانی بودن مرگ

«ذَهَمَتْهُ فَجَعَاتُ الْمَنِيَّةِ فِي غُبَرِ جَمَاحِهِ وَ سَنَنِ مِرَاجِهِ، ظَلَّ سَادِرًا»^۳

در اواخر طغیان و پیروی از هوا و خوشی لذت، ناگواری‌های مرگ او را گرفت.

۱. هَفْوَةٌ: لغزش؛ خطا؛ از ماده «هفو» در اصل به معنای با سرعت قدم برداشتن است و از آنجایی که تسریع در راه رفتن، در بسیاری از اوقات، سبب لغزش و در نهایت زمین خوردن است، واژه «هفوه» به معنای لغزش و به زمین خوردن آمده است.

۲. لَمْ يُفِدْ: فایده‌ای به دست نیاورد.

۳. ذَهَمَتْهُ: او را فرا گرفت؛ از ماده «دهم» به معنای فراگیری و پوشش دادن به چیزی است؛ الشیء من باب سمع و منع غشیه.

غُبَرٍ: باقی مانده‌ها؛ باقی مانده چیزی؛ جمع «غابر» به معنای باقی یا باقی مانده است؛ الشیء بضم الغین و تشدید الباء بقایه جمع غابر کرّج و راکع.

جَمَاح: سرکشی، طغیان؛ از ماده «جمع» به معنای سرکشی و طغیان و هواپرستی است و حیوان سرکش را «جَموح» می‌گویند؛ الفرس جمحا و جماحا بالكسر اغترّ فارسه و غلبه و جمع الرّجل ركب هواه.

سَنَنِ: راه، مسیر؛ مفرد است و به معنای روش و طریقه است؛ الطريق مَثَلَةٌ و بضمّتين نهجه و جهته.

مِرَاج: تفریح؛ شادمانی؛ از ماده «مرح» به معنای شدت خوشحالی است که توأم با طغیان و سرکشی و به کار گرفتن نعمت‌های الهی در مسیر باطل می‌باشد؛ مرحا من باب فرح نشط و تبختر و المراح ککتاب اسم منه.

سادر: سرگردان؛ متحیر؛ گاه به معنای متحیر و گاه به معنای شخص بی‌پروا آمده است



مشابه

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ﴾^۱ بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید؛ آنگاه به‌سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد.

۲.۳۷. درگیری با بیماری‌های گوناگون

«وَبَاتَ سَاهِرًا فِيْ غَمَرَاتِ الْآلَامِ وَطَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ»^۲

پس حیرت‌زده و سرگردان، شب را تا روز نخوابید، آن هم با دردهای شدید، و بیماری‌های گوناگون که شدتش در شب است.

مشابه

﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا^۳ چشم‌ها خیره شد و دل‌ها به گلوگاه رسیده بود و به خدا گمان‌های گوناگون می‌بردید، در آنجا مؤمنان در معرض امتحان درآمدند و سخت متزلزل شدند.

۳.۸. شدت ناراحتی اطرافیان از مرگ انسان

«بَيْنَ أَخٍ شَقِيقٍ وَالِدٍ شَفِيقٍ وَدَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا وَلَادِمَةً لِلْصَّدْرِ قَلَقًا»^۴

در میان برادری غم‌خوار و پدری مهربان [و همسری دلسوز که] گریه و ناله سر داده‌اند و

۱. جمعه، ۸.

۲. بات: بیتوته کرد، شب را به صبح کرد.

ساهر: بیدار و بی‌خواب؛ از ریشه سَهَرَ.

غَمَرَات: سختی‌ها و رنج‌های فشرده و انبوه که فراگیر است؛ از ریشه غَمَرَ؛ الشیء شدته و مزدحمه و الجمع غمرات و غمار.

طَوَارِق: چیزهایی که ناگهانی و بر خلاف انتظار وارد می‌شود.

۳. احزاب، ۱۰ و ۱۱.

۴. شَقِيق: برادر پدری و مادری.

دَاعِيَةٍ: فریادکننده؛ ناله‌کننده.

وَيْل: وای.

لَادِمَةً: کوبنده، زننده؛ کسی که بر سینه و سر و صورت خود می‌کوبد؛ از ماده «لدم» در اصل به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است و لذا به زنانی که در مصایب، بر سر و صورت و سینه خود می‌کوبند «لادمه» گفته می‌شود.



[مادری دلسوخته که] از شدت ناراحتی به سینه می‌کوبد.

نکته

- «وَالِدِ شَفِیقٍ»: مقصود این است که این شخص هنگام مرگ در بستر مرگ افتاده در حالی که یک طرف برادر و همتای اوست و طرف دیگر پدر مهربان او نشسته است.
- مقصود از عبارت «وَلَادِمَةً لِلصَّدْرِ قَلَقًا» توصیف افراد و به‌خصوص زنانی است که اطراف او هستند گویا که او در حال احتضار است و اطرافیان او در حال نگرانی و اضطراب به سینه‌های خود می‌کوبند.

۹.۳۷. سكرات مرگ

«وَالْمَرْءُ فِي سَكْرَةٍ مُلْهِتَةٍ وَغَمْرَةٍ كَارِثَةٍ وَآنَةٍ مُوْجِعَةٍ وَجَذْبَةٍ مُكْرِبَةٍ وَسَوْقَةٍ مُتْعِبَةٍ»^۱
این در حالی است که با سكرات بی‌تاب‌کننده مرگ و شداید غم انگیز و ناله‌های دردناک و جان دادن پر مشقت و مرگ رنج آور دست به گریبان است.

نکته

- «لَهْث» به‌معنای حالت تشنگی شدید سگ است که دهان خود را باز کرده و زبانش را بیرون آورده است و این حالت دلالت بر تشنگی شدید سگ و بحرانی بودن حال او دارد

۱. مُلْهِتَةٍ: این واژه برای کسانی که شدیداً به‌دنبال چیزی می‌روند و به اصطلاح برای آن «لَهْ لَه» می‌زنند، آورده می‌شود.

از ماده «لَهْث» در اصل به‌معنای زبان در آوردن سگ به‌هنگام تشنگی و ناراحتی است

غَمْرَةٍ: رنج، سختی، فشار.

كَارِثَةٍ: غم انگیز، دردآور، از ماده «كَرِث» به‌معنای شدت اندوه و غم است، یا اموری که سبب اندوه و غم شدید می‌شود؛ الغم یكرته من باب نصر اشد علیه و بلغ المشقة و هو كریث الأمر إذا ضعف و جبن.
آنَه: ناله و آه؛ المريض انا إذا تأوه.

مُوْجِعَةٍ: دردناک؛ از ماده وَجَع به‌معنای دردمند شد. تَوَجَّع: دردناک شد.

جَذْبَةٍ: تند نفس کشیدن در حال جان دادن.

مُكْرِبٍ: حزن آور، غم انگیز؛ از ماده «كَرِب» به‌معنای گرفتاری شدید در چنگال غم و اندوه.

سَوْقَةٍ: جان کندن؛ به حال مرگ و احتضار افتادن؛ در اصل به‌معنای راندن است سپس به‌معنای حالت جان دادن که گویی انسان از این جهان، به‌سرعت به عالم دیگر رانده می‌شود، اطلاق شده است.



و مقصود از آن در این مقام شدت اضطراب محتضر است یعنی این شخص در آن هنگام حالت سختی دارد.

● مقصود از «جذبه مکربه» جان کندن است. دشواری وقتی به اوج می‌رسد که اعضاء پیایی و به تدریج بمیرند که این رنج و مشقت فراوانی را به دنبال دارد؛^۱ یعنی در حالتی که ملائکه روح را از بدنش بیرون می‌کشند که موجب زحمت و نگرانی او می‌شود و این جمله اشاره به آیه شریفه قرآن دارد «وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»^۲

مشابه

◇ ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ﴾^۳
و کاش ستمکاران را در گرداب‌های مرگ می‌دیدید که فرشتگان دست‌هایشان را گشوده‌اند که جان‌هایتان را بیرون دهید.

۳۸. حوادث بعد از مرگ

۳۸.۱. یأس از زندگی

﴿ثُمَّ أَدْرَجَ فِي أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا﴾^۴

سپس در حالت ناامیدی پیچیده به کفن‌ها می‌شود.

نکته

● اینکه حضرت کفن را با صیغه جمع آورده برای این است که حداقل کفن سه چیز است: یکی به عنوان لُنگ از ناف تا روی زانو‌ها. دوم به عنوان پیراهن از شانه‌ها تا وسط ساق پاها به گونه‌ای که پشت و رو را بگیرد و سوم یک ملافه سرتاسری است که تمام بدن را بگیرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲. انعام، ۹۳.

۳. همان

۴. أَدْرَجَ: پیچیده می‌شود.

مُبْلِسًا: مأیوس؛ ابلیس از ماده «ابلاس» در اصل به معنای غم و اندوهی است که از شدت یأس و ناامیدی دست می‌دهد و به همین جهت، گاهی آن را، به معنای یأس تفسیر می‌کنند و «مُبْلِس» در اینجا به معنای مأیوس است و منظور مأیوس شدن بازماندگان از بازگشت مردگان است؛ یس و تحیر و منه سَمَى ابلیس و ناقة.



مشابه

◇ ﴿قَدْ يَتَسَوَّوْنَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَسَوَّوْنَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾^۱ آن‌ها واقعاً از آخرت سلب امید کرده‌اند، همان‌گونه که کافرانِ اهل گور قطع امید نموده‌اند.

۲.۳۸. تسلیم مرگ شدن

«وَجُذِبَ مُنْقَاداً سَلِيساً»^۲

بدون نشان دادن مقاومت، به‌سوی قبر روانه‌اش می‌کنند.

۳.۳۸. گذاشتن در تابوت

«ثُمَّ أُلْقِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ رَجِيعٌ وَصَبٌ وَنُضُو سَقِيمٌ»^۳

او را روی تخته تابوت می‌اندازند؛ همچون شترِ از سفر وامانده و رنجور و لاغر شده.

استعاره

مُسْتَعَار: رجیع، نضو

مُسْتَعَار لَه: شخص بیمار

مُسْتَعَار به: شتر خسته از سفر، شتر لاغر شده در اثر سفر

جامع: همچنان که حیوان از سفر طولانی خسته می‌شود بیمار هم از طولانی

شدن بیماری خسته می‌شود.

نوع استعاره: اصلیه تصریحیه

۱. ممتحنه، ۱۳.

۲. سَلِيس: سهولت و آسانی؛ از ماده «سَلَس».

۳. رَجِيع: برگردانده؛ حیوانی است که پیوسته از سفری به سفری می‌رود و خسته و ناتوان شده؛ سپس در مورد انسان‌های خسته به کار رفته است؛ سفر و رجیع سفر قد رجع فيه مرارا.

وَصَب: خستگی، لاغری، سستی؛ درد دائمی و بیماری و سستی بدن است؛ محرکة المرض والوجع؛ والجمع اوصاب؛ و موصب بالتشدي: کثیرالاجاع.

نُضُو: لاغر؛ ضعیف در اثر کار یا بیماری؛ در اصل به‌معنای شتر، یا حیوان لاغر است، سپس به انسان لاغر نیز اطلاق شده است؛ النَّضُو بالكسر: البعير المهزول. و الناقة نَضُوَّة، و قد أَثْنَتْهَا الْأَسْفَارُ فَهِيَ مُنْضَاةٌ. وَأَثْنَى فُلَانٌ بَعِيرَهُ، أَيْ هَزَلَهُ.



۴.۳۸. رهسپار شدن به گور

«تَحْمِلُهُ حَفْدَةُ الْوُلْدَانِ وَ حَشْدَةُ الْإِخْوَانِ، إِلَى دَارِ غُرَبَتِهِ»^۱

فرزندان و برادران جمع گشته او را با دوش تا خانه غربت می‌برند.

۵.۳۸. فرو رفتن در تنهایی

«و مُنْقَطِعَ زَوْرَتِهِ وَ مُفْرَدَ وَحْشَتِهِ»^۲

دیدار او در آنجا از همگان قطع می‌شود و در تنهایی فرو می‌رود.

نکته

- «زوره» به معنای زیارت‌کننده است. اگر تا امروز کسانی به زیارت او می‌آمدند ولی از امروز راه زیارت و ملاقات با او بسته شده و دیگر کسی نمی‌تواند با او ملاقات کند.

۳۹. برگشت تشییع کنندگان

«حَتَّى إِذَا انْصَرَفَ الْمُشَيِّعُ وَ رَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ»^۳

تا آنکه تشییع‌کنندگان [باسپردن جنازه او به آرامگاه ابدیش] بازگردند و گریه‌کنندگان بی‌تاب، خاموش شوند [و او را تنها بگذارند].

۱.۳۹. ترس از سؤالات قبر

«أُقْعَدُ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا لِبَهْتَةِ السُّؤَالِ وَ عَثْرَةِ الْإِمْتِحَانِ»^۴

او را در قبر می‌نشانند در حالی که از ترس سؤال و لغزش در امتحان آهسته سخن می‌گوید.

نکته

جمله «أُقْعَدُ فِي حُفْرَتِهِ نَجِيًّا» اشاره به سؤال و جواب قبر دارد. تعبیر «نَجِيًّا» که از ماده «نجوی» به معنای سخنان آهسته گرفته شده است، یا اشاره به مناجات با پروردگار است و

۱. حَفْدَةُ: اعوان و یاران؛ جمع حافظ است و در اینجا منظور اعوان و یاران است و ممکن است اولاد باشد یعنی نوه‌ها.
حَشْدَةُ: جمع شدگان برای یاری رساندن؛ جمع «حاشد» به معنای جمعیتی است که اجتماع بر انجام کاری می‌کنند؛
جمع حاشد من حشدت القوم من باب قتل و ضرب و حشد القوم یعدی و لا یعدی إذا دعوا فاجابوا مسرعین أو اجتمعوا الأمر واحد و حَفَاوا فی التعاون.

۲. زَوْرَةُ: دیدار و زیارت؛ مصدر است، مانند «زیارت» و به معنای دیدار است.

نَجِيًّا: همراز، کسی که رازها و اسرار به او گفته می‌شود و یا به‌طور سری و درگوشی صحبت شود.

۳. الْمُتَفَجِّعُ: دردمند؛ مصیبت‌زده؛ از ریشه «فَجَعَ، يَفْجَعُ» یعنی او را دچار فاجعه کرد. افْجَعَ: گرفتاری و مصیبت بر او سخت گرفت. فاجعه: به معنای بالای سخت و مصیب‌گران.

۴. بَهْتَةٌ: بُهت؛ از ماده «بهت» به معنای حیرت آمیخته با وحشت است؛ بالفتح الأخذ بغتة و التحير و الانقطاع.



یا سخن گفتن آهسته، از ترس عدم توانایی بر پاسخ به سؤالات و مردود شدن در این امتحان بزرگ.^۱

● «وَعَثْرَةُ الْإِمْتِحَانِ»: یعنی امتحانی که لغزش آور است مقصود این است که وقتی که نکیرین سؤال می کنند ممکن است که این تازه گذشته به گونه ای جواب بدهد که همان جواب ها برایش لغزش آور باشد و جهنم را برای او در پی داشته باشد.

۳۹. ۲. قبر، باغی از بهشت یا حفره ای از دوزخ

«وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِكَ بَلَاءٌ نَزُولُ الْحَمِيمِ، وَتَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ، وَفَوْرَاتُ السَّعِيرِ، وَسَوْرَاتُ الرَّفِيرِ»^۲
بزرگ ترین بلا در آن جا، آب سوزان دوزخ و ورود در جهنم و شعله های برافروخته و نعره های آتش آن است.

نکته

● ترسیم چنین صحنه های از عذاب قیامت برای انسان عذاب آور است آن وقت انسان های جهنمی در عالم پس از مرگ تا قیامت با چنین منظره ای روبه رو می شوند و عذاب می کنند.

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۳۸.

۲. حَمِيم: جهنم؛ از ماده «حم» به معنای گرمی است و به معنای آب بسیار داغ و سوزان نیز آمده و در اینجا، اشاره به همین معنا است. قرآن مجید می گوید: (فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ) آنگاه از آب سوزان می نوشند. (واقع، ۵۴)؛ الماء الحار.

تَصْلِيَةُ الْجَحِيمِ: سوختن با داخل شدن در جحیم؛ از ماده «صلی» است به معنای سوزاندن و هم به معنای داخل آتش شدن آمده است؛ ولی «تصلیه» معنای متعددی دارد، یعنی تنها به معنای سوزاندن می آید؛ النار تسخینها. فَوْرَاتُ السَّعِيرِ: فوران های شعله آتش؛ جمع «فوره» به معنای جوشش است.
سَوْرَاتُ: شدت ها، حمله ها؛ جمع «سوره» به معنای خشم و غضب است. «سوره» به معنای شدت و زفیر به معنای صدای آتش است؛ الحدة و الشدة.

الرَّفِير: صدای شعله آتش، هنگام زبانه کشیدن است؛ النار تسمع لتوقدها صوت.



مشابه

◇ ﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ﴾^۱ سپس ایشان را بر سر آن، آمیزه‌ای از آب جوشان است.

◇ ﴿جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيَنْسُ الْقَرَارُ﴾^۲ جهنم است [و] در آن وارد می‌شوند، و چه بد قرارگاهی است.

◇ ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾^۳ گروهی در بهشت‌اند و گروهی در آتش.

◇ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ﴾^۴ و اما کسانی که تیره‌بخت شده‌اند، در آتش، فریاد و ناله‌ای دارند.

۴۰. گرفتاری‌های قیامت

۴۰.۱. نداشتن آرامش

«لَا فِتْرَةَ مُرِيحَةٍ، وَلَا دَعَّةَ مُرِيحَةٍ»^۵

[در عذاب حق،] سکون و آرامشی نیست تا او را استراحت دهد و نه آسایشی تا بلا را برطرف کند.

نکته

● یعنی کسانی که به این عذاب مبتلا هستند لحظه‌ای از آن در امان نیستند یک لحظه هم آن عذاب را از انسان بر نمی‌دارند تا او استراحت کند.

۱. صافات، ۶۷.

۲. ابراهیم، ۲۹.

۳. شوری، ۷.

۴. هود، ۱۰۶.

۵. دَعَّةٌ: آسایش؛ از ماده «ودع» به معنای آرامش و استراحت است؛ السَّعَةِ فِي الْعِيشِ وَالسَّكُونِ. مُرِيحَةٌ: برطرف‌کننده عذاب؛ از ماده «ازاحه» به معنای زایل کردن و دور نمودن است؛ الازالة.



مشابه

◇ ﴿لَا يُمْسِرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾^۱ [عذاب] از آنان تخفیف نمی‌یابد و آن‌ها در آنجا نومیدند.

◇ ﴿لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^۲ نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران.

۴۰.۲. نداشتن قدرت

﴿وَلَا قُوَّةَ حَاجِرَةً، وَلَا مَوْتَةَ نَاجِرَةً﴾^۳

نه قدرتی که مانع کيفر او شود؛ نه مرگی که او را از این همه مصایب برهاند.

نکته

● یعنی این طور نیست که یک مرگ حتمی وجود داشته باشد و این مرگ موجب آزادی آن‌ها از عذاب شود.

۴۰.۳. نداشتن آسایش

﴿وَلَا سِنَّةٌ مُسَلِّتَةٌ﴾^۴

و نه خوابی که به او تسکین دهد.

نکته

● وقتی که انسا از کاری خسته می‌شود اگر یک چرت کوچکی بزند آرامش پیدا می‌کند و خستگی از او برطرف می‌شود حالا حضرت می‌فرماید که آنجا چرت و خوابی وجود ندارد تا این شخص به وسیله آن آرامش پیدا کند.

۴۰.۴. گرفتار کيفرها

﴿بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ وَ عَذَابِ السَّاعَاتِ. إِنَّا بِاللَّهِ عَائِدُونَ﴾

بلکه در میان انواع کيفرهای مرگبار و عذاب‌های مداوم [گرفتار است!] و ما به خدا پناه می‌بریم.

۱. زخرف، ۷۵.

۲. بقره، ۲۵۵.

۳. حَاجِرَةً: چیزی که فاصله ایجاد کند؛ از ریشه حَجَزَ. حاجز: منع‌کننده و فیصله‌دهنده. نَاجِرَةً: حاضر و آماده؛ از ماده «نَجَز» به معنای پایان گرفتن.

۴. سِنَّةٌ: آغاز خواب؛ خواب سَبَك؛ چُرت. مُسَلِّتَةٌ: تسلی و آرامش‌دهنده؛ از ماده «تسلیت» به معنای برطرف ساختن و به فراموشی سپردن است.



نکته

- یعنی لحظه‌های او عذاب آور است و لحظه خوشی برای او نیست به گونه‌ای که پیوسته می‌میرد و زنده می‌شود.

مشابه

◇ ﴿وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۚ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورٌ﴾^۱ و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شده‌اند عذاب جهنم باشد و جهنم بد سرانجامی است. چون در جهنم افکنده شوند، به جوش آید و بانگ زشتش را بشنوند.

۴۱. هشدارها به بندگان

۴۱.۱. برخوردار از نعمت و بی‌بهره از آن

«عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ الَّذِينَ عُصِّمُوا فَتَعِصُوا»

ای بندگان خدا! کجايند آنانی که خدا به آن‌ها عمر داد و بر خوردار از نعمت شدند.

۴۱.۲. برخوردار از تعلیم

«وَعَلِّمُوا فَفَهِّمُوا»

و به آنان آموخته شد و دانستند.

۴۱.۳. غفلت و سرگرمی

«وَأَنْظِرُوا فَلَهُوا»^۲

و مهلت داده شدند ولی سرگرم و غافل ماندند.

مشابه

◇ ﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهُوًّا وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ﴾^۳ و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است به حال خود واگذار.

۱. مُلک، ۶ و ۷.

۲. لَهُوًّا: سرگرم شدند؛ به لهو پرداختند؛ از ریشه «لَهَا، يَلْهَوُ»: بازی کرد، سرگرم بازی شد. لَهْي: مشغول و سرگرم کرد. تَلَهَّى: سرگرم شد و به انجام فلان چیز پرداخت. لَهُو: چیز سرگرم‌کننده.

۳. انعام، ۷۰.



۴.۴۱. فراموش کردن سلامتی

«وَسَلُّوا فَنَسُوا»

و در سلامتی بودند ولی فراموش کردند.

مشابه

◇ ﴿فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾^۱ پس به [سزای] آنکه دیدار این روزتان را از یاد بردید [عذاب را] بچشید.

۵.۴۱. مهلت زندگی کردن در دنیا

«أُمِّهَلُوا طَوِيلًا وَمُنِحُوا جَمِيلًا»^۲

فرصتی طولانی یافتند و به آنان احسان نیکو شد.

۶.۴۱. ترس از عذاب

«وَحُذِّرُوا أَلِيمًا»

و از عذاب ترسانده شدند.

نکته

● مقصود از «الیم» عذاب دردناک جهنم است یعنی از عذاب دردناک جهنم ترسانده شدند.

مشابه

◇ ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ﴾^۳ پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند بترسند که مبادا بلایی به آن ها برسد.

۷.۴۱. وعده خداوند

«وَوَعِدُوا جَسِيمًا»

و وعده های بزرگ به آنان داده شد.

۱. سجده، ۱۴.

۲. مَنِحُوا: مورد بخشش قرار گرفتند؛ از ریشه مَنَحَ، يَمْنَحُ: به او داد و بخشید. يُمَانِحُ: متقابلاً به او عطا و کمک کرد. اسْتَمْنَحَ: از او عطا خواست.

۳. نور، ۶۳.



نکته

- و چیز بزرگی به آن‌ها وعده داده شده بود که مقصود بهشت است یعنی نعمت‌های بزرگ و مقام‌های بلند و عالی را به آن‌ها وعده داده بودند.

مشابه

- ◇ ﴿فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا﴾ آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟

۸.۴۱. ترسی از گناهان

﴿إِخْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُورَّطَةَ﴾^۲

بترسید از گناهانی که انسان را به هلاکت می‌افکند.

مشابه

- ◇ ﴿فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۳ پس خداوند به [سزای] گناهانشان [گریبان] آنان را گرفت و خدا سخت‌کیفر است.

۹.۴۱. ترس از عیوب

﴿وَالْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ﴾

و [بترسید] از عیوبی که موجب خشم پروردگار است.

۴۲. هشدار نسبت به نعمت‌های خاص

۱.۴۲. چشم بینا و گوش شنوا

﴿أُولَى الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ، وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ﴾

ای صاحبان چشم و گوش بینا و شنوا و ای دارندگان عافیت و امکانات و متاع دنیا!

۱ اعراف، ۴۴.

۲. ﴿إِخْذَرُوا! بترسید؛ از ماده حَذَر به معنای ترسیدن؛ الحذر: بسیار پرهیزکار و ترسو؛ المَحْذُور: آنچه که از آن بترسند؛ امر من حذر بالكسر من باب علم.

المُورَّطَةُ: هلاک‌کننده؛ مُهلِك: الهلکة و أرض مطمئنة لا طریق فیها و أورطه ألقاه فیها.

۳. آل عمران، ۱۱.



نکته

- این دو جمله منادا و کنایه از مردم است در حقیقت حضرت امیر مردم را صدا می‌زند مثل این است که بگویند ای بندگان خدا صاحبان چشم و گوش که مایه و وسیله عبرت هستند و ای صاحبان سلامتی و مال دنیا که وسیله امتحان است.

۲.۴۲. نداشتن راه فرار

«هَلْ مِنْ مَنَاصٍ أَوْ خَلَاصٍ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ أَمْ لَا»^۱

آیا هیچ راه گریز، یا خلاص و پناهگاه و قلعه محکم و یا فرار و بازگشتی وجود دارد یا نه؟

۳.۴۲. غرور برای چه

«فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ، أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ، أَمْ بِمَاذَا تُغْتَرَّبُونَ، وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ قَيْدٌ قَدَدٌ، مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ»^۲

پس به کدام راه منحرف می‌شوید؟ و یا به کدام جانب می‌برندتان؟ یا به چه چیز فریفته می‌شوید؟ نصیب هر کدام شما از زمین به اندازه طول و عرض قامت اوست، خوابگاهی که چهره بر خاکش می‌گذارد.

نکته

- عبارت «مُتَعَفِّرًا عَلَى خَدِّهِ» ممکن است اشاره به این باشد که لطیف‌ترین قسمت بدن در قبر بر خاک تیره قرار می‌گیرد و یا اشاره به این است که انسان حتی به اندازه عرض بدنش

۱. مَنَاصٍ: راه نجات و فرار؛ ملجأ؛ از ماده «نوص» به معنای دور شدن و جدا گشتن از چیزی است. این واژه به معنای پناهگاه و فریادرس است؛ المُلجأ والمفر.

مَلَاذٍ: پناهگاه، قلعه؛ از ماده «لوذ» به معنای پنهان شدن و به قلعه‌ای پناه بردن است.

مَحَارٍ: برگشتن، محل بازگشت؛ منظور برگشتن به دنیا است؛ اسم مکان از ماده «حور» در اصل به معنای نقصان است، سپس به معنای بازگشت آمده است؛ المرجع من حار یحور ای رجوع.

۲. تُؤْفَكُونَ: روگردان می‌شوید؛ از ماده «افک» به معنای انحراف و دگرگون شدن است و به همین جهت واژه «افک» به تهمت و دروغ نیز اطلاق می‌شود؛ من باب ضرب و علم أفکا بالفتح و الکسر و التَّحْرِیک کذب و افکه عنه یأفکه صرفه و قلبه أو قلب رأیه.

قَيْدٌ: اندازه، مقدار؛ طنابی که به دست و پای انسان یا حیوان می‌بندند و او را محدود به حد معینی می‌کنند؛ کالقاد المقدار.

مُتَعَفِّرًا: به خاک افتاده؛ از ریشه عَفَرَ به معنای خاک؛ محرَّکة التَّراب و عفره فی التَّراب یعفره من باب ضرب و عَفَره فانعفر و تعفر مرَّغه فیه أودسه و مجاز.



سهمیه‌ای از این زمین ندارد، چراکه او را در قبر روی طرف راست می‌خوابانند و معمولاً لحد، گنجایش خوابیدن او را به‌طوری که صورت به آسمان باشد، ندارد.^۱

۴.۴۲. لزوم غنیمت شمردن فرصت زندگی

«الآن عِبَادَ اللَّهِ وَالْخِنَاقُ مُهْمَلٌ وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ فِي فَيْنَةٍ الْإِرْشَادِ وَرَاحَةِ الْأَجْسَادِ وَبَاحَةِ الْإِحْتِشَادِ وَمَهْلِ الْبَقِيَّةِ وَأَنْفِ الْمَشِيَّةِ وَإِنْظَارِ التَّوْبَةِ وَأَنْفَسَاحِ الْحُوبَةِ، قَبْلَ الصَّنَكِ وَالْمَضِيقِ وَالرُّوْعِ وَالرُّهْوقِ وَقَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُنتَظَرِ وَإِخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ»^۲

ای بندگان خدا! اکنون که ریسمان مرگ به گردنتان نیفتاده و روحتان در موقعیت به دست آوردن هدایت آزاد و بدن‌ها راحت و میدان اجتماع وسیع و مهلت حیات و اراده و اختیار برقرار و وقت توبه و بازگشت و فرصت انجام کار در اختیار است، قبل از رسیدن تنگی وقت

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۴۵۵.

۲. خِنَاقُ: طنابی برای خفه کردن؛ از ماده «خنق» به معنای خفه کردن آمده است و «خنق» به معنای طنابی است که با آن خفه می‌کنند. «ضیق خناق» (تنگی طنابی که بر گلوست) کنایه از تنگنا و گرفتاری شدید است؛ کتکاب حبل یخنق به و يقال أخذ بخنقه أى بحلقه لأنه موضع الخناق فاطلق علیه مجازاً. مُهْمَلٌ: شُل و کشیده نشده.

فَيْنَةٌ: زمان، موقعیت؛ السَّاعَةُ و الحين يقال لقیتة الفینة بعد الفینة و قد یحذف الّلام و يقال لقیتة فینة بعد فینة. بَاحَةٌ: مجال، میدان؛ از ماده «بوح» به معنای ظهور و اشتهاار گرفته شده و «باحه» به معنای صحن و سرای خانه و آب فراوان و نخل بسیار به جهت ظهور و بروز آن است و در جمله بالا به همان معنای اول، یعنی «صحن و سرا» است؛ السَّاحَةُ و الفضاء.

الْإِحْتِشَادُ: اجتماع برای انجام کار مشترک است؛ الاجتماع.

مَهْلُ الْبَقِيَّةِ: مهلت باقی‌مانده.

أَنْفٍ: ابتدا، استیناف، از سرگیری؛ لشیء بضمّتين أوله.

الْمَشِيَّةِ: اراده؛ منظور تصمیم به اصلاح و عمل است.

إِنْظَارِ التَّوْبَةِ: مهلت توبه.

أَنْفَسَاحِ: وسیع شد؛ فراخ شد؛ من الفسحة و هو السَّعة.

الْحُوبَةِ: احتیاج؛ مایحتاج؛ در اصل به معنای احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می‌کشاند و به همین دلیل، در قرآن مجید و استعمالات دیگر به معنای گناه آمده است؛ الحالة و الحاجة. صَّنَكٍ: تنگی، سختی؛ «معیشة صُنک» به معنای زندگی توأم با سختی هاست؛ الضِّيقُ بمعنی واحد بمعنی الضِّيق من کل شیء؛ الصَّنک: ضیق العیش.

الْمَضِيقِ: تنگی؛ از ماده «ضیق» به معنای تنگ بودن؛ ما ضاق من المكان و المراد هنا القبر.

الرُّوْعِ: ترس؛ اضطراب؛ الفزع کالارتیاع و التروع.

رُهْوقٍ: خروج روح؛ مرگ؛ نابود شدن و از بین رفتن است؛ نفسه من باب منع و سماع زهوقاً خرجت و زهق الشیء بطل و هلك.



و تنگنای قبر و ترس از فنا و مفارقت جان از بدن و رسیدن پیک مرگ که مورد توقع است و پیش از دچار شدن به عذاب خداوند عزیز مقتدر، فرصت را غنیمت دانید.

نکته‌ها

- مقصود از مهلت داشتن انسان، زندگی دنیوی اوست و منظور از رها بودن روح، مهلت و فرصتی است که هر فرد برای انجام اعمال نیک دارد.^۱
- امام علی (ع) با واژه «ضنک و ضیق» به گرفتار آمدن انسان در حصار تن و زنجیرهای جسم و دوزخ بدن اشاره کرده است.^۲
- مقصود از «زوع و زهوق» جزع بزرگی است که از ترس مرگ و مراحل بعد از آن حاصل می‌شود.^۳
- «و بَاحَةَ الْإِحْتِشَادِ»: یعنی شما هنوز در جامعه و اجتماع هستید و می‌توانید از جامعه به نفع آخرت خود بهره برداری کنید.
- «و إِنْظَارِ التَّوْبَةِ»: یعنی شما الان در فرصتی هستید که می‌توانید توبه کنید پس این فرصت را غنیمت بدانید.
- «وَ إِخْذَةَ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ»: مقصود این است که از اوقات و سلامتی خود و از مال و ثروت خود و از اینکه به شما فرصت داده شده و هنوز زنده هستید به نفع آخرت خود استفاده کنید و اعمال صالح انجام بدهید.

تشبیه

مشبه: مرگ

مشبه‌به: ریسمانی که به گلوی انسان می‌افتد

وجه شبیه: وجه شباهت مرگ به ریسمانی که بر گلوی انسان می‌افتد و او را خفه می‌کند این است که هیچ یک از این دو، مورد پسند انسان نیست.

۱. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۲۱۵.

۳. همان.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. انصاری، محمدعلی، فروغ حکمت، ج ۱-۳، مشهد: بیان هدایت نور، ۱۳۹۷.
۴. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه، ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط-القديمة)، ج ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط-القديمة)، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل أیطالب علیهم السلام، ج ۴، بی جا: جمع احیاء الثقاف الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۱۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للمصدق)، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للمصدق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۱۴. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ترجمه: محمود رضا افتخارزاده، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۹۳.
۱۶. ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ج ۲، قم: معارف، ۱۳۹۶.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بحرانی، ابن میثم، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، مترجم محمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.

١٩. تميمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ١، قم: دارالکتاب الاسلامی، ١٤١٠ق.
٢٠. جواهری، محمدرضا، شناسنامه نهج البلاغه، ج ١، بی جا: میکائیل، ١٣٩٣.
٢١. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (علامه جعفری)، ج ٦، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٧٦.
٢٢. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ١٩، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ق.
٢٣. شریف الرضی، محمد بن حسین، تنبيه الغافلين و تذکره العارفين، ج ١، ترجمه فتح الله کاشانی، تهران: پیام حق، ١٣٧٨.
٢٤. شریف الرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج ١، فیض الإسلام اصفهانی، علی نقی، تهران: فیض الإسلام.
٢٥. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ١، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ١٤٠٤ق.
٢٦. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ١، بیروت: مؤسسه فقه الشیعة، ١٤١١ق.
٢٧. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ٣، تهران: اساطیر، ١٣٦٢.
٢٨. طبری آملی، عمادالدین أبی جعفر محمد بن أبی القاسم، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ج ٢، نجف: المکتبه الحیدریه، ١٣٨٣ق.
٢٩. طبرسی، احمد بن علی، لإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ٢، مشهد: نشر مرتضی، ١٤٠٣ق.
٣٠. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ج ١، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ١٤٠٦ق.
٣١. عسکری، حسن بن عبد الله، الفروق فی اللغة، ج ١، بیروت: دار الآفاق الجدیدة، ١٤٠٠ق.
٣٢. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ج ١، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٩ق.
٣٣. عروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نورالثقلین، ج ٣، قم: اسماعیلیان، ١٤١٥ق.

۳۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامية)، ج ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۳۶. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ (للثی)، ج ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶.
۳۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار (ط-بیروت)، ج ۵۶، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۸. محمدیوسف کاندهلوی، حیاة الصحابه، ج ۳، مترجم: صلاح الدین شهنوازی، بی جا: احسان، ۱۳۹۷.
۳۹. محمدیان، محمد، علی از زبان علی، ج ۱، قم: نشر معارف، ۱۳۹۶.
۴۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۸، قم: دارالحديث، ۱۳۸۴.
۴۱. منسوب به جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، الباب الثانی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱-۶، تهران: گوهر اندیشه، ۱۳۹۳.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۴. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۵. مغنیه، محمدجواد، در سایه سار نهج البلاغه، ج ۱، مترجم محمدباقر معمری، بی جا: مؤسسه دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۷.
۴۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۷. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ج ۱، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۸. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.
۴۹. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۳، مترجم: حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، تهران: مکتبة الإسلامية، ۱۳۴۴.

